



- ۱ تحلیل خطبه «متقین» با تکیه بر نظریه گرایس
نسیم آشوری؛ علی نجفی ایوکی؛ احسان اسماعیلی طاهری
- ۲۵ تمظهرات السبک النَّصی فی «فراقیه» ابن زریق البغدادی بناءً علی النظریة النصیة لدی بوجراند
یوسف متقیان نیا؛ خیریه عچرش
- ۵۱ دل‌نگرانی از سیطره تکنولوژی بر انسان در داستان‌های علمی - تخیلی نهاد شریف: بررسی موردی: «رقم ۴ یا مرکز» و
«حذار.. إنه قادم»
علی سلیمی؛ لایلا یاورى؛ مریم رحمتی؛ علی دودمان کوشکی
- ۷۱ گفتمان کاوی اجتماعی - شناختی رمان‌های بگشای لب و یومیات مطلقه: برجسته‌سازی مثبت‌های خودی
ظاهره اویسی؛ مجتبی بهروزی؛ علی اصغر حبیبی
- ۹۷ استعمالات قید الزیادة والتشابه «أیضا» فی العربیة والفارسیة
احسان اسماعیلی طاهری؛ شاکر عامری
- ۱۱۵ دراسة المكونات السوسیولوجیة فی أشعار أمل دنقل بناءً علی نظریة غولدمان
عفیفة موحدیان عطار؛ علیرضا بریزن
- ۱۳۹ تحلیل ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌ها در مقامات حریری بر مبنای زبان‌شناسی شناختی
محمد شیخ؛ رضا رضایی؛ عبیدالله کوچ توتازهی
- ۱۵۹ التقنیات السردیة فی کتابات عبد الکریم القشیری: الرسالة القشیریة أنموذجا
منیره زبائی؛ ابراهیم علی نعیش الغرابی
- ۱۸۱ دراسة المضامین الأخلاقیة فی مجمهره عدی بن زید: رؤیة دلالة
مرضیه زارع زردینی؛ مهرداد آقائی
- ۱۹۹ التفات در قرآن مجید در سطح گفته‌شنو، گفته‌پرداز و گفته: مورد پژوهی ترجمه ناصر مکارم شیرازی
مرتضی صادقی نژاد؛ فرشته افضلی
- ۲۲۵ میتاسرد الشخصیات فی روایة "منازل ح ۱۷" لرغد السهیل
زیاد عبدالحسین لفته؛ حسین قدمی؛ حسین طرفی علیوی؛ عبدالعزیز حمادی
- ۲۴۹ بررسی جامعه‌شناختی کجروی‌های اجتماعی در رمان الطلیانی بر اساس نظریه کنترل اجتماعی هیرشی
فاطمه پرچگانی؛ سلمان آزمون علی آباد
- ۲۷۳ بررسی کارگفت‌های گفتمان بهشتیان و دوزخیان در قرآن کریم
اویس محمدی



دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»

دوره اول، شماره دوم، پائیز و زمستان ۱۴۰۳

دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی». بر اساس مجوز نامه- شماره ۹۲۵۲۵ مورخه ۱۴۰۱/۱۰/۲۶ معاون امور مطبوعاتی و اطلاع‌رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در زمینه تخصصی «زبان و ادبیات عربی» به دو زبان فارسی و عربی منتشر می‌شود. دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»، مجله‌ای دوزبانه (فارسی و عربی) با دسترسی باز است که از سیاست داوری تخصصی دوسر کور در بررسی مقالات استفاده نموده و به مباحث مهم و اساسی حوزه «پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در زبان ادبیات عربی» می‌پردازد.

صاحب امتیاز و ناشر: دانشگاه زابل

سردبیر: دکتر علی نظری، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان

مدیر مسئول: دکتر علی‌اصغر حبیبی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

هیأت تحریریه:

دکتر علی نظری، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه لرستان

دکتر علی اصغر حبیبی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر عبدالاحد غیبی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی

دکتر حسین کیانی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شیراز

دکتر پیمان صالحی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه ایلام

دکتر حسن دادخواه تهرانی، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر یحیی معروف، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه

دکتر علی اکبر احمدی چناری، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر مجتبی بهروزی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر فائزة عرب یوسف‌آبادی، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زابل

دکتر فؤاد عبدالله‌زاده، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

اعضای هیأت تحریریه بین‌المللی:

دکتر هویدا عزت محمد احمد، استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه المنوفیه، مصر.

دکتر هادی عبد‌النبی محمد التمیمی، استاد گروه تاریخ اسلامی، الجامعة الاسلامیة، نجف اشرف، عراق.

دکتر زهیر محمود سلیمان عبیدات، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه الهاشمیه، الزرقاء، اردن.

دکتر حسین عوده هاشم النور، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بصر، بصره، عراق.

دکتر حسن حبیب عزز الکریطی، استاد تمام گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کربلا، کربلا، عراق.

اعضای مشورتی هیأت تحریریه:

دکتر سید باقر حسینی، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه زابل

دکتر حیدرعلی دهمرده، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زابل

دبیر تخصصی: دکتر مجتبی بهروزی

مدیر داخلی: دکتر عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی

ویراستار انگلیسی: دکتر مسلم فتح‌اللهی

صفحه آرا: دکتر عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی

نشانی: سیستان و بلوچستان، زابل، جاده بنجار، دانشگاه زابل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دفتر نشریات، کد پستی

۹۸۶۱۳۳۵۸۵۶ تلفن: ۳۱۲۳۲۳۸۹ (۰۵۴)، فاکس: ۳۱۲۳۲۱۰۰ (۰۵۴)

وبگاه: <https://jisall.uoz.ac.ir>

پست الکترونیک: jisall@uoz.ac.ir

راهنمای تهیه مقاله برای دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»

شیوه‌نامه تدوین و ارسال مقالات به دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» دانشگاه زابل

ماده ۱: اصول کلی

- مقاله به زبان فارسی یا عربی بوده، قبلاً در مجله ای چاپ نشده باشد و همزمان به مجلات دیگر ارسال نشده باشد.
- پذیرش مقاله منوط به انجام مراحل داوری، پذیرش داوران و تأیید هیأت تحریریه است.
- مسؤلیت صحت مندرجات مقاله با نویسنده یا نویسندگان است.
- مجله اساساً در ویرایش مقالات آزاد است.
- فقط مقالاتی که براساس راهنمای نگارش و قالب آماده تنظیم شود، دارای فایل اصلی مقاله، مشخصات نویسندگان، فرم تعهد نویسندگان و تعارض منافع ارسال گردد (از طریق سامانه فصلنامه) در فرآیند داوری قرار می‌گیرد.
- حامی نویسندگان: در صورت داشتن حامی در تدوین مقاله، ذکر عنوان حامی (قدردانی و تشکر) الزامیست.

ماده ۲: راهنمای نگارش و شروط پذیرش مقاله

- مقاله به ترتیب؛ شامل چکیده (فشرده بیان مسأله، ضرورت، هدف، روش و خلاصه یافته‌های پژوهش؛ حداکثر تا ۲۵۰ کلمه)، کلمات کلیدی (۵ تا ۷ کلمه)، مقدمه (شامل: بیان مسأله، ضرورت و اهمیت پژوهش، سوالات پژوهش)، پیشینه پژوهش و بدنه پژوهش و نتایج و فهرست منابع باشد.
- ارائه چکیده مقاله به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی الزامی است.
- حجم مقاله با رعایت ضوابط مندرج در شیوه‌نامه (بیش از ۷۰۰۰ کلمه) نباشد.
- مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، نام دانشگاه یا مؤسسه محل اشتغال، شماره تماس و نشانی پست الکترونیکی) به سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی در صفحه جداگانه نوشته شود و نویسنده مسئول با ستاره مشخص شود.
- جدول‌ها، نمودارها، تصاویر و سایر پیوست‌ها با ذکر عنوان و شماره درج شود.
- مقالات عربی با قلم IRLotus و اندازه ۱۲ و مقالات فارسی با قلم B Lotus و اندازه ۱۲ و چکیده انگلیسی با قلم Times New Roman اندازه ۹ تایپ شود. (به طور دقیق فونت‌ها و اندازه قلم‌ها در قالب آماده قرار داده شده است).
- عناوین اصلی و فرعی در مقاله شماره گذاری شود و اعداد آن از راست به چپ تنظیم شود.
- ارجاع به منابع به شیوه درون‌متنی و به صورت زیر تنظیم شود: (نام خانوادگی مؤلف، سال نشر: شماره صفحه) تذکر ۱: ارجاع بلافاصله به منبع قبلی به صورت (همان، شماره صفحه) ذکر شود؛ تذکر ۲: چنانچه کتاب بیش از یک جلد باشد، پس از سال و پیش از صفحه شماره جلد ذکر شود؛ مانند (الخفاجی، ۲۰۱۲، ج ۲: ۵۰).
- تذکر ۳: اگر نام خانوادگی دو نویسنده و سال چاپ دو منبع یکسان باشد، علاوه بر نام خانوادگی، نام نویسندگان هم ذکر شود؛ تذکر ۴: اگر دو منبع با سال چاپ یکسان از یک نویسنده استفاده شود، دو منبع با حروف (به شیوه ابثی) تفکیک شوند؛ مانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ش. الف: ۵۹) و (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ش. ب: ۲۴۰)
- از آوردن پانویس در پایین صفحه خودداری شود و اسامی لاتین و توضیحات در پی‌نوشت مقاله، قبل از منابع درج گردد.
- فهرست منابع بدون شماره گذاری در سه بخش جداگانه بصورت منابع عربی، منابع فارسی و منابع لاتینی تنظیم گردد. عنوان کتابها به صورت **Bold** و عنوان مجلات بصورت *Italic* نوشته و عنوان مقالات در داخل گیومه گذاشته شود (لازم به ذکر است کتابها و مقالات بدون جداسازی از هم درج می‌شوند).

حق چاپ پس از پذیرش برای دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» محفوظ است و نویسندگان نباید مقالات خود را در جای دیگر چاپ کنند.

ماده ۳: چگونگی ارجاع درون متنی فارسی

اگرچه سبک‌های متعددی برای ارجاع‌دهی و منبع‌نویسی وجود دارد، نویسندگان مقاله برای جلوگیری از دشواری‌های تایپ، به هم خوردن ساختار زیبانشاخصی صفحات و دشواری‌های دیگر، باید از شیوه (APA) استفاده نمایند. لذا شیوه ارجاع درون متنی، فقط به صورت زیر، در داخل کمانک (پرانتز) برای مجله قابل قبول است: (نام خانوادگی مؤلف، سال چاپ اثر: صفحه یا صفحات)؛ مانند (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۵۲).

تذکره ۱: اعداد ریاضی در متون فارسی، مطابق اصول نگارش فارسی، باید از راست به چپ نوشته شود؛ مانند ۲۵، ۳۶، ۴۸، و...؛ مثل (تفتازانی، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۶) یا (آدونیس، ۱۴۱۲ق: ۸-۱۰).

تذکره ۲: دقت شود که نام کتاب یا نویسنده با ویرگول (،) از سال چاپ و سال چاپ از صفحه یا صفحات، با دو نقطه (:) جدا شود.

تذکره ۳: در صورت ارجاع بلافاصله به منبع قبلی از ذکر دوباره نام کتاب یا مؤلف و سال چاپ خودداری شود و تنها به شکل همان به همراه ذکر صفحه یا صفحات اکتفا شود؛ مانند (همان: ۵۶).

تذکره ۴: در صورتی که کتاب بیش از یک جلد باشد، باید پس از سال و قبل از صفحه، شماره جلد نیز ذکر شود؛ مانند (مولوی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۸۵) یا (آدونیس، ۲۰۱۲، ج ۲: ۵۰).

تذکره ۵: اگر نام خانوادگی دو نویسنده در هنگام نگارش یکسان باشد، باید نام کوچک هر یک نیز برای تفکیک ذکر شود؛ مثال: (جلال آل احمد، ۱۳۸۴: ۲۵) - (شمس آل احمد، ۱۳۸۴: ۸۴).

تذکره ۶: اگر از یک نویسنده دو کتاب با یک سال مشترک استفاده شود باید آنها را با حروف، شماره‌گذاری و در فهرست منابع پایانی به همراه ذکر سال در داخل کمانک مشخص شود؛ مانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ الف: ۵۹) و (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹ ب: ۲۴۰). در فهرست منابع پایانی:

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۹ الف).

تذکره ۷: ارجاع به منبع انگلیسی اعم از کتاب یا مقاله نیز به همان شیوه ارجاع درون متنی فارسی است؛ مانند (Jones, ۲۰۰۳: ۵۶)

تذکره ۸: چنانچه سال چاپ منبع، هجری قمری باشد برای تمایز از سال چاپ هجری شمسی، در ارجاع درون‌متنی و فهرست پایانی، حرف «ق» در کنار سال چاپ ذکر شود؛ مانند (آدونیس، ۱۴۱۲ق: ۸-۱۰).

ج) چگونگی نگارش منابع پایانی

اگرچه برای تدوین منابع پایانی شگردهای گوناگونی وجود دارد، برای یکپارچگی روال مقالات این مجله، شیوه زیر را ترجیح می‌دهیم:

۱. کتاب‌ها

۱-۱. کتاب با مؤلف واحد

نام خانوادگی مؤلف، نام کوچک. (سال چاپ)، نام اثر با قلم تیره؛ نام مترجم یا مصحح (در صورت وجود)، نوبت چاپ، محل نشر: ناشر.

مثال ۱: زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۸). **با کاروان حله**؛ چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مثال ۲: کاشانی، عزیزالدین محمودبن‌علی. (۱۳۶۷). **(مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه)**؛ تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ سوم، تهران: نشر زوار.

مثال ۳: استیس، و.ت. (۱۳۸۴). **عرفان و فلسفه**؛ ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سروش.

تذکر: از ترجمه منابع عربی یا لاتین به فارسی خودداری شود و به همان شکل با عنوان و کتابنامه زبان مبدأ در منابع پایانی آورده شود؛ مانند

البستانی، محمود. (۱۴۱۳ق). *تاریخ الأدب العربی، فی ضوء المنهج الإسلامی؛ الطبعة الأولى*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.

۲-۱. کتاب با دو مؤلف

نام خانوادگی مؤلف اول، نام کوچک و نام و نام خانوادگی مؤلف دوم. (سال انتشار). (نام اثر با قلم تیره)؛ نام مترجم یا مصحح (در صورت وجود)، نوبت چاپ، محل نشر: ناشر.

مثال: محمدی، محمد حسن و جواد محدثی. (۱۳۸۷). *در اندیشه سیمرغ*؛ چاپ اول، تهران: نشر گل آذین.

۳-۱. کتاب با بیش از دو مؤلف

فالر، راجر و دیگران. (۱۳۸۶). *زبان‌شناسی و نقد ادبی*؛ ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، چاپ سوم، تهران: نی.

۴-۱. سازمان به عنوان مؤلف

شرکت کتاب‌های جیبی. (۱۳۶۴). *شیوه‌نامه تدوین کتاب*؛ چاپ اول، تهران.

۵-۱. گردآورنده یا ویراستار یا ناظر به عنوان مؤلف

مرتضایی، سید جواد. (۱۳۹۱). *اقبال لاهوری و اندیشه‌های او*. (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی اقبال لاهوری)؛ چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

۶-۱. کتاب چند جلدی با عنوانی عام و عنوان‌های خاص هر جلد

دورانت، ویل. (۱۳۶۵). *تاریخ تمدن*. جلد اول: مشرق زمین، گاهواره تمدن. ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

۷-۱. نقل در نقل

جونز، سرهار فورد. (۱۳۵۶). *آخرین روزهای لطفعلی خان زند*؛ ترجمه هما ناطق، تهران: انتشارات امیرکبیر، نقل در غلامرضا، ورهام. (۱۳۶۶). *تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر زند*، تهران: معین.

۲. مقاله‌ها

۱-۲. مقاله روزنامه‌ای

زالی، محمدرضا. (۱۳۶۱). «چگونه با بیماری یرقان مقابله کنیم؟»؛ مجله‌ی کیهان، ۱۷ شهریور

۲-۲. مقاله مجله:

- پارسا، سید احمد. (۱۳۸۴). «تحلیل امثال مربوط به پیشه‌ها و تأثیر آن بر گفتار»؛ *مجله علوم اجتماعی و انسانی*

دانشگاه شیراز، دوره بیست و دوم، شماره سوم، پیاپی ۳۰، ۴۴-۵۰

- أحمد، یحیی. (۱۹۸۹). «الاتجاه الوظيفی و دوره فی تحلیل اللغة»؛ *مجله عالم الفكر*، المجلد ۲۰، العدد ۳، صص ۶۵-۹۷.

۳-۲. مقاله در کتاب مجموعه مقالات همایش یا سمینار

- مزدپور، کتایون. (۱۳۸۴). «دندان گرگ»؛ *یشت فرزانی*: جشن‌نامه محسن ابوالقاسمی، به اهتمام سیروس نصرالله‌زاده و عسکر محمدی، تهران: انتشارات هرمس.

- بهنام‌فر، محمدحسن. (۱۳۹۱). «اقبال و تلاش در جهت بیداری اسلامی»؛ به کوشش سید جواد مرتضایی، *چکیده‌ها*

و مجموعه مقاله‌های همایش اقبال لاهوری و اندیشه‌های او، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۳۰ و ۳۱

فروردین، صص ۱۰۷-۱۲۷.

۴-۲. مقاله در کتاب (مجموعه مقالات)

- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»؛ سایه‌های شکار شده، چاپ اول، تهران: نشر قطره، صص ۷۱-۱۱۲.

۵-۲. مقاله دایره‌المعارفی

- جلالی مقدم، مسعود، «آسوریان»؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد اول، صص ۳۶۶-۳۷۰.

۳. گزارش چاپ شده دارای مؤلف

- طاهری، قدرت‌الله. (۱۳۸۳). گزارش نهایی طرح نقد و تحلیل درون‌مایه و تیپ‌های غیر بومی در ادبیات داستانی (۱۳۳۲-۱۳۴۲)؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی

۴. پایان‌نامه

- فیاض‌منش، فاطمه. (۱۳۷۹ش). شخصیت‌پردازی در هشت رمان دفاع مقدس، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس

۵. ارجاع به مقاله اینترنتی

- آرمز، ویلیام‌وای. (۱۹۹۵). «مفاهیم کلیدی معماری کتابخانه دیجیتالی»؛ ترجمه اکرم عینی، مجله الکترونیکی پژوهشگاه اطلاعات و مدارک علمی ایران، ش ۳، ۲۰ اسفند ۱۳۸۴: ۵. (منبع اصلی: مجله دی لیب، جولای ۱۹۹۵)

http://www.Irandoc.ac.ir/dada/E_j/vol5/eini_abs.htm

۶. ارجاع به روزنامه الکترونیکی

- الله‌وردی، عاطفه. (۹ آبان ۱۳۸۵). «انقلاب الکترونیک در نظام آماری کشور»؛ جام جم آنلاین:

<http://www.jamejamonline.ir/shownews.asp>

۷. ارجاع پایانی به منابع انگلیسی

- نام خانوادگی نویسنده، حروف اول نام نویسنده. (سال انتشار). عنوان کتاب (بولد)؛ شماره جلد، نوبت چاپ، محل نشر: اسم ناشر.

- Hemingway, E. (۲۰۰۳). **Better Reading French: a Reader and Guide to Improving your Understanding of Written French**; Chicago: McGraw-hill.

تذکرات:

- در فهرست منابع پایانی، باید نام کتاب و عنوان مجله، تیره (بولد) تایپ شود.
- نام مقاله باید در داخل گیومه و به خط ایتالیک تایپ شود.
- رعایت نشانه‌های نگارشی بین عنوان‌ها مطابق شواهد مثال الزامی است؛
- قبل از کاربست علائم نگارشی فاصله لازم نیست و پس از آن یک فاصله (space) لازم است؛
- پایان هر منبع باید به نقطه ختم شود.
- در صورت مشخص نبودن تاریخ چاپ، محل نشر و نام ناشر کتاب یا مقاله در منابع فارسی به ترتیب از [بی‌جا]، [بی‌نا] و [بی‌تا] و در منابع عربی از [د.ت]، [د.م] و [د.ن] استفاده شود.
- منابع باید با توجه به نام خانوادگی مؤلفان، به ترتیب حروف الفبای فارسی، عربی (با صرف نظر از ال تعریف) یا انگلیسی تنظیم شود؛
- نویسندگان مقالات، اثر خود را پیش از ارسال بر اساس شیوه نگارش، نشانه‌گذاری، ارجاع‌دهی و منبع‌نویسی مقالات آخرین شماره منتشر شده مجله ویرایش نمایند.

ماده ۴: برخی اصول نگارشی مصوب دوفصلنامه «مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی»

- برای جلوگیری از التقای مصوت، از (ء) استفاده کنید.
- پسوند «ها» در نگارش به سبب مستقل نبودن باید یا متصل نوشته شود یا با نیم‌فاصله از کلمه نوشته شود؛ مانند کتاب‌ها، راه‌ها، گرایش‌ها، درخت‌ها، دشواری‌ها و...

- زمانی که کلمه به های بیان حرکت یا (ه) غیرملفوظ ختم شود؛ مانند خانه‌ها (در این موارد رعایت نیم فاصله بین کلمه و «ها» ضرورت دارد).
- به سبب درازنویسی و نامأنوسی شکل نوشتاری یا دیداری واژه؛ مانند دلواپسیها، بی‌سامانترینها...
- هرگاه حرف آخر کلمه جمع «ی» باشد. ها باید جدا و نیم فاصله تایپ شود.
- پیشوند فعلی «می» باید با رعایت نیم فاصله جدا نوشته شود و پیوسته‌نویسی آن نادرست است:
- می‌رود (درست)، می‌رود و می‌رود (نادرست)
- از کاربرد «می‌باشد» به جای «است» پرهیز کنید.
- از به کار بردن «اگرچه» به همراه «اما» یا «ولی» و... پرهیز کنید.
- از کاربرد «نه تنها» به همراه «بلکه» پرهیز کنید.
- از حذف فعل بدون قرینه لفظی پرهیز کنید.
- از آوردن القابی؛ نظیر «دکتر، استاد، مرحوم، شادروان، علامه و...» چه در متن و چه در منابع پایانی پرهیز کنید.
- از ادبی‌نویسی و غلبه زبان ادبی یا احساسی بر زبان معیار علمی پرهیز کنید.



Analyzing the sermon of "Motageen" based on the theory of Grice

Nasim Ashouri,¹ Ali Najafi Ivaki*², Ehsan Ismaili Taheri³

¹ Master of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

² Associate Professor of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

³ Assistant Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
04/06/2024
Accepted:
12/08/2024

Nowadays, Along with semantics, language usage is one of the interdisciplinary topics that, being in the sub-field of modern linguistics, have the task of investigating the meaning of literary and non-literary texts. Semantics is dedicated to studying the linguistic meaning of words; But usage studies the meaning in the context and the intention of the speaker or writer. One of the basic issues in pragmatics is the problem of implication or implicit expression, which was raised by the famous philosopher "Paul Grice". By introducing the principles of cooperation, which consists of four principles: quantity, quality, proportion and manner of expression, Grice believes that the violation of each of these four rules creates a foundation for the creation of implied meaning. Considering that the text of Nahj al-Balagheh has multiple levels of meaning, the authors of the present study try to use the descriptive-analytical method and relying on the oriented theory to analyze the Mutaqeen sermon as one of the sermons that has the potential to implement the mentioned theory. It has to be analyzed from the mentioned point of view and get its deeper implications and layers of meaning. The results of the research indicate that the principle of cooperation in the pious sermon has been violated by the interference of linguistic and rhetorical styles, and as a result of its violation, important implied meanings such as the expression of some divine attributes and the attributes and characteristics of pious people and Calling the audience to reflect on the performance of pious people and the effects and importance of piety is formed in the word .

Keywords: pragmatics, grace, principles of cooperation, implied meaning, Nahj al-Balagha, khutbah motaqin.

Cite this article: Ashouri, N. & Najafi Ivaki, A. & Ismaili Taheri, E. (2024). *Analyzing the sermon of "Motageen" based on the theory of Grice*, year 1, issue 2, Pp 1-24.

Doi: 10.22034/jisall.2025.202959

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Ali Najafi Ivaki

Address: Associate Professor of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran

E-mail: najafi.ivaki@yahoo.com



تحلیل خطبه «متقین» با تکیه بر نظریه گرایس

نسیم آشوری^۱، علی نجفی ایوکی^{۲*}، احسان اسماعیلی طاهری^۳

^۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۳/۱۵

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۲۲

کاربردشناسی زبان در کنار معناشناسی از جمله مباحث میان‌رشته‌ای هستند که با قرار گرفتن در زیرشاخه زبان شناسی نوین، وظیفه بررسی معنای متون ادبی و غیرادبی را برعهده دارند. معناشناسی به بررسی معنای زبان شناختی واژگان اختصاص دارد؛ اما کاربرد شناسی به بررسی معنا در بافت و بررسی نیت گوینده یا نویسنده می‌پردازد. یکی از موضوعات اساسی در کاربردشناسی، مساله تلویح یا بیان ضمنی است که توسط فیلسوف معروف «پل گرایس» (Paul Grice) مطرح شد. گرایس با معرفی اصول همکاری، متشکل از چهار اصل: کمیت، کیفیت، تناسب و شیوه بیان، بر این باور است که تخطی از هر یک از این چهار قاعده، بستری برای خلق معنای تلویحی ایجاد می‌کند. با توجه به اینکه متن نهج البلاغه از سطوح معنایی متعددی برخوردار است، نگارندگان پژوهش حاضر سعی دارند با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر نظریه گرایس، خطبه متقین را -به عنوان یکی از خطبه‌هایی که پتانسیل پیاده‌سازی نظریه یادشده را داراست- از نظرگاه یاد شده مورد واکاوی قرار دهند و به تلویح‌ها و لایه‌های عمیق‌تر معنایی آن دست یابند. نتایج پژوهش بیانگر آن است که اصل همکاری در خطبه متقین، با دخالت‌دهی اسلوب‌های زبانی و بلاغی نقض شده است و در اثر نقض آن، معناهای تلویحی مهمی از جمله بیان برخی از صفات الهی و صفات و ویژگی‌های انسان‌های با تقوا و فراخواندن مخاطب به تأمل در عملکرد انسان‌های پارسا و تأثیرات و اهمیت تقوا در کلام شکل گرفته است.

کلمات کلیدی: کاربردشناسی، گرایس، اصول همکاری، معنای تلویحی، نهج البلاغه، خطبه

متقین.

استناد: آشوری، ن. نجفی ایوکی، ع. اسماعیلی طاهری، ا. (۱۴۰۳). تحلیل خطبه «متقین» با تکیه بر نظریه

Doi: 10.22034/jisall.2025.202959

گرایس، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱-۲۴.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

زمانی که سخن از کاربرد عملی زبان به میان می‌آید، آنچه مورد اهتمام واقع می‌شود، ارائه مفاهیمی صریح و به دور از حاشیه پردازی و ابهام‌گویی است؛ اما در کاربرد ادبی زبان، صراحت و رسایی کامل، جای خود را به پوشیده‌گویی و دعوت از مخاطب به تدبیر و کنکاش بیشتر در لایه‌های ناپیدای معانی می‌دهد. در همین راستا شاخه جدیدی در دانش زبان‌شناسی ظهور نموده که از آن با عنوان «کاربردشناسی» یا «منظورشناسی» یاد می‌شود؛ «کاربردشناسی بیشتر با تحلیل منظور افراد از پاره‌گفت‌هایشان سروکار دارد تا با معنی خود کلمات یا عباراتی که به کار می‌برند» (یول، ۱۳۹۳: ۱۱) در تعریفی دیگر کاربردشناسی عبارت است از «بررسی معنا در بافت، و این بهترین و کوتاه‌ترین توصیف آن است؛ توصیفی که با پرهیز عامدانه از مجادلات کلان در تبیین اینکه در کاربردشناسی چه چیزی مطالعه می‌شود، می‌تواند سودمند باشد». (چپمن، ۱۳۸۹: ۱۸) بنابراین می‌توان گفت: «درباره معنا و منظور گوینده و چگونگی برقراری ارتباط میان افراد به عنوان بخش اصلی و مرکزی کاربردشناسی توافق‌هایی وجود دارد.» (الوت، ۱۳۹۹: ۱۱).

از مباحثی که درباره تعریف و هدف کاربردشناسی انجام گرفته می‌توان چنین استنباط کرد که یکی از اهداف این دانش، ارائه راهکارهایی برای تبیین و تحلیل نیت و مقصود گوینده یا نویسنده از تولید یک پاره‌گفت است؛ موضوعی که در سنت اسلامی و دانش اصول و تفسیر از آن با عنوان «مرادجدی» یاد شده است. (قائمی نیا، ۱۳۸۹: ۸۱) در دانش کاربردشناسی، راهکارها و ایده‌های مختلفی برای رسیدن به نیت متکلم ارائه شده است؛ اما در این میان دو ایده بسیار مهم وجود دارد که از درون فلسفه زبان عادی جوانه زده و بیشترین تاثیر را بر کاربردشناسی گذاشته و می‌توان آن‌دو را نظریه‌های کلاسیک کاربردشناسی قلمداد کرد. ایده اول توسط «آستین» با عنوان «کارگفت‌ها» مطرح شد و پس از او نظریه «تلویح یا بیان ضمنی» توسط «پل گرایس» ارائه گشت. (چپمن، ۱۳۹۸: ۱۱۰) گرایس تمام تمرکز خود را برای تبیین دو سطح متفاوت معنایی گذاشته بود. سطوحی که او آن‌ها را با «آنچه گفته می‌شود» و «چه معنایی می‌رساند» توصیف می‌کند از نظر او «آن چه گفته می‌شود» در تبیین معنای متن بسیار مهم است؛ اما همه معنا را منتقل نمی‌کند و علاوه بر آن نیازمند افزودن اطلاعات معنی قصدی و ضمنی به معنای لفظی هستیم. (همان: ۱۳۳-۱۳۴)

در دیگر سوی، نهج البلاغه که پس از قرآن کریم و گفتار پیامبر برترین کلام به شمار می‌رود، بهترین منبع برای استخراج بایسته‌های حکومت اسلامی است؛ از آن‌روی که بسیاری از خطبه‌های آن در ارتباط با مردم ایراد گشته است. این خطبه‌ها در درجه اول یک پیام تلقی می‌شود؛ پیام دینی، سیاسی و نظامی که از جانب امام قرار است به مخاطب انتقال یابد؛ بنابراین از مؤلفه‌های سه‌گانه ای شامل «پیام/ فرستنده/ گیرنده» برخوردار است. چنین ارتباطی دوگانه میان گیرنده و فرستنده سبب می‌شود که اثر و پیام از پل‌های ارتباطی نظیر گفتگو و شاخصه‌های مختلف آن برخوردار باشد تا به تعاملی سازنده با جامعه پردازد. امام از ماهیت اصلی خطبه و فرایند اجتماعی آن آگاه است از این رو خطبه را با رویکرد فردی به

دور از فضای اجتماعی زمانه خویش ایراد نمی‌کند، بلکه پیغام خویش را با فرض مخاطب و شنونده بیان می‌دارد و در فرایند انتقال مقصود می‌کوشد تا برای ارتباط با مخاطب از ساز و کارهای متعدد بهره بگیرد. میزان بالای کاربست این مؤلفه‌ها و به کارگیری به جا و مناسب آن در خطبه، زمینه‌ای برای اجتماعی تلقی کردن خطبه و ظرفیت بالای اجتماعی آن به شمار می‌آید؛ زیرا این شاخصه‌ها نشان‌دهنده وجود افرادی غیر از خود خطیب در فرایند ایراد خطبه است. این شاخصه‌ها به بنابر گفته باختین به دو دسته درون متنی یا برون متنی تقسیم می‌شود (باختین، ۱۳۹۴: ۳۹۲).

بر اساس آنچه گفته شد در این نوشتار سعی شده با تکیه بر نظریه گرایس و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی معانی تلویحی و ضمنی خطبه متقین پرداخته شود. گفتنی است این خطبه در پاسخ به سوال یکی از شیعیان به نام همام ایراد شده است که از امام (ع) توصیف پرهیزگاران را خواسته بود و به لحاظ ساختار و محتوا از فاخرترین خطبه‌های نهج البلاغه به حساب می‌آید.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

این پژوهش پاسخ به دو پرسش را در دستور کار قرار داده است:

۱. در چه مواردی از خطبه متقین اصول همکاری گرایس نقض شده است؟

۲. معانی ضمنی حاصل از نقض این قواعد کدامند؟

۳. در نمونه‌های مورد مطالعه کدام یک از اصول همکاری بیشترین مصداق نقض را به خود اختصاص داده است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

بررسی نشان از آن دارد که تاکنون در زمینه ارتباط و شکل دهی نظریه گرایس به مقوله معنای ضمنی در کلام، پژوهش‌های قابل توجهی صورت گرفته که در این میان هیچ پژوهشی خطبه‌های نهج البلاغه از جمله خطبه متقین را به صورت مجزا و مستقل، بر اساس نظریه گرایس مورد بحث و بررسی قرار نداده است؛ با این حال، پژوهش‌های مشابهی در این زمینه وجود دارد که به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

- مقاله «بررسی زبان شناختی تناسب آیات بر پایه اصل همکاری گرایس» (۱۳۹۱) نوشته غلامعباس سعیدی که در این تحقیق با کاربست اصل همکاری گرایس، به موضوع تناسب آیات قرآن کریم و نقض تناسب گریزی ظاهری آیات اشاره شده است. نتیجه بررسی آن است که تناسب گریزی نه تنها نکوهیده نیست بلکه برای بیان معانی پوشیده و مخفی یا معانی ضمنی کارایی دارد. این تئوری، تناسب گریزی یا عدم تناسب در متن را بهترین ابزار برای ارتقای وجوه ادبی آن می‌داند.

-مقاله «تفاوت تعبیر در آیات مشابه قرآن بر پایه تخطی از اصول همکاری گرایس» (۱۳۹۵) نوشته مهدی حبیب‌اللهی و همکاران. در این نوشتار تعابیر قرآنی شبیه به هم بر اساس دیدگاه گرایس و با تکیه بر بافت آیات، مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند و از آن

چنین برداشت می‌شود که بر اساس اصول چهارگانه همکاری گرایس هرگونه زیادی و نقصان، عدم رعایت انسجام بین عبارات ظاهرا غیرمرتبط و عدم پرهیز از ابهام موجب استنباط معانی ضمنی و کشف تفاوت‌های معنایی در آیات قرآن می‌شود.

- مقاله «بررسی و تحلیل گفتگوهای سوره یوسف در قرآن بر اساس نظریه گرایس» (۱۳۹۷) نوشته زهرا رجبی؛ این مقاله به گفتگوهای سوره یوسف با تکیه بر نظریه اصل همکاری و تخطی از آن و هم‌چنین تاثیرات آن در شکل‌گیری معنا و شخصیت پردازی پرداخته است و به این نتیجه رسیده است که بررسی قواعد مکالمه‌های شخصیت‌های روایت یوسف (ع) بر اساس اصول همکاری گرایس نشان می‌دهد تمام دیالوگ‌های این روایت قرآنی منطبق دقیقی دارد و هریک از آن‌ها در ایجاد ظرافت‌های ادبی موجود در لایه‌های مختلف زبانی معنایی، روند شکل‌گیری و پیش‌برد طرح و به ویژه نحوه شخصیت پردازی این روایت و ایجاد تصویر کلی حاصل از شخصیت‌ها در ذهن مخاطب نقشی اساسی دارد.

- مقاله «بررسی تلویح گفتار در نمایشنامه گنجشک گوزپشت محمد الماغوط» (۱۳۹۸) نوشته روح الله صیادی نژاد و سعیده حسن شاهی که در این پژوهش نمایشنامه یادشده بر اساس مطالعات کیفی و نظریه گفتار تلویحی گرایس و با روش کاربرد شناسی زبان مورد تحلیل قرار گرفته است. نتیجه تحقیق نشان از آن دارد که محمد ماغوط با کاربست تلویح گفتارهای عرفی و عمومی از نوعی روابط پارادوکسیکال در نمایشنامه برقرار می‌نماید تا ذهن خواننده را به تأمل وادارد و توجه آن‌ها را به نماینده فاسد جلب نماید.

- مقاله «بازکاوی معنای تلویحی گفتاری در ترجمه استعاره‌های نهج البلاغه بر اساس نظریه الگوی گرایس» (۱۴۰۰) نوشته مهدی مسبوق و رسول فتحی مظفری که به تبیین مولفه‌های معنای تلویحی گفتاری و بررسی صنعت استعاره در ساخت معنای تلویحی در نهج البلاغه پرداخته است. در پژوهش مذکور عملکرد ترجمه‌های فارسی نهج البلاغه (شامل ترجمه دشتی، شهیدی، فیض الاسلام، فقیهی و جعفری) در ترجمه چند نمونه از استعارات نهج البلاغه مورد بررسی قرار گرفته است و بیشتر توجه آن به رویکردهای مترجمان در انتقال معنا و ترجمه استعارات و مقایسه انواع این رویکردها در نمونه‌ها بوده است. این مقاله به این نتیجه رسیده که الگوی پیشنهادی گرایس، جزو کارآمدترین و شناخته شده‌ترین مدل‌های سنجش معنای ضمنی در کلام است و سهم بسزایی در شناخت معنای تلویحی و پوشیده هر گفتگویی را فراهم می‌سازد.

همچنانکه از عناوین و محتوای پژوهش‌های یادشده برمی‌آید تاکنون خطبه‌های نهج البلاغه بر اساس نظریه گرایس مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته و همین موضوع القاگر نو بودن تحقیق پیش‌روی است.

۲. بیان مسأله

خالق متن ادبی در مقام فرستنده پیام، در موقعیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خاص، موضوع مورد نظر خود را در قالب رمزگان خاصی می‌آفریند. وی با انتخاب و ترکیب واحدهای آن رمزگان، جهان ممکن متن خویش را معلوم می‌کند و البته باید شرایطی را فراهم

آورد که مخاطبش بتواند وارد این جهان ممکن شوند. بنابراین با گریز از هنجارهای زبان خودکار، زبانی ویژه را در قالب متنی ادبی ایجاد و پیام مورد نظر خویش را در مجرای ارتباطی خاصی که عمدتاً نوشتار است، ثبت می‌کند تا از طریق آن مجرا به مخاطب انتقال یابد. مخاطب او در مقام گیرنده پیام، باید بتواند به جهان ممکن فرستنده راه یابد و در آن جهان ممکن، پیام و مقصود او را دریافت کند. (صفوی، ۱۳۹۱: ۵۱۳-۵۱۲)

«هر متن، چه گفتاری و چه نوشتاری، حاوی یک پیام است. در دو سوی این پیام، پیام‌گزار و پیام‌گیر قرار می‌گیرند» (تودوروف، ۱۳۷۷ش، ۱۱۱) نویسنده و گوینده، پیام‌گزار و خواننده و شنونده، پیام‌گیر هستند. بین آن‌چه پیام‌گزار می‌گوید یا می‌نویسد و آنچه منظور واقعی اوست، همیشه فاصله‌ای هست. بنابراین مفهوم یا معنای واژگانی و ظاهری پیام با منظور یا معنای ثانوی آن همیشه متفاوت است» (Levinson, 1997: 236). به همین جهت برای یک پیام دو نوع معنا وجود دارد معنای گفتار و معنای گوینده. (Thomas, 1995: 16)

معنای گفتار، همان مفهوم یا معنای ظاهری پیام است. پیام‌گیر چنانچه معنای واژگانی واژه‌ها را بشناسد و ساخت دستوری جمله‌ها را بفهمد، می‌تواند به معنای گفتار دست یابد. این در حالی است که رسیدن به معنای گوینده (معنای ثانوی یا منظور) به این آسانی نیست. پیام‌گیر، بعد از درک معنای گفتار یا معنای ظاهری پیام، تازه کارش شروع می‌شود، چون باید از آنچه گفته شده، به آنچه منظور شده آگاه شود. (Thomas, 1995: 97; Levinson, 1997: 56) به عبارت دیگر می‌توان گفت: رابطه میان صورت و نقش در جمله‌های زبان طبیعی الزاماً رابطه یک به یک نیست و جمله‌های زبان در موقعیت‌های مختلف نقش‌های متفاوتی دارند (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۸). زنجیره‌ای از جمله‌ها از نظر دستوری خوش ساخت لزوماً یک کنش ارتباطی موفق را به وجود نمی‌آورد.... فهم معنای یک گفته در گرو دانستن چیزی بیش از مصداق آن است، باید «بار» آن را هم فهمید (مک کاریک، ۱۳۸۵: ۲۵۶-۲۵۷)؛ زیرا گستره دلالتی هر لفظ برحسب معنی‌اش در زبان یعنی دلالت درون زبانی و ارجاعی آن تعیین می‌شود؛ اما دلالت واقعی و برون زبانی آن وابسته به مجموعه‌ای از عوامل بافتی است (لاینز، ۱۳۹۱: ۴۲۰-۴۲۱)

بلاغی نویسان مسلمان، برای معنای (اول و دوم ثانوی) اصطلاحات متعددی وضع کرده‌اند، مانند معنی و معنی المعنی (جرجانی، ۲۰۰۴: ۲۶۳)، فائده الخبر و لازم فائده الخبر (قزوینی، ۱۴۲۴: ۲۷) حکم و لازم حکم (تفتازانی، ۱۳۶۸: ۴۲)؛ إخبار وأغراض أخرى (مدرس افغانی، بی تا: ۲۳۲؛ جارم، ۱۹۹۹: ۱۴۷)

گفتنی است برای بررسی معنای ثانوی یا منظور لازم است به سراغ علم کاربردشناسی یا همان منظورشناسی برویم؛ «کاربردشناسی بیشتر با تحلیل منظور افراد از پاره‌گفت هایشان سروکار دارد تا با معنی خود کلمات یا عباراتی که به کار می‌برند» (یول، ۱۳۹۳: ۱۱) براساس رویکرد کاربردشناسی در جریان کاربردهای زبانی و انتقال معنا در

مکالمات بین افراد، ساخت معنا تنها فرایند ساده جفت کردن جمله‌ها نیست؛ بلکه عبارات‌های زبانی انگیزه‌ای برای بیان فرایندهای پیچیده ذهنی هستند؛ زیرا در یک گفت و گو یا متن به هیچ وجه معنای کامل یک عبارت و پاره گفتار به صورت حاضر و آماده در کلمات وجود ندارد (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۶۱) این همان چیزی است که کاربردشناسی به کشف و تبیین آن توجه دارد. در واقع این رویکرد به چگونگی ارتباط بین صورت‌های زبانی و کاربرد عملی آنها در متن گفتاری یا نوشتاری برای رسیدن به اهداف و خواسته‌های انسان‌ها از راه گفت و گو می‌پردازد (یول، ۱۳۸۸: ۱۳).

در زبان‌شناسی متن بنیاد، زبان‌شناس به چیزی فراتر از واژه و حتی جمله می‌اندیشد و می‌کوشد تا چگونگی ایجاد معنا را در متن از سوی گوینده یا نویسنده و استنباط آن را از سوی شنونده یا خواننده تبیین علم کند. برای تبیین علم این چگونگی، نظریه معنای ضمنی و نظریه پیشرفته‌تر اصل همکاری زبانی از سوی هربرت پاول گرایس (۱۹۱۳- کمال و پختگی رسید. (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۱۱؛ ۲۰۰۶: ۴۸۰۶) به همین جهت می‌توان گفت منظورشناسی، بالاترین سطح زبان‌شناسی است «که با تحلیل مکالمات (شفاهی - کتبی) سعی دارد نیت گوینده و برداشت شنونده را به طور آشکار بیان دارد. البته پژوهش‌های منظورشناسی لزوماً بیانگر تمامی افکار و نیت گوینده نیست و برداشت شخص شنونده نیز لزوماً با نیت گوینده یکی نیست» (رحیمیان و بتولی آرائی، ۱۳۸۱: ۴۴).

منظورشناسی از جهت گوینده و شیوه القای سخن دارای همبستگی زیادی با معناشناسی است و از جهت شنونده و شیوه‌های تأویل سخن دارای مرزهای مشترکی با تأویل‌شناسی است. زبان‌شناسانی همچون آستین (Austen) و گرایس (Grice) القای معانی ثانویه در یک گفتگو را در نظر داشتند (لهویمل، ۲۰۱۳: ۴۰).

برای راه یافتن به جهان ممکن متن و نیل به این درک، لازم است هنجارهای زبان خودکار و هنجارگریزی‌های زبانی گوینده را بشناسد و تشخیص دهد. نظریه استنباطی گرایس، برای دریافت پیام فرستنده یا به اصطلاح گرایس «معنای گوینده» راهکارهایی معین دارد که در تحلیل متون ادبی نیز قابل استفاده است. این نظریه «از جهت اینکه نحوه پیدایش پیام‌ها و معناها را خارج از چارچوب معناشناسی صوری و با توجه به اصول کلام و شرایط برون زبانی حاکم بر بافت سخن توصیف و بررسی میکند، برای تحلیل گفتمان بسیار حائز اهمیت است.» (آقاگل زاده، ۱۳۹۰: ۳۹) در ادامه به بررسی نظریه گرایس در زمینه کاربرد شناسی می‌پردازیم.

۲-۱. تبیین نظریه گرایس

هربرت پل گرایس یکی از فیلسوفان تحلیلی زبان است که متناسب با این دیدگاه، مطالعات دقیق و گسترده‌ای درباره مکالمات و کنش‌های زبانی و معانی غیرمستقیم و ضمنی آنها در زبان روزمره انجام داده است که با عنوان «اصول همکاری» گرایس معروف شد. گرایس مکالمه را رفتاری هدفمند و عقلانی و آن را نوعی تعامل مبتنی بر همکاری می‌داند که

منطق خاص خود را دارد و بر اصولی مبتنی است که جهانی اند؛ یعنی چون در همه زبان ها مشترک است، از آنها در بررسی معانی مکالمه ها در تمام زبان ها استفاده می شود (مک کاریک، ۱۳۸۵: ۲۳۹؛ لاینز، ۱۳۹۱: ۴۱۷ و Herman, 1995, p.174؛ و Marmaridou, 2000, p.25)

آنچه «گرایس» به آن می پردازد، تمایز بین گفتن (saying) و معناداری (meaning) است؛ بررسی این که گویندگان چگونه به این نکته پی می برند که با چه ابزاری معانی تلویحی را تولید کنند و چگونه فرض می کنند که مخاطبان آنان با اطمینان معنای مورد نظر را می فهمند؟ هدف گرایس از مطالعاتش کشف سازوکاری بود که در پشت این فرایند قرر دارد. برای مثال به این مکالمه توجه کنیم:

-از اون بطری شیر چیزی مونده؟

-پنج دقیقه دیگه میرم مغازه خرید.

در مثال بالا، هر فارسی زبانی می داند که شیر باقی نمانده است و برای درک این موضوع هیچ مشکلی ندارد و متوجه می شود که به زودی یک بطری شیر دیگر خریداری می شود. بنابراین، جمله اول علاوه بر یک معنی صریح مبنی بر باقی نماندن شیر، حامل یک معنی تلویحی دستوری برای خرید یک بطری شیر دیگر است (ر.ک: زابلی زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۶۴-۶۵).

به عقیده گرایس «در تعامل های زبانی بین انسان ها یک سلسله پیش فرض مشترک برای پیشرفت روند مکالمه وجود دارد که ظاهراً از یک سلسله ملاحظات عقلانی نشأت گرفته است و چون دستورالعمل برای کاربرد مؤثر زبان در مکالمات با هدف همکاری بیشتر بین مشارکین (طرفین گفت و گو) محسوب می شوند (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۳۵) گرایس این اهداف مشترک را «اصل همیاری یا تعاون» می نامد؛ اصلی که به طرفین گفتگو می گوید شرکت کنندگان در مکالمه باید مشارکت زبانی خود را به قدر کفایت و با توجه به هدف و سمت و سوی مکالمه ادا کنند تا به نحو مؤثر با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و به هم کمک کنند (آقاگل زاده، ۱۳۸۵: ۳۶؛ مک کاریک، ۱۳۸۵: ۲۳۹؛ قائمی نیا، ۱۳۸۹: ۳۱۴ و الام، ۱۳۹۵: ۲۱۱).

گرایس با طرح اصل همکاری و شروط آن تعامل های زبانی مستقیم و صریح را توصیف و فرایند استنباطی تعامل های زبانی غیرمستقیم و غیرصریح را در محدوده ای فراتر از معنی شناسی نظری، تحلیل و تبیین می کند. به نظریه او «نظریه استنباطی» می گویند و اهمیت کار او در این است که توانسته در مورد معنای تلویحی جملات و تضمن های کلامی، نظریه ای روشن، قانونمند و کارآمد ارائه کند (نک. شمیسا، ۱۳۹۳: ۵۰).

۲-۲. قواعد اصول همکاری

«گرایس» با تبیین نظریه «تلویح گفت و گو» (implicature conversational) معتقد است که مردم در مکالمات روزانه خود از اصول معینی پیروی می کنند که از آن به عنوان

«اصل همیاری» (یا همکاری) Principle operative-Co یاد می‌کند. این نظریه، چهار اصل Maxims دارد که عبارتند از:

الف- اصل کمیت (کفایت): (Quantity) بدین شکل که پیام گزار باید دقیقاً به اندازه‌ای بگوید که لازم است؛ نه کم‌تر و نه بیشتر. بر این اساس در هر مورد تا حد متعادل سخن می‌گویم و اطلاعات می‌دهیم. به نظر می‌آید آنچه در بلاغت مسلمین تحت عنوان «مساوات» مطرح است با اصل یادشده همسویی و همخوانی داشته باشد. (ر.ک: حبنکه المیدانی، ۱۹۹۶: ۱۶-۱۷)

ب- اصل کیفیت (صداقت) (Quality): بر اساس این شرط، پیام‌گزار باید راست بگوید یا دست کم خود به راست بودن پیام معتقد باشد؛ یعنی هر دو صادقانه سخن می‌گویند و لذا اگر یکی دروغ بگوید، ذهن دیگر متوجه معنی ضمنی می‌شود. به نظر می‌آید آنچه در بلاغت کهن تحت عنوان تعبیر مجازی مطرح است همچون استعاره، کنایه و... جزو نقض اصل کیفیت به حساب آیند.

ج- اصل تناسب و ارتباط: (Relation) بر این اساس، هر جزء از پیام، باید هم مرتبط با موضوع پیام و هم مرتبط با اجزای دیگر آن باشد. به نظر می‌رسد همه مواردی را که در بلاغت تحت عنوان «اخراج الکلام علی خلاف الظاهر» مطرح است (التفتازانی، ۱۳۶۸: ۳۵-۳۶) جزو نقض اصل تناسب باشد.

د- اصل شیوه بیان: (Manner) بر اساس این قاعده، پیام باید روشن، واضح و منظم باشد. پیام‌گزار و پیام‌گیر هر دو تلاش می‌کنند بیشترین همکاری را با هم داشته باشند و اصل همکاری را رعایت کنند و سخن باید مختصر و منظم و روشن باشد؛ لذا در موارد ابهام و چند پهلو سخن گفتن، ذهن مخاطب به طرف اغراض ثانویه می‌رود (زابلی زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۶۴-۶۵، شمیسا، ۱۳۸۴ش، ۲۱۵) به نظر گرایس، معنی ضمنی وقتی پیدا می‌شود که یکی چند اصل از اصول چهارگانه رعایت نشود (شمیسا، ۱۳۸۴: ۲۱۵)

۲-۳. تخطی از اصول همکاری گرایس

بر اساس نظریه گرایس مخاطب، سخن‌گوینده را بر مبنای این فرض تعبیر می‌کند که گوینده اصل همکاری را رعایت می‌نماید، از این رو اگر با گزاه‌هایی رو به رو شود که کم‌تر همیارانه یا حتی ناهمیارانه محض به نظر برسد، مخاطب آن چه را می‌شنود را به گونه‌ای تعبیر و تاویل می‌کند که با اصل همکاری سازگار باشد. برای سازگاری با این اصل، هر چیزی که شنونده ناچار باشد به سخن گفته شده بیفزاید یک تلویح مکالمه‌ای می‌باشد. (چپمن، ۱۳۹۸: ۱۴۳) به عبارت دیگر «گوینده چیزی را بیان می‌کند که ظاهراً ارتباطی به موضوع بحث ندارد و شنونده در پی دستیابی به بهترین توضیح برای گفتار وی است. در اغلب موارد بهترین توضیح این است که گوینده قصد انتقال معنایی فراتر و بیشتر از بیان ظاهری دارد. درک و استنباط این معنای ضمنی، مستلزم شناخت شنونده از گوینده و توجه به شرایط گفتگو، بافت و جهان پیرامون گفتگو است». (الوت، ۱۳۹۹: ۱۲۵)

در ارتباطات زبانی، بیشتر پیام‌ها صراحتاً در ظاهر کلام حضور ندارند بلکه مستور و مضمون در کلام هستند. این اطلاعات غایب در صورت کلام و معانی ضمنی و غیرصریح و نیز فرایند تولید و درک و دریافت آنها، در متون ترجمه‌ای فارسی با عناوین و معادل‌هایی متعدد از جمله تضمن، تلمیح، تلویح، استلزام، استنباط و استنتاج بحث می‌شوند. در این نوشتار معانی ضمنی و فرایند تولید آن‌ها را «تضمن» و فرایند درک و دریافت آن‌ها را «استنطال» می‌گوییم. (نک. یول، ۱۳۹۳: ۵۸).

«جورج یول» (George Yule) در راستای توسعه تلویح گفتار از اصول همکاری به عنوان اصول ثانویه یاد می‌کند و بر این باور است که پیش از این اصول باید پیش فرض‌هایی را در نظر گرفت که طی آن هر دو طرف گفت و گو پیش از سخن گفتن با همدیگر، صد در صد به آن پایبند هستند. (یول، ۲۰۱۰: ۶۸).

۳. تحلیل متن بر اساس الگوی گرایس

۳-۱. نمودهای نقض اصل کمیت

همچنانکه در قبل گفته شد گاهی قواعد اصل همکاری از جمله قاعده کمیت رعایت نمی‌شود و در پی آن، کلام دارای معنایی ضمنی می‌گردد. از جمله مواردی که اصل کمیت زیر پا گذاشته می‌شود، جایی است که مخاطب پرگویی می‌کند و یا موجز سخن می‌گوید که همه این‌ها نشانگر نیت خاص گوینده است. (ضیا حسینی، ۱۳۹۱: ۴۰) برای نمونه وقتی خداوند به حضرت موسی می‌گوید: «وما تلک بیمینک یا موسی» (طه: ۱۷) آن حضرت به جای این که بگوید (عصای)، چنین می‌گوید: «قال هی عصای اتوکوا علیها...» (طه: ۱۸) پر واضح است که آن حضرت از اصل کمیت تخطی نموده است و از این کار نیتی خاص داشته است که مفسران در این باره دیدگاه‌های مختلفی بیان کرده‌اند. (قائمی نیا، ۱۳۹۳: ۳۱۸).

در زیر به بررسی نمونه‌هایی از عبارات خطبه متقین که در آن با نقض «اصل کمیت» معانی ثانویه به مخاطب منتقل گشته است را مورد بررسی قرار می‌گیرد:

نمونه اول: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى خَلْقُ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ أَمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاةٍ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَةٍ؛» در این بخش از سخن، متکلم به حمد و ستایش خدا پرداخته و به این مفهوم اشاره دارند که خداوند رحمان در هنگام آفرینش خلق در غنای مطلق بوده است. صاحب متن، در مقام بیان بی‌نیازی خداوند، کلامش را بسط داده است که (حین خلقهم) برای خلق الخلق، (من عصاة) برای لا تضره معصیه، و (من أطاعة) برای لا تنفعه طاعة، نمونه‌هایی از بسط کلام و نقض اصل کمیت هستند.

نمونه دوم: «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشِيهِمُ التَّوَاضُّعُ؛» صاحب سخن در بیان فضایل متقین آورده است که اینان منطقتشان راست و درست، پوشش آنان میانه روی و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است. با تکیه بر این اصل که گویاترین جایگاه سخن زمانی دیده می‌شود که کلمه‌ای گفته نشده و بر زبان نیامده و انسان، هرچقدر آگاهی کامل تر

و دقت بیشتری داشته باشد بهتر این مطلب را در می‌یابد (جرجانی، ۱۴۲۰: ۱۲۱) در می‌یابیم که هرکدام از این تعابیر، مفید معنایی فراتر و بیشتر از چیزی است که از ظاهر واژگان آن فهمیده می‌شود. به دیگر بیان، متکلم با نقض اصل کمیت درصدد بیان معنایی لطیف و والا بوده اند که حجم الفاظ نسبت به معانی اراده شده کمتر است. این فشرده‌گویی یا موجزگویی نشان از آن است که هر یک از ویژگی‌های ذکر شده بدون هیچ قید و محدودیتی در انسان‌های پرهیزگار دیده می‌شود.

- نمونه سوم: «مُقْتَرِشُونَ لِحَبَاهِمُ وَأَكْفِهِمْ وَرَكِبَهُمْ، وَأَطْرَافِ أُنْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فِكَاكِ رِقَابِهِمْ»؛ یعنی (پرهیزگاران) قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده و از خدا آزادی خود را از آتش جهنم می‌طلبند. این گفتار اشاره به کیفیت سجود متقین دارد و اعضای هفتگانه سجده را ترسیم می‌کند (بحرانی، ۱۳۸۹: ۳۰۷) و بیان می‌دارد که این افراد از خشیت الهی نماز می‌گذارند و مشغول به خضوع هستند. بررسی متن از زاویه مورد بحث، گویای این مساله است که گوینده با بیان جزئیات و توضیحات بیشتر رکوع و سجود نماز و طولانی نمودن کلام از اصل کمیت عدول کرده و سخن را با اطناب همراه ساخته با این نیت که شنونده بیشتر متوجه کثرت ترس و خشیت الهی و در نتیجه خضوع آنان در برابر پروردگار شود.

- نمونه چهارم: «وَلَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ»؛ مراد این عبارت که در ترسیم صفات انسان‌های پارسا آمده چنین است که آنان اعمال زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند و به سعی اندک خشنود نمی‌شوند؛ زیرا به نتایج والایی که بر اعمال آنها مترتب است آگاهند. در این نمونه، متکلم ضمن گرایش به فشرده‌گویی و اقتصاد زبانی، اشاره‌ای به آن اعمال نیک کثیر ننموده و نامی از آنها نبرده است که البته ساختار کلام با مضمون آن همسویی دارد؛ چرا که اگر یک به یک آن اعمال نیک برشمرده می‌شد به نوعی نقض غرض پیش می‌آمد.

- نمونه پنجم: «... وَ عَلِمًا فِي حِلْمٍ...» یعنی از نشانه‌های انسان‌های باتقوا این است که آنان در دینداری نیرومند، نرم‌خو و دوراندیش هستند. دارای ایمانی سرشار از یقین، حریص در کسب دانش، با داشتن علم بردبار، در توانگری میانه رو، در عبادت فروتن، در سختی‌ها بردبار، در جستجوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان و پرهیزکننده از طمع ورزی می‌باشد. همان‌طور که متکلم در بیان اوصاف متقین در این خطبه در موارد بسیاری با کوتاه‌گویی از اصل کمیت عدول کرده، در این بخش از کلام نیز با کوتاه کردن سخن، چنین مفهومی به ذهن شنونده القا می‌کنند که اوصاف خوب متقین آنچنان زیاد است که برای بیان آن‌ها نیاز به موجزگویی است و همچنین این اوصاف بدون محدودیت زمانی و مکانی در این افراد مشهود است. در این نمونه نیز با وجود فشرده‌گویی و ایجاز اصل کمیت نقض شده است.

- نمونه ششم: «يَيْتُ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرَحًا حَذِرًا لِمَا حُدِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ وَ فَرَحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ»؛ متن بر این امر گواهی می‌دهد که صاحب سخن در گام نخست، بیان

داشته که انسان با تقوا شب را با ترس می‌خوابد و شادمان صبح می‌کند؛ اما در گام دوم به توضیح و بسط مطلبی که در گام نخست ارائه داده می‌پردازد که بی‌گمان یکی از موارد نقض اصول همکاری گرایس است که از رهگذر اطناب حاصل شده است. این نیز گفتنی است که در بلاغت کهن، کاربست چنین شیوه‌ای را «الإيضاح بعد الإيهام» نام‌گذاری کرده‌اند. (حبنکه الميدانی، ۱۹۹۶/۲: ۶۶۶-۶۷)

۲-۳. نمودهای نقض اصل کیفیت

به باور سخن‌سنجان، کلام دو نوع است؛ کلامی که تنها با دلالت لفظ آن، به مقصود گوینده دست می‌یابیم، و نوع دیگر کلامی است که از لفظ آن علاوه بر معنایی که وضع لغوی آن دلالت می‌کند، معنای دیگری را نیز می‌یابیم که به واسطه آن غرض اصلی نویسنده را درک می‌کنیم. (جرجانی، ۱۴۲۰: ۲۰۳) در پرتو این مساله، گاهی متکلم از اصل کیفیت عدول می‌کند تا معنای تلویحی را منتقل نماید. برای مثال: «هزار بار گفتم به حرف مادرت گوش بده» یا «این مطلب را صد بار برای تو توضیح دادم» به طور کلی چنین گفته‌هایی حقیقت ندارند؛ اما از صنایع ادبی هستند که برای تاثیرگذاری در مخاطب به کار می‌روند و کسی آن‌ها را دروغ نمی‌داند. در این موارد حقیقت و کیفیت سخن با همکاری طرفین گفتگو تعیین می‌شود و این ویژگی را نمی‌توان در متن سخن جستجو کرد. (ضیاء حسینی، ۱۳۹۱: ۴۰) بر این اساس اگر کلام متکلم، با واقعیت همسویی نداشته باشد و بنا به دلایلی مجازگویی کند و غیر واقعی سخن بگوید، اصل کیفیت را نقض نموده است. (خضیر، ۲۰۱۷: ۱۵۶)

بررسی نشان می‌دهد که در متن مورد مطالعه، اصل کیفیت مورد نظر گرایس، در چندین مورد نقض شده است. به عنوان مثال به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود.

نمونه اول: «... وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِتِّصَادُ...»؛ این عبارت در وصف متقین به این موضوع اشاره دارد که آنان همواره و در همه امور میانه رو هستند. در این عبارت اصل کیفیت نقض شده است؛ زیرا تعبیر یادشده تعبیری کنایی و مجازی است تا با آن، مفهوم کلی میانه رویی پارسایان در تمامی امور به مخاطب القا شود. به دیگر بیان، واژه «ملبس» در این جمله در معنای مجازی خود به کار رفته و استعاره از خوی و منش آن‌ها است. اگر تعبیر مورد بحث، در معنای حقیقی به کار رود، اشاره به همان لباس ظاهری دارد که باید نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه سخت‌گیری و خساست؛ اما اگر معنای لباس را منحصر در پوشش ظاهری ندانیم، مفهوم گسترده‌ای پیدا می‌کند که همه زندگی انسان را شامل می‌شود، یعنی اعتدال و میانه روی تمام زندگی آنان را در بر گرفته و همچون لباسی است بر قامت آنان (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۵۳۵). به هر وی تعبیر مورد بحث تعبیری منطبق بر واقعیت ظاهری نیست، بلکه مجازاً و تلویحاً بر مفاهیم دیگری دلالت دارد و به همین خاطر بر اساس الگوی گرایس در شمار نقض اصل کیفیت یا همان اصل صداقت قرار می‌گیرد.

نمونه دوم: «غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ در این گفتار، عبارت غضوا ابصارهم کنایه از پاکدامنی و عفت نظر در انسان‌های با تقوا است. گرچه در این تعبیر کنایی

می‌توان هر دو معنای لغوی و مجازی آن را در نظر گرفت (ر.ک: الحبنکه المیدانی، ۱۹۹۶: ۲/۱۳۵-۱۳۶)؛ اما بافت و سیاق متن به گونه‌ای است که متکلم عفت عمومی پرهیزگاران را قصد کرده و مجازاً از «چشم‌پوشی» بر گناه سخن به میان آورده است؛ لذا می‌توان گفت: اصل کیفیت یا همان صداقت در این گفتار نقض شده است.

- نمونه سوم: «وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»؛ صاحب گفتمان در این قسمت به این موضوع اشاره کرده که پرهیزگاران گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند. واضح است که گوش را نمی‌توان وقف کرد پس عبارت «وقفوا أَسْمَاعَهُمْ» در معنای مجازی «منحصر نمودن بر چیزی» به کار گرفته شده است تا چنین مفهومی را به مخاطب القا نماید که پرهیزگاران تنها خود را وقف علم سودمند می‌کنند. با این تفسیر «منحصر کردن» به معنای «وقف» کردن و از باب استعاره مصرحه تبعیه آمده و در شمار نقض اصل صداقت یا کیفیت گرایش به حساب می‌آید.

- نمونه چهارم: «... تَجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ»؛ در این متن، بر اساس محور جان‌شینی، نشانه‌ای به جای نشانه دیگری آورده شد (ر.ک: صفوی، ۱۳۹۱، ۲۶۷)؛ بدین شکل که صاحب سخن، تداوم طاعت و تحمل سختی‌ها و رنج‌های دنیوی و در نهایت رسیدن به خشنودی پروردگار و نعمت پایدار در آخرت را بسان تجارتي سودمند در نظر گرفته است. با این برداشت، تجارت در معنای غیر حقیقی خود و البته در معنای مجازی به کار گرفته شده است.

- نمونه پنجم: «أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا»؛ یعنی دنیا آنان را به اسارت خود درآورده؛ لیکن آنان جان خود را فدیّه داده و از قید آن رها شده‌اند؛ این گفتار گویای این است که هرکس دنیا را پس از آلودگی و بهره‌گیری از خوشی‌های آن ترک، و از آن کناره‌گیری کند و راه فرمانبرداری خدا را در پیش گیرد، خود را از آثار بد اعمال گذشته خویش - که همچون غل به گردن او در آمده است - آزاد می‌سازد. بررسی گویای این است که واژه «أسر» (اسارت) برای غلبه و سلطه آثار اعمال بر نفس، و کلمه فدیّه برای روگرداندن از خوشی‌های دنیا و در پیش گرفتن راه خدا استعاره شده است (بحرانی، ۱۳۸۹: ۳۰۶). با این نگاه، در این کلام اصل کیفیت مورد نقض واقع شده است؛ از آن روی که بر اساس ادله عقلی دنیا دارای اراده و فکر و روح نیست تا بتواند کسی را اسیر کند یا با دریافت فدیّه او را آزاد کند.

- نمونه ششم: «أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ...»؛ این گفتار بیان می‌کند که شب هنگام پرهیزگاران نفس اماره خود را به وسیله عبادات فرمانبردار می‌گردانند. با شناخت به این مسأله که «رابطه میان صورت و نقش در جمله‌های زبان طبیعی الزاماً رابطه یک به یک نیست و جمله‌های زبان در موقعیت‌های مختلف نقش‌های متفاوتی دارند» (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۸) می‌توان گفت: در این گفتار اصل کیفیت نقض شده است؛ زیرا به جای استفاده از تعبیر «مصلون فی اللیل» از عبارت کنایی استفاده شده که به اقامه نماز آنان اشاره دارد و از این طریق با بیانی مختصر به معانی ضمنی دیگری نیز اشاره داشته است از جمله اینکه این عبادات در مقطعی

کوتاه از شب نیست و همواره در طول شب ادامه دارد و آن چنان خاشعانه است که در هنگام انجام آن‌ها ایستاده اند. اینجاست که به معنای ثانوی یا همان استلزام معنایی می‌رسیم با این شناخت که «در استلزام معنایی مفهوم یک جمله مستلزم مفهوم جمله دیگری است، به عبارت ساده‌تر اگر جمله الف اتفاق افتاده باشد جمله ب نیز وقوع یافته مثل زمانی که ما می‌گوییم این فیل باردار است که در این جمله این معنا نیز شرط شده که فیل ماده است» (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۳۸).

-نمونه هفتم: «فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكُنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا»؛ مراد این بخش از سخن این است که هنگامی که پارسایان به آیه‌ای می‌رسند که بن‌مایه تشویقی دارد (تشویق به پاداش های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می‌کنند و چشم جانیشان با علاقه بسیار در آن خیره می‌شود و گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می‌بینند و نشانگر آن است که آنها قرآن را سرسری نمی‌خوانند و همان‌گونه که گفته شد خود را مخاطبان واقعی آن می‌دانند بشارت های الهی آتش شوق را در دل های آنها شعله ور می‌سازد و آنچه را در آخرت است در این دنیا با چشم دل می‌بینند و همین امر انگیزه آنها در برنامه «سیر الی الله» است. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۵۵۲)

در این عبارت اصل کیفیت نقض شده است؛ بدین سبب که واژه «مروا» برای عبور کردن از گذرگاه به کار برده می‌شود حال آن که منظور از این واژه در این عبارت خواندن یا شنیدن آیات قرآن بوده و شاید به کار بردن این واژه در معنای مجازی باعث می‌شود تا شنونده بدانند هر مشکلی از شنیدن یا مطالعه ی دست کم سطحی آیات و حتی دیدن آفاق و نشانه های آن در هستی در پرهیزگاران تاثیرگذار است.

-نمونه هشتم: «أَبْرَارٌ أَتَقِيَاءٌ قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِيَّ الْقِدَاحِ»؛ ابن میثم بحرانی در شرح این عبارت آورده است: «این گفتار در بیان اثرات ترس از خداست که بر جان آنان غلبه دارد و بی تردید بروز آثار مذکور به سبب این است که روح آنان که عهده دار تدبیر امور تن است در نتیجه توجه به مبدا عالم وجود و هراس از قصور در برابر او نمی‌تواند به اصلاح امور و اداره آن پردازد، از این رو لاغری و نزاری آنان را بر اثر ترس از خدا به تیری که تراشیده شده باشد تشبیه نموده است که وجه مشابهت، شدت لاغری و کاهیدگی آنان است. این وضع، دگرگونی رنگ و رخسار بر اثر ترس و اندوه به دنبال دارد. (۱۳۸۹: ۳۰۸)

باری، در این بخش از سخن، با ادعای یکسانی دو طرف تشبیه و با محوریت جاننشینی، «تراشیده شدن» استعاره از «لاغر شدن» آمده است تا چنین مفهومی القا شود که ترس از پروردگار موجب شده گوشت بدنشان آب شود و چیزی جز استخوان از آنان نماند. در همان راستا و در گام بعدی، تراشیده شدن اهل تقوا از سوی ترس، بسان تراشیده شدن تیر در نظر گرفته شده است تا با این ادعای همسانی، مفهوم و مقصود گوینده عینی‌تر به مخاطب رسانده شود. با چنین تفسیری، می‌توان گفت: اصل کیفیت گرایس در اینجا نقض شده و از رهگذر چنین پتانسیلی، ادبیت و زیبایی متن دوچندان شده است. اینجاست که به سخن عبدالقاهر

جرجانی می‌رسیم که گفته است: کلام هنگامی که از طریق استعاره و تمثیل بیان می‌شود بلیغ تر و برتر از زمانی است که با معنای حقیقی آن بیان می‌شود و علت این است که وقتی صفتی را به وسیله استعاره بیان می‌کنیم گویا بیان می‌کنیم که این صفت برای او واجب و قطعی است؛ ولی اگر با تشبیه آن را بیان کنیم گویا می‌گوییم این صفت احتمال نقصان و عدم ثبات در موصوف را دارد. (جرجانی، ۱۴۲۰: ۶۹-۷۰)

- نمونه نهم: «مِثَّةٌ شَهْوَةٌ مَكْظُومًا غَيْظَةٌ»؛ یعنی شهوت پرهیزکاران نسبت به حرام از بین رفته و مرده است. چنان که در تفسیر بحرانی آمده است «واژه «میت» برای خاموشی و فرونشستگی شهوت او در جهت آلودگی به حرام استعاره شده، و در این حالت ناشی از ملکه عفت اوست.» (بحرانی، ۱۳۸۹: ۳۱۵) به عبارت دیگر این عبارت که با بیانی استعاری اصل کیفیت را نقض کرده است؛ شهوت را به جان‌داری تشبیه نموده که «حی» و «مات» بر وی قائل می‌شود؛ از آن‌روی که بر اساس نظریه گرایس مخاطب، سخن گوینده را بر مبنای این فرض تعبیر می‌کند که گوینده اصل همکاری را رعایت می‌نماید و به آن پای بند است، لذا اگر با گزاره‌هایی رو به رو شود که کم‌تر همیارانه یا حتی ناهمیارانه محض به نظر برسد، مخاطب آن چه را می‌شنود را به گونه‌ای تعبیر و تاویل می‌کند که با اصل همکاری سازگار باشد. برای سازگاری با این اصل، هر چیزی که شنونده ناچار باشد به سخن گفته شده بیفزاید یک تلویح مکالمه‌ای می‌باشد. (چپمن، ۱۳۹۸: ۱۴۳) به هر روی، اینکه «مردن شهوت» را استعاره از «کنترل شهوت» یا «فرونشاندن شهوت» در نظر بگیریم از باب معنای استلزامی است که از رهگذر نقض اصل صداقت یا کیفیت حاصل شده است.

۳-۳. نمودهای نقض اصل تناسب و ارتباط

همچنان که گفته شد گاهی گوینده با نقض اصل ارتباط یا تناسب - که در زبان عربی به آن مبدأ المناسبه یا مبدأ الملائمه می‌گویند-، معنایی ضمنی به مخاطب خود منتقل می‌کند؛ بدین شکل که پاسخی ارائه می‌دهد که متناسب با پرسش نباشد، یا سخنی را بیان می‌دارد که متناسب با شرایط و مقام سخن نباشد و از رهگذر آن تناسب و هماهنگی را نقض می‌کند. (خضیر، ۲۰۱۷: ۱۵۷) به دیگر بیان، بر اساس اصل ارتباط و تناسب از اصول گرایس، هر جزء از پیام، باید هم مرتبط با موضوع پیام و هم مرتبط با اجزای دیگر آن باشد. (زابلی زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۶۴-۶۵) به عنوان مثال فرزند به مادر می‌گوید: «مادر من می‌خواهم کارتون تماشا کنم». مادر: «گفتی که معلم به شما تکلیف ریاضی داده است». در این گفتگو مادر با تخطی از اصل تناسب، نقش دستوری به گفته خود می‌دهد و تلویحاً به کودک می‌فهماند که باید الان درس بخواند و حق تماشای کارتون ندارد. (ضیاء حسینی، ۱۳۹۱: ۴۱)

- نمونه اول: اگر متن مورد مطالعه را از این زاویه مورد توجه قرار دهیم می‌بینیم که هم‌امام از امام علی (ع) خواسته که انسان‌های با تقوا را برایش توصیف نماید؛ اما حضرت پاسخش را به گونه‌ای دیگر می‌دهد که متناسب با درخواست نبود؛ آنجا که می‌خوانیم: «رُویَ أَنْ صَاحِبًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) یَقَالُ لَهُ هَمَامٌ كَانَ رَجُلًا عَابِدًا فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ

لِيَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فَتَنَاقَلَ (عليه السلام) عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ
وَ أَحْسِنُ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُخْشُونَ»

همچنانکه از متن پیداست صاحب سخن به جای اینکه در پاسخ به درخواست کننده، به توصیف پرهیزکاران بپردازد، چنین پاسخ داد که از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است. توضیح اینکه چون در ظاهر، پاسخ ارائه شده تناسبی با درخواست ندارد، اصل تناسب و ارتباط بین پیغام‌گیر و پیغام‌دهنده نقض شده است و کلام معنای تلویحی و استلزامی به خود گرفته که قابل کنکاش و بررسی است. سیاق و بفت کلام القاگر این است که هدف صاحب سخن از پاسخ حاضر این بوده است که ای همام نه تو و نه امثال تو ظرفیت دریافت چنین مفاهیمی را ندارید.

نمونه دوم: نمونه دیگر آنجاست که وقتی همام برای دریافت ویژگی‌های اهل تقوا اصرار می‌کند، صاحب سخن به جای شروع به توصیف نمودن اهل تقوا اینگونه سخنش را آغازیده: «أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ أَمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَهُ فَفَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا...» همچنانکه متن مورد بحث گواهی می‌دهد سخن به جای توصیف اهل تقوا، به حمد و ستایش پروردگار اختصاص یافته و بعد به آنان توجه است. بی‌گمان معنای استلزامی و تلویحی این شیوه بیانی که با نقض اصل تناسب و ارتباط شکل گرفته این است که حمد و ستایش خداوند مقدم بر سایر امور است و هیچگاه نباید از آغاز به بخش دیگر انتقال یابد.

نمونه سوم: نمونه دیگری که برای نقض قاعده تناسب می‌توان ارائه داد در بخش پایانی سخن است که همام پس از شنیدن توصیف‌ها، مدهوش گشت و جان سپرد و سخنور در ادامه گفت: نصایح و مواعظ درست در کسانی که شایستگی آن را دارند این چنین تاثیر می‌کند. ناگهان شخصی از حاضران به ایشان گفت: «فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِالْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟» یعنی ای امیرمومنان! چرا در شما اثر نکرد؟ و متکلم در پاسخ آورد: «فَقَالَ وَيْحَكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَ سَبِيًّا لَا يَتَجَاوَرُهُ. فَمَهْلًا! لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!»؛ آنچه که از متن برمی‌آید این است که سخنور در این بخش از کلام به جای پاسخ مستقیم و شفاف به پرسش پرسشگر، روی سخن را به مجال دیگری سوق داده و گویا بر آن بوده که اینگونه القا کند که نباید چنین پرسشی طرح می‌شد یا بهتر بود پرسش دیگری مطرح است؛ لذا به علت به علت ناهمسویی سخن با مقام، اصل تناسب و ارتباط میان دو طرف معادله گفتگو نقض شده است.

۳-۴. نمودهای نقض اصل شیوه بیان

اصل حالت یا شیوه بیان نیز گاهی مورد نقض قرار می‌گیرد، از جمله این موارد می‌توان به کاربرد جناس، ایهام، یا زمانی که طرفین گفتگو نخواهند شخص سومی از گفتگوی آن‌ها سر در بیاورد، اشاره کرد. (ضیاء حسینی، ۱۳۹۱: ۴۱) در واقع اگر صاحب متن از ایجاز مخل

و تطویل پرهیز نکند، یا در سخنش نوعی تعقید معنوی و پیچیدگی مفهوم وجود داشته باشد اصل شیوه بیان یا همان «مقوله الجهه الطریقه» را نادیده گرفته است. (خضیر، ۲۰۱۷: ۱۵۷)

اگر بپذیریم که پیام باید روشن، واضح و منظم باشد، پیام گزار و پیامگیر هر دو تلاش کنند که بیشترین همکاری را با هم داشته باشند و اصل همکاری را رعایت کنند و سخن باید مختصر و منظم و روشن باشد (زابلی زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۶۴-۶۵) باید بگوییم: شیوه بیان امام علی (ع) در نهج البلاغه به گونه‌ای است که در کنار توجه ویژه صاحب سخن به مفهوم و پیغام کلام، به روستا سخن خود نیز بسیار توجه کرده و سبک سخن او تا حدی زیادی خاص و ممتاز است. این ویژگی و امتیاز که البته از هر سخنوری بر نمی‌آید، موجب شده کلام وی مستحکم، آهنگین و دیرپاب به نظر آید و هر مخاطبی نتواند آنچنان که بایسته و شایسته است مفهوم سخن او را دریابد. با چنین نگاهی، می‌توان گفت: اصل شیوه بیان دست کم در این متن مورد پژوهش، نقض شده و پیامگیر عام نمی‌تواند چندان ارتباطی با پیامگزار بگیرد.

به عنوان نمونه در آن خطبه آمده است: «... تَرَاهُ قَرِيْبًا اَمَلَةً قَلِيْلًا زَلَلَةً حَاشِعًا قَلْبُهُ قَانِعَةً نَفْسُهُ مَنزُورًا اَكَلَهُ سَهْلًا اَمْرُهُ حَرِيْرًا دِيْنُهُ مَيِّسَةٌ شَهْوَتُهُ مَكْطُوْمًا غِيْظُهُ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُوْلٌ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُوْنٌ اِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِيْنَ كِتَابٌ فِي الدَّاكِرِيْنَ وَ اِنْ كَانَ فِي الدَّاكِرِيْنَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ يَغْنُوْ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يُعْطَى مِنْ حَرَمِهِ وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ...» در این بخش از متن، صاحب سخن شبه فعل را جایگزین فعل قرار داده و آن را عاملی برای معمول بعدی در نظر گرفته است که همین امر شیوه بیان را از حالت عادی و آسانی خارج ساخته است. سجع‌های پی در پی و متنوع نیز بر خاص بودن سبک بیانی متکلم افزوده است. تغییر در چینش واژگان و مکان‌یابی مجدد آنها در متن -که تا حد زیادی به «عکس» بلاغی نزدیک است (حنکه میدانی، ۱۹۹۶/۲: ۴۴۰-۴۴۲)- در عبارت «اِنْ كَانَ فِي الدَّاكِرِيْنَ كِتَابٌ فِي الدَّاكِرِيْنَ وَ اِنْ كَانَ فِي الدَّاكِرِيْنَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ» به نوعی ادبیت و فنی بودن متن را دوچندان کرده، تا جایی که به راحتی نمی‌توان به ساحت سخن ورود پیدا نمود.

در نگاهی کلی‌تر باید گفت: صاحب سخن بجز در مقدمه‌ای کوتاه، به درازا در وصف پرهیزکاران سخن رانده و کوشیده با ذکر جزئیات، ویژگی‌های ظاهری و باطنی آنان را ترسیم نماید و فرادید مخاطب قرار دهد. اگر از زاویه اصل شیوه بیان به این موضوع بنگریم، باید بگوییم به علت به درازا کشیدن توصیف، اصل یادشده نقض شده است.

۴. نتیجه گیری

بررسی نشان از آن دارد که نظریه گرایس و اصول همکاری یا همیاری مورد نظر وی در متون کهن از جمله نهج البلاغه نیز قابل انطباق و پیاده‌سازی است و امکان ارزیابی آن از این منظر وجود دارد. سنجش متون کهن و بویژه متون کهن دینی از منظر نظریه گرایس و کشف زیبایی‌های آنها، موجب خوانش جدید آنها می‌شود و پویایی هرچه بیشتر آن متون را به دنبال دارد. ارزیابی خطبه متقین نشانگر این است که نقض‌های اصول گرایس بر ادبیت و زیبایی

متن مورد مطالعه افزوده و ضمن خارج ساختن آن از حالت سادگی، موجب شده تا حد زیادی آن متن، مستحکم، فنی و تمام عیار ارائه شود؛ لذا مخاطب چنین متنی -که مبتنی بر اندیشه‌های والا و سازه‌های ادبی بالاست- باید آگاه و اهل فن باشد؛ در غیر اینصورت تعامل زبانی بین دو طرف گفتگو تداوم چندانی نمی‌یابد و به علت نبود پیش‌فرض‌های مشترک، گفتگوهای آنها پیشرفتی نخواهد داشت. بررسی متن مورد مطالعه نشان از این دارد که ایجاز و اطناب در سخن، اصل کمیت را نقض نموده است. تعبیر مجازی و غیر حقیقی هم با بیشترین بسامد اصل کیفیت را نقض کرده‌اند. پاسخ غیر قابل انتظار به طرف گفتگو و نیز اختصاص مقدمه سخن به ستایش پروردگار به جای ورود مستقیم به بحث و وصف پرهیزکاران، از نمودهای نقض اصل تناسب بوده‌اند. فاصله‌گیری از متن ساده و فنی‌سازی آن با چاشنی سازه‌های ادبی از نمودهای نقض اصل شیوه بیان به حساب می‌آید. فرجام سخن اینکه متون ساده و به دور از آرایه‌های ادبی و تصویرگری‌های بدیع، پتانسیل بررسی از منظر اصول همکاری گرایس را ندارند و بالعکس متون فنی و چندلایه‌ای که یک سخنور معنای استلزامی، تلویحی و غیر مستقیم را در آن جای داده بهترین متون برای بررسی از منظر اصول چهارگانه گرایس هستند.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۵). **تحلیل گفتمان انتقادی**، چ ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۹۰). **تحلیل گفتمان انتقادی**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۹۲). **فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی**. تهران: نشر علمی.
- الام، کر. (۱۳۹۵). **نشانه شناسی تئاتر و درام**، ترجمه فرزانه سجودی، چ ۵، تهران: قطره.
- الوت، نیکولاس. (۱۳۹۹). **کلید واژه‌های کاربردشناسی**. ترجمه مهرداد امیری و بهداد امیری. تهران: نشر نویسه فارسی.
- باختین، میخائیل. (۱۳۹۴). **تحلیل مکالمه‌ای**، ترجمه: رویا پورآذر، تهران: نشر نی.
- بحرانی، کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی. (۱۳۸۹). **شرح نهج البلاغه ابن میثم**، ترجمه سید محمد صادق عارف و حبیب روحانی، چ ۴؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- تفتازانی، سعدالدین. (۱۳۶۸). **مختصر المعانی**، قم: دارالفکر.

- تودوروف، تزوتان. (۱۳۷۷). **منطق گفتگویی میخاییل باختین**، ترجمه داریوش کریمی، تهران، نشر مرکز.
- جارم، علی و مصطفی امین. (۱۹۹۹م). **البلاغه الواضحه**، بی جا، دارالمعارف.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۴۱۲ق). **أسرار البالغه**، شرح و تعلیق أبو فهر محمود محمد شاکر، القاهرة، المطبعه المدنيه.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۲۰۰۴م). **دلایل الاعجاز**، تصحیح و تعلیق محمود محمد شاکر، قاهره، مکتبی الخانجی.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۴۲۰ق). **دلایل الاعجاز**، مصحح محمد التنجی، چاپ سوم، بیروت، انتشارات دارالکتب العربی.
- چپمن، شیوان. (۱۳۹۸). معنی کاربردشناختی، ترجمه محمدرضا بیاتی. تهران: علمی.
- جنکة المیدانی، عبدالرحمن حسن. (۱۹۹۶م). **البلاغه العربیة، أسسها، وعلومها، و فنونها**، الجزءان، دمشق: دارالقلم و بیروت: الدار الشامیة.
- خضیر، باسم خیری. (۲۰۱۷م). **استراتجیات الخطاب عند الإمام علی، مقاربه تداولیة**، عراق: موسسه علوم نهج البلاغه.
- زابلی زاده، اردشیر، رامین گلشاهی و سید ندا موسوی. (۱۳۹۱). اصل همکاری گرایس در متون خبری بررسی معانی ضمنی دو خبر مشابه در ارتباط با اصل همکاری گرایس. **فصلنامه پژوهش های ارتباطی**. شماره ۲. صص ۶۱-۹۰.
- رحیمیان، جلال و آرنانی عباس، بتول. (۱۳۸۱). منظور شناسی جمله های پرسشی در اشعار اخوان ثالث. **مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز**. دور بیست و یکم. صص ۴۲-۵۵.
- روشن، بلقیس و اردبیلی، لیلیا. (۱۳۹۲). **مقدمه ای بر معناشناسی شناختی**، چ ۱، تهران نشر علم.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۴). **بیان و معانی**، تهران، میترا.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۳). **معانی**، تهران: میترا.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۹). **درآمدی بر معنی شناسی**، تهران، سوره مهر.
- صفوی، کوروش. (۱۳۹۱). **آشنایی با زبان شناسی در مطالعات ادب فارسی**، تهران: علمی.
- صفوی، کوروش. (۱۳۹۲). **معنی شناسی کاربردی**، چ ۲، تهران انتشارات همشهری.
- ضیاء حسینی، محمد. (۱۳۹۱). **سخن کاوی گفتمان شناسی (انتقادی) تجزیه و تحلیل کلام**. تهران: رهنما.
- قائمی نیا، علیرضا. (۱۳۸۹). **بیولوژی نص نشانه شناسی و تفسیر قرآن**، چ ۱، تهران سازمان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- قزوینی، خطیب، (۱۴۲۴ه.ق). **الایضاح فی علوم البلاغه**. حاشیه ابراهیم شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه.

- لاینز، جان. (۱۳۸۵). **مقدمه‌ای بر معناشناسی زبانشناختی**، ترجمه ح. واله. تهران: گام نو.
- لاینز، جان. (۱۳۹۱). **درآمدی بر معناشناسی زبان**، ترجمه کورش صفوی، چ ۱، تهران: انتشارات علمی.
- لهویمیل، بادیس. (۲۰۱۳). «الملازمات بین المعانی فی مفتاح العلوم للسکاکی: مقاربات تداولیه فی ضوء نظریه الاستلزام الحواری»، **مجله الدراسات اللغویه وأدیبه**. العدد الثانی. صص ۲۸-۵۵.
- مدرس افغانی، محمد علی. (بی تا). **المدرّس الافضل فیما یرمز و یشار الیه فی المطوّل**، قم: دار الكتاب للطباعة والنشر.
- مک کاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۵). **دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر**، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چ ۲، تهران آگه.
- یول، جورج. (۲۰۱۰). **التداولیة، الطبعة الاولى**، بیروت: الدار العربیة للعلوم ناشرون.
- یول، جورج. (۱۳۸۸). **کاربردشناسی زبان**، ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر، چ ۳، تهران: سمت.
- یول، جورج. (۱۳۹۳). **کاربردشناسی زبان**، ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و م. توانگر. تهران: سمت.
- Herman, Vimala (1995), *Dramatic Discourse: Dialogue as Interaction in plays*, London and New York: Routledge.
- Kercuk, N. (1896-1982), "Jakobson, Roman", *Encyclopedia of Language & Linguistics*, 2006.
- Levinson, Stephen C., *Pragmatics*, Cambridge, Cambridge University Press, (1997)
- Cognition, Marmaridou, Sophia S. A (2000), *Pragmatic Meaning and Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.*
- : an Introduction to 1995 (Thomas, Jenny, *Meaning in Interaction Pragmatics*, New York, Longman.



تحليل خطبة «المتقين» على أساس نظرية جريس

نسليم آشوري^١، علي نجفي إيوكي^{٢*}، إحسان إسماعيلي طاهري^٣

- ^١ ماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.
^٢ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.
^٣ أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، أصفهان، إيران.

معلومات المقالة الملخص

إلى جانب علم الدلالة، يعد استخدام اللغة أحد الموضوعات متعددة التخصصات التي تقع في المجال الفرعي لعلم اللغة الحديث، ولها مهمة التحقيق في معنى النصوص الأدبية وغير الأدبية. يختص علم الدلالة بدراسة المعنى اللغوي للكلمات؛ لكن الاستخدام يدرس المعنى في السياق ونية المتحدث أو الكاتب. من المسائل الأساسية في التداولية مشكلة التضمنين أو التعبير الضمني، والتي طرحها الفيلسوف الشهير "بول جريس". ومن خلال طرح مبادئ التعاون التي تتكون من أربعة مبادئ: الكمية والنوعية والتناسب وطريقة التعبير، يرى غرايس أن انتهاك كل من هذه القواعد الأربع يخلق أساساً لخلق المعنى الضمني. باعتبار أن نص نهج البلاغة له مستويات متعددة من المعنى، يحاول مؤلفو الدراسة الحالية استخدام المنهج الوصفي التحليلي والاعتماد على النظرية الموجهة لتحليل خطبة المتقين باعتبارها من الخطب التي لها القدرة على تنفيذ النظرية المذكورة يجب تحليلها من وجهة النظر المذكورة والحصول على آثارها العميقة وطبقات المعنى. وتشير نتائج البحث إلى أن مبدأ التعاون في الخطبة الصالحة قد خرق بسبب تداخل الأساليب اللغوية والبلاغية، وترتب على مخالفة ذلك معان ضمنية مهمة مثل التعبير عن بعض الصفات الإلهية والصفات والصفات. خصائص الأتقياء ودعوة الجمهور للتأمل في أداء الأتقياء وآثار وأهمية التقوى تشكل في الكلمة.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١١/٢٦

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٢/٠٧

الكلمات المفتاحية: التداولية، جريس، مبادئ التعاون، المعنى الضمني، نهج البلاغة، خطبة متقين.

الاقتباس: آشوري، ن. نجفي إيوكي، ع. إسماعيلي طاهري، إ. (١٤٤٦). تحليل خطبة «المتقين» على أساس نظرية جريس، السنة ١،

Doi: 10.22034/jisall.2025.202959

العدد ٢، صص ١-٢٤.

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.



Analyzing the sermon of "Motageen" based on the theory of Greiss

Nasim Ashouri, Master of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

Ali Najafi Ivaki, (corresponding author): Associate Professor of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran. E-mail: najafi.ivaki@yahoo.com

Ehsan Ismaili Taheri, Assistant Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

Introduction

Language usage, along with semantics, is one of the interdisciplinary topics that, being in the sub-field of modern linguistics, has the task of investigating the meaning of literary and non-literary texts. Semantics is dedicated to studying the linguistic meaning of words; But usage studies the meaning in the context and the intention of the speaker or writer. One of the basic issues in pragmatics is the problem of implication or implicit expression, which was raised by the famous philosopher "Paul Grice". By introducing the principles of cooperation, which consists of four principles: quantity, quality, proportion and manner of expression, Grice believes that the violation of each of these four rules creates a foundation for the creation of implied meaning. Considering that the text of Nahj al-Balagheh has multiple levels of meaning, the authors of the present study try to use the descriptive-analytical method and relying on the oriented theory to identify the Mutaqin sermon as one of the sermons that have the potential to implement the mentioned theory. It has to be analyzed from the mentioned point of view and get its deeper implications and layers of meaning. The results of the research show that the principle of cooperation in the pious sermon has been violated by the interference of linguistic and rhetorical styles, and as a result of its violation, important implied meanings such as the expression of some divine attributes and the attributes and characteristics of people with piety and calling The audience is formed by reflecting on the performance of pious people and the effects and importance of piety in the word.

Methodology

In this article, an attempt has been made to investigate the implied and implicit meanings of Motaqin's sermon by relying on Greiss's theory and using the descriptive-analytical method. It should be mentioned that this sermon was delivered in response to a question from one of the Shiites named Hammam, who asked the Imam (a.s.) to describe the pious, and in terms of structure and content, it is considered one of the finest sermons of Nahj al-Balagha.

Discussion and Results

The investigation shows that Greis's theory and the principles of cooperation or cooperation that he intended can be adapted and implemented in ancient texts, including Nahj al-Balagha, and it is possible to evaluate it from this point of view. Evaluating ancient texts, especially ancient religious texts, from the perspective of theorists and discovering their beauties, leads to a new reading of them and leads to more and more dynamism of those texts.

The evaluation of Motageen's sermon shows that the violations of the principles of the studied text added to the literature and beauty of the studied text and, while taking it out of its simplicity, caused the text to be presented to a large extent, solid, technical and full-quality; Therefore, the audience of such a text - which is based on high thoughts and high literary structures - must be knowledgeable and knowledgeable; Otherwise, the linguistic interaction between the two sides of the conversation will not continue much, and due to the lack of common assumptions, their conversations will not progress.

Examining the text under study shows that brevity and brevity in speech violates the principle of quantity. Virtual and unreal expressions have violated the principle of quality with the highest frequency.

Conclusion

Unexpected responses to the conversation and devoting the introduction to the praise of the Lord instead of entering directly into the discussion and description of the pious people have been manifestations of the violation of the principle of proportionality. Distancing from the simple text and technicalizing it with the addition of literary structures is considered as a violation of the principle of expression.

The conclusion is that simple texts and far from literary arrays and novel images do not have the potential to be investigated from the perspective of cooperative principles, and on the contrary, technical and multi-layered texts in which a speaker conveys implicit, implied and indirect meaning. Data are the best texts to study from the point of view of Grice's four principles.

Reference

- Aghagolzadeh, F. (2006). *Critical discourse analysis* (1st ed.). Scientific and Cultural Publications. {In Persian}
- Aghagolzadeh, F. (2011). *Critical discourse analysis*. Scientific and Cultural Publications. {In Persian}
- Aghagolzadeh, F. (2013). *Descriptive dictionary of discourse analysis and pragmatics*. Elmi Publications. {In Persian}

- Alam, K. (2016). *Semiotics of theater and drama* (F. Sojoodi, Trans., 5th ed.). Ghoghnos. {In Persian}
- Al-Taftazani, S. (1989). *Summary of meanings*. Dar Al-Fikr. {In Persian}
- Al-Wat, N. (2020). *Key terms in pragmatics* (M. Amiri & B. Amiri, Trans.). Nowis-e Farsi. {In Persian}
- Lyons, J. (2006). *Introduction to linguistic semantics* (H. Valeh, Trans.). Gamo No. {In Persian}
- Lyons, J. (2012). *An introduction to language semantics* (K. Safavi, Trans., 1st ed.). Elmi Publications. {In Persian}
- Madras Afghani, M. A. (n.d.). *The superior teacher on what is symbolized and referred to in Al-Mutawwal*. Dar Al-Kitab. {In Arabic}
- McCrick, I. R. (2006). *Encyclopedia of contemporary literary theory* (M. Mohajer & M. Nabavi, Trans., 2nd ed.). Agah. {In Persian}
- Rahimi, J., & Arani, B. (2002). "Pragmatics of interrogative sentences in the poetry of Akhavan Thaleth." *Journal of Social Sciences and Humanities of Shiraz University*, 21, 42–55. {In Persian}
- Roshan, B., & Ardabili, L. (2013). *An introduction to cognitive semantics* (1st ed.). Elmi Publications. {In Persian}
- Safavi, K. (2000). *An introduction to semantics*. Sureh Mehr. {In Persian}
- Safavi, K. (2013). *Applied semantics* (2nd ed.). Hamshahri Publications. {In Persian}
- Shamisa, S. (2005). *Expression and meaning*. Mitra. {In Persian}
- Shamisa, S. (2014). *Meanings*. Mitra. {In Persian}
- Yule, G. (2010). *Pragmatics* (1st ed.). Arab Scientific Publishers. {In Arabic}
- Yule, G. (2009). *Pragmatics* (M. Amouzadeh & M. Tavangar, Trans., 3rd ed.). SAMT. {In Persian}
- Yule, G. (2014). *Pragmatics* (M. Amouzadeh & M. Tavangar, Trans.). SAMT. {In Persian}
- Zaboli Zadeh, A., Golshahi, R., & Mousavi, S. N. (2012). "Grice's cooperative principle in news texts: Analyzing the implicatures of two similar news items in relation to Grice's cooperative principle." *Communication Research Journal*, 2, 61–90. {In Persian}
- Zia Hosseini, M. (2012). *Discourse analysis (critical): Analyzing speech*. Rahnama. {In Persian}



Manifestations of textuality coherence in Ibn Zariq al-Baghdadi's separation based on Debaugrande's theory

Youssef Motaghinia^{1*} Khairah Echresh²

¹ Phd student in Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

² Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
10/05/2024

Accepted:
18/07/2024

The seven criteria proposed by de Bogrand in 1981 were a qualitative leap in the science of the text, as they became sound and solid foundations for studying and evaluating the text. Textual casting comes at the forefront of these criteria, which is the product of vocabulary and sentences in the text through grammatical and lexical means that link the resulting elements of the text. Articles are a set of grammatical and lexical relations that connect sentences or communicate between sentence components. We can say that the parting poem by Ibn Zureik al-Baghdadi is one of the best texts of the Arab heritage that represented travel to change the situation, hardship and disappointment. In this research, by applying the textual theory of De Bogrand, and using the analytical descriptive approach and providing statistics, we will apply the textual casting tools to this poem. Through this research, it became clear to us that the text of the poem is coherent and interdependent, and the role of these elements and tools varied, as the "referral" played the largest role in creating cohesion and that the poem was completely devoid of "replacement", as it turned out to us that the elements of casting added to the semantic depth And it increased the influence and attractiveness of the poem and gave the text a special rhythm that leads to the continuity of the text and the attraction of the audience and the effect of speech on it, and it is commensurate with the atmosphere prevailing over the poem, as the reader discerns the sincerity of feelings and the tormented soul of Ibn Zureik.

Keywords: *text casting, de Bogrand, Abbasid literature, alFirqiya, Ibn Zureik.*

Cite this article: Motaghinia, Y. & Echresh, Kh. (2024). *Manifestations of textuality coherence in Ibn Zariq al-Baghdadi's separation based on Debaugrande's theory*, year1, issue 2, Pp 25-50. doi: 10.22034/jisall.2025.202960

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Youssef Motaghinia

Address: Phd student in Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

E-mail: joseph.mitaghi@gmail.com



تمظهرات السبك النَّصي في «فراقية» ابن زريق البغدادي بناءً على النظرية النصية لذي بوجراند

يوسف متقيان نيا*^١، خيريه عجرش^٢

^١ طالب دكتوراه في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية أصول الدين والدراسات الإسلامية، جامعة شهيد تشرمان أهواز، أهواز، إيران.
^٢ أستاذة مشاركة في اللغة العربية وآدابها، كلية أصول الدين والدراسات الإسلامية، جامعة شهيد تشرمان أهواز، أهواز، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

كانت المعايير السبعة التي طرحها ذي بوجراند عام ١٩٨١م طفرة نوعية في علم النص، حيث أصبحت أسس قويمية ومحكمة لدراسة النص وتقييمه، ويأتي السبك النصي في مقدمة هذه المعايير، وهو نتاج المفردات والجمل في النص من خلال وسائل نحوية ومعجمية تربط بين العناصر الناتجة للنص، وهذه الأدوات هي مجموعة من العلاقات النحوية والمعجمية التي تربط الجمل أو تتواصل بين مكونات الجملة. نستطيع القول إن القصيدة الفراقية لابن زريق البغدادي من أفضل نصوص التراث العربي التي مثلت الترحال لتغيير الحال والعسر وخيبة الآمال، وهي بحق وثيقة فريدة من عيون الأدب العباسي التي فاقت شاعرها شهرة وذكرًا. وفي هذا البحث، من خلال تطبيق النظرية النصية لذي بوجراند، وباستخدام المنهج الوصفي التحليلي وتقديم إحصائيات، سنقوم بتطبيق أدوات السبك النصي علي هذه القصيدة. وتبين لنا من خلال هذا البحث أن نص القصيدة متماسك ومترايط، وتفاوت دور هذه العناصر والأدوات حيث أن «الإحالة» لعبت الدور الأكبر في خلق التماسك وأن القصيدة خلت من «الإستبدال» تمامًا، كما تبين لنا أن عناصر السبك أضافت إلى العمق الدلالي وزادت من تأثير وجاذبية القصيدة ومنحت النص إيقاعًا خاصًا يؤدي إلى استمرار النص وجذب الجمهور وتأثير الكلام عليه، ويتناسب مع الجو السائد على القصيدة، حيث أن القارئ يستشف صدق المشاعر والروح المعذبة المتحسرة عند ابن زريق.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١١/٠١

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠١/١٢

الكلمات المفتاحية: السبك النَّصي، ذي بوجراند، الادب العباسي، قصيدة الفراقية، ابن زريق.

الاقْتباس: متقيان نيا، ي. عجرش، خ. (١٤٤٦). تمظهرات السبك النَّصي في «فراقية» ابن زريق البغدادي بناءً على النظرية النصية لذي

بوجراند، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ٢٥-٥٠. doi: ٢٠٢٥.٢٠٢٩٦٠.jisall./١٠.٢٢٠٣٤



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

۱. المقدمة

يكتسب القارئ أو المستمع معنى ومفهوماً خاص في ذهنه من خلال قراءة الجملة أو سماعها، فهي أصغر وحدة دلالية. وترتبط مكونات النص بطريقة ما ويتم تجميعها لغرض معين، فالنص عملية بناء متداخلة. من هنا فإن يأخذ النص «دلالة البناء والنسج والسياق، وكلها دلالات حركية تنظيمية لاتنفي الدلالة التوقيفية الظاهرية للشئ» (الجيار، ۲۰۰۵ : ۱۰۲). وهذا ما يجعل تعاريف متقاربة متباعدة وهناك تعارف متعددة تطرح لتسهيل الجانِب النظري لقراءة النص، قد تقاربت من جهة وتباعدت من جهات أخرى وتجمع هذه التعاريف بأن: «النص كيان لغوي مكتوب، مترابط ومنسجم الأجزاء، ومتضمن رسالة يمكن من خلالها تحقيق التواصل بين المرسل والمتلقي» (الوهابي، ۲۰۱۶م: ۴۲). وهذا التعريف متضمن نقاط جوهرية للبحث فهو يرى التماسك حد فاصل بين النص واللانص، والتماسك هو مفهوم دلالي ويشير إلى العلاقات الدلالية الموجودة بين عناصر النص.

أما السبك النصي «معياري يهتم بظاهر النص، ودراسة الوسائل التي تتحقق بها خاصية الاستمرار اللفظي» (عفيفي، ۲۰۰۱م: ۹۰). فهو أحد الروافد المهمة لعلم نحو النص؛ ذلك العلم الحديث في مصطلحاته، القديم في أصوله وجذوره، فهو يأخذ وقوده ويستمد دماؤه من التراث العريق للنحو التقليدي، ثم تنمو فروعه، وتنتج ثماره في ظل اللسانيات الحديثة، فراح يدرس «ظواهر تركيبية نصية مختلفة، منها: علاقات التماسك النحوي وأبنية التطابق والتقابل، والتراكيب المحورية، والتراكيب المجتزأة، وحالات الحذف، والجمال المفسرة، والتحويل إلى الضمير، والتنويعات التركيبية، وتوزيعاتها في نصوص فردية» (بحيري، ۱۹۹۷: ۱۳۰-۱۳۵).

كان دي بو جراند من العلماء الذين قدموا نظرية شاملة حول النص ومعايره، وقدم معايير سبعة، لا بد من توافرها في أي نص، حتى تتحقق له نصيته، وهي كما يذكر: السبك، والحبك، والقصد، والقبول، والموقفية، والتناص، والإعلام (دي بو جراند، ۱۹۹۸م: ۱۰۳). فهو يرى أن السبك أحد المعايير الواجب توافرها في النص، ليتحقق له الترابط النصي لأنه حدث تواصلية، ويتعلق بظاهر النص وبالعلاقات عناصره، ووظيفة السبك هي «الوصول إلى الكفاءة النصية، من خلال صياغة أكبر كمية من المعلومات بإنفاق أقل قدر من وسائل التعبير» (دي بو جراند، ۱۹۹۸م: ۲۹). فمحور النص وروحه هو السبك الذي إن فقدت النص مجرد مفردات جمعت على شتات. ويتم إنشاء السبك باستخدام عناصر في النص، والتي تنقسم إلى ثلاث فئات هي «القواعد النحوية والمعجمية والرابطة» وتلعب هذه القواعد دوراً بارزاً في العلاقة بين الجملة وأجزاء الكلام، كما أن عناصر التماسك تضيف إلى العمق الدلالي وتأثير وجاذبية النص وتقع الجمهور.

وتسعى هذه الدراسة بالمنهج التوصيفي التحليلي والإحصائي لتوظيف السبك النصي وادواته وفق نظرية دي بوجراند وتقسيماته، كي تكشف دور هذه الأدوات في القصيدة اليتيمة لابوالحسن علي بن زريق (٤٢٠ق) الشاعر البغدادي في العصر العباسي الثاني، في عصر تفكك الخلافة العباسية سياسياً وازدهارها علمياً وأدبياً حيث انتشرت المدارس والمكتبات وازدادت التيارات الفكرية (الفاخوري، ١٩٩١م، ج٢: ١٨-١٩). هذا ما جعل قصيدته اليتيمة منشور وجداني ملؤه الحرقه والغربة، ورغم أن الشاعر هو الذي خلق هذه القصيدة إلا أنها فاقت شهرة وخلدته مدى العصور، وكتبت عنها الشروح والتخاميس، واهتم الباحثون بها وشرحوها بتفصيل لكن لا يعرف عن الشاعر نفسه الشيء الكثير (سزكين، ١٤١٢هـ، ج٥: ٨٠). ونرى أن دراسة تراثنا العربي الثر بالنظريات الحديثة يفتح لنا آفاق من الصعب الوصول إليها بآليات بحث ونظريات قديمة، وستكشف لنا معطيات تفيدنا في تجلي مواطن الإبداع أو الإخفاق عند الأدباء والشعراء. وهذه القصيدة من كنوز تراثنا الشعري الذي لم نتداركه بلقراءة والبحث والتمحيص لاسيما بالنظريات الحديثة حيث البحوث عنها وعن صاحبها نادرة جداً، وهذا ما دعى الباحثين لدراسة هذه القصيدة الغزلية الرقيقة العذبة كي يسد هذا الفراغ العلمي ونأمل أن تفتح هذه البحوث الطريق لتحليل أكثر علمية للنصوص وأن يدرك القراء القيمة الفنية لهذه الأعمال الأدبية ويمهد الطريق الى بحوث تالية. ويحاول البحث هذا أن يجيب على الأسئلة التالية:

- ماهي فاعلية الأدوات السبكية في القصيدة الفراقية وفق نظرية دي بوجراند؟
- أي الأدوات السبكية شغلت حيزاً أكبر في القصيدة الفراقية؟

١-١. فرضيات البحث

١. أن الأدوات السبكية لعبت دوراً مميزاً في الجانب الشكلي والدلالي في قصيدة ابن زريق اليتيمة وكانت فعالة في إنعكاس الإيقاع الحزين والصورة المؤلمة للشاعر.
٢. أن الإحالة كانت الأكثر حضوراً وفاعلية في القصيدة الفراقية لابن زريق.

٢-١. خلفية البحث

هناك بحوث كثيرة حول السبك النصي وآلياته تعريفاً وتطبيقاً، نشير الى اهمها فيما يلي:

صليحة فارس (٢٠١٤م) «التماسك النصي في قصيدة «مدينة بلا مطر» لبدر شاكر السياب؛ دراسة في ضوء اللسانيات الحديثة»، مذكرة الماستر، جامعة العربي بن مهيدي، الجزائر. درست الباحثة القصيدة ضمن اللسانيات الحديثة وتوصلت إلى أن قصيدة مدينة بلا مطر تمتلك من الوسائل ما يحقق وحدتها الدلالية وذلك بالجمع بين جملها بخاصية الترابط التي تمتلكها أدوات هذه الآليات والوسائل.

فاطمة أمحمدي زاده (۱۳۹۵ش) «بررسی کارکرد دلالتی حیوانات در نهج البلاغه بر اساس نظریه‌ی زبانشناسی دی بوگراند»، رساله ماجستير، جامعة محقق أردبیلی، قسم اللغة العربية وآدابها. قامت الباحثة بذكر الخطب التي احتوت على ذكر الحيوانات ودرستها وفق النظرية النصية لديبو جراند، وتظهر النتائج أنّ فحص المعايير التي ذكرها دي بوجراند في نقد العديد من الخطب التي ذكرت في البحث أن هذه التعبيرات مؤهلة للنصبة والقيت ضمن السياقات العقلية والنفسية والاجتماعية.

حسين حسن صالحی وسيدحسين سيدي (۲۰۲۱م) «التماسك النصي في نهج البلاغة دراسة مخصصة الحذف»، مجلة آداب الكوفة، مجلد ۱، العدد ۴۹، ص ۲۲۳-۲۵۰. درس الباحثان الحذف دلالتة ودوره في نهج البلاغة وكانت النتيجة أن الحذف في نهج البلاغة مدونات مقدسة من حيث مبنها ومعناها، وقد تحقق ذلك من خلال سبك النص وتماسك اجزائه فيما بينها.

علي باقر طاهري نيا ومريم علي ياري ومريم فولادي (۱۴۰۰ش) «الإحالة ودورها في اتساق القصيدة: قصيدة «عذاب الحلاج» لعبد الوهاب البياتي أنموذجاً»، مجلة أدب عربي، مجلد ۱۳، العدد ۲، ص ۱-۲۴. درس الباحثون الإحالة ودورها وكانت النتيجة بأن الإحالة لها دور بارز في اتساق القصيدة بكاملها وترابط أجزائها الستة مع بعض وتجعل النص شبكة منسجمة متلاحمة.

غياث محمد سعيد مراد (۲۰۲۲م) «السبك النَّصِّي في قصة آدم - عليه السلام - في سورة البقرة»، مجلة آداب الرافدين، السنة ۵۲، العدد ۱، الصفحة ۲۸۹-۳۱۵. درس الباحث السبك النصي في قصة آدم عليه السلام القرآنية، وتوصلت الدراسة الى أن الإحالة محور أدوات السبك النصي والتكرار في السورة يأتي لتأكيد اللفظ بشتى أنواعه.

محمود عبدالحميد علي أحمد مناع (۲۰۲۲م) «عناصر الربط النَّصِّي في شعر ابن معجر الأندلسي»، مجلة كلية الآداب، جامعة سوهاج، العدد ۶۳. يدور البحث حول نظرية الترابط النصي ومقاربة هاليدي وحسن، وتوصل إلى أن التكرار والإحالة هما الأداتان الأكثر استخداماً في شعر «ابن معجر الأندلسي» ذلك أنهما حققتا الربط بشقيه النحوي والمعجمي.

وأما البحوث التي اختصت بابن رزيق وادبه فهي قليلة نشير لبعضها فيما يلي:

حجت رسولي وأحمد اميدعلي (۱۳۸۷ش) «ابن رزيق وقصيدة الفراقية» الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية، مجلد ۱۰، عدد ۴، ص ۱۰۱-۱۲۰. درس الباحثان القصيدة من منظور شكلي ودلالي، وكانت النتيجة أن الهجر سبب نظم هذه القصيدة وأنها رقم قصرها كانت محط أنظار الشعراء وسار العديد علي نهجها.

أحمد الدوسري (۲۰۰۹م) «ابن رزيق البغدادي - عابر سنين» كتاب نشر في مؤسسة الدوسري للثقافة والإبداع وعدد صفحاته ۲۴۸. احتوى على سيرة ابن رزيق واشعاره.

ظاهر محسن جاسم (٢٠١٧م) «عينية ابن زريق البغدادي دراسة تحليلية»، مجلة آداب الكوفة، سنة ٣٠، عدد ١. قام الباحث بدراسة القصيدة من المنظور التحليلي، وتوصل إلى أن بناء القصيدة امتاز بالتكامل والبساطة والانسجام، وكان غرض القصيدة الاعتذار، استعمل الشاعر المفردات الفصيحة السهلة التي لا يحتاج متلقيها للعودة للمعجم العربي.

أسامة عبد الغفور العبيدي وآخرون (٢٠٢٠م) «واحدة ابن زريق البغدادي دراسة في البناء واللغة الشعرية» مجلة اهل البيت عليهم السلام، العدد ١٠، ص ٢٧٤-٢٨٩. كانت البنية واللغة والشعرية محل اهتمام الباحثين، ومن النتائج: بُنيت واحدة ابن زريق على عدة موضوعات، إلا أن موضوعها الاساس كان الشكوى. وفي المستوى الصوتي كان اغلب حروف اللفظة الواحدة، روعي فيها انسجام اصوات حروفها، وكان بناؤها على هذا الاساس.

يتبين مما ذكرناه أنفاً أنّ يتيمة ابن زريق لم تحظ بدراسات لسانية ونصية وهذا ما دعانا لدراسة هذه القصيدة البدعية والفريدة، ومن هنا يمتيز بحثنا من حيث الجدة والاسبقية.

٢. الإطار النظري

من اهم موضوعات علم اللغويات هو نظرية التماسك النصي. تبحث هذه النظرية في العوامل التي تربط الأجزاء المكونة للنص وتتسبب في تماسكه وتناغمه.

٢-١. مفهوم النص

إن المفهوم اللغوي للنص في اللغة العربية ذات دلالات متعددة ذكر منها يونس العزي: الكشف والظهور والرفع والإرتفاع والتشرف وغاية الشيء وبلوغه والإستقصاء في المسئلة والحركة والتنضيد والإنتصاب والتوقيف (العزي، ٢٠١٨م: ٧٣-٧٥). وأما في الجانب الإصطلاحي: «إنّ للنص دلالات متعددة متنقلة بين الدلالة الحسيّة والدلالة المعنوية، الباعث من وراء تنقل المفردة هو مرورها عبر مراحل التطور وتبقى الدلالة المشتركة لمفردة هي الظهور - المعني الاصطلاحي لكلمة فإنّ مجالات العلوم تمنحها دلالات قد توافق اللغوية أو تخالفها كما أن هذه الدلالات تخضع لسياق الكلام الذي وردت فيه، والحقل المعرفي الذي تنتمي إليه» (المصدر نفسه: ٧٥). نستنتج من ذلك، إن «التماسك الشديد بين الأجزاء المشكلة لنص - خطاب ما، يهتم فيه بالوسائل اللغوية (الشكلية) التي تصل بين العناصر المكونة لجزء من خطاب أو خطاب برمته» (خطابي، ١٩٩١م: ٥).

من هنا يرى منظرو علم النص أنه وحدة متكاملة، فيدرسونه من جوانب عديدة، فيسمون هذه الجوانب بالمعايير؛ لذلك ظهر مصطلح المعايير النصية، وإن الإتساق أو السبك من أهم هذه المعايير والذي شغل

العلماء بالتحديد لمفهومه والتنظير له، يقول صاحب المصطلحات الأساسية في لسانيات النص وتحليل الخطاب: «نال مصطلح الاتساق اهتماما من علماء النص بتوضيح مفهومه وأدواته ووسائله، وإبراز عوامله وشروطه ويعرفه Carter بقوله: «يبدو لنا الاتساق ناتجا عن العلاقات الموجودة بين الأشكال النصية، أما غير اللسانية (مقامية تداولية) فلا تدخل إطلاقا في تحديده» (بوقرة، ۲۰۰۹م: ۸۱). فالإتساق تحققه وسائل شكلية لغوية تجعل الترابط والتعاليق بين أجزاء النص حتي يبدو كل موحد ويتمثل داخل النص بعلاقات معنوية (الخطابي، ۱۹۹۱م: ۷-۱۲).

۲-۲. السبك النصي؛ أنواعه وأدواته

كان دي بوجراند من العلماء الذين قدموا نظرية شاملة حول النص ومعايير، وقدم معايير سبعة، لا بد من توافرها في أي نص، حتى تتحقق له نصيته، وهي كما يذكر: السبك، والحجب، والقصد، والقبول، والموقفية، والتناص، والإعلام (دي بوجراند، ۱۹۹۸م: ۱۰۳).

وأما السبك النصي عند دي بوجراند من أهم القضايا التي طرحت في ساحة اللسانيات الحديثة، وهو أقرب إلى ظاهر النص ويرتبط بالنحو (العفيفي، ۲۰۰۱م: ۱۰۳). والسبك نوعان:

السبك النحوي: يقدم دي بوجراند مفهوم السبك النحوي باعتباره الأساس المركزي لأي نص. يشير هذا المصطلح إلى مجموعة متنوعة من الهياكل النحوية التي يستخدمها الكتاب لنقل المعنى بشكل فعال. تلعب الهياكل النحوية دورًا حيويًا في تحديد كيفية تنظيم المعلومات منطقيًا داخل النص. ومن أدواته: الإحالة، والاستبدال، والحذف، والربط أو الوصل.

السبك المعجمي: وهو يعني «العلاقات الجامعة بين كلمتين أو أكثر داخل المتتابعات النصية، وهي علاقة معجمية خالصة لا تقتصر إلى عنصر نحوي يظهرها» (نوفل، ۲۰۱۴م: ۹۹). فهو يتميز عن السبك النحوي في أن الأخير «عماده النظام النحوي، في حين أن عماد السبك المعجمي، المعجم وما يقوم بين وحداته من العلاقات» (الشاوش، ۲۰۰۱م: ۱۳۱). ومن أدوات السبك المعجمي: التكرار والنضام.

۲-۳. غاية السبك النصي وكيفية تحقيقه

بشكل عام، يتألف التماسك الدلالي من إطارين: الإطار الداخلي والإطار الخارجي، يعتمد التماسك الداخلي على روابط النص التي تضمن الوحدة الدلالية للنص، في حالة التماسك الخارجي، تتحول العدسة إلى العلاقات الموجودة في العوالم الخارجية للنص، إن الأشخاص هم الذين يصنعون النصوص، وهم الذين يتلقون الخطابات ويتولون إنشاء جزء كبير من المساحات الدلالية للنص، لكن ما يؤكد تماسكه هو الوحدة الموضوعية للنص، أي ما يسمى بالبنية النصية الدلالية الكبيرة التي تعطي هوية للنص، «ومن هذا المنطلق، نجد السبك يرمي إلى غاية بعيدة وهي توظيف الآليات النحوية في الربط بين أجزاء النص، ومن ثم فهم المعنى عبر رؤية متماسكة لا تقتصر في تحليلها على الجملة، وبهذا يتضمن في بعده أهمية الدور الذي تقوم به قواعد النحو في تشكيل المعنى، وفي جانب آخر

يمكن اعتباره خاصية فارقة، تميز بين مفهوم النص ومفهوم الجملة، ويمكن توضيح تجلياته في إحداث ترابط نصي في الكيفية التي تشتغل بها آلياته من حيث توزيع مفردات المعجم ضمن قوانين النحو وهذه المفردات قد تستعمل بمعناها الحقيقي، وقد تتعد عنه مسافات متفاوتة تحدد درجة المجاز المراد الوصول إليها» (بخولة، ٢٠١٦: ٢٤-٢٨).

يتحقق السبك النصي عند دي بوجراند عبر معايير وآليات نصية أهمها الإحالة، والتكرار والاستبدال والحذف، وهو مفهوم يسكب في أطر ثلاثة هي الاحتباس والاعتدال والارتباط، وهو يتشعب إلى قسمين: السبك والحبك، السبك هو التماسك الشكلي الذي يهندس النص عبر الآليات اللغوية ويجعله في تواصل متواشج؛ أما الحبك فهو التماسك الدلالي الذي يكشف الغطاء عن العلاقات المفاهيمية في النص ويخلق أفضية دلالية مترابطة متجانسة (المصدر نفسه: ٢٨-٣٠). من هنا يمكن أن نقول بأنه «الكيفية التي تمكن القارئ من إدراك تدفق المعنى الناتج عن تنظيم النص ومعها يصبح النص وحدة اتصالية متجانسة، أي أن هناك تفاعل متبادل بين القارئ والنص، يعتمد التحليل النصي أساساً على التماسك في تحقيق النصية، فالتماسك يهتم بالعلاقات بين أجزاء الجملة، والعلاقات بين جمل النص وفقراته، بل وبين النصوص المكونة للكتاب كالسور المكونة للقرآن الكريم ويهتم أيضاً بالعلاقات بين النص وما يحيط به، ومن ثم يحيط السبك بالنص كاملاً، داخلياً وخارجياً، وقد استعمل مفهوم التماسك لتفرقة بين النص واللانص» (المصدر نفسه، ص ٢٦).

٣. تطبيق الدراسة

علي قارئ النص أن يفهم النظام في النص ويدرك بذلك العلاقات التي تخلق المعنى وما بعد المعنى، وحسب تقسيم هاليداي وحسن هذه العناصر والأدوات ثلاث فئات: نحوية، معجمية، دلالية، أو علائقية، ووظيفتها خلق التماسك في النص، وهي حلقة الوصل أو العمود الفقري التي تشدّ عملية بناء نسيج الجمل؛ عملية بناء منظمة ومتماسكة من حيث التركيب والدلالة، الجملة تؤدي المعنى المطلوب وهي مرتبطة بالجملة اللاحقة وهذا التعالق مناطه أداة ووسائل لغوية، وهذه الوسائل يسميها هاليداي أدوات الإتساق ويعرف هذا الترابط المنظم بين الجمل بالاتساق؛ حيث إن فقدت فلا وجود لعملية بناء النص وتصبح العلاقات مدفوعة نحو اللانص بعيدة عن التماسك، وقد ساهمت في عملية الاتساق مجموعة من الوسائل والأدوات النحوية والدلالية. و أما دي بوجراند فيرى بأنه «الترابط الذي يتحقق بالسبك الذي يجعل عناصر بناء النص واردة على صورة وقائع يؤدي السابق منها إلي اللاحق، بحيث يتحقق لها الترابط الرصفي، ويمكن استعادة هذا الترابط» (دي بوجراند، ١٩٩٨: ١٠٣). وبعد هذا العرض المكثف وتعريف السبك وذكر أنواعه

وأدواته، سنقوم بتعريف مختصر لكل أدوات وفق النظرية النصية لديبو جراند، ثم نطبقها على القصيدة الفراقية، ونبين أثر هذه الوسائل وفعاليتها على الشواهد المدروسة.

۳-۱. السبك النحوي

۳-۱-۱. الإحالة أو المرجعية: هي عند دي بوجراند تلك العلاقة بين العبارات والأشياء والأحداث والمواقف في العالم الذي يُدل عليه بالعبارات (دي بوجراند، ۱۹۹۸م: ۳۲۰). فعناصر الإحالة لاتملك دلالة مستقلة، بل تعود على عنصر أو عناصر أخرى مذكورة في أجزاء أخرى من الخطاب و تشكل شبكة من العلاقات الاحالية بين العناصر النصية (البحيري، ۲۰۰۵م: ۹۸-۹۹). لذا فهي تشكل مجموعة من العلاقات بين العناصر المتباعدة في فضاء النص وهذا ما يسميه الزناد بالاقْتِصَاد في نظام تعويضات اللغة فهي تساعد مستعملها على عدم التكرار والإعادة (الزناد، ۱۹۹۳م: ۱۲۱). فعند اعتماد الروابط الإحالية يكتمل النص وتترابط أجزاؤه و يكون متسق مترابط.

في نص القصيدة الفراقية تم الربط عن طريق الاحالة في «۱۷۹» حالة، كانت أغلبها تحكي مأساة الشاعر (المحال اليه) والحالات الأخرى مرتبطة بحبيبه وإبنة عمه أي لها صلة وثيقة به و ترتبط بشكواه من الفراق وعسر الحال وكان ابن يعترف بما اغترفه و اصبح نادما على الرأي الذي ارتأه ، و في المعالجات والأمثلة التالية سيُشاهد القارئ تنوع العناصر الإحالية التي ساهمت في إتساق المقامة بحيث ربطت أبنيته النصية بالموضوع المحور.

أما اذا درسنا القصيدة بعين فاحص نرى بأنها حافلة بضمائر **التكلم**، وخاصة في المفرد المتكلم المنفصل والمتصل (أنا-ي) ثم ضمير الجمع المتكلم المنفصل والمتصل أيضا (نحن-نا). إن ضمير المتكلم (أنا) المنفصل في هذه القصيدة يحيل الى الشاعر نفسه أو مرتبط به وقد ترددت في ۴۷ حالة ظاهرا أو مستترا. يتجلى ذلك في البيتين التاليين:

حَتَّى جَرَى الْبَيْنُ فِيمَا بَيْنَنَا بَيْنِي
عَسْرَاءَ تَمْنَعُنِي حَظِّي وَتَمْنَعُهُ
فَدَ كُنْتُ مِنْ رَيْبِ دَهْرِي جَازِعًا فَرِقًا
فَلَمْ أَوْقَ الَّذِي قَدَ كُنْتُ أَجْزَعُهُ

ساهمت الإحالة في البيتين في تحقيق التماسك النصي بربط أجزاء القصيدة و شد عناصرها السابقة باللاحقة، ولأنّ الضمائر تنوب عن الأسماء والعبارات والجمل المتتالية، فهي تتواجد بكثرة في النصوص الأدبية التي تطرح الفكرة باقتصاد وتشكل نسيجاً مع من يسبقها فهي إذن من الوسائل التي تحقق التماسك الداخلي والخارجي، فالضمير ذات وظائف متعددة منها الوظائف الشكلية والوظائف الدلالية وهو

نقطة الوصل بين الجمل التي قد تكون متناحرة منبثة في زوايا النص، فالنص في تراصه واتساقه قد يكون مرتبط بالضمائر ووظائفها.

ففي البيت الأول إحالة خارجية تتكرر في القصيدة، مثال كلمة: بيننا، فضمير «نا» يدل على أنا وأنتِ المتمثل في الشاعر وحببته، فهي تعكس ألم الفراق الذي يمر به الشاعر وأن الخواطر والظنون تكدر صفو حياته. وقد لعبت الضمائر دوراً حيويًا في تشكيل معنى القصيدة وتأثيره، لأنها سمحت للشاعر بنقل إحساسه، واستحضار الصور، وإقامة علاقة مع القارئ ليساعده على ما يمر به من حزن وألم.

وتكاد تخلو القصيدة من حضور الضمير الآخر (نحن) حيث جاء مستتراً ومتصلاً في ٣ حالات

التالية:

حَتَّى جَرَى الْبَيْنُ فِيمَا بَيْنَنَا بَيْدٍ عَسْرَاءَ تَمْنَعُنِي حَظِي وَتَمْنَعُهُ

عَلِ اللَّيَالِي الَّتِي أَضْنَتْ بِفُرْقَتَنَا جِسْمِي سَتَجْمَعُنِي يَوْمًا وَتَجْمَعُهُ

وَإِنْ تُنَلِّ أَحَدًا مِنَّا مَنِيَّتَهُ فَمَا الَّذِي بِقَضَاءِ اللَّهِ يَصْنَعُهُ

وهذا ايضا يدلنا على بُعد الشاعر من حببته، وأنه لا يرى الوصال لحببته قريباً وأنهم قد

لا يجتمعان.

نضيف بأن حضور ضمائر المخاطب في هذه القصيدة انحصر في المخاطب والمخاطبة، حيث

تردد ضمير المخاطبة في ٤ حالات التالية:

لَا تَعْدَلِيهِ فَإِنَّ الْعَدْلَ يُوَلِّعُهُ قَدْ قَلَّتْ حَقًّا وَلَكِنْ لَيْسَ يَسْمَعُهُ

جَاوَزَتْ فِي لَوْمِهِ حَدًّا أَضْرَبِيهِ مِنْ حَيْثُ قَدَرْتُ أَنْ الْيَوْمَ يَنْفَعُهُ

فَأَسْتَعْمِلِي الرَّفْقَ فِي تَأْنِيهِ بَدَلًا مِنْ عَذْلِهِ فَهُوَ مُضْنِي الْقَلْبِ مُوجَعُهُ

وجميتها تحيل الى حببية الشاعر وزوجته، ولعل أهم ما يفسر قلة حضور الضمائر المخاطبة هو

الفراق والغياب الذي لازم الشاعر وابتلاه. ولأنها انحصرت في المخاطبة والأحالة الخارجية فيتبين أن ذهن

الشاعر منشد نحو زوجته وأنها لاتفارق خياله لحظة واحدة، حتى ملكت لبه وسلبت فواده.

والضمير الآخر هو المخاطب(أنت) حيث تردد ايضا في ٣ حالات:

لَكِنَّهُمْ كَلَّفُوا حِرْصًا فَلَسْتَ تَرَى مُسْتَرْزَقًا وَسِوَى الْغَايَاتِ تُفْنَعُهُ

هل الزمان معيد فيك لذتنا أم الليالي التي مرت وترجعه

فِي ذِمَّةِ اللَّهِ مِنْ أَصْبَحَتْ مَنَزَلُهُ وَجَادَ غَيْثٌ عَلَيَّ مَغْنَاكَ يُمْرِعُهُ

وكان الشاعر عندما يحيل إلى ضمير «أنت»، يريد أن يخاطب نفسه ويلومها باتخاذها القرار في البعد والسير خلف طموحه. ولا ننسى أنه سعى لإشراك القارئ في التفكير في الاختيارات الشخصية والمسار المتبع في الحياة. من خلال هذا الاستخدام للضمائر، تصبح القصيدة مرتبطة وذات مغزى، لأنها تتناسب مع تجارب القارئ الخاصة. وتستخدم قصيدة هذه الضمائر لنقل سرد شخصي مكثف للعلاقة المعقدة بينه وبين حبيبته. ومن خلال استخدام الضمائر، يدعو الشاعر القراء إلى عالمه العاطفي، وتعزز التعاطف والتفاهم. بالإضافة إلى ذلك، تساعد الضمائر في إيقاع وتدفق القصيدة، مما يزيد من فعاليتها الإجمالية.

وأما الضمائر الغائبة فقد أسهمت أيضاً في تماسك القصيدة بشكل ملفت، فهي حاضرة في ۱۱۳ حالة، خاصة وإن بين كل هذه الإحالات هناك روابط من حيث المعنى والدلالة. ونستطيع القول أن جميع أبيات القصيدة كانت تحيل إلى الشاعر في الغالب أو إلى زوجته، وخلقت الضمائر تجربة حميمة وغامرة، كما لو كان الشاعر يجري محادثة مباشرة مع حبيبته. واستطاع الشاعر أن يستخدم الضمائر الغائبة لإيصال شعور الفراق والبعد بينه وبين حبيبته، ولإبراز حالة الحزن والتعاسة التي يعيشها. كما أن استخدام الضمائر الغائبة يعطي للقصيدة طابعاً شاعرياً ورومانسياً.

وتتمثلت ضمائر الغياب كالتالي: ضمير (هو) المنفصل و (الهاء) المتصل و (هي) المنفصلة و (ها) المتصلة، وتختلف إحالة ضمير عن الآخر؛ ففي ۹۰ حالة، الإحالة كانت بالضمير الغائب المفرد (هو) متصلاً ومنفصلاً ونكتفي بالتالي:

كأنما هو في حلٍ وفرتحلٍ مُوَكَّلٍ بِفَضَاءِ اللَّهِ يَدْرَعُهُ
يَكْفِيهِ مِنْ لَوْعَةِ النَّشْتِيتِ أَنْ لَهُ مِنْ النَّوَى كُلِّ يَوْمٍ مَا يُرِوَعُهُ
مَا آبَ مِنْ سَفَرٍ إِلَّا وَأَزْعَجَهُ رَأَى إِلَى سَفَرٍ بِالْعَزْمِ يَزْمَعُهُ

يضيف استخدام الضمائر عمقاً وغموضاً إلى القصيدة، مما يسمح للقراء بتصور الاحتمالات والتفسيرات المختلفة. علاوة على ذلك، فإن الاستخدام المكثف للضمائر في الشعر يساهم في إقامة علاقة مشاركة بين الشاعر والقارئ. فجميع هذه الإحالات تروي معاناة الشاعر حيث أنها تتسج شبكة من الألم والحسرة والفراق، وكما تسبك النص في علاقة وشانجية دلالية، فهذه الإحالات تصفي على النص تماسكاً من حيث المعنى والتشكيل. علاوة على ذلك، تساهم الضمائر في الصور التي تثيرها القصيدة. ومن خلال استخدام ضمائر مثل «هو» أو «هي»، تمكن الشاعر أن يضيف سمات بصرية على الشخصيات أو الأشياء أو الأفكار. ويصور زوجته في خياله وكأنها تحاوره وتشكي له ألم الفراق والوحدة، وهو يقف مطأطئ الرأس ومتحسر على ما فات، من هنا نرى أن زيادظ المبني، رافقتها زيادة في المعنى وأن الشاعر باكثاره من

الضمير الغائب «هو» والذي يحيل عليه؛ يتقبل هفوته ويعنف ذاته على ما بدى منها. وتردد ضمير الغائبة المنفصل والمتصل في ١١ إحالة، يجري في سبيل ذكر زوجته الحبيبة.

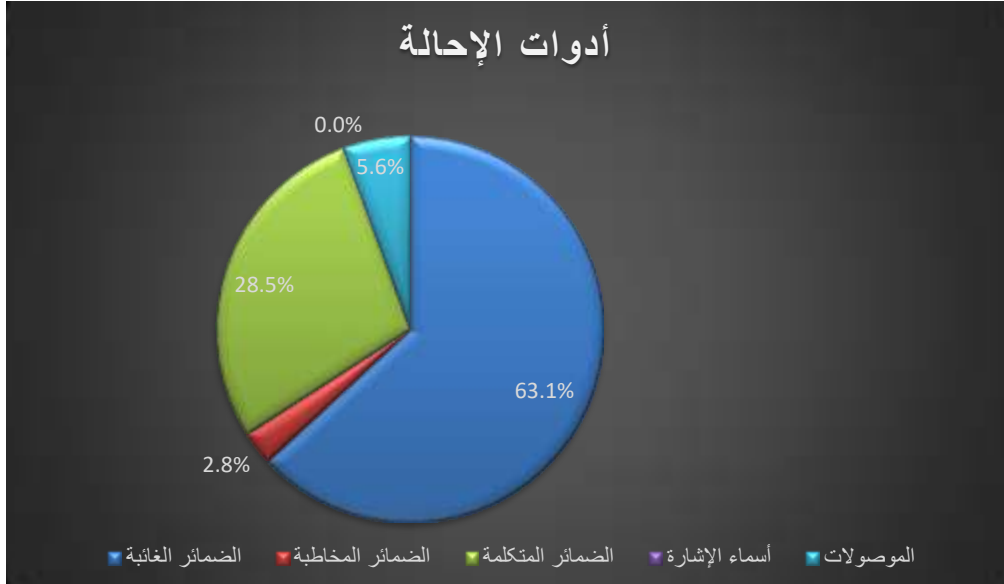
في النتيجة إنَّ استخدم الشاعر الضمائر المنفصلة والمتصلة قد ساهم في موسيقية وإيقاع الأبيات. لا يضيف استخدام الضمائر إلى القيمة الجمالية للقصيدة فحسب، بل يساعد أيضاً في إنشاء إيقاعها الفريد. علاوة على ذلك، يمكن أن تستخدم الضمائر للتأكيد على أفكار أو موضوعات معينة داخل القصيدة. علاوة على ذلك، فإن تنوع الضمائر يمكّن الشعراء من التلاعب بالمنظور والصوت داخل القصيدة. من خلال التبديل بين الضمائر الشخصية، يمكن للشعراء تغيير تركيز السرد أو خلق إحساس بالمسافة/القرب من الموضوع. ومن خلال استخدام ضمائر ذات أطوال وأصوات مختلفة، يمكن للشعراء إنشاء جودة موسيقية تعزز المظهر الجمالي للقصيدة.

الموصلات ايضاً من عناصر التماسك النصي وتشكل رابطة نصية مع ما قبلها وما بعدها حيث يقول ابن هشام «وتفتقر كل الموصلات إلى صلة متأخرة عنها مشتملة على ضمير مطابق لها يسمى العائد» (ابن هشام، لاتا، ج: ١، ١٦٨)، وبهذا فهي تشكل داخل النص شبكة دلالية من اللفظ والمعني، وأخذت الموصلات حيزاً ملفتاً في القصيدة حيث ترددت في ١٠ حالات، نذكر ثلاثة منها:

هل الزمان معيد فيك لذتنا أم الليالي التي مرت وترجعه
عَلِ اللَّيَالِي الَّتِي أَضْنَتْ بِفُرْقَتِنَا حِسْمِي سَتَجْمَعُنِي يَوْمًا وَتَجْمَعُهُ
وَإِنْ تُنَلُّ أَحَدًا مِنَّا مَنِيئَهُ فَمَا الَّذِي بِقَضَاءِ اللَّهِ يَصْنَعُهُ

من هنا فقد خلقت الموصلات شعور بالتماسك والترابط داخل سرد القصيدة. فهي تنشئ شبكة من الروابط والارتباطات بين العناصر المختلفة. وتعمل كحلقة وصل بين الأقسام المختلفة وتضيف إحساساً بالاستمرارية.

وسنورد فيما يلي جدول إحصائي يبين لنا دور أدوات الإحالة ونسبة حضور كل منها.



جدول رقم ۱: نسبة تردد أدوات الإحالة

۲-۱-۳. الاستبدال: جاءت في العين البدل: خلف من الشيء، والتبديل: التغيير، واستبدلت ثوبا مكان ثوب، وأخا مكان أخ، ونحو ذلك المبادلة» (الفراهيدي، ۱۴۱۰هـ، ج ۸: ۴۵). هذا يعني استبدال كلمة من كلمة أو مجموعة كلمات أو جمل بدل أخرى «فالإستبدال عملية تتم داخل النص؛ إنه تعويض عنصر في النص بعنصر آخر» (عفيفي، ۱۹۹۷م: ۱۳۳) والغرض منه بالإضافة إلى الاقتصاد اللفظي، هو تأسيس العلاقة بين عناصر جملة أو أكثر في النص، عند الاستبدال، يحل عنصر لغة واحد محل عنصر لغة آخر؛ بمعنى، قد تحل كلمة أو عبارة محل كلمة أو عبارة أخرى أو عبارة أخرى في النص، وينقسم الإستبدال الي ثلاثة أنواع: إستبدال إسمي وفعلي وقولي. أما هذه القصيدة فهي تخلو من العلاقة الإستبدالية تماما.

۳-۱-۳. الحذف: هو إحد أهم التقنيات في بلاغة النص وتماسكه وعند دي بوجراند هو «إستبعاد العبارات السطحية التي يمكن لمحتواها المفهومي أن يقوم في الذهن أو أن يوسع أو أن يعدل بواسطة العبارات الناقصة وأطلق عليه تسمية الإكتفاء بالمبنى العدمي» (دي بوجراند، ۱۹۹۸م: ۳۴۰). وتكمن معرفة العناصر المحذوفة من خلال سياق النص والقرائن الموجودة، والمدقق في هذه القصيدة يرى أن الحذف طالها بغرض الإختصار والإقتصاد ومراعاة القافية وهي من سمات البلاغة حيث تترك للقارئ أو السامع فسحة التفسير والتأويل، وراح الشاعر عن طريق تكثيف مشاعره في لغة موجزة ومثيرة للعواطف. والغرض منه هو تكثيف التأثير العاطفي للقصيدة عن طريق قطع المشتتات وتقديم انعكاس مركز للحزن، والشواهد كثيرة في ذلك حيث نرى الشاعر حذف المفعول أو الفاعل في ۹۰ حالة ونذكر بعضها فيما يلي:

وَكَمْ تَسْبَبَتْ بِي يَوْمَ الرَّحِيلِ ضُحَىٰ
وَأَدْمَعِي مُسْتَهْلَاتٍ وَأَدْمَعُهُ

وَمَنْ غَدَا لَابِسًا ثَوْبَ التَّعِيمِ بِلَا
شَكَرٍ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ يَنْزِعُهُ

يخلق ابن زريق تجربة عاطفية مركزة يتردد صداها بعمق لدى القارئ، لأنها تعكس مشاعر الحزن والأسى. ففي البيت الأول حذف الشاعر كلمة المستهلكات بوجود القرينة ولعل أدمع حبيته غالية عليه ومن الصعب أن يراها وهي تنهمر لفراقه، وهو يستخدم الصمت كأداة قوية في الشعر الحزين. ومن خلال الحذف وترك هذه الفجوة في شعره، خلق مساحة للتأمل وملء الفراغ العاطفي. وفي البيت الثاني حذف ثوب النعمة بوجود القرينة ليصور لنا شدة تحسر الشاعر وأسفه بسبب العسر والحرمان الذي طاله وأنه كان يشد المفقود ولكن فقد الموجود وبات الفراق يذكره بنعيم الحب حيث لم يشكر الله عليه وكأنه في متاهة يصعب الخروج منها. لا يؤثر أسلوب الحذف على المحتوى فحسب، بل يؤثر أيضاً على شكل شعره الحزين. ومن خلال حذف الكلمات الزائدة، حقق إيقاع وموسيقى مميزة. يخلق الترتيب الدقيق للكلمات تأثيراً مؤلماً يضيف إلى التأثير العاطفي العام للقصيدة.

٣-١-٤. **الوصل أو الربط:** هي واحدة من أهم أدوات التماسك حيث لها دور أهم بكثير من العناصر المعجمية، لأن هذه العلاقة تقوم على المنطق ويجب على القارئ تحليل العلاقة المنطقية بين المحتويات لفهم الاستمرارية الدلالية والعلاقة بين الجمل، وإن خلق النص مستحيل بدون هذه الروابط، ويشير الربط إلى العلاقات بين هذه مساحات المعلومات (دي بوجراند، ١٩٩٨م: ٣٤٦).

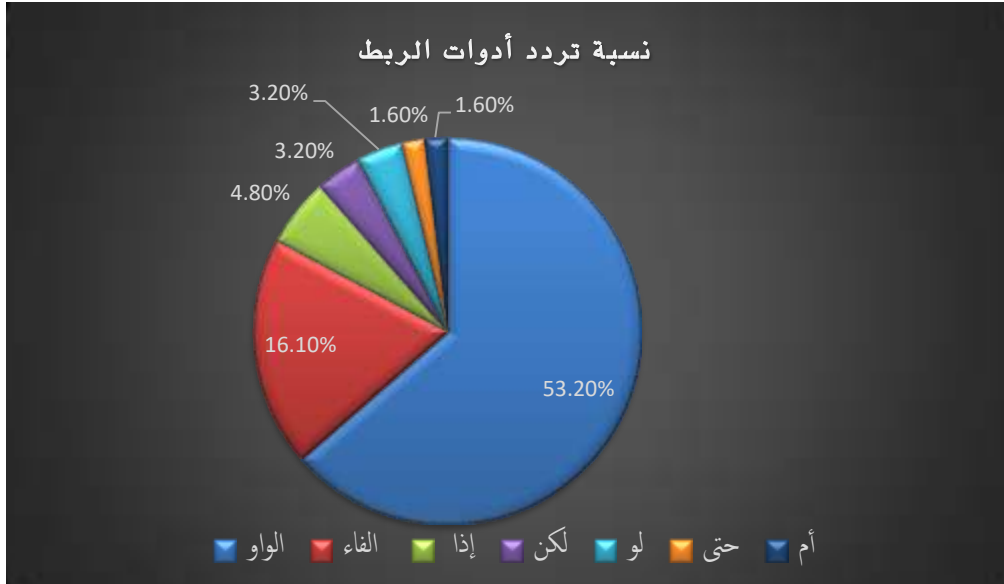
يتضح من النص أن الربط والوصل لهما دور مهم في سبك النص الشعري، حيث يساعدان على تحقيق التماسك النصي وترابط الأفكار والمعاني في النص. كما يؤثران على اقتصادية النص وإيجازه، ويساعدان على إبراز المعاني وتعزيز تأثير النص على المتلقي. وتستخدم هذه الأدوات لربط الجمل والفترات داخل النص وتشكيل شبكة متحدة الأعضاء. ويمكن استخدام هذه الأدوات كأحد الأساليب البلاغية لإبراز المعاني وتعزيز تأثير النص على المتلقي. وقد وظف الجزري أدوات الربط في نصه وساهمت بصورة كبيرة في ترابط المقامة ونورها بالتفصيل فيما يلي: بنائية (الواو) ودورها الفعال في سبك النص جلي في هذا القصيدة تماماً عند مراجعة جدول أحصائيات أدوات الربط، حيث ترددت (الواو) في القصيدة ٣٣ مرة وكان لها مشاركة فعالة في بناء أجزاء النص وتشكيل شبكة متحدة الأعضاء من جملة ومن تركيب، بينما تكررت (الفاء) ١٠ مرات وفي المرتبة التالية نشير الي (إذا) وكان عدد حضورها ٣ مرات ووظفت أدوات أخرى مثل: (لكن) مرتين و (لو) مرتين و (حتى و أم) كل واحدة مرة، وبذلك يصبح تردد ادوات الربط في القصيدة، (٦٢) حالة. ونختار مثلاً يوضح لنا دور هذه الأدوات في سبك القصيدة:

فَاسْتَعْمِلِي الرِّفْقَ فِي تَأْنِيهِهِ بَدَلًا
مِنْ عَدْلِهِ فَهُوَ مُضْنَى الْقَلْبِ مُوجِعُهُ

قَدْ كَانَ مُضْطَلَعًا بِالْخَطْبِ يَحْمِلُهُ فَضِيَّتْ بِخُطُوبِ الدَّهْرِ أَضْلَعُهُ
يَكْفِيهِ مِنْ لَوْعَةِ التَّشْتِيبِ أَنْ لَهُ مِنْ النَّوَى كُلِّ يَوْمٍ مَا يُرْوَعُهُ
مَا آبَ مِنْ سَفَرٍ إِلَّا وَأَزْعَجَهُ زَأَى إِلَى سَفَرٍ بِالْعَزْمِ يَزْمَعُهُ

كان حضور الواو ملفتاً وكثيراً في القصيدة، حيث استخدمها الشاعر لربط المفاهيم والجمل، وتوضيح العلاقة بين الأفكار المختلفة في النص. فقد استخدم الشاعر الواو لتربط بين الجمل والأفكار المختلفة، مما ساهم في تحقيق التماسك النصي وجعله أكثر اتساقاً وترابطاً. وبالتالي، فإن حضور الفاء في القصيدة يعد من الأساليب الفعالة التي استخدمها الشاعر لجعل النص أكثر تماسكاً واتساقاً، وتحقيق التأثير المرجو منه.

وفي الجدول التالي نرى نسبة حضور الأدوات الربطية في القصيدة.



جدول رقم ۲: نسبة تردد أدوات الربط

۳-۲. السبك المعجمي

۳-۲-۱. التكرار: وهو يعني الاستخدام المتعدد لبعض عناصر الجملة والنص ويسبب شبكة من العلاقات بين عناصر النص التي ستؤدي إلى تماسك النص، تعزز العناصر المتكررة في النص بنية النص وتقوي جانبه التعبيري، إضافة إلى ذلك تكرر الكلمات المهمة والمفاتيح في النص يمكن أن يجعل الموضوع الرئيسي للنص أكثر وضوحاً ويجعل فهمه أسهل وأسرع، وقد لعب التكرار دوراً بارزاً في هذه القصيدة حيث

تكررت مفردات وعبارات ومقطوعات في القصيدة هناك إوزان وحتى حروف خلقت موسيقا مميزة توحى بدلالات معينة، ولعله أكثر الأدوات توظيفا وكان له دور بناء ومحوري في إتساق النص من حيث البنية الدلالية والشكلية، وكان هدفه التأكيد على أفكار معينة، وخلق الإيقاع والبنية. فألقصيدة احتوت على التكرار بشقيه التام والناقص في ٣٥ حالة؛ نذكر منها:

لا تَعْدَلِيهِ فَإِنَّ الْعَدْلَ يُوَلِّعُهُ	قَدْ قَلَّتِ حَقًّا وَلَكِنْ لَيْسَ يَسْمَعُهُ
جاوَزَتْ فِي لَوْمُهُ حَدًّا أَصْرَبِهِ	مِنْ حَيْثُ قَدَرْتِ أَنْ اللَّوْمُ يَنْفَعُهُ
ما آبَ مِنْ سَفَرٍ إِلَّا وَأَزْعَجَهُ	رَأَيْ إِلَى سَفَرٍ بِالْعَزْمِ يَزْمَعُهُ
قَدْ وَزَعَ اللَّهُ بَيْنَ الْخَلْقِ رِزْقَهُمْ	لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ مِنْ خَلْقٍ يُضَيِّعُهُ

فالأبيات الثلاثة كلها من التكرار التام حيث تكرر العدل والنصح و السفر ويروي لنا الشاعر مخالفة زوجته لرحيل الشاعر حيث ظهرت معارضتها بالعدل والنصح، من هنا اتاح التكرار في الشعر التأكيد على أفكار أو مفاهيم محددة وتضخيمها، وبتكرار الكلمات المذكورة ، دلّ على أهميتها وصلتها بموضوع القصيدة، حيث يتعرض القارئ مرارًا وتكرارًا لوجودها في جميع أنحاء القصيدة. وفي البيت الرابع يخلق الشاعر شبكة متناسقة بين الله وخلقها، فهذه الفروع التي أضافها ابن زريق علي أصل اللفظ يتوافق مع المعنى المراد ولما كانت الأفعال دليلة المعاني فهو يكرر أقوالها ويتبين لنا قوة المعنى المنشود(بكر، ١٩٧٠م: ١٣٦-٢١٤). كما أن للتكرار القدرة على خلق شعور بالشوق أو الحنين إلى الماضي ، فعندما تتكرر كلمات وعبارات ورموز معينة ، يمكن أن تثير شعورًا بالتوق أو الشوق. والرغبة في العودة إلى لحظة أو عاطفة معينة.

بالإضافة إلى ذلك، يتم استخدام التكرار في القصيدة لتحقيق التأثير الإيقاعي والموسيقى، حيث يتم تكرار بعض الأصوات والكلمات بشكل منتظم لإنشاء نغمة مترنمة تجذب القارئ وتجعله يستمتع بالقراءة وهناك نوع آخر نستطيع أن نسميه الجمع بين التكرارين الجزئي والتام حيث أن الشاعر يكرر حروف تناسب مع المعنى، أنظر مثلا:

قَدْ كَانَ مُضْطَلَعًا بِالْخَطْبِ يَحْمِلُهُ	فَضُيِّقَتْ بِخُطُوبِ الدَّهْرِ أَصْلَعُهُ
وَدَعَتْهُ وَبُودِّي لَوْ يُودُّعُنِي	صَفَوِ الْحَيَاةِ وَأَنِّي لَا أُوَدِّعُهُ

فهو استطاع أن يخلق بهذا السجع و التكرار جوا موسيقيا مميزا فإن السامع يذهل بهذا الإيقاع المترنم الذي يشيع دلالة معينة وتزداد عنده المباني لتشير الي زيادة المعاني وهذا من السحر الحلال الذي يشد السامع ويحدوه كي تنبجس أحاسيسه و عواطفه، ومن التكرار الجميل الذي يلفت إنتباه القارئ ويلعب دورا متميزا في

إتساق النظام الصوتي والشكلي والدلالي لنص ما هو تكرار الحروف فهذه الحروف علي سمت الأحداث المعبر عنها وهي تعكس تعس الشاعر و حزنه، وهذا يكثر في القصيدة حتي كأن النغمة الوحيدة فيها هي الحزن والعسر وهذا أثر التكرار حيث جعل النص تحفة فريدة من حيث الأصوات ومناسبتها مع الدلالات. علاوة على ذلك ، يساهم التكرار في موسيقي وإيقاع غالبًا ما يستخدم الشعراء أنماطًا متكررة لإنشاء تدفق متناعم وتعزيز التجربة السمعية ، ومن خلال تكرار الأصوات أو المقاطع أو الأبيات بأكملها ، يقوم الشعراء ببناء بنية موسيقية تشرك القارئ في رحلة لحنية ، وتزيد هذه الجودة الإيقاعية من التأثير العاطفي لـ وتصنيف القصيدة طبقة من الجمال الجمالي إلى التكوين العام. بالإضافة إلى وظيفتها اللحنية ، يمكن للتكرار في الشعر أيضًا أن يثير إحساسًا بالوحدة والتماسك ، فعندما تتكرر كلمات أو عبارات معينة في جميع أنحاء القصيدة ، فإنها تؤسس خيطًا موضوعيًا يربط بين أجزاء مختلفة من النص، هذا التشابك للعناصر المتكررة يربط القصيدة معًا ويخلق وحدة متماسكة ، ويسمح للشاعر بتقديم أفكاره بطريقة متماسكة، مما يضمن أن ينظر القارئ إلى القصيدة كتعبير موحد بدلاً من مجموعة مجزأة غالبًا ما يستخدم التكرار للتعبير عن المشاعر القوية أو تكثيف التأثير العاطفي للقصيدة ، فمن خلال تكرار كلمات أو عبارات معينة ، يؤكد الشعراء على الوزن العاطفي والأهمية المرتبطة بها ، وتشير هذه التقنية استجابة عاطفية واضحة من القارئ ، حيث تواجه باستمرار نفس المحفزات العاطفية ، ويمكن أن تثير الطبيعة المتكررة لهذه الكلمات أو العبارات ارتباطًا عاطفيًا أقوى ، مما يسمح للقارئ أن يشعر بعمق بالعواطف المنقولة داخل القصيدة.

٣-٢-٢. التضام: التضام التواجد المشترك أو الارتباط بين الكلمات التي تنتمي إلى نفس الحقل الدلالي وهو «توارد زوج من الكلمات بالفعل أو بالقوة نظرا لإرتباطهما بحكم هذه العلاقة» (خطابي، ١٩٩١: ٢٥). ويؤدي وجود مثل هذه العلاقة الدلالية بين الكلمات التي تأتي معًا في النص إلى ظهور علاقة بين جمل ذلك النص، فالتضام هو الجمع بين الكلمات ذات الصلة، أي أن تلك الكلمات المتشابهة من حيث المعنى الفردي أو العرف اللغوي حيث يتم وضعها في مجموعات، إن تضام الكلمات على مستوى الكلمة يجعل النص متماسكًا، وظف ابن زريق التضام في ٢٣ حالة ومن علاقات التضام التي ظهرت في القصيدة ممكن أن نشير الي الطباق و«هو الجمع بين لفظين متقابلين في المعنى، وهما قد يكونان اسمين أو حرفين أو فعلين فيكون تقابل المعنيين وتخالفيهما مما يزيد الكلام حسنا وطرافة» (الهاشمي، ١٣٩١ش، ج: ٢، ٢٤٧-٢٤٩). وقد تردد الطباق بين الألفاظ التالية:

جاوَزتِ في لَوْمُهُ حَدًّا أَصْرَبِهِ	مِنْ حَيْثُ قَدَرْتِ أَنَّ اللَّوْمَ يَنْفَعُهُ
وَمَا مُجَاهِدَةً الْإِنْسَانَ تَوَصِلُهُ	رِزْقًا وَلَا دَعَةَ الْإِنْسَانَ تَقْطَعُهُ
هل الزمان معيد فيك لذتنا	أم الليالي التي مرت وترجع

علماً بأنَّ إصطباري مُعقَّبٌ فَرَجاً فَأَصْبِحُ الأَمْرَ إِنْ فَكَّرْتَ أَوْسَعُهُ
عَلِ اللَّيَالِي الَّتِي أَضْنَتْ بِفُرْقَتَنَا جِسْمِي سَتَجْمَعُنِي يَوْمًا وَتَجْمَعُهُ

تمكن الشاعر من صياغة أبيات مؤثرة من خلال التأكيد على التناقضات والصراعات والتوتر الدرامي. على سبيل المثال، عند وضع الفراق و الاجتماع جنباً إلى جنب، يبرز العمق العاطفي للقصيدة. وكأنه ينتقل في الخط الدقيق بين اليأس والأمل، مما يضيف على البيت تأثيراً عاطفياً متزايداً. وبهذا نرى أن الكاتب أستخدم الألفاظ المتنافرة كتقنية لرسم صورة جميلة بواسطة الأضداد وهذا الارتباط التوضيحي يضيف علي النص تماسك جميل ومعبر، علاوة على ذلك أن ابن زريق إستخدم الترادف كألية تضام بين الألفاظ التالية:

فَأَسْتَعْمِلِي الرِّفْقَ فِي تَأْنِيهِ بَدَلاً مِنْ عَذْلِهِ فَهُوَ مُضْنِي القَلْبِ مُوجِعُهُ
يَكْفِيهِ مِنْ لَوْعَةِ التَّشْتِيْتِ أَنْ لَهُ مِنْ النُّوَى كُلِّ يَوْمٍ مَا يُرْوَعُهُ
بالله يامنزل القصف الذي درست اثاره وعفت مذغت اربعه
رُزِقْتُ مُلْكَاً فَلَمْ أَحْسِنِ سِيَّاسَتَهُ وَكُلُّ مَنْ لَا يُسُوْسُ المُلْكَ يَخْلَعُهُ

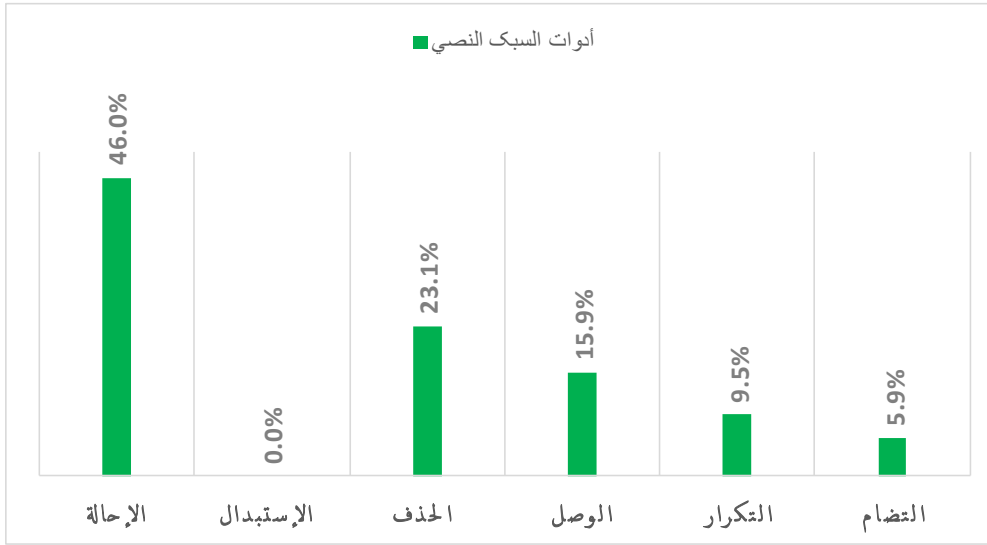
يتبين أن أدوات الترادف تلعب دوراً أساسياً في إنشاء أنماط إيقاعية، وتسهيل المد والجزر الطبيعي للكلمات. ومن خلال ربط الآيات ببعضها البعض من خلال الاقتران، تمكن الشاعر الحفاظ على إيقاع متسق وجذاب. كما عملت هذه الأدوات كجسور لغوية تربط الصور والأفكار والمفاهيم المتميزة معاً، مما يخلق نسيجاً متماسكاً من المعنى. فهذه الألفاظ وإن كانت تتفاوت من جانب وتشابه من جانب آخر ولكن آثرنا أن نسميها مترادفات، ووظف الشاعر ايضا مفردات مرتبطة ببعضها وتنتمي الي حقل دلالي واحد وتشكل مجموعة ذات معني متقارب يطلق عليها البلاغيون إسم مراعاة النظرير وتسمى بالانتلاف والتوافق: « وهي الجمع بين أمرين، أو أمور متناسبة، لا على جهة التضاد، وذلك إما بين اثنين وأما بين أكثر»(المصدر نفسه: ٢٥٢-٢٥٣)، وتبرز فعالية هذه المفردات في إتساق النص، ونذكر من هذه الألفاظ:

علماً بأنَّ إصطباري مُعقَّبٌ فَرَجاً فَأَصْبِحُ الأَمْرَ إِنْ فَكَّرْتَ أَوْسَعُهُ
يَكْفِيهِ مِنْ لَوْعَةِ التَّشْتِيْتِ أَنْ لَهُ مِنْ النُّوَى كُلِّ يَوْمٍ مَا يُرْوَعُهُ

وكلها مفردات تشترك في العسر والبعد والمقابل أمل الشاعر بالفرح وإنقضاء الشدة؛ فهذه الألفاظ ترسم شبكة دلالية ذات معني متسق وتجعل النص متماسك، ومما سبق نلاحظ وجود بعض الكلمات والمفردات في هذه القصيدة مرتبطة فيما بينها لأن دلالة إحداها ملازمة لدلالة الأخرى بالتعارض أي الطباق

ووجود كلمات مرتبطة فيما بينها لأن دلالة كل منها متضمنة في دلالة الأخرى كجزء منها، وكل هذه العلاقات رغم دلالاتها المتناقضة ساهمت بصورة واضحة في تضام القصيدة وترابطها. ومن خلال توحيد العبارات أو الأفكار بمهارة مع الاقترانات، تمكن الشاعر التعبير عن أفكار عميقة بمزيد من الإيجاز.

في الأخير نقدم جدول يشمل نسبة تردد جميع الادوات السبكية وفق النظرية النصية لدي بوجراند.



جدول رقم ٣: نسبة تردد ادوات السبك النصي

النتائج

تتمثل فاعلية الإحالة في اتساق القصيدة الفراقية وربط أجزائها، وقد اسهم تنوع الضمائر في تحقيق التماسك الداخلي والخارجي في النص، وجعله متسقاً ومتربطاً. وأما دور الحذف في الشواهد هو إبراز الافكار والمعاني بشكل اكثر وضوحاً وترك المجال للقارئ أو السامع لتفسيرها وتأويلها، كما يؤثر الحذف على سبك النص بجعله اكثر اقتصادية وإيجازاً. وشاهدنا أنّ الربط والوصل لهما دورا مهما في سبك النص الشعري، حيث يساعدان على تحقيق التماسك النصي وترابط الافكار والمعاني. ويمكن استخدام هذه الادوات كأحد الاساليب البلاغية لإبراز المعاني وتعزيز تأثير النص على المتلقي. وأما التكرار ساعد في تماسك النص وتقوية جانبه التعبيري، وجعل الموضوع الرئيسي للنص اكثر وضوحاً وجعل فهمه اسهل واسرع، وخلق جوّاً موسيقياً مميّزاً يشيع دلالة معينة. كما يستخدم الشاعر التكرار الجزئي والتام معاً لإنشاء سجع وإيقاع مترنم يشد السامع ويحدوه كي تنبجس احساسه وعواطفه، ويجعل النص تحفة فريدة من حيث الاصوات ومناسبتها مع

الدلالات. وتتمثل فاعلية التضام في إضفاء التماسك والترابط على النص، حيث يساعد التضام على اظهار العلاقات الدلالية بين الكلمات والجمل وتوحيد المعنى العام للنص. في هذه القصيدة، تعتبر العناصر النحوية «الإحالة والوصل والضمائر» العامل الاول والاھم في تماسك النص واتساقه، تخلق العوامل النحوية والمعجمية والدلالية تماسكاً في التفاعل، وكلما زاد التفاعل زاد التماسك، وقد جعلت الصناعات اللفظية المختلفة شكل النص ومضمونه متماسكين.

المصادر والمراجع

المصادر العربية

- الأنصاري، ابن هشام. (لاتا). اوضح المسالك الي الفيه ابن مالك، ج١، كتابخانه مدرسه فقاھت. بحيري، سعيد حسن. (١٩٩٧م). علم لغة النص المفاهيم والاتجاهات، ط١، القاھرة، الشركة المصرية العالمية للنشر لونجمان. بخولة، بن الدين. (٢٠١٦م). الإسهامات النصية في التراث العربي، أطروحة مقدمة لنيل درجة الدكتوراه، الجزائر، جامعة وهران أحمد بن بلة. بكر، السيد يعقوب. (١٩٧٠م). نصوص في فقه اللغة العربية، ج١، بيروت، دار النهضة العربية. بوقرة، نعمان. (٢٠٠٩م). المصطلحات الأساسية في لسانيات النص و تحليل الخطاب، الأردن، جدارا للكتاب العالمي، عالم الكتب الحديث. الجيار، مدحت. (٢٠٠٥م). علم النص الأدبي، الطبعة الأولى، القاھرة، نشر جامعة الزقازيق. سزكين، فؤاد. (١٤١٢هـ). تاريخ التراث العربي، ترجمة محمود فهمي حجازي، ط٢، ج٢، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي. السراج، القارئ. (لاتا). مصارع العشاق، بيروت، دار صادر. الشاوش، محمد. (٢٠٠١م). أصول تحليل الخطاب، ج١، تونس، المؤسسة العربية للتوزيع. خطابي، محمد. (١٩٩١م). لسانيات النص؛ مدخل الي إنسجام الخطاب، الطبعة الأولى، بيروت، المركز الثقافي العربي. خليل، إبراهيم. (١٩٩٧م). الأسلوبية و نظرية النص، الطبعة الأولى، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر. دي بوجراند، روبرت. (١٩٩٨م). النص و الخطاب و الإجراء، ترجمة تمام حسان، الطبعة الاولى، القاھرة، عالم الكتب. الزناد، الأزهر. (١٩٩٣م). نسيج النص، بيروت، المركز الثقافي العربي.

العززي، يونس يحيى. (٢٠١٨م). *معايير النظرية النصية في شعر الصعاليك الإمويين*، طاف القاهرة، مكتبة وهبة للطبع والنشر والتوزيع.

عفيفي، أحمد. (١٩٩٧م). *نحو النص: إتجاه جديد في الدرس النحوي*، الطبعة الأولى، القاهرة، مكتبة زهراء الشرق.

_____ (٢٠٠١م). *نحو النص؛ إتجاه جديد في الدرس النحوي*، الطبعة الثانية، القاهرة، مكتبة زهراء الشرق.

الفاخوري، حنا. (١٩٩١م). *الموجز في الادب العربي وتاريخه*، ج ٢، ط ٢، بيروت، دارالجيل.

الفرايدي، الخليل بن أحمد. (١٤١٠هـ). *العين*، تحقيق الدكتور مهدي المخزومي الدكتور ابراهيم السامرائي، الطبعة الثانية، الناشر، مؤسسه دار الهجرة.

الفقي، صبحي إبراهيم، (٢٠٠٠م)، *علم اللغة النصي بين النظرية والتطبيق*، القاهرة، دار قباء.

نوفل، يسرى. (٢٠١٤م). *المعايير النصية في الصور القرآنية*، ط ١، القاهرة، دار الناغية للنشر والتوزيع.

وهايي، محمد. (٢٠١٦م). *من النص الي التناص*، الطبعة الأولى، الأردن، عالم الكتب الحديث.

المصادر الفارسية

الهاشمي، أحمد، (١٣٩١ش)، *ترجمه و شرح جواهر البلاغه*، مترجم حسن عرفان، ج ٢، ط ١٣، قم، نشر بلاغت.



جلوه‌های انسجام متنی در «فراقیه» ابن زریق بغدادی بر اساس نظریهٔ متنوارگی دی‌بوگراند

یوسف متقیان‌نیا^{۱*}، خیریه عچرش^۲

^۱ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.
^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۲/۲۱

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۴/۲۸

هفت معیار پیشنهادی دی‌بوگراند در سال ۱۹۸۱م جهشی بینظیر در متن‌شناسی بود، زیرا پایه‌های محکم و کاملی برای مطالعه و ارزیابی متن شکل گرفت. انسجام در مقدمهٔ این معیارهاست که بوسیلهٔ ابزارهای دستوری و واژگانی ایجاد می‌شود، این ابزارها مجموعه‌ای از روابط دستوری و واژگانی هستند که جملات را به هم پیوند داده یا بین اجزای جمله ارتباط برقرار می‌سازند. قصیدهٔ فراقیه ابن زریق بغدادی را می‌توان از بهترین متون ادبیات عرب نامید که نماد سفر برای بهتر زیستن، سختی و ناامیدی است. این شعر بی‌نظیر یکی از برگزیده‌های ادبیات عصر عباسی است که یاد و نامش از سراینده اش فراتر رفت. در این پژوهش با هدف کاربست نظریهٔ متنوارگی دی‌بوگراند و بررسی انسجام متنی در قصیدهٔ فراقیه و با رویکرد توصیفی تحلیلی و ارائهٔ آمار، عناصر انسجام متنی در این شعر به کار گرفته می‌شود. و از آنجا که تا این قصیده با رویکرد زبان‌شناسی نوین تاکنون بررسی نشده این پژوهش ضرورت می‌یابد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که متن قصیدهٔ منسجم و وابسته به یکدیگر است. همچنین نقش این عناصر متفاوت بوده که «ارجاع» بیشترین کارکرد را در ایجاد انسجام داشته و شعر از «جایگزینی» تهی است. علاوه بر این مشخص شد که عناصر انسجام بر عمق معنایی و زیبایی شعر افزوده و آهنگ متفاوتی را بر آن نواخته است و با گسترش معنا، کشش خواننده، تأثیر سخن بر او را دوچندان ساخته است؛ از این‌رو خواننده احساسات راستین، جان درد کشیده و غمگین ابن زریق را می‌یابد.

کلمات کلیدی: انسجام متنی، دی‌بوگراند، ادبیات عصر عباسی، قصیدهٔ فراقیه، ابن زریق.

استناد: متقیان‌نیا، ی. عچرش، خ. (۱۴۰۳). جلوه‌های انسجام متنی در «فراقیه» ابن زریق بغدادی بر اساس نظریهٔ

متنوارگی دی‌بوگراند، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۲، صص ۲۵-۵۰. Doi: 10.22034/jisall.2025.202960



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

Manifestations of textuality coherence in Ibn Zariq al-Baghdadi's separation based on Debaugrande's theory

Youssef Motaghinia, (corresponding author): Phd student in Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. Email: joseph.mitaghi@gmail.com
Khairah Echresh, Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

Introduction

The reader or listener acquires a special meaning and concept in his mind by reading or hearing the sentence, as it is the smallest semantic unit. The components of the text are linked in some way and are assembled for a specific purpose, as the text is an intertwined construction process. Hence, the text takes "the meaning of construction, weaving and context, all of which are organizational kinetic meanings that do not negate the apparent stopping meaning of the thing" (Al-Jiar, 2005: 102). This is what makes definitions close and distant, and there are multiple definitions proposed to facilitate the theoretical aspect of reading the text, which may have converged on the one hand and diverged on the other, and these definitions come together in that: "The text is a written linguistic entity, interconnected and harmonious in parts, and includes a message through which communication can be achieved between the sender and the receiver" (Al-Wahhabi, 2016: 42). This definition includes essential points for the research, as it sees coherence as a dividing line between the text and the non-text, and coherence is a semantic concept and refers to the semantic relationships existing between the elements of the text.

Methodology

This study, using the descriptive, analytical and statistical approach, seeks to employ textual style and its tools according to De Beaugrande's theory and divisions, in order to reveal the role of these tools in the orphan poem of Abu al-Hasan Ali ibn Zurayq (420 AH), the Baghdad poet in the second Abbasid era, in the era of the political disintegration of the Abbasid Caliphate and its scientific and literary prosperity, where schools and libraries spread and intellectual trends increased (Al-Fakhouri, 1991 AD, Vol. 2: 18-19). This is what made his orphan poem an emotional publication full of anguish and alienation, and although the poet is the one who created this poem, it surpassed his fame and immortalized him throughout the ages, and commentaries and quintets were written about it, and researchers were interested in it and explained it in detail, but not much is known about the poet himself (Sezgin, 1412 AH, Vol. 5: 80). We believe that studying our rich Arab heritage with modern theories opens up horizons that are difficult

to reach with old research mechanisms and theories, and will reveal to us data that will help us to reveal the areas of creativity or failure among writers and poets. This poem is one of the treasures of our poetic heritage that we have not reclaimed through reading, research and scrutiny, especially with modern theories, as research about it and its author is very rare. This is what prompted researchers to study this delicate and sweet love poem in order to fill this scientific gap. We hope that this research will open the way for a more scientific analysis of the texts and that readers will realize the artistic value of these literary works and pave the way for subsequent research.

Discussion and Results

As for textual casting, “it is a standard that is concerned with the appearance of the text, and the study of the means by which the characteristic of verbal continuity is achieved” (Afifi, 2001: 90). It is one of the important tributaries of the science of text grammar; that science that is modern in its terminology, but ancient in its origins and roots. It takes its fuel and derives its blood from the ancient heritage of traditional grammar, then its branches grow and produce its fruits in the shadow of modern linguistics. It began to study “various textual structural phenomena, including: relations of textual grammatical cohesion, structures of conformity and contrast, pivotal structures, fragmented structures, cases of deletion, explanatory sentences, conversion to the pronoun, structural variations, and their distributions in individual texts” (Bahri, 1997: 130-135). De Beaugrande was one of the scholars who presented a comprehensive theory about the text and its criteria. He presented seven criteria that must be present in any text in order for it to be textual. He mentioned that they are: casting, plot, intent, acceptance, situation, intertextuality, and information (De Beaugrande, 1998: 103). He believes that casting is one of the criteria that must be present in the text in order for it to be textually coherent because it is a communicative event and is related to the appearance of the text and the relationships between its elements. The function of casting is “to achieve textual efficiency by formulating the largest amount of information with the least amount of means of expression” (De Beaugrande, 1998: 29). The axis and spirit of the text is casting, which, if lost, the text becomes nothing more than scattered words. Cohesion is created using elements in the text, which are divided into three categories: “grammatical, lexical and relational.” These rules play a prominent role in the relationship between sentences and parts of speech. Cohesion elements also add to the semantic depth, impact and appeal of the text and persuade the audience.

Conclusion

The effectiveness of the reference is represented in the consistency of the farewell poem and the connection of its parts. The diversity of pronouns contributed to achieving internal and external coherence in the text, making it consistent and coherent. As for the role of deletion in the evidence, it is to

highlight ideas and meanings more clearly and leave room for the reader or listener to interpret and explain them. Deletion also affects the style of the text by making it more economical and concise. We have seen that linking and connection have an important role in the style of the poetic text, as they help achieve textual coherence and the connection of ideas and meanings. These tools can be used as one of the rhetorical methods to highlight meanings and enhance the impact of the text on the recipient. As for repetition, it helped in the coherence of the text and strengthening its expressive aspect, making the main topic of the text clearer and making it easier and faster to understand, and creating a distinctive musical atmosphere that spreads a certain meaning. The poet also uses partial and complete repetition together to create a rhyming rhyme and rhythm that engages the listener and motivates him to erupt his feelings and emotions, and makes the text a unique masterpiece in terms of sounds and their relevance to the meanings. The effectiveness of solidarity is represented in adding coherence and cohesion to the text, as solidarity helps to show the semantic relationships between words and sentences and to unify the general meaning of the text.

Reference

- Afifi, A. (1997). *Towards the text: A new direction in the grammatical lesson* (1st ed.). Zahraa Al-Sharq Library. [In Arabic]
- Afifi, A. (2001). *Towards the text: A new direction in the grammatical lesson* (1st ed.). Zahraa Al-Sharq Library. [In Arabic]
- Al-Azi, Y. Y. (2018). *Standards of textual theory in the poetry of the Umayyad tramps* (1st ed.). Wahba Library for Printing, Publishing and Distribution. [In Arabic]
- Al-Ansari, I. H. (n.d.). *The clearest path to Al-Fayh Ibn Malik* (Vol. 1). Madrese Faqahat Library. [In Arabic]
- Al-Fakhouri, H. (1991). *The brief in Arabic literature and its history* (2nd ed., Vol. 2). Dar Al-Jil. [In Arabic]
- Al-Farahidi, K. b. A. (1988). *Al-Ain* (2nd ed., M. Al-Makhzoumi & I. Al-Samarrai, Eds.). Dar Al-Hijrah Foundation. [In Arabic]
- Al-Fiqi, S. I. (2000). *Textual linguistics between theory and application*. Dar Quba. [In Arabic]
- Al-Hashemi, A. (2012). *Translation and explanation of Jawaher Al-Balaghah* (H. Irfan, Trans., 13th ed., Vol. 2). Balaghat Publishing. [In Persian]
- Al-Jayar, M. (2005). *The science of literary text* (1st ed.). Zagazig University Publishing. [In Arabic]
- Al-Sarraj, A. G. (n.d.). *Masaria aleshagh*. Dar Sader. [In Arabic]
- Al-Shawish, M. (2001). *The origins of discourse analysis* (Vol. 1). Arab Distribution Organization. [In Arabic]
- Al-Zinad, A. (1993). *Textile text*. Arab Cultural Center. [In Arabic]

- Bakhola, B. E. (2016). *Textual contributions to the Arab heritage* [PhD thesis]. University of Oran, Ahmed Ben Bella. [In Arabic]
- Bakr, A.-S. Y. (1970). *Texts in the jurisprudence of the Arabic language* (Vol. 1). Dar Al-Nahda Al-Arabiya. [In Arabic]
- Behairy, S. H. (1997). *The science of the language of the text: Concepts and directions* (1st ed.). Egyptian International Publishing Company, Longman. [In Arabic]
- Bougherra, N. (2009). *Basic terms in text linguistics and discourse analysis*. The Modern World of Books. [In Arabic]
- De Bogrand, R. (1998). *Text, discourse and procedure* (T. Hassan, Trans., 1st ed.). World of Books. [In Arabic]
- Khalil, I. (1997). *Stylistics and text theory* (1st ed.). Arab Foundation for Studies and Publishing. [In Arabic]
- Khatabi, M. (1991). *Linguistics of the text: Introduction to discourse harmony* (1st ed.). Arab Cultural Center. [In Arabic]
- Nawfal, Y. (2014). *Textual standards in Quranic images* (1st ed.). Dar Al-Nabigha for Publishing and Distribution. [In Arabic]
- Sezgin, F. (1990). *History of Arab heritage* (M. F. Hijazi, Trans., 2nd ed., Vol. 2). Ayatollah Marashi Najafi Library. [In Arabic]
- Wahbi, M. (2016). *From the text to the intertextuality* (1st ed.). The World of Modern Book. [In Arabic]



The Anxiety of Technology's Dominion over Humanity in Science Fiction: A Case Study of Number 9 Commands You and Beware... He Comes

Ali Salimi ^{*1}, Leila Yavari, ² Maryam Rahmati, ³ Ali Doodman Kooshki⁴

¹Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

²Master in Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

³Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

⁴Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
24/05/2024

Accepted:
03/08/2024

Nowadays, In recent years, the writing of science-fiction stories has become popular in contemporary Arabic literature and many works have been written in this field. In the Arab world, the Egyptian writer Nihad Sharif has been called the father of this literary genre. The collection of stories "Number 4 Yamerkam" has recounted the author's human and social concerns in the form of ten short stories. The present research has analyzed the content of two stories from this series with a descriptive-analytical method and aims to answer the question of what the author's focus is on in these fictional stories and how his concerns about the future of mankind are represented. Is? The results of the research indicate that the author has reproduced an image of the dangers of scientific and technological advances in these fictional stories. He is extremely worried about the forgetting of moral values in the shadow of the rapid growth of new technologies, so that drawing a future with the spread of the destructive use of these technologies, his science-fiction stories are in the field of texts. Social criticism has approached.

. **Keywords:** science fiction genre, contemporary Egyptian literature, Nihad Sharif, number 4 of Yamerkam.

Cite this article: Salimi ,A. Yavari,L. Rahmati,M. Doodman Kooshki,A. (2024). *The Anxiety of Technology's Dominion over Humanity in Science Fiction: A Case Study of Number 9 Commands You and Beware... He Comes*. year 1. issue 2. Pp 51-70.
doi: 10.22034/jisall.2025.202961

© The Author(s)

Publisher: University of Zabol



*Corresponding Author: Ali Salimi

Address : Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

E-mail: a.salimi@razi.ac.ir



دل‌نگرانی از سبیره تکنولوژی برانسان در داستان‌های علمی-تخیلی نهاد شریف: بررسی

موردی: «رقم ۴ یامرکم» و «حذار.. اینه قادم»

علی سلیمی^{۱*}، لیلا یآوری^۲، مریم رحمتی^۳، علی دودمان کوشکی^۴

^۱ استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

^۳ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

^۴ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۳/۰۴

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۱۳

طی سالیان اخیر، نگارش داستان‌های علمی-تخیلی در ادب معاصر عربی رواج یافته و آثار زیادی در این زمینه به رشته تحریر در آورده است. در جهان عرب، نهاد شریف نویسنده مصری را پدر این گونه ادبی نامیده‌اند. مجموعه داستانی «رقم ۴ یامرکم» در قالب ده داستان کوتاه، دغدغه‌های انسانی، اجتماعی نویسنده را بازگو نموده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، محتوای دو داستان از این مجموعه را بررسی نموده و در صدد پاسخ به این پرسش است که تمرکز نویسنده در این داستان‌های تخیلی بر چیست و نگرانی‌های او نسبت به آینده بشر، چه گونه بازنمایی شده است؟ نتایج پژوهش حاکی از آن است که نویسنده در این داستان‌های تخیلی، تصویری از مخاطرات پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی را بازتولید نموده است. او از فراموش شدن ارزش‌های اخلاقی، در سایه رشد سریع فناوری‌های جدید، به شدت نگران است، به طوری که ترسیم آینده‌ای با گسترش کاربرد مخرب این فناوری‌ها، داستان‌های علمی-تخیلی وی را به حوزه متون نقد اجتماعی نزدیک نموده است.

کلمات کلیدی: ژانر علمی تخیلی، ادبیات معاصر مصر، نهاد شریف، رقم ۴ یامرکم

استناد: سلیمی، ع. یآوری، ل. رحمتی، م. دودمان کوشکی، ع. (۱۴۰۳). دل‌نگرانی از سبیره تکنولوژی برانسان در داستان‌های علمی-تخیلی نهاد شریف: بررسی موردی: «رقم ۴ یامرکم» و «حذار.. اینه قادم»، دوره ۱، شماره ۲، صص ۵۱-۷۰.

doi: 10.22034/jisall.2025.202961

شماره ۲، صص ۵۱-۷۰.

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل



۱. مقدمه

امروزه دنیای معاصر، در قرون اخیر، با پیروزی انقلاب صنعتی و در پی آن پیشرفت علوم و تکنولوژی و سیاست‌های جهانی در استفاده از منابع محیطی، دستخوش تغییراتی نوین شده که این تحولات، ادبیات را نیز تحت تأثیر خود درآورده است؛ یکی از حوزه‌های این تغییرات، ادبیات داستانی است که با بروز تغییرات گسترده در حوزه‌ی علم و فناوری، مضامین و خط مشی ادبیات داستانی تغییر کرد و نسلی از داستان‌ها با رویکرد علمی-تخیلی پا به عرصه وجود نهاد و همچنان همراه با تحولات علمی و تکنولوژی به مسیر خود ادامه داده و امروزه به فن ادبی پر طرفدار و مستقلی تبدیل شده است. به دلیل پیشرفت‌های لحظه به لحظه علم و فناوری در دنیای پیشرفته امروزی، این ژانر ادبی جایگاه خاصی در میان خوانندگان خود در ادبیات ملت‌های مختلف به دست آورده است. خالق اثر علمی-تخیلی از دنیایی سخن می‌گوید که با پیشرفت روزافزون علم و تکنولوژی، به واقعیت پیوستن آن قریب الوقوع است.

«نهاد شریف» نویسنده معاصر مصری- بنیان‌گذار پیشوای ادبیات علمی-تخیلی در دنیای معاصر عرب به شمار می‌آید؛ او رمان‌ها و قصه‌های کوتاه فراوانی در این ژانر ادبی به رشته تحریر درآورده و به شکلی ویژه، تأثیرات پیشرفت علم و تکنولوژی را بر انسان معاصر بررسی می‌کند و آلام و آرزوهای بشر را در افق‌های ناشناخته‌ی آینده به تصویر می‌کشد. مقاله حاضر سعی دارد ضمن ارائه مختصری کلی از سیر تطور این گونه ادبی در ادبیات عربی و معرفی نهاد شریف به عنوان پیشوا و پیشگام این گونه ادبی، به صورت موردی، به بررسی عناصر و مضامین دو داستان کوتاه علمی-تخیلی وی «رقم ۴ یا مرکز، و حذار.. إنه قادم» بپردازد تا از خلال آن به این پرسش پاسخ گوید که که تمرکز نویسنده در این داستان-های تخیلی بر چیست و نگرانی‌های او نسبت به آینده بشر، چه گونه بازگو شده است؟

طرح موضوع پژوهش

اگرچه ادبیات علمی-تخیلی امروزه یک فن ادبی پر طرفدار و مستقل است اما در خصوص تعریف آن اختلاف نظر زیادی وجود دارد و تاکنون یک تعریف واحد برای آن ارائه نشده است. برخی آن را «از جمله انواع ادبی می‌دانند که بر پایه خیال علمی استوار است و منظور از خیال علمی همان تصورات، نظریات و فرضیه‌های علمی، فیزیکی، بیوبوژیک و فضایی است که بر قواعد علمی تکیه دارد» (عبد الحنان، ۲۰۱۸: ۱) برخی دیگر معتقدند «ادبیات علمی-تخیلی نوعی از آمیختگی و مصالحه بین ادبیات و علم است که اولی (ادبیات) بر اساس خیال و دومی (علم) بر مبنای تجربه تعمیم کلیات و دستیابی به قوانین مشخص است» (شریف، ۲۰۰۸: ۱۳). به صورت کلی ادبیات علمی-تخیلی یکی از فنون است که ارتباط تنگاتنگ و گسترده‌ای با زندگی بشر دارد تا جایی که عده‌ای به درستی «ادبیات علمی-تخیلی را یکی از انسانی‌ترین شاخه‌های ادبیات داستانی می‌دانند» (قصاع، ۱۳۷۸: ۱۴۶). بنابراین داستان علمی-تخیلی عنصر علم را از دستاوردهای علمی بشر برگرفته و آن را با عنصر خیال ادبی در آمیخته و آینده بشر و تغییر و تحولات عرصه علم و فناوری را قبل از به وقوع پیوستن پیش بینی می‌کند.

برخی پژوهشگران معتقدند که اسطوره اولین تولید ادبی است که باعث ارتباط انسان با جهان پیرامونش گشته، لذا اسطوره را به عنوان ریشه حقیقی ادبیات علمی - تخیلی به حساب می‌آورند (قدری، ۲۰۱۸: ۱) از لحاظ لغوی می‌توان گفت که این سبک، نام امروزی و رایج خود را مدیون هوگو گرنزبرگ^۱ است. گرنزبرگ سر دبیر مجله‌ای بنام داستان‌های علمی بود که در سال (۱۹۲۶م) فعالیت داشت و چند سال بعد نام «داستان تخیلی- علمی» را برای مجله مشهورش برگزید (فولادی، ۱۳۷۷: ۱۲). از آنجا که ادبیات داستانی انعکاسی از تغییرات و حوادث عصر نویسنده است می‌توان به دو اتفاق و تغییر محسوس به عنوان اولین جرقه پیدایش داستان‌های علمی- تخیلی به عنوان سبکی جدید اشاره کرد؛ ورود دنیا به عصر اتم بعد از جنگ جهانی دوم و پرتاب اولین موشک فضایی توسط شوروی سابق به سال ۱۹۵۷ میلادی (عبدالملک، ۱۳۷۷: ۸۴). این دو حادثه و همچنین انقلاب صنعتی و اختراع و رشد سریع فناوری‌های جدید، ادبیات را وارد مرحله جدیدی از حیات کرد و از همین جا بود که ژانر ادبی علمی-تخیلی در ادبیات غرب شکل گرفت.

اولین عمل داستانی که ویژگی‌های ادبیات علمی - تخیلی را با خود داشته رمان «فرانکشتاین» اثر «مری شلی» است که به صورت اساسی، احساس انسان به آینده را تغییر داد (شناوه و البزرکان، ۲۰۱۷: ۱) پیشوای ادبیات علمی- تخیلی در فرانسه «ژول ورن می‌باشد که این نوع ادبی را با داستان «پنج هفته در بالن» شروع کرد. خالق رمان‌های علمی - تخیلی در انگلیس هربرت جورج ولز است که رمان‌های «ماشین زمان» و «جنگ دنیاها» از مشهورترین آثار وی در این زمینه می‌باشد. در ادبیات آمریکایی نیز علاوه بر ادگار آلن پو ادگار رایس باروز با نوشتن رمان «زیر اقمار مارس» به عنوان پیشوای ادبیات علمی - تخیلی در آمریکا به شمار می‌رود (نک الیاسین، ۲۰۰۸: ۳۶-۵۲). اما در ادبیات عربی - به دلیل تفاوت سطح پیشرفت‌های علمی جهان عرب در مقایسه با کشورهای اروپایی و آمریکایی- این ژانر ادبی، هنری جدیدتر محسوب می‌شود؛ همزمان با ترجمه آثار علمی- تخیلی غربی و گسترش این نوع ادبی در میان ملل عربی، نویسندگان بزرگی در این فن هنرمایی کرده و آثار ارزشمندی به رشته تحریر درآوردند البته در این میان، نویسندگان مصری بیشتر از دیگر نویسندگان عرب زبان در این زمینه درخشیدند.

قبل از ورود به سیر تطور ادبیات علمی - تخیلی در ادبیات عربی معاصر باید خاطر نشان ساخت که در تاریخ ادبیات قدیم عربی می‌توان نمونه‌هایی از ادبیات داستانی پیدا کرد که هر چند نمی‌توان از لحاظ کارکرد و هدف نویسندگانش، نام داستان علمی- تخیلی بر آن نهاد اما شباهت‌هایی در بکارگیری عنصر خیال با داستان‌های علمی- تخیلی امروزی دارند که حاکی از قدرت خیال‌پردازی و به تصویر کشیدن آرزوهای عرب آن زمان است. «اصطلاح خیال علمی با وجود رساله الغفران اثر ابوالعلاء معری و آراء أهل المدینه الفاضله فارابی و حی بن یقظان ابن طفیل و برخی قصه‌های ألف لیله و لیله در ادبیات قدیم عرب به چشم می‌خورد» (عمران، ۲۰۱۵: ۵۵). و با توجه به منابع داستانی کهن عربی مانند ألف لیله و لیله و رساله حی بن یقظان باید اذعان داشت که بی شک ادبیات علمی - تخیلی معاصر

عرب، نخستین دستمایه خویش را از قعر تاریخ برگرفته است (خانلری، ۱۳۹۵: ۵۰) پروفیسور آمریکایی بنام "تیری سیزار" استاد ادبیات تطبیقی در دانشگاه پنسیلوانیا در کتابی که درباره رهبران ادبیات علمی-تخیلی نوشته است از برتری عرب در تأسیس این حوزه یاد کرده است (شریف، ۲۰۰۹: ۷).

ادب عربی در عصر معاصر، ادبیات علمی-تخیلی را به صورت نوین، در دهه هفتاد شناخت. زمانی که «مصطفی محمود» رمان «عنکبوت» را در سال ۱۹۶۴ نوشت. اتفاقاتی که در این داستان رخ می‌دهد از سال ۱۹۵۸م آغاز می‌شود و درباره اکسیری جادویی است که با تزریق آن به انسان می‌توان به گذشته‌های دور رفت و در شکل و شمایل انسانی دیگر با زبان و طرز تفکری متفاوت زندگی دیگری را آغاز کرد (عزام، ۱۹۹۴: ۱۲۴). وی در رمان دیگری بنام «الخروج من التابوت» قضایای علمی را با اسلوب برانگیزنده غیبی سرشار از افکار متافیزیکی در می‌آمیزد (عمران، ۱۹۸۹: ۱۲۶). در همین زمان، برخی توفیق حکیم را از جمله پیشوایان اولیه این گونه ادبی دانسته و معتقدند از اولین و مشهورترین آثار وی در زمینه خیال علمی کتاب‌های «رحله إلى الغد»، «لو عرف الشباب»، «تقرير قمری» و «الاختراع العجیب» است (عبد الحنان، ۲۰۱۸: ۵). همانگونه که از آثار پژوهشگران و ناقدان مختلف بر می‌آید این فن ادبی در کشور مصر بیشترین توسعه و شکوفایی را داشته پس از آن نویسندگانی در کشورهای سوریه، عراق، مراکش و سودان نیز دست به تألیف آثاری در این زمینه زده‌اند.

در مصر عده‌ای بارقه‌های اولیه این گونه ادبی را در آثار یوسف عز الدین عیسی می‌دانند و معتقدند پس از وی توفیق حکیم آثاری مانند «رحله الغد» در این زمینه نگاشته است، یوسف السباعی نیز دیگر نویسنده مصری است که با نوشتن داستان «لست وحدک» در این زمینه فعالیت کرده است. (نک: الیاسین، ۲۰۰۸: ۸۳-۱۱۰). از جمله مشهورترین و بارزترین چهره‌های ادبی مصری در این زمینه که همگان او را پیشوای ادبیات علمی - تخیلی معاصر عربی می‌دانند، «نهاد شریف» است که در این نوع ادبی به مهارت فراوانی دست یافته و تمامی آثارش را به این ژانر ادبی اختصاص داده است و در هیچ زمینه دیگری اثری ننوشته است (عبد الحنان، ۲۰۱۸: ۷).

پیشینه پژوهش

هر چند ژانر ادبی علمی-تخیلی از جمله گونه‌های ادبی تازه و نو در ادبیات معاصر عربی است که کمتر مورد توجه ناقدان و پژوهشگران معاصر قرار گرفته است اما پژوهش‌های اندکی به زبان عربی درباره معرفی این گونه ادبی و پیدایش و سیر تطورتاریخی آن و اشاره به برخی آثار نویسندگان در این زمینه به رشته تحریر در آمده است که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

عزام (۱۹۹۴) در کتابی با عنوان «الخیال العلمی فی الأدب» به بررسی داستان هزار و یک شب و پدیده سندباد در این افسانه به عنوان نمونه‌ای از ادبیات علمی - تخیلی در ادبیات قدیم عربی پرداخته است و پس از آن به سیر تطور این گونه ادبی در ادبیات عربی دوره معاصر و نویسندگان مشهور در این زمینه پرداخته است.

هزاع (۲۰۰۷) در کتاب «الخیال العلمی فی الأدب المصری؛ نهاد شریف نموذجاً» به ارتباط بین علم و ادبیات پرداخته و پس از آن به بررسی ریشه‌های ادبیات علمی-تخیلی در مصر و مشهورترین نویسندگان آن و همچنین ارتباط آن با ادبیات غربی پرداخته است و در نهایت به برخی رمان‌ها و نمایشنامه‌های نهاد شریف در این زمینه اشاراتی داشته است.

(الیاسین ۲۰۰۸) در پایان نامه‌ای با عنوان «الخیال العلمی فی الأدب العربی الحدیث فی ضوء الدراسات المقارنه» ضمن تعریف اصطلاحی ادبیات علمی-تخیلی، به بیان تفاوت آن با ادبیات فانتزی، اسطوره، داستان‌های علمی، خرافات و ژانر گوتیک پرداخته و به بررسی ادبیات علمی - تخیلی در ادبیات معاصر عربی در کشورهای مصر، سوریه، کویت، مغرب و سودان پرداخته است.

ناعمی و مفاخر (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ای با عنوان «آرمانشهر و ضد آرمانشهر در آثار علمی-تخیلی توفیق الحکیم (نمایشنامه «رحله إلى الغد» و داستان کوتاه «فی سنه مليون» به پدیده آرمانشهر و ضد آرمانشهر به عنوان یکی از اصلی‌ترین موضوعات ادبیات علمی - تخیلی پرداخته‌اند و در نهایت ضمن تحلیل این دو اثر به این نتیجه رسیده‌اند که به عقیده نویسندگان پیشرفت‌های علمی نه تنها آرمانشهر را برای انسان به ارمغان نمی‌آورند بلکه او را به ضد آرمانشهر نزدیک می‌کنند.

خانلری (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تاریخی نقش تخیل و خیال در دو داستان «ألف لیله و لیله» و «رسالة حی بن یقظان» ضمن بررسی این دو اثر، نخستین بارقه‌های گونه ادبی علمی - تخیلی ادبیات عربی را در لابه لای متون کهن و داستان‌های فولکلور و مردمی اعراب می‌داند و به این نتیجه رسیده است که خرافه‌ها و اسطوره‌هایی مانند قالیچه پرنده، چراغ جادو، گوی سحرآمیز و... از جمله آرزوهایی است که در گذشته خیال مردم را با خود همراه ساخته و امروزه به لطف علم و دانش در قالب امکاناتی همچون هواپیما، تلویزیون، ربات، تکنولوژی و... محقق شده‌اند بنابراین خیال ادیب و داستان‌های فولکلور کهن هرگز خالی از امور علمی - تخیلی نبوده است.

اما درباره مؤلفه‌های ادبیات علمی - تخیلی در مجموعه داستانی «رقم ۴ یا مرکم» اثر نهاد شریف که در بردارنده ده داستان کوتاه است- با توجه به جستجوهای صورت گرفته- تاکنون پژوهش خاص و مستقلی به زبان عربی یا فارسی صورت نگرفته است که مقاله حاضر در پی بررسی و تحلیل محتوای دو داستان از این مجموعه است.

معرفی مجموعه داستانی «رقم ۴ یا مرکم»

این مجموعه داستانی اثر نهاد شریف، دربر دارنده ده داستان کوتاه علمی-تخیلی با عنوان‌های زیر است:

«حذار .. إنه قادم، لکی یختفی الجراد»، رقم ۴ یا مرکم، نهر السعادة، عین السماء، وجهان لقصة واحدة، القصر، مندوبه فوق العادة، ثقب فی جدارالزمن و حادث غامض»

نام این مجموعه از یکی از داستان‌های آن گرفته شده است و در سال ۱۹۷۴م و در ۱۵۰ صفحه نگاشته شده و در مسابقات مربوط به قصه‌های کوتاه موفق به کسب جوایزی شده است. دغدغه اصلی نویسنده در این مجموعه قصه‌ها، ترسیم نگرانی او از سرنوشت بشر و تلاش برای گسترش ارزش‌های انسانی و فراگیری صلح در دنیای معاصر و آینده است. وی در این مجموعه، داستانی موضوعات و مضامینی مانند موجودات فرازمینی، روبات‌ها، طول عمر، برخورد نژادهای هوشمند با جوامع انسانی، پیشرفت‌های علم پزشکی و مسائل مربوط به سیر در زمان را به شکلی تخیلی به کار گرفته است. در پژوهش حاضر به صورت نمونه، دو داستان کوتاه «رقم ۴ یا مرکم» و «حذار .. اینه قادم» که شامل موضوعات برخورد نژادهای هوشمند غیر انسانی با انسان‌ها در قلمرو کره زمین و ربات‌ها و نقش منفی آنها در زندگی عاطفی انسان‌ها بررسی شده است.

بحث و بررسی داستان کوتاه «رقم ۴ یا مرکم»

موضوع این داستان، درباره برخورد نژادهای هوشمند غیر انسانی با انسان‌ها در قلمرو کره زمین است. شریف از چارچوب این موضوع سعی دارد پیامدهای شوم گسترش استفاده‌های نظامی از انرژی هسته‌ای و تأثیرات آن را نه تنها در کره زمین بلکه در کل منظومه شمسی بیان کند. تفکر مسلط او در این داستان نه تنها نگرانی از دستیابی به کاربردهای نظامی از انرژی هسته‌ای است بلکه او تغییر معنای صلح و انسانیت را به صلح اجباری در سایه بازدارندگی سلاح‌های کشتار جمعی و موشک‌های دور برد و قاره پیما و... و احیاناً کاربرد عملی آنها را مد نظر دارد.

داستان از این قرار است که موجودات فضایی (مریخی‌ها) به دنبال انفجارهای هسته‌ای که در سیاره‌ای بنام سیاره شماره ۵ رخ داده و باعث نابودی کامل آن شده است، به دلیل تشعشعات و آثار مخربی که بر سیاره سرخ آنها گذاشته مجبور می‌شوند دردل سیاره‌شان زندگی را ادامه دهند در حالی که تا قبل از آن بر روی سطح آن زندگی می‌کردند. از سوی دیگر این موجودات پیش از آن، شاهد دو انفجار هسته‌ای بزرگ بر روی کره زمین بوده‌اند (دو انفجار هسته‌ای در هیروشیما و ناکازاکی) و این باعث نگرانی آنها درباره سرنوشت خود و تکرار حادثه سیاره شماره ۵ می‌شود. لذا تصمیم می‌گیرند طی بیانیه‌ای به زمینی‌ها هشدار دهند که ظرف مدت دو هفته تمامی مخازن و نیروگاه‌های هسته‌ای و ایستگاه‌های آب سنگین و حتی کاربردهای غیر نظامی از انرژی هسته‌ای را تعطیل کنند در غیر این صورت خودشان اقدام به برچیدن این امکانات می‌کنند. انسان‌ها وقتی با این بیانیه روبرو می‌شوند با غیر قابل باور بودن اینکه موجوداتی غیر از آنها نیز در سیاره‌ای دیگر وجود دارند، هر کدام از کشورها و ابر قدرت‌ها بیانیه را اقدامی مضحک برای تهدید از جانب دشمنان می‌دانند. روسیه و آمریکا که در دو طرف این ادعا قرار دارند تا مدتی نوعی جنگ سرد بین آنها جریان می‌یابد... تا اینکه پس از چند روز در حالی که فقط ۵ روز به پایان مهلت تعیین شده باقی مانده، بیانیه‌ای دیگر از طرف مریخی‌ها صادر می‌شود که در آن به قطعیت وجود خودشان را اثبات می‌کنند. بعد از این بیانیه انسان‌ها درمی‌یابند که قضیه جدی بوده و منبع این هشدارها زمین نبوده و عکس‌العمل آنها چیزی جز مقابله با تمام سلاح‌ها و

موشک‌های پیشرفته نیست. در انتهای ماجرا، این مریخی‌ها هستند که طبق آنچه خودشان گفته بودند بر انسان‌ها و وسایل کشتار جمعی و بمب‌های هسته‌ای فائق می‌آیند. همه این اتفاقات در یک بیهوشی ۲۴ ساعته برای انسان‌ها تمام می‌شود و همراه آن تمام بمب‌های هسته‌ای نیز از روی کره زمین برچیده می‌شود.

همانطور که قبلاً گفته شد زمینه وقوع حادثه، کل کره زمین است. شریف در آغاز داستان در جهت زمینه‌چینی برای مطرح کردن حادثه اصلی، به توصیف صحنه‌هایی از گوشه و کنار کره سبز می‌پردازد. از این میان محدوده جغرافیایی را از چند گوشه زمین از جمله، مصر، ایتالیا، جزیره منجمد شمالی "گرینلند"، لندن، فرانسه، کندی "متریال" برگزیده است. زمان وقوع حادثه را نیز به صورتی دقیق (۱۰ اکتبر سال ۱۹۹۰ میلادی) تعیین می‌کند. زندگی انسانها در هر کدام از این مناطق شکل طبیعی و روند عادی خود را طی می‌کند اما اشاره‌هایی رمزآلود و مبهم از احتمال رخدادی را دارد. مردی که در بیابان‌های بزرگ مصر در حالی که صورتش را پوشانده و بر روی شترش نشسته است، چشم به افقی دور در حال غروب دارد. چیزی دیده نمی‌شود اما فطرت او ایمان دارد که چیزی در حال اتفاق است چیزی عجیب و مبهم:

«... وَ عَبَرَ التَّلَالِ وَ كَتَبَانَ الرَّمَالِ الْمُتَلَاشِيَةَ شَرْقًا فِي فُلُولِ اللَّيْلِ الرَّاحِلِ لَمْ يَكُنْ يَرِي أَى شَيْءٍ وَلَكِنَّهُ أَيْقَنَ بِفَطْرَتِهِ... وَ بَوْمَضَهُ تُوقِيَتِ مُدْهِشَةً قَلَمًا خَدَعْتَهُ أَنَّهُ لَمْ يُخْطِئِ الْمِيعَادَ...» (شریف، ۱۹۷۰: ۲۶). (از گذر تپه‌ها و توده‌های شن متلاشی در شرق در ساعات باقی مانده از شب، چیزی دیده نمی‌شد اما او به فطرت خود ایمان داشت... به درخشش زمانبندی شگفت‌انگیز، خیلی کم پیش می‌آمد که اشتباه کند...)

از سوی دیگر در باغ وحشی در لندن حیوانات رفتارهای عجیبی از خود بروز می‌دهند:

«ولكن أبدا لم تكن الحيوانات حاجعةً هادئةً كدأبها في كل ليلة... و أنما وجدها متيقظةً تدورُ بداخل أقفاصها على الرغم من تأخر الليل و قد اعترها فرعٌ و قلقٌ غامضان لا يدري كنههما... فهل تحسُّ قرب وقوع زلزال؟» (همان: ۲۸). (حیوانات باغ وحش مثل هر شب آرام و در خواب نبودند... با وجود اینکه پاسی از شب گذشته بود داخل قفس‌هایشان بیدار بودند و ترس و دلهره‌ای نامشخص آنها را در برگرفته بود... آیا وقوع زلزله‌ای را احساس می‌کردند؟)

بعد از توصیف صحنه‌هایی از زندگی عادی انسان‌ها، شریف در زاویه‌ای وسیع‌تر و از بالای

منظومه شمسی، کره زمین را با مدارها و قمر آن و در میان دیگر سیارات توصیف می‌کند:

«كوكب الأرض... الذى تَمَيَّزَ بِغَلَاظِهِ الْجَوِيِّ مِنْ دُونَ تَوَابِعِ الشَّمْسِ الثَّمَانِيَةِ الْبَاقِيَةِ... وَ السَّابِحَاتِ فِي قُلُوبِهَا ضَمَّنَ مَجْرَةَ سَكَّةِ التَّنَانُهِ مَعَ الْمَلَائِينِ مِنَ النُّجُومِ وَ التَّوَابِعِ وَ تَوَابِعِ التَّوَابِعِ وَ غَيْرُهَا مِنَ الْأَجْرَامِ الْفَلَكِيَّةِ عَبْرَ الْكُونِ الْوَاسِعِ... الْفَسِيحِ... اللَّانِهَائِي» (همان: ۲۹). (سیاره زمین... که با پوشش جوی خود در میان سیارات هشت گانه حول محور خورشید نمایان است... و ستارگان در چرخش خود در دل کهکشان قرار دارند همراه با میلیون‌ها ستاره دنباله دار و دنباله ستارگان دنباله دار (قمرهای ستارگان) و دیگر اجرام فلکی در گستره هستی پهناور... فسیح... بی‌نهایت).

سیر صعودی ماجرا زمانی شروع می‌شود که حادثه به نزدیکترین زمان وقوع خود می‌رسد:

«... فی تلك الثانية الفريدة في رهبتها بدا حدوث الشيء الذي لم يدرك بخلد سكان الكرة الأرضية على الإطلاق... ولم تومض إمكانية وقوعه في خيالهم قط من قبل... على حين غرة إنشقت السماء كما يشقُّ قلبُ الزبدِ بصلِّ مرهفٍ عن الصوتِ الغامضِ...» (همان: ۳۰). (در آن لحظه کم کم رخدادی که اصلاً به ذهن ساکنان زمین نمی‌رسید داشت به وقوع می‌پیوست... اتفاقی که تا قبل از آن هرگز در خیالشان هم امکان نداشت رخ دهد... برای یک لحظه آسمان با صدایی ناشناخته از هم شکافت همانطور که قالب کره با چاقویی تیز بریده می‌شود).

این توصیف در قصه ادامه پیدا می‌کند و خواننده به تدریج در جریان حادثه و کیفیت آن قرار می‌گیرد تا اینکه با عبارت: «بیاناً إلى مخلوقات الأرض...» (شریف، ۱۹۷۰: ۳۱) خواننده پی می‌برد که دایره ماجرها از زمین و ساکنان آن گسترده‌تر است. این بیانیه از جهاتی نوعی توصیف رفتار و خط فکری انسان‌ها از زبان موجودات فضایی با زبانی صادق و ساده نیز هست:

«با مخلوقاتِ کوكب الأرض... و دون شك لم يكن تجنب الميزيد من القتل و الدمار هو بالفعل ما تهدفون تحقيقه و يشهد على ذلك أن المخزون في خبايا أرضكم من قنابل الهيدروجين ذوات المائة ميغا طن... يبلغ أربعة ملايين قبله...» (همان: ۳۲). (ای اهالی زمین... بدون شک، دوری از این همه قتل و کشتار هدف عملی و اصلی شما نیست و گواه آن وجود ذخایر صد تنی بمب‌های هیدروژنی در زیر زمین شماست که به تعداد چهار میلیون بمب می‌رسد).

از غرور و خود شیفتگی انسان‌ها می‌گوید:

«... وأنتم أصلاً كائناتٌ يغلبُ حبُّ الذاتِ على تصرفاتها... و لعلَّ أقرب الأمثلة على تخلفِ عقولكم هو تناسيكم أنكم جميعاً و بلا استثناء... إنما تشتركون في سكني جرم سماوي واحد هو كوكبكم الأرض» (همان: ۳۱). (شما در اصل موجوداتی هستید که خودشیفتگی در همه رفتارهایشان غلبه دارد... شاید بهترین نمونه برای کوته فکری شما این باشد که همگی شما به کلی فراموش کرده اید که در یک چیز اشتراک دارید و آن سکونت همه شما در یک جرم آسمانی، سیاره زمین است...)

حادثه دردناک بمباران اتمی شهر هیروشیما ژاپن را نمونه ای از رفتار دیوانه‌وار بر می‌شمارد:

«و كانت قمة أفعالكم الإجرامية حين أجرئتم أول تفجير ذري فوق مدينة هيروشيما اليابانية يوم ١٦ أغسطس من عام ١٩٤٥ الأرض... و كان تبريركم وقتها لهلاك أكثر من ١٧٠ ألف نسمة في ثانية واحدة أنه إنما كان لأجل الإنسانية المعذبة بوقوف الحرب العالمية الثانية...» (همان: ۳۲) (اوج اعمال مجرمانه‌ی شما وقتی بود که اولین انفجار هسته‌ای را در شهر هیروشیما ژاپن در ۱۶ اگستس سال ۱۹۴۵ میلادی عملی کردید... و در آن زمان توجیه شما برای نابود کردن بیش از ۱۷۰ هزار انسان در یک ثانیه فقط برای انسانیت و توقف جنگ جهانی دوم بود).

از سوی دیگر شریف ویژگی‌هایی را برای موجودات فرازمینی از زبان خود آنها (در دو بیانیه) بر می‌شمرد که ویژگی‌های مثبت صلح‌اندیشی و آینده‌نگری را به ذهن می‌رساند:

«... هَلَكَ ملايينُ البشرِ لحظتها أو يُصيبوا فيما بعد بالحروقِ و التَشَوُّهاتِ و العُقْم... بل حتى لو تَمَّ فناء مظاهر الحياة الأرضية نهائياً... فَإِنَّ ذلك كله ما كان يُسبب لنا سوى مَرِيدِ الرثاءِ و الأسفِ العميقين من أَجْلِكُمْ... و ما كنا لَنُحْرَكَ ساكناً من أَجْلِ حُمُقِكُمْ...» (همان: ۳۳). (میلیون‌ها نفر انسان در یک لحظه نابود شده و یا دچار نقص عضو و نازایی شدند و در آخر همه نشانه‌های زندگی زمینی از بین رفت و همه اینها چیزی جز اندوه و تأسف عمیق ما برای شما نداشتند... و ما نمی‌توانیم به خاطر حماقت شما آرام باشیم...)

این موجودات خیالی، سکوت در مقابل رفتارهای غیر انسانی موجودات زمینی را روا نمی‌دانند: «نحنُ مخلوقاتُ المريخِ المتقدِّمة ذكاءً و حضارةً عليكم بمئاتِ الأعوامِ و الآلافِ القفزاتِ و المراحلِ العلمية» (همان: ۳۹). (ما مردمان مریخ باهوش‌تر و متمدن‌تر از شمایم و صدها سال و هزاران دهه از لحاظ پیشرفت علمی از شما جلوتر هستیم).

نقطه اوج داستان از بیانیه دوم شروع می‌شود و تا عکس العمل انسان‌ها ادامه می‌یابد: «أحسَّ الناسُ أن الأمرَ جدی حَقاً... و أن الصوتَ الغامضَ يَسْتَحِيلُ أن يكونَ مصدرُهُ أیَّ بقعه علی ظهرِ الدنيا... و زاد فزعُ الناسِ... و اختناقُهم... علی أن الحكوماتِ اتجهت بأفكارها وجهةً مختلفةً... إلى القوة... إن هناك خطراً ماحقاً يُهددُ سَكَانَ الأرضِ فلا بدَّ من مجابهته بكافةِ الطُرُقِ و الوسائلِ القتالية...» (همان: ۴۱-۴۰). (مردم احساس کردند که مسأله جدی است... و محال است منبع صدای ناشناس در روی زمین باشد... نگرانی و ناامیدی مردم بیشتر شد... اما دولت‌ها موضع متفاوتی در مقابل این موضوع گرفتند... آنها به زور متوسل شدند... خطری نبود کننده ساکنان زمین را تهدید می‌کند پس ناگزیرند با تمام راهها و ابزارهای کشنده با این خطر مقابله کنند...)

بحران وقتی شدید می‌شود که در اواخر روزی از روزهای باقیمانده مهلت تعیین شده، یوفوهای در جو زمین پدیدار می‌شوند. با رویارویی موشک‌ها و ابزارآلات جنگی مدرن با یوفوهای معلق در هوا و شکست انسان‌ها در این مقابله، حالت تعلیق و هول و ولا به نهایت خود می‌رسد: «... علی أن الصواريخِ و قد دنا كلٌّ منها من الطبقِ الذی یسعی إليه سرعاناً ما شَمَلها الإضطرابُ... التخبُّطُ... ثم انحرفت جميعها عن مساراتها لتذهب بعيداً و تنفجر فی أعالی الجو...» (شریف، ۱۹۷۰: ۴۲). (موشک‌ها همین که به سوی بشقاب پرنده ای که در مسیرش بود پرتاب می‌شدند به سرعت دچار لرزش و انحراف می‌شدند سپس همگی از مدار خود منحرف و دور شده و در بالای جو منفجر می‌شدند).

همه این حوادث با آمدن توده ابری بزرگ که باعث بیهوشی زمینیان می‌شود رو به نزول پیدا می‌کند و مریخی‌ها در این بیهوشی ۲۴ ساعته نقشه خود را برای از بین بردن تمامی ذخیره‌های پنهان بمب‌های هسته‌ای و دیگر منابع آن، عملی می‌کنند:

«وَأما مخزونُ القنابلِ النوویة الذی اختفی... و أسرارُ تحطيمِ الذرَّة و تفتيتها و قد انمحي كلُّ دلیلٍ عنها... و المعهداتُ و الآلاتُ و أدواتُ الحربِ و السلمُ المتحرکة بالطاقة الذرية و قد تلاشت... و أما بیانُ

سكان المریخ الأول و الثانی و أطباقتهم الطائره التي عادت إلى كوكبهم...» (همان: ۴۴). (و اما ذخایر بمب‌های هسته ای که پنهان شده بود... و راز شکست هسته و غنی‌سازی آن ... تمام آثارشان از میان رفته بود... و کارگاه‌ها و ابزارآلات جنگی و نردبان‌هایی که با انرژی اتمی حرکت می‌کرد، متلاشی شده بود... خبری از بیانیه اول و دوم مریخی‌ها نبود، همگی با بشقاب پرنده هایشان به سیاره خود بازگشتند...)

شریف در پایان داستان همچنان بر ایده خود مبنی بر وجود موجودات فرازمینی پیشرفته تأکید می‌کند:

«أن هناك... بعيداً... في ظلمة الكون.. هناك... من يُراقبهم و يُحصي كل حركة لهم من أعماق جارهم الكوكب القصى... المسمى بالكوكب الأحمر...» (همان: ۴۴). (آنجا ...جایی دور... در ظلمت هستی ... از عمق سیاره ای دور کسی هست که آن‌ها را می‌نگرد و تمام حرکاتشان را زیر نظر داردسیاره ای بنام سیاره سرخ.....)

نویسنده اثرات مخرب استفاده از بمب‌های هسته‌ای، تغییر کاربری دانش و دستاوردهای علمی از ایجاد رفاه به ابزاری برای بازدارندگی و شیوع ترس از طرف سیاستمداران یا به عبارتی خطرات دانش را به تصویر می‌کشد. می‌توان گفت حقیقت‌طلبی بشر معاصر پس از شکست هسته و کشف بمب اتم، جای خود را به نزاع بر سرحفظ بقا و منافع ملت‌ها داده است چیزی که صلح را منزوی کرده و شریف از زبان موجودات مریخی حتی استفاده‌های غیر نظامی از آن را پرخطر می‌داند. در واقع نویسنده، در قالب داستانی تخیلی که در ظاهر نزاع و تقابل بین دو نیروی انسانی و فضایی است، مسأله حقیقی «کشف بمب اتم و تهدید زندگی و نسل انسان» را بازگویی نموده است.

بحث و بررسی داستان کوتاه «حذار.. إنه قادم»

موضوع این داستان، روبات‌ها و تسلط آن‌ها بر جامعه انسانی در آینده‌ای دور است. داستان از زبان یک روبات که شخصیت اصلی داستان نیز هست، روایت می‌شود و با سؤال و جواب‌هایی آغاز می‌شود که از همان لحظه نخست کشمکش ذهنی شخصیت اصلی را به تصویر می‌کشد. حوادث در این داستان در زمانی رخ می‌دهند که تقویم میلادی و هجری باطل شده‌اند و تقویمی با مبدأ "نابودی هسته‌ای" در میان بشر آینده رواج یافته است که شخصیت اصلی، آن را کهنه و باطل می‌داند. پدر روبات (سازنده‌اش)، دستیار پدر، سوها (معشوقه شخصیت اصلی) و گروهی از انسان‌ها (متوحشین) از شخصیت‌های دیگر داستان هستند.

داستان حول محور اتفاق یا همان تغییری می‌چرخد که برای روبات رخ می‌دهد و او را از دیگر مخلوقات هم‌نوع خود و انسان‌ها متمایز می‌کند و این تغییر اساس کشمکش‌ها و پیرنگ داستان را شکل می‌دهد. در این داستان روبات‌ها موجوداتی توصیف شده‌اند که از همان لحظه آغاز تکوین به کار و تولید می‌پردازند و هر سال باید باطری آنها توسط انرژی هسته‌ای و کارخانه‌های تولید کننده آن آن شارژ شود تا زنده بمانند. پدر این روبات با کار گذاشتن قطعه فلزی کوچکی در عقب سر مکعبی او،

دوره‌ای جدید از زندگی را برای پسرش رقم می‌زند. روبات با تغییراتی که در اطلاعات ذخیره شده در حافظه و گیرنده‌های حسی و شنوایی‌اش رخ می‌دهد، دچار نوعی دگرگونی بنیادی در مقایسه با دیگر روبات‌ها و خصوصاً در مقابل انسان‌های متوحش می‌شود که محور داستان بر اساس همین حادثه و پیامدهای آن است. اما آنچه روبات از آن به عنوان (قاسی) و (شیء غامض) در روند داستان یاد می‌کند، چیزی جز «احساس» نیست:

«أنتَ أولُ مخلوق سامٍ... من نسلِ الآلهة... يَمْتَلِكُ شيئاً جديداً لم يحصل على مثيله أحدٌ سواه... إنَّكَ أولُ من يَمْتَلِكُ "الإحساس"». (شریف، ۱۹۷۰: ۷) (تو اولین مخلوق برتر از نسل ربات هستی که چیز جدیدی دارد که تاکنون هیچ رباتی نداشته..... تو اولین رباتی هستی که احساس دارد....)

قهرمان داستان در دو وضعیت با مواجهه شدن با حقایقی که قبلاً بر او پوشیده بود، دچار دگرگونی می‌شود و این آگاهی در او کشمکش‌هایی را به وجود می‌آورد. در مرحله اول او با فهمیدن اینکه «احساس» او را از دیگران متمایز کرده، سعی در شناخت این عنصر می‌کند و یک چالش درونی در او به وجود می‌آورد:

«عرفتُ أنه و ذلك الآخرُ المرافقُ لهُ إنما يجريانِ تجاربَهُما في الخفاءِ بغيةً محاكاةً تكوينِ المخلوقاتِ المتوحشةِ في شخصی» (همان: ۸) (فهمیدم که پدرم و دستیارش، پنهانی آزمایش‌های خود را به امید الگوبرداری از ساختار موجودات غیر متمدن در من انجام می‌دهند).

او در مورد تغییر پدیدآمده در خود با نگرانی و تعجب می‌گوید:

«إنَّ الشیءَ الذی وَضَعْتَهُ... یَدْفَعُ فی أعماقی قوَّةً شریرةً..... فلا بدَّ أنْ أبحثَ... و أستفسرَ.. و أفکرَ... لأنَّ الأمرَ من صمیمِ شؤنی و خصوصیاتِ...» (همان: ۹). (چیزی که در من کار گذاشتی باعث شده نیرویی شرور در اعماق وجودم رخنه کند.... باید بگردم.... فکر کنم برای اینکه این موضوع از عمق وجود من و مخصوص من است....)

وضعیت دوم زمانی است که او به گذشته خودش و دیگر روبات‌ها پی می‌برد:

«صَعِقْتی قولُ المخطَطِ بأنَّ أجدادنا القدامی... أجدادنا السامیین من نسلِ الآلهة أربابَ العقولِ الإلکترونیةِ المفکره... إنما كانوا فی المبدأ من ابتکارِ و صنعِ القومِ الحثالة... المتوحشین..... یا لأسای ... یا لضعفِ نشأتی... یا لحقارهِ منبعی علی أیدی هؤلاء المتوحشین البدیین» (همان: ۱۰). (سخن موجود در آن دست‌نوشته مرا شوکه کرد.... اینکه نیاکان برتر ما از نسل خدایان، همان صاحبان عقل الکترونیکی و متفکران در حقیقت از آغاز ساخته‌ی دست قوم پست و فرو مانده..... همان بیابانگردها و غیر متمدن‌ها هستند وای بر من..... افسوس از ریشه‌ام.... از حقارت نسبم به دست این قوم... انسانهای وحشی بدوی....).

روبرو شدن روبات با گروهی از انسان‌ها که در جنگل زندگی می‌کنند از مهم‌ترین نقاط اوج و حائز اهمیت در گسترش موضوع داستان است به طوری که روبات با دل‌باختن به دختری بنام «سوها» جهت زندگی ماشینی‌اش در مسیر احساسی جدیدی قرار می‌گیرد و دنیای خشک و بی روح زندگی

روبات‌ها در مقابل دنیای احساسی و سرشار از سرزندگی که در درخشش چشمان سوها و گرمی سلول‌های پوستی لطیف او می‌بیند، اکنون در نظرش رنگ می‌بازد و تصمیم می‌گیرد در میان انسان‌ها در جنگل بماند. خصوصاً اینکه الآن فهمیده است نه روبات‌ها بلکه انسان‌هایی که از آنها به عنوان متوحش نام می‌بردند، در حقیقت همان نژاد برتر هستند. اما شرایط جسمی به او اجازهٔ چنین کاری را نمی‌دهد لذا به پیشنهاد ریش سفید انسان‌ها مبنی بر خودکشی پاسخ مثبت می‌دهد. در واقع روبات برای اینکه خود را از نسل انسان‌ها قرار دهد تن به این کار می‌دهد و تمایل شدید او به داشتن اصلی و نسبی برتر (که در نظر او انسان بودن نژاد برتر دنیاست)، باعث می‌شود اقدام به خودکشی کند. او اندکی قبل از عملی کردن تصمیمش، برای آخرین بار در میان انسان‌ها حرکت می‌کند، تغییری در خود احساس می‌کند که آن را ناشی از احساس انسان بودن می‌داند و با قدرت آن را احساس می‌داند:

«لَمْ تَكُنْ نَظْرَتِي جَامِدَةً هَذِهِ الْمَرَّةَ... تَحَرَّكَ ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي مَوْخِرَةِ رَأْسِي فَرَبَطَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ... أزال نُفُورِي وَ تَقَرُّزِي وَ زاد قُرْبِي مِنْهُمْ... كم هو مُتَمِّعٌ ذَلِكَ الإحساسُ الَّذِي يَغْمُرُنِي...» (شریف، ۱۹۷۰: ۱۴).

(ین بار نگاهم بی جان و سرد نبود..... آن چیز در عقب سرم تکان خورد و بین من و آنها ارتباطی ایجاد کرد..... نفرت و شرم مرا از بین برد و حس نزدیکی به آنها در من بیشتر شد..... چه خوب بود آن احساسی که مرا در بر گرفته بود.....)

نگرانی اساسی نویسنده که در این قصه کوتاه از زبان روباتی بیان شده، افق دید او از آینده سرنوشت بشر را بازگو نموده است، به باور نویسنده بشر، رفته‌رفته، احساس و عاطفه را از مدار زیستی خود خارج می‌سازد و به موجودی خطرناک تبدیل می‌گردد. قهرمان اصلی این قصه کوتاه، روباتی است که نویسنده از طریق آن میل به زندگی ماشینی و دوری از انسانیت را که بشر امروزه به سوی آن می‌تازد، مورد نقد قرار داده است. شریف در این داستان علاوه بر پیش‌بینی تسلط مخلوقات ماشینی بر خالق آنها (انسان)، تفکر برتری را در پوشش این قصه علمی-و تخیلی بیان می‌کند و آن برتری دنیای احساسی و انسانیت بر دنیای مادی و فیزیکی است، دنیایی که با هیچ یک از مقیاس‌های علمی و فنی قابل سنجش نیست.

نتیجه

نهاد شریف - نویسندهٔ مصری - به عنوان پدر ادبیات علمی - تخیلی دنیای عرب به شمار می‌رود زیرا تقریباً در هیچ موضوع دیگری غیر از حیطة خیال علمی اثری ننوشته است. مضمون آثار علمی تخیلی وی تقریباً همان مضامین معمول و رایجی است که در آثار نویسندگان مشهور این حیطة به کار رفته است. مجموعهٔ داستانی «رقم ۴ یامرکم» در بر دارندهٔ مشهورترین قصه‌های کوتاه نویسنده در ژانر ادبی علمی - تخیلی است که در آن همواره نوعی دغدغهٔ انسانی را به دوش می‌کشد. او از ورای یک موضوع علمی، آیندهٔ انسان را که تحت تأثیر تغییرات محسوس ناشی از پیشرفت سرسام آور علم و تکنولوژی قرار گرفته، از جهات اخلاقی و اجتماعی و طرز بینش انسان آینده در قبال مرگ و زندگی و جهان‌های دیگر، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و در پی یافتن پاسخ این پرسش است که آیا این

تکنولوژی و علم معاصر برای انسان مایه خیر و برکت است یا چیزی جز شر و بدبختی به بار نمی‌آورد؟ مضمون داستان «رقم ۴ یامرکم» برخورد نژادهای هوشمند غیر انسانی با انسان‌ها بر روی کره زمین است که نویسنده در آن به نقد گسترش استفاده از انرژی هسته‌ای در جهان می‌پردازد و مضمون داستان کوتاه «حذار ... إنه قادم» نیز مربوط به ربات‌ها و تسلط آن‌ها بر جامعه انسانی در آینده‌ای دور است. نویسنده در هر دو داستان، از منظر شخصیت‌پردازی، منحصرأ به توصیف یک یا دو شخصیت اصلی و خیالی پرداخته و از زبان آنها، دغدغه‌های خود در زمینه آینده بشر را بازگو نموده است. در هر دو داستان، نوعی بدبینی نسبت به آینده و سرنوشت بشر وجود دارد و منش‌های تغییر یافته انسان‌ها در سایه گسترش علم و کاربرد منفی آن از بارزترین شکل این بدبینی است.

منابع

- اسکولز، رابرت (۱۹۹۶)، آفاق الخيال العلمي، الترجمة: حسن حسين شكري، الطبعة الأولى، قاهرة: الهيئة العامة للكتاب.
- بصمه جی، سحر (۲۰۱۰). «سحر الخيال العلمي». مجلة الباحثون. كانون الأول ۲۰۱۰. شماره ۴۲.
- بهی الدین، رمزی (۲۰۱۲). «نهاد شریف عمید الخيال العلمي»
www.masress.com/alkahera/346
- خانلری، جواد (۱۳۹۵)، بررسی تاریخی نقش تخیل و خیال در دو داستان "الف لیله و لیله" و "حی بن یقظان"، مجله مطالعات تاریخ و تمدن ایران و اسلام، دوره ۱، شماره ۱، صص ۴۰-۵۱.
- الدادیسسی، الکبیر (۲۰۱۶)، مسارات الروایة العربیة المعاصرة، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسه الرحاب الحدیثه.
- شریف، نهاد (۱۹۷۰). رقم ۴ یامرکم. الطبعه الأولى. قاهرة: کتاب الیوم.
- _____ (۲۰۰۸). «الخیال العلمی اکثر ألوان الأدب إثارة». مجلة الخيال العلمي. شماره اول. ۲۰۰۸. صص ۶-۱۶.
- _____ (۲۰۰۹). «العطاء العربی فی أدب الخيال العلمی» مجلة الخيال العلمي. شماره ۱۲. تموز ۲۰۰۹. صص ۶-۱۱.
- شناوه محمد فضیل و البزرکان، بیداء علی حسین محمود (۲۰۱۷)، جمالیات نصوص الخيال العلمی المسرحیة، مجله مرکز بابل للدراسات الإنسانية، المجلد ۵، العدد ۱.
- صبری، السید محمد (۱۹۸۷). «أرشيف القصة: نهاد شریف». القصة. أبريل ۱۹۸۷. شماره ۵۲. صص ۱۳۷-۱۴۲.
- عبد الحنان، محمد (۲۰۱۸)، الخيال العلمی فی الأدب العربی المعاصر، مجله أقلام الهند، السنة الثالثة، العدد الرابع.
- عبدالملک، أنور (۱۳۷۷). «ما الأدب العلمی؟». المجله، جمادی الأول ۱۳۷۷. عدد ۱۳. صص ۸۴-۸۹.

- عزام، محمد (۱۹۹۴)، الخيال العلمی فی الأدب، الطبعه الأولى، دمشق: دار طلاس.
- عمران، طالب (۱۹۸۹). فی العلم و الخيال العلمی. الطبعه الأولى. دمشق: وزارة ثقافه.
- _____ (۲۰۱۵)، الخيال العلمی فی الأدب، مجله الموقف الأدبی، العدد ۵۳۰، صص ۵۵-۵۶.
- فولادی تالاری، خیام (۱۳۷۷). عناصر داستان های علمی-تخیلی با نمونه هایی از آثار: آیزاک آسیموف و دیگران. چاپ اول. تهران: نشر نی.
- قدری، زینار (۲۰۱۸)، أدب الخيال العلمی والفنون السردیة.. شیفره آدم و العملاق هومو نمودجا، موقع الكتابه. <http://alketaba.com/old/index.php/2013-10-30>
- ناعمی، زهره و مفاخری، فرهنگ (۱۳۹۶)، آرمانشهر و ضد آرمانشهر در آثار علمی -تخیلی توفیق حکیم، فصلنامه نقد ادب معاصر عربی، سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۱۷۳-۱۹۴.
- قصاع، محمد (۱۳۷۸)، «ادبیات علمی-تخیلی در دوره بیست ساله اخیر»، ادبیات داستانی، شماره ۵۱، صص ۱۴۶-۱۵۳.
- هزاع، حماده (۲۰۱۱). «تأیین نهاد شریف رائد أدب الخيال العلمی فی الوطن العربی» www.masress.com/nd/ndawa
- الباسین، محمد عبدالله (۲۰۰۸)، الخيال العلمی فی الأدب العربی الحدیث فی ضوء الدراسات المقارنه، أطروحه جامعیه بإشراف غسان مرتضى، کلیه الآداب و العلوم الإنسانیة فی جامعه البعث.



القلق من هيمنة التكنولوجيا على البشر قصص الخيال العلمي لنهاد شريف: دراسة: "رقم ٤ يامرکم" و"احذروا.. إنه قادم"

علي سليمي^١، ليلى ياوري^٢، مريم رحمتي^٣، علي دودمان كوشكي^٤

^١ أستاذ، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الرازي، کرمانشاه، إيران.

^٢ ماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الرازي، کرمانشاه، إيران.

^٣ أستاذة مساعدة، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الرازي، کرمانشاه، إيران.

^٤ أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الرازي، کرمانشاه، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

في السنوات الأخيرة أصبحت كتابة قصص الخيال العلمي راجحة في الأدب العربي المعاصر، وتمت كتابة العديد من الأعمال في هذا المجال وفي العالم العربي بشكل عام، يُطلق على الكاتب المصري نهاد شريف لقب أبو هذا النوع الأدبي الجديد. تحكي المجموعة القصصية له بعنوان: «رقم ٤ يامرکم» وهي تشمل على عشر قصص، هموم المؤلف الإنسانية والاجتماعية في شكل عشر قصص قصيرة. لقد قام البحث الحالي بتحليل محتوى قصتين من هذه السلسلة بالمنهج الوصفي التحليلي، ويهدف إلى الإجابة على سؤال ما الذي يركز عليه المؤلف في هذه القصص الروائية وكيف يتم تمثيل اهتماماته بمستقبل البشرية. تشير نتائج البحث إلى أن المؤلف قد أعاد تصوير صورة مخاطر التقدم العلمي والتكنولوجي في هذه القصص العلمية-الخيالية. إنه قلق للغاية من نسيان القيم الأخلاقية والانسانية في ظل النمو السريع للعلم وللتقنيات الجديدة، بحيث يرسم المستقبل مع انتشار الاستخدام المدمر لهذه التقنيات، وقصص الخيال العلمي الخاصة به في مجال النصوص لقد اقترب من النقد الاجتماعي.

الكلمات المفتاحية: جنس الخيال العلمي، الأدب المصري المعاصر، نهاد شريف، العدد ٤ من يامرکم.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١١/١٥

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠١/٢٨

الاقبباس: سليمي، ع. ياوري، ل. رحمتي، م. دودمان كوشكي، ع. (١٤٤٦). القلق من هيمنة التكنولوجيا على البشر قصص الخيال

العلمي لنهاد شريف: دراسة: "رقم ٤ يامرکم" و"احذروا.. إنه قادم"، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ٥١-٧٠.



doi: 10.22034/jisall.2025.202961

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

The Anxiety of Technology's Dominion over Humanity in Science Fiction: A Case Study of Number 9 Commands You and Beware... He Comes

Ali Salimi, (corresponding author): Professor of the Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. E-mail: a.salimi@razi.ac.ir

Leila Yavari, Master in Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

Maryam Rahmati, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

Ali Doodman Kooshki, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran.

Introduction

The contemporary world, in recent centuries, with the victory of the industrial revolution and the subsequent advancement of science and technology and global policies in the use of environmental resources, has undergone new changes that these developments have also affected literature; One of the fields of these changes is fiction, which changed with the widespread changes in the field of science and technology, and the themes and policies of fiction changed, and a generation of stories with a science-fictional approach appeared on the scene, and it continues with scientific and technological developments. It has continued its path and today it has become a popular and independent literary technique. Due to the moment by moment advances in science and technology in today's advanced world, this literary genre has gained a special place among its readers in the literature of different nations. The creator of the scientific work speaks of a fictional world that is about to become a reality with the ever-increasing progress of science and technology.

Methodology

The present research has analyzed the content of two stories from this collection with descriptive-analytical method and aims to answer the question of what the author's focus is on in these fictional stories and how his concerns about the future of mankind are represented. Is

Discussion and Results

Although science-fiction literature is a popular and independent literary technique today, there are many disagreements regarding its definition and no

single definition has been established for it. Some consider it "among the literary types that are based on scientific imagination, and scientific imagination means the scientific, physical, biological, and spatial concepts, theories and hypotheses that rely on scientific rules" (Abdul Hanan, 2018: 1) Some others believe that "scientific-fictional literature is a kind of fusion and compromise between literature and science, the first (literature) is based on imagination and the second (science) is based on the experience of generalizing generalities and achieving specific laws" (Sharif, 2008: 13). In general, science fiction literature is one of the techniques that has a close and wide connection with human life to the extent that some people rightly consider science fiction literature as one of the most humane branches of fiction literature. (Qasa, 1378: 146). Therefore, the science-fiction story takes the element of science from the scientific achievements of mankind and mixes it with the element of literary fantasy and predicts the future of mankind and the changes and developments in the arena of science and technology before they happen.

Some researchers believe that myth is the first literary production that connects humans with the world around them, therefore they consider myth as the true root of science-fiction literature (Qadri, 2018: 1). It owes its current and common name to "Hugo Granzberg". Granzberg was the editor-in-chief of a magazine called "Science Fiction" which was active in 1926 and a few years later he chose the name "Science Fiction" for his famous magazine (Foladi, 1377: 12). Since fiction is a reflection of the changes and events of the author's era, we can point to two noticeable events and changes as the first spark of the emergence of science-fiction stories as a new style; The world's entry into the atomic age after World War II and the launch of the first space rocket by the former Soviet Union in 1957 AD (Abdul Malik, 1377: 84). These two events, as well as the industrial revolution and the invention and rapid development of new technologies, brought literature into a new stage of life, and from this point, the scientific-fantasy literary genre was formed in Western literature.

Conclusion

Nihad Sharif - an Egyptian writer - is considered as the father of science-fiction literature in the Arab world because he has written almost no works on any subject other than science fiction. The themes of his science fiction works are almost the same common themes used in the works of famous writers in this field. The collection of stories "Number 4 Yamerkam" contains the author's most famous short stories in the science-fiction literary genre, which always carries a kind of human concern. Beyond a scientific issue, he criticized the future of man, which is under the influence of noticeable

changes caused by the rapid progress of science and technology, from the moral and social aspects and the way of vision of the future man towards death and life and other worlds. It investigates and seeks to find the answer to this question: is this contemporary technology and science a source of good and blessing for humans or does it bring nothing but evil and misery? The theme of the story "Number 4 Yamerkam" is the encounter of intelligent non-human races with humans on the planet, in which the author criticizes the expansion of the use of nuclear energy in the world, and the theme of the short story "Beware... it's coming" It is also related to robots and their dominance over human society in the distant future. In both stories, from the point of view of characterization, the author has exclusively described one or two main and imaginary characters and narrated his concerns about the future of mankind through their language. In both stories, there is a kind of pessimism towards the future and destiny of mankind, and the changed character of humans in the shadow of the expansion of science and its negative application is one of the most obvious forms of this pessimism. Some researchers believe that myth is the first literary production that connects humans with the world around them, therefore they consider myth as the true root of science-fiction literature (Qadri, 2018: 1). It owes its current and common name to "Hugo Granzberg". Granzberg was the editor-in-chief of a magazine called "Science Fiction" which was active in 1926 and a few years later he chose the name "Science Fiction" for his famous magazine (Foladi, 1377: 12). Since fiction is a reflection of the changes and events of the author's era, we can point to two noticeable events and changes as the first spark of the emergence of science-fiction stories as a new style; The world's entry into the atomic age after World War II and the launch of the first space rocket by the former Soviet Union in 1957 AD (Abdul Malik, 1377: 84). These two events, as well as the industrial revolution and the invention and rapid development of new technologies, brought literature into a new stage of life, and from this point, the scientific-fantasy literary genre was formed in Western literature.

Reference

- Abdulhanan, M. (2018). *Al-khayal al-'ilmi fi al-adab al-'arabi al-mu'asir* [Science fiction in contemporary Arabic literature]. *Aqlam Al-Hind Journal*, 3(4). {In Arabic}
- Abdulmalik, A. (1998). Ma al-adab al-'ilmi? [What is scientific literature?]. *Al-Majallah*, 13, 84-89. {In Persian}
- Al-Dadisi, A. (2016). *Masarat al-riwayah al-'arabiyyah al-mu'asirah* [Paths of the contemporary Arabic novel] (1st ed.). Beirut: Mu'assasat Al-Rihab Al-Haditha. {In Arabic}

- Al-Yaseen, M. A. (2008). *Al-khayal al- 'ilmi fi al-adab al- 'arabi al-hadith fi daw' al-dirasat al-muqaranah* [Science fiction in modern Arabic literature in light of comparative studies] [Unpublished doctoral dissertation]. Baath University, Syria. {In Arabic}
- Basma Ji, S. (2010). Sihr al-khayal al- 'ilmi [The magic of science fiction]. *Al-Bahithun Journal*, 42. {In Arabic}
- Fouladi Talari, K. (1998). *Anasor-e dastan-ha-ye elmi-takhyiyali ba namune-ha-i az asar: Isaac Asimov va digaran* [Elements of science fiction stories with examples from the works of Isaac Asimov and others] (1st ed.). Tehran: Nashr-e Ney. {In Persian}
- Hazzaa, H. (2011). Ta'bin Nihad Sharif ra'id adab al-khayal al- 'ilmi fi al-watan al- 'arabi [Eulogy for Nihad Sharif, pioneer of science fiction in the Arab world]. *Al-Dawa*. Retrieved from <http://www.masress.com/nd/ndawa>{In Arabic}
- Imran, T. (1989). *Fi al- 'ilm wa al-khayal al- 'ilmi* [On science and science fiction] (1st ed.). Damascus: Ministry of Culture. {In Arabic}
- Khanlari, J. (2016). Barrasi-ye tarikhi-ye naghsh-e takhayyol va khayal dar do dastan-e "Alf Layla wa Layla" va "Hayy ibn Yaqzan" [A historical study of the role of imagination in *One Thousand and One Nights* and *Hayy ibn Yaqzan*]. *Journal of Iranian-Islamic Historical and Civilizational Studies*, 1(1), 40–51. {In Persian}
- Qassa, M. (1999). Adabiyat-e elmi-takhyiyali dar dowre-ye bist-sale-ye akhir [Science fiction literature in the last twenty years]. *Adabiyat-e Dastani*, 51, 146–153. {In Persian}
- Scholes, R. (1996). *Afāq al-khayal al- 'ilmi* [Horizons of science fiction] (H. H. Shukri, Trans.) (1st ed.). Cairo: General Egyptian Book Organization. {In Arabic}
- Sharif, N. (1970). *Raqm 4 ya 'murkum* [Number 4 commands you] (1st ed.). Cairo: Kitab Al-Yawm. {In Arabic}
- Sharif, N. (2008). Al-khayal al- 'ilmi akthar alwan al-adab itharah [Science fiction: The most exciting form of literature]. *Al-Khayal Al- 'Ilmi Journal*, 1, 6–16. {In Arabic}
- Sharif, N. (2009). Al- 'ata' al- 'arabi fi adab al-khayal al- 'ilmi [The Arab contribution to science fiction literature]. *Al-Khayal Al- 'Ilmi Journal*, 12, 6–11. {In Arabic}
- Naemi, Z., & Mofakheri, F. (2017). Arman-shahr va zedd-e arman-shahr dar asar-e elmi-takhyiyali-e Tawfiq al-Hakim [Utopia and dystopia in Tawfiq al-Hakim's science fiction works]. *Arabic Contemporary Literature Criticism Quarterly*, 7(12), 173–194. {In Persian}



Socio-cognitive analysis of the novels *Begshay Lab* and *Yumiat Mutlaq* (highlighting the positive aspects of the self)

Tahereh Owaisi¹, Mojtabi Behrouzi*², Ali Asghar Habibi³

¹ Master in Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

² Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

³ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
30/04/2024
Accepted:
29/07/2024

Discourse analysis as a tool to identify the ideology governing the text always seeks to discover the hidden layers of the text. As one of the theorists of discourse analysis, Van Dijk designs his socio-cognitive discourse analysis model by emphasizing three indicators of discourse, community and cognition by drawing an ideological square and introducing discourse-building linguistic strategies. Van Dijk's ideological square, by drawing the schema of the insider group and the other group, highlights the positive action of the insider-negative group of the other group and discovers the diminution of the negative action of the insider-positive group of the other group. Feminist novels always try to polarize the society into two oppositions between men and women, so that the patriarchal ideology of societies is considered negative and women's thoughts are considered positive. Based on this, this essay tries to identify the positive and negative highlights of the self and the other in the two novels "The Diaries of a Absolute Woman" and "Begshay Lab" using the descriptive-analytical method and based on Van Dyck's ideological square theory. The preliminary results indicate that in the novel *Diary of an Absolute Woman*, since the author's concern is more about giving identity to women, in the first chapters, the negatives of the outsider group are highlighted, and in the final chapters, the insider group is highlighted; But in *Bagshai Lab's* novel, due to the attempt to make women into heroes, the sides related to the insider group are more frequent. In relation to ideology, the authors have tried to remove some ruling ideologies, reverse some and reproduce some by making the audience aware of the negative ideologies of the patriarchal society.

Keywords: *Van Dyck, ideological square, highlighting, opening the lips, absolute daily life.*

Cite this article: Owaisi, T. & Behrouzi, M. & Habibi, A.A. (2024). *Socio-cognitive analysis of the novels Begshay Lab and Yumiat Mutlaq (highlighting the positive aspects of the self)*, year 1, issue2 , Pp 71-96. Doi: 10.22034/jisall.2025.202962

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



*Corresponding Author: Mojtabi, Behrouzi

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

E-mail: mojtababehroozi@uoza.ac.ir



گفتمان کاوی اجتماعی-شناختی رمان‌های بگشای لب و یومیات مطلقه (برجسته‌سازی مثبت‌های خودی)

طاهره اویسی^۱، مجتبی بهروزی^{۲*}، علی اصغر حبیبی^۳

^۱ دانش‌آموخته گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران.

^۳ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه زابل، زابل، ایران

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۲/۱۱

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۰۸

تحلیل گفتمان به‌عنوان ابزار شناسایی ایدئولوژی حاکم بر متن همواره در پی کشف لایه‌های پنهان متن است. ون دایک به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان با تأکید بر سه شاخص گفتمان، اجتماع و شناخت مدل تحلیل گفتمان اجتماعی-شناختی خود را با ترسیم مربع ایدئولوژیک و معرفی استراتژی‌ها زبانی گفتمان ساز طراحی می‌کند. مربع ایدئولوژیک ون دایک با ترسیم طرح وارده گروه خودی و گروه دیگری، برجسته‌سازی کنش مثبت گروه خودی-منفی گروه دیگری و کم‌رنگ‌نمایی‌های کنش منفی گروه خودی-مثبت دیگری را کشف می‌نماید. رمان‌های فمینیستی همواره با قطب‌بندی جامعه به دو تقابل مرد-زن تلاش می‌نمایند، تا ایدئولوژی مردسالارانه جوامع، منفی و تفکرات زنانه، مثبت انگاشته شود. بر همین اساس این جستار تلاش می‌نماید تا با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس نظریه مربع ایدئولوژیک ون دایک برجسته‌سازی‌های مثبت و منفی خودی و دیگری دو رمان «یومیات امرأه مطلقه» و «بگشای لب» را شناسایی نماید. نتایج اولیه حاکی از آن است که در رمان یومیات امرأه مطلقه چون دغدغه نویسنده بیشتر هویت بخشی به زنان است در فصل‌های نخست برجسته‌سازی منفی‌های گروه غیرخودی و در فصل‌های پایانی پرنسب‌نمایی گروه خودی پرنسب‌تر است؛ اما در رمان بگشای لب به دلیل تلاش برای قهرمان‌سازی از زنان ضلع‌های مرتبط با گروه خودی بسامد بیشتری دارد. در ارتباط با ایدئولوژی، نویسندگان تلاش نموده‌اند تا با آگاهی بخشی مخاطب به شناخت ایدئولوژی‌های منفی جامعه مردسالار، برخی ایدئولوژی‌های حاکم را حذف، پاره‌ای را وارونه و مقداری را بازتولید نمایند.

کلمات کلیدی: ون دایک، مربع ایدئولوژیک، برجسته‌سازی، بگشای لب، یومیات مطلقه.

استناد: اویسی، ط. بهروزی، م. حبیبی، ع.ا. (۱۴۰۳). گفتمان کاوی اجتماعی-شناختی رمان‌های بگشای لب و

یومیات مطلقه، دوره ۱، شماره ۲، صص ۷۱-۹۶. Doi: 10.22034/jisall.2025.202962



حقوق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

گفتمان به طور کلی، ابزاری ست برای شناسایی هر آنچه که در ماورای متن، پنهان گردیده است. در گفتمان دو چارچوب متنی و فرامتنی وجود دارد. بخش اول ماهیتی سبکی و متنی-معنایی بخش دوم ماهیتی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارد، تحلیل گفتمان در زبان فارسی به سخن کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار ترجمه شده است (سلطانی، ۱۳۸۴: ۳۷). بر این اساس در تحلیل گفتمان علاوه بر عناصر لغوی و نحوی تشکیل دهنده جمله با عناصر بافت موقعیت، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی و سیاسی نیز سروکار است. (رک، دسپ، ۱۳۸۸: ۲۴) پس به طور کلی رایج ترین برداشت این اصطلاح تلفیقی از جامعه شناسی و زبان شناسی است، چنان که آن را فراتر از صورت های رویت پذیر زبان و رسیدن به زمینه های اجتماعی و کشف رابطه متقابل میان زبان و فرآیند های اجتماعی تعریف کرده اند (فاضلی، ۱۳۸۳: ۸۴) تحلیل گفتمان انتقادی رویکردی در تحلیل گفتمان است که از سال ۱۹۷۰ میلادی شکل گرفت (آقاگل زاده، ۱۳۸۴: ۲۷) که سیری تکوینی از تحلیل گفتمان در مطالعات زبان شناختی است که از حد توصیف صرف داده های زبانی فراتر می رود و فرآیند های ایدئولوژیک و بافت های موقعیت بینامتنی موثر بر شکل گیری گفتمان را در کانون توجه خود قرار داده است (فرکلاف، ۱۹۹۵: مقدمه).

این رویکرد شاخه علمی میان رشته ای است که زبان را به منزله شکلی از کارکرد اجتماعی، بررسی و بر نحوه بازتولید قدرت اجتماعی و سیاسی با متن و گفتگو تاکید می کند در این دیدگاه نحوه صحبت کردن ما منعکس کننده جهنمان هویتمان و روابط اجتماعی مان به طور خنثی نیست بلکه نقش فعالی در خلق و تغییر آن دارد (سلطانی، ۱۳۸۳: ۳۸). تحلیل گفتمان انتقادی، نوعی پژوهش انتقادی است که بیشترین وجه جامعه شناختی را دارد همپنانکه از لفظ انتقاد بر می آید در درجه اول به مسئله سوء استفاده از قدرت سلطه نابرابری و باز تولید و مقاومت در متون می پردازد (محمد فاضلی، ۱۳۸۳: ۸۸) یکی از اهداف اصلی تحلیل گفتمان انتقادی عینیت سازی ایدئولوژی در گفتمان است شاید بتوانیم بگوییم که گفتمان سیاسی نسبت به بقیه گفتمان ها ایدئولوژیک تر است. ما ایدئولوژی را به عنوان بازنمایی کننده ویژگی های اجتماعی گروه ها تعریف می کنیم. (محمد فاضلی، ۱۳۸۳: ۸۳)

تئون ون دایک یکی از چهره های شاخص و پیشرو حوزه تحلیل گفتمان انتقادی است در انجام دادن تحلیل گفتمان معتقد به وجود روش اختصاصی و مکتب یا رویکرد خاصی نیست بلکه با توجه به چند رشته ای بودن این حوزه خواستار تلفیق بهترین رویکرد های اقتباسی از فرهنگ و علوم مختلف است از این رو با توجه به گرایش چند رشته ای خود برای روشی که تحلیل گفتمان به کار می برد برچسب گفتمان شناختی-اجتماعی بر می گزیند (آقاگل زاده و غیاثیان، ۱۳۸۶: ۴۵). وی از جمله افراد برجسته و از پیشگامان مطالعه و پژوهش در زمینه تحلیل گفتمان انتقادی است که بیشتر آثار انتقادی اش به باز تولید تعصبات قومی، نژادپرستی و ایدئولوژی در گفتمان اختصاص دارد (غیاثیان، ۱۳۸۶: ۲۰۲). ون دایک بر این باور است که بین ساختار های گفتمان و ساختار های اجتماعی رابطه مستقیمی وجود ندارد و آن ها همیشه به واسطه ی شناخت فردی و اجتماعی به یکدیگر مرتبط می شوند. و شناخت حلقه ی

گمشده بسیاری از مطالعات زبانشناسی و تحلیل گفتمان انتقادی است از این رو مثلث جامعه شناخت و گفتمان را ارائه می دهد. (ون دایک ۲۰۰۱).

ون دایک در جریان مطالعات خود ابزاری مفهومی به نام مربع ایدئولوژیک معرفی کرده که بر مبنای اظهارات وی، تعیین کننده انتخاب راهبرد های ارجاعی است. این مربع پیش بینی می کند که غیر خودی ها از هر گروهی باشند به گونه ای منفی معرفی و توصیف خواهند شد. و خودی ها به گونه ای مثبت بازشناسانده خواهند شد. این امر از رهگذر بزرگنمایی ویژگی ها و فعالیت های اجتماعی منفی خود را کوچک جلوه دادن صورت می پذیرد؛ بنابراین در راهبرد های ارجاعی کلمات و عبارات مثبت برای ارجاع به ما به کار برده می شود و واژه های منفی به آن ها ارجاع داده می شود. (حامد شیروان وزرقانی، ۱۳۹۳: ۴) مربع ایدئولوژی ون دایک بر چهار رکن استوار است که به نظر او طرفداران هر ایدئولوژی در سطوح مختلف از آن استفاده می کنند. این چهار رکن فقط در نزاع های گروهی و تعامل با گروه های مختلف به کار گرفته نمی شود؛ بلکه غالباً ما آنگاه که در برابر خود و دیگران فکر می کنیم نیز خودآگاه یا ناخودآگاه همین چهار اصل بر تفکرات، احساسات و رفتارمان حاکم است. (ون دایک، ۲۰۰۰: ۴۴-۴۵)

بیان مسئله

گفتمان که در انگلیسی معادل **discourse** است، نوعی ایجاد، تولید و بازدهی متن می باشد (صلح جو، ۱۳۷۷: ۸) برخی گفتمان را چون دو روی سکه می دانند که یکروی آن متن یا گفتار و روی دیگر آن کارکردهای فکری و اجتماعی است (یار محمدی، ۱۳۹۳: ۱۰۳). فوکو گفتمان را دارای زمینهی اجتماعی و ریشهی آن را قدرت می داند. گفتمان از نظر فرکلاف مجموعه ای از افعال، رفتارها، برخوردها و نگرش هایی است که برای انجام عملی و به قصد تحقق هدفی در جامعه خاص به کار گرفته می شوند. وی این افعال و رفتارها را نهادینه می داند که کارکرد و نقش اجتماعی ویژه ای دارد (faiclough, 1995: 4). پژوهش های گفتمان کاوی زبان شناسان غربی در جهان عربی نیز مورد توجه زبان شناسانی چون محمود عکاشه، محمد عزام، صالح فضل، علی مهدی زیتون و... قرار می گیرد و اصطلاح «خطاب» معادل معنایی **discourse** می گردد و خطاب بازتاب درونی کلام شخص توصیف می شود (شرشار، ۱۹۹۸: ۱۱-۱۰). الشهري بر این باور است که گفتمان «به عنوان یک واحد زبانی، به بررسی ساختار و روابط بین اجزای متن اکتفا نمی کند بلکه بعد دیگری را در نظر دارد و آن بعد کاربردشناختی است. از این منظر باید عناصر بافتی و سطح تأثیر آن ها در گفتمان بررسی شود (الشهري، ۲۰۰۴: ۳۸) بنابراین فهم گفتمان به ارتباط بین فکر و زبان برمی گردد و بحث گفتمان به دنبال فهم تأثیر تفکر در زبان است (عبدالسمیع، ۲۰۰۱: ۱) زبان شناسان عربی متأثر از اندیشه های گفتمانی غربی، متن را شبکه ای هوشمند می دانند که دارای رموزی حاوی اندیشه نویسنده و گوینده می باشد و تحلیل گفتمان در جهت شناسایی این رموز و کشف اندیشه حاکم بر متن است. (العیاشی، ۲۰۰۲: ۱۲۶)

تحلیل گفتمان انتقادی به‌عنوان رویکردی زبان‌شناختی، زبان را به‌عنوان عملی اجتماعی در ارتباط با ایدئولوژی قدرت، تاریخ و جامعه در سطح متن، اعم از گفتاری نوشتاری، مطالعه می‌کند (باسمی و آقاگل زاده، ۱۹۲). ون دایک به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان در مدل تحلیلی خود با تأکید بر سه ضلع گفتمان، شناخت و اجتماع تحلیل گفتمان اجتماعی- شناختی را پایه‌ریزی می‌کند. گفتمان در مدل ون دایک به معنای عام یک رویداد ارتباطی از جمله تعامل محاوره‌ای، متن نوشتاری، حرکات بدن و سر و دست، صفحه‌بندی، تصاویر و جنبه‌های نشانه‌شناختی و چندرسانه‌ای دیگر دلالت‌های معنایی است (ون دایک، ۲۰۰۱: ۹۸) ون دایک شناخت را دارای ابعاد اجتماعی مهمی می‌داند. شناخت در اندیشه وی دو جنبه فردی، اجتماعی، باورها، اهداف، ارزیابی، احساسات و همه امور مرتبط با ذهن و حافظه است که به گفتمان و تعامل ارتباط دارند (VonDaijk, 1998: 31) و اجتماع که هم دربردارنده ساختارهای خرد محلی تعاملات است و هم شامل ساختارهای همگانی‌تر سیاسی و جمعی که در قالب گروه‌ها، روابط گروهی، جنبش‌ها، نهادها، سازمان‌ها، فرایندهای اجتماعی، نظام‌های سیاسی و خصوصیات انتزاعی‌تر جوامع و فرهنگ‌ها تعریف می‌شود (هامن:۳۲). از نظر ون دایک بررسی جنبه‌های اجتماعی شناخت و طرح‌واره‌ها مانند خود طرح‌واره و گروه طرح‌واره روشن خواهد ساخت که چگونه انسان چیزی را درک، تفسیر و نسبت به خودش و دیگران عملی می‌کند. از این روی وی تحلیل گفتمان اجتماعی - شناختی را بر اساس مربع ایدئولوژیک معرفی می‌کند (P,Dijk Van, 1998: 129-132). مربع ایدئولوژیک ون دایک متشکل از چهار ضلع با گزاره‌های مفهومی ۱. برجسته‌سازی نکات مثبت خود ۲. برجسته‌سازی کم‌رنگ‌نمایی نکات منفی دیگری ۳. کم‌رنگ‌نمایی نکات منفی خودی ۴. کم‌رنگ‌نمایی نکات مثبت دیگری ون دایک بر اساس طراحی این مربع در پی کشف ایدئولوژی حاکم بر متن است وی ایدئولوژی را باورهای بین گروه و اعضای آن می‌داند (ون دایک، ۲۰۰۰: ۷) او رابطه‌ی بین گفتمان و ایدئولوژی را این‌گونه می‌داند که ایدئولوژی به‌طور خاص به‌وسیله گفتمان‌ها ایجاد، تأیید، دگرگون و پایدار می‌شوند (ون دایک، ۲۰۰۶: ۱۱۵). مدل ایدئولوژیک ون دایک دارای دو سطح خرد و کلان متن است. سطح کلان متن انتزاعی است که با استفاده از آن روابط بین گروه‌ها و کنش‌گران اجتماعی، نهادها و سازمان‌ها در یک جامعه با لحاظ کردن مفاهیم فرازبانی مثل ایدئولوژی، سیاست و قدرت توصیف و تحلیل می‌شود و در سطح خرد، استراتژی زبانی بر اساس آن باور می‌شود. این نظریه‌پرداز معتقد است؛ چون ایدئولوژی از طریق گفتمان بیان، آموخته، تقویت و بازتولید می‌شوند، بنابراین باید استراتژی‌ها، نشانه‌ها و عناصر زبان‌شناختی که در متن تکرارپذیر هستند را کشف نمود.

وی با اشاره به ضمیر «ما» و «آنان» بر آن است تا نشانه‌های متن را معرفی کن (Van Dijk, 2006: 127-127) رمان‌های فمینیستی به دلیل پرداختن به مشکلات زنان از طریق تقسیم جامعه به دو گروه خودی (زنان) دیگری (مردان) همواره در گفتمان خود به دنبال حذف، بازتولید و یا جایگزینی ایدئولوژی تلاش می‌کنند. هیفا بیطار نویسنده سوری از جمله فمینیست‌هایی است که در رمان‌های خویش همواره به نقد ایدئولوژی حاکم بر جامعه مردسالار می‌پردازد. وی در رمان یومیات امرأه مطلقه با

محوریت قرار دادن مشکلات زنان در جامعه‌ی سوریه و قطب‌بندی جامعه به دو سویه مرد-زن، تلاش می‌کند تا ایدئولوژی‌های نرینه محور را حذف و دگرگون نماید. شهره و کیلی رمان‌نویس ایرانی نیز در رمان بگشای لب نیز ایدئولوژی سلطه جویانه مردسالاری را مورد نقد قرار می‌دهد. وی با پردازش موضوع طلاق، خیانت و قهرمان سازی به دفاع از حقوق زنان می‌پردازد. از همین رو با توجه بیان ایدئولوژی رمان‌های فمینیستی در قالب قطب‌بندی‌های دوسویه و تلاش برای منفی سازی اندیشه نرینه محور و ارتقا بخشی به جایگاه زنان از طریق به‌کارگیری استراتژی‌های زبانی این جستار سر آن دارد تا با رویکردی توصیفی- تحلیلی و بر اساس نظریه فوق به خوانش تطبیقی برجسته سازی ویژگی‌های مثبت گروه خودی دو رمان بپردازد.

زنان در طول تاریخ سعی در آزادی خواهی‌های مد نظر خود و احقاق حقوق از دست رفته خویش بوده‌اند. "فمینیسم را گاه جنبش سازمان یافته برای احقاق حقوق زنان و گاه به نظریه‌ای که برابری زن و مرد از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، حقوقی معتقد است، معنا کرده‌اند" (یزدانی و جندقی، ۱۳۸۲: ۱۳-۱۴) بدین ترتیب رمان‌های فمینیستی به دلیل پرداختن به این مشکلاتشان، جامعه را به دو گروه خودی (زنان)، غیر خودی (مردان) تقسیم می‌کنند و در گفت‌مان خود به حذف بازتولید و جایگزینی ایدئولوژی تلاش می‌کنند. یکی از رمان‌ها مورد بررسی در این جستار رمان هیفا بیطار است که همواره معترض نادیده انگاشته شدن جایگاه زن در جامعه خویش است به طور کلی زن عرب در رمان‌ها هیفاء بیطار از جایگاه نابسامان خویش در جامعه‌ای که مرد را برتر از زن می‌شمارد، ناخشنود است. او پرده از ارزش‌های مردسالارانه و ساختگی جامعه برمی‌دارد و واقعیت خشمی را که زن عرب با آن دست و پنجه نرم می‌کند نمایان می‌سازد (شهریار نیازی وهمکاران، ۱۳۹۰: ۱۲۰) وی در رمان یومیات امراء المطلقه با محوریت قرار دادن مشکلات زن مطلقه در جامعه و خانواده به قطب‌بندی دوسویه زن و مرد به حذف یا دگرگون سازی ایدئولوژی مرد سالاری در جامعه می‌پردازد.

رمان دیگر مورد بررسی رمان بگشای لب با نویسندگی شهره و کیلی یکی از نویسندگان معاصر ایرانی که در این رمان با آشکار سازی تعصبات و خیانت در مردان و قهرمان سازی زنان سعی در مبارزه با ایدئولوژی مرد سالاری دارند. هر یک از این رمان‌های فمینیستی با ابزارها و استراتژی‌های زبانی در پی مبارزه با اندیشه‌های نرینه محور و ارتقای جایگاه زنان چه در اجتماع و چه در خانواده را دارند. در این جستار سعی شده با رویکردی توصیفی - تحلیلی و بر اساس نظریه تحلیل گفت‌مان ون دایک نخست برجسته سازی و کم رنگ نمایی دو اثر، استراتژی‌های زبانی آن را بررسی کند و سپس اساسی‌ترین استراتژی‌های پنهان بازتولید، حذف و وارونه انگاشته شده را تحلیل نماید.

سوالات و فرضیه‌های تحقیق

۱. بر اساس نظریه ون دایک پربسامدترین ضلع مربع ایدئولوژیک در رمان یومیات امراء مطلقه کدام است؟
۲. بر اساس نظریه ون دایک پربسامدترین ضلع مربع ایدئولوژیک در رمان بگشای لب کدام است؟

۴. اساسی‌ترین تفاوت گفتمان ایدئولوژیک دو رمان چیست؟

۱. پربسامدترین ضلع مربع ایدئولوژیک نظریه ون دایک در رمان یومیات امرأه مطلقه پرننگ منایی ویژگی‌های منفی جامعه مردسالار است.
۲. پربسامدترین ضلع مربع ایدئولوژیک در رمان بگشای لب، پرننگ منایی ویژگی‌های مثبت قهرمان زن است.

اساسی‌ترین تفاوت گفتمان ایدئولوژیک دو رمان از آن‌روست که رمان هیفاء بیطار بیشتر در پی وارونه‌انگاری ایدئولوژی‌های جامعه مردسالار است درحالی‌که در رمان بگشای لب نویسنده بیشتر به دنبال بازتولید ایدئولوژی زن محور در جامعه است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

از جمله پژوهش‌هایی که تاکنون پیرامون نظریه‌ی ون دایک و جامعه‌ی آماری مذکور صورت پذیرفته به شرح ذیل است:

- انصاری نیا و خزعلی (۱۳۹۶) در مقاله خود با عنوان: «جلوه‌های تمدنی در مناظره امام رضا (ع) و جاثلیق در موضوع نبوت و بر مبنای مربع ایدئولوژیک ون دایک» با استفاده از رویکرد تحلیل گفتمان بر پایه‌ی برجسته‌سازی و حاشیه رانی ایدئولوژیک ون دایک به تحلیل مناظره امام رضا (ع) و چاثلیق در اثبات نبوت پیامبر (ص) می‌پردازد.

- یاسمی و آقا گل زاده (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان: «تحلیل گفتمان انتقادی کتاب امریکن اینگلیش فایبل با استفاده از مدل ون دایک» به بررسی نمونه‌هایی از متون و تصاویر امریکن اینگلیش فایبل با استفاده از الگوی ون دایک و الگوی کرس و ون لیوون به این نتیجه رسیده‌اند کتاب مذکور مملو از عوامل گفتمانی، مؤلفه‌های اجتماعی - شناختی است و نویسندگان، این کتاب را طوری طراحی کرده‌اند که اهداف ایدئولوژی موردنظر آنان از جمله عرصه دانش و فرهنگ جوامع غربی را در برگیرد.

- پاشازانوس و رحیمی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان: «تحلیل گفتگوی موسی و فرعون در سایه‌ی مربع ایدئولوژیک ون دایک» با روش توصیفی تحلیلی گفتگوی طرفین را بر مبنای ایدئولوژی طرفین گفتگو بررسی می‌کند تا نسبت به بافت درونی و بیرونی متن آگاهی یابد و نتایج حاکی از آن بود که فرعون با کاربست صورت‌های مختلف زبانی سعی در سیاه‌نمایی و مخدوش‌سازی حضرت موسی دارد.

- قاسمی اصل و شهریاری (۱۳۹۸) در مقاله‌ای به نام: «مطالعه ساخته‌ای گفتمان مدار معنایی در روزنامه الحیة عربستان با تکیه بر الگوی ون دایک» به تبیین استراتژی‌های معنایی پرداخت که نتایج این تجزیه و تحلیل‌ها نشان داد که بیشترین نمود زبان‌شناختی ساخته‌ای معنایی گفتمان مدار در روزنامه الحیة مربوط به دو استراتژی فاصله‌گذاری و قطب‌شدگی است.

- عرب یوسف‌آبادی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مؤلفه‌های گفتمان مدار در مربع ایدئولوژیک سروده‌های ملی کشورهای عربی حوزه شام بر اساس مدل ون دایک» به این مهم دست‌یافته‌اند برجسته‌سازی نکات مثبت خود و حاشیه رانی نکات منفی خود مجموعاً ۷۸٪ از نظام

گفتمانی سروده‌ای مورد بحث را به خود اختصاص داده همچنین سطح معنی و سطح گزاره‌ای برجسته‌ترین سطح گفتمانی این سروده است.

از جمله پژوهش‌هایی که پیرامون رمان "یومیات مطلقه" و "بگشای لب" انجام شده که در ذیل به مواردی از آن اشاره می‌کنیم:

- صدقی و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله‌ای به‌عنوان «خوانش ساختارشکنی تقابل‌های دوگانه در رمان یومیات مطلقه (بر اساس دیدگاه هلن سیسکو)» با بررسی تقابل‌های دوگانه اصل / دیگری، کنشگر / کنش پذیر، عشق / ازدواج سنتی و سکوت سخن گفتن را امری مهم می‌داند به این امر دست یافته‌اند که هیفا بیطار برای بازسازی اصالت زنان و دگرگون سازی ی تقابل‌های دو تایی نظام مردسالار و نوشتن تجربه‌های شخصی تلاش می‌کند.

- شیرخانی و مرتضایی (بی تا) در مقاله خود با عنوان: «سیمای زن در روزنگارهای زن مطلقه و عادت می‌کنیم با رویکرد نقد ادبی فمینیستی» نتیجه می‌گیرند که هر دو نویسنده برای بازیابی حقوق پایمال شده خویش به هنجارشکنی روی آوردند.

- بنور عائشه (۲۰۱۰) در مقاله "سیکولوجیة فی: انشطار امرأه من طابقین-للروائیة هیفا بیطار" بیشتری جنبه روان شناسی به عواملی از خود بیگانگی پرداخته است.

همان‌گونه که پیداست تاکنون هیچ پژوهشی به گفتمان کاوی اجتماعی - شناختی ون دایک در رمان‌های فمینیستی نپرداخته است و از طرف دیگر چون در رمان‌های فمینیستی نویسنده همواره بر اساس تقابل‌های دوسویه تلاش مهی نماید تا ایدئولوژی‌های مسلط بر جامعه مردسالار را حذف، بازآفرینی و بازتولید کند، گفتمان کاوی بر اساس مربع ایدئولوژیک ون دایک در رمان‌های فمینیستی نوین و ضروری به نظر می‌رسد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. خوانش برجسته سازی مثبت گروه خودی شخصیت های اصلی زن و مرد رمان بگشای

لب و یومیات مطلقه

۲-۱-۱. برجسته سازی مربع ایدئولوژیک ون دایک

ون دایک در ترسیم وضعیت دخالت دست کاری صاحبان قدرت اجتماعی بر مخاطبان خود به یک مربع معنا شناختی اشاره می‌کند که قطب بندی و فاصله ی بین خودی و غیر خودی را نشان می‌دهد (صیادی نژاد و همکاران، ۱۳۹۸) براساس این نظریه با تمرکز بر نکات مثبت من یا ما و نکات منفی آن، دیگری نادیده انگاشتن بدی های ما و خوبی های دیران می‌توان در نظام فکری افراد نفوذ کرد به تدریج موجب تغییراتی در آن شد. به عبارتی دیگر از نظر او راهکار کلی صحبت کردن درباره دیگران شامل مثبت نمایی خود و منفی نمایی دیگران است (آقا گل زاده و غیائیان، ۱۳۸۶: ۴۵)

ون دایک معتقد است غیر خودی ها از هر گروهی که باشند به گونه ای منفی معرفی و توصیف خواهند شد و خودی ها به گونه ای مثبت بازشناسانده می‌شوند. این امر از رهگذر بزرگنمایی ویژگی ها

و فعالیت های اجتماعی منفی آن ها و کم رنگ کردن ویژگی های مثبت و فعالیت های مثبت خود را بزرگ کردن ویژگی ها و فعالیت های منفی خود را کوچک جلوه دادن صورت می پذیرد. (صیادی نژاد و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۱۷)

۲-۱-۲. معرفی رمان های بگشای لب و یومیات مطلقه

رمان «بگشای لب» نوشته «شهره وکیلی» می باشد. این رمان بر اساس داستان واقعی از یک رمان ایرانی نوشته شده است که شامل ۱۴ فصل که داستان توسط راوی که خود را دوست قهرمان داستان معرفی می گردد. رمانی با تفکرانی سراسر انتقادی نسبت به مردان و جامعه مردسالاری که حقوق زنان را تضییع کرده اند و زنان جامعه را مورد بی رحمی و عدم توجه قرار داده اند. رمانی با فضای گسترده تنوعی شخصیتی گوناگونی برخوردار می باشد.

رمانی عربی یومیات مطلقه نوشته هیفا بیطار است. بیشتر رمان های وی از جمله رمان مذکور رنج زنان سنت شکن، جدا شده از همسر و رنج درباره دردهای ویژه زنان در جامعه مردسالار عربی سخن به میان می آورد. (نیازی و آقاجانی یزد آبادی، ۱۳۹۰: ۱۲۴)

زن در رمان هیفا بیطار از جایگاه نابسامان خویش که مرد را برتر از زن می داند ناخشنود است و پرده از ارزش های مرد سالارنه و ساختگی در جامعه بر می دارد (نیازی و آقا جانی یزد آبادی، ۱۳۹۰: ۱۲۴)

۲-۱-۳. برجسته سازی ویژگی های مثبت خودی رمان بگشای لب

۲-۱-۳-۱. برجسته سازی ویژگی های مثبت پروانه

پروانه از شخصیت های مثبت داستان انسانی دوستدار علم، وفادار به همسر و فرزندان، متدین، مدیر در امور زندگی، همیار و همدرد مظلومان و فقرا، که از جمله خودی های پروانه سیما دوست صمیمی او که راوی داستان نیز می باشد. و همچنین مادر عزیز، مادر پروانه و مینا دخترش و طویبا خانم و میرزا جعفر و مرجان کارگران منزل وی و برادر و خواهر های پروانه تلقی می شوند که در این رمان تلاش می کنند ویژگی های مثبت او را بیان کنند. که اساسی ترین ویژگی های مثبت برجسته ساخته شده وی به شرح ذیل می باشد:

ویژگی های شخصیتی

سیما دوست صمیمی و همسایه پروانه که در این رمان خودی پروانه محسوب می گردد ویژگی مثبت شخصیت او را چنین برجسته می نماید.

او در ابتدای داستان در معرفی پروانه به دخترش که مادر را در کودکی از دست داده و هرگز او را ندید اینطور معرفی می کند؛ که او از جمله نادره زنانی بود که تا به امروز نظیرش را کمتر دیده ام مجموعه ای دلنشین در یک جمله که هم جمال داشت و هم کمال. (شهره وکیلی، ۱۳۹۲: ۱۳) دوستی و صمیمیتش حقیقی و بی شایبه بود. (همان: ۱۴) از آنچنان علو طبع و روح بلندی برخوردار بود که همه را مجذوب

می‌کرد حتی رقبایش را حرکاتش بی تکلف و مطبوع بود. پر انرژی و بانشاط زندگی می‌کرد. وی حس همدردی و انسان دوستی پروانه را اینگونه بارز می‌کند که او حساس و پارسا بود کارهای خیر سرلوحه برنامه روزانه اش قرار داشت صبر نمی‌کرد تا مستمندی بیاید و از او کمک بخواهد خودش به دنبال مستمندان می‌رفت و با دردمندان می‌آمیخت تقوایش به شور و شوق آغشته بود. خانه بزرگ و زیباییشان را بی دریغ در اختیار دوستان و آشنایان می‌گذاشت که مراسم عروسی یا عزا داشتند اما استطاعت پرداخت هزینه کرایه تالار را نداشتند. (همان: ۸۳)

به راستی از نسلی بکر بود. جیفه دنیا را بیشتر برای افسار کردن روزگار چموش می‌خواست. زندگی ارزش الگو شدن را داشت. (همان: ۱۴)، آب و گل او را از محبت سرشته بودند، (همان: ۵۸)

راوی که خود شیفته ی اخلاقیات پروانه گشته بود، در برجسته سازی ویژگی مهربانی او چنین اظهار می‌داشت، گویی از راهی درونی با همه در ارتباط بود. محبت را برای نفس محبت دوست داشت نه اجر و پاداش دنیوی و اخروی. او علو طبع داشت. (همان: ص ۷۸)

دست و دل بازی او آن چنان در حد اعلا برجسته بود که برای کاوه و خانواده اش عجیب بود و این بزرگ منشی او انسان را شرمنده می‌کرد (همان: ص ۷۹)

وی در جهت بزرگنمایی ویژگی های مثبت پروانه افزود، پروانه زن محکم و با اعتماد به نفسی بود و در بدترین شرایط و حالت های روحی بر خود مسلط می‌شد و کارها حساب شده و سنجیده می‌کرد (همان: ص ۴۷) حتی اگر گاهی حرف از طلاق و جدایی می‌زد هدف برتری داشت می‌خواست طعم از هم پاشیدن زندگی را به نادر بفهماند. او که در کنار شخصیت انسان دوستی اش قاطعیتش توسط راوی برجسته می‌شود که او در برابر دخالت های مادر شوهر می‌ایستاد بی آنکه به کسی توهین کند با رفتار های حساب شده و سنجیده نشان می‌داد استقلالش را به آن آسانی ها از دست نمی‌دهد. (همان: ص ۵۹)

روابط اجتماعی

راوی که از نزدیک در جریان زندگی قهرمان داستان بود روابط اجتماعی پروانه را این گونه به نمایش می‌گذارد: مادرت یکی از نادره زنانی بود که تا به امروز نظیرش را کمتر دیده ام و مجموعه ای دلنشین و مطبوع در یک جمله هم جمال داشت و هم کمال، دوستی و صمیمیتش حقیقی و بی شایبه بود، پر انرژی و بانشاط زندگی می‌کرد. حساس و پارسا بود کارهای خیر سرلوحه برنامه روزانه اش قرار داشت صبر نمی‌کرد تا مستمندی بیاید و از او کمک بخواهد خودش به دنبال مستمندان می‌رفت و با دردمندان می‌آمیخت تقوایش به شور و شوق آغشته بود. با وجود شرایط خانوادگی و رفاه اما از برگزاری مهمانی های مجلل خانوادگی و بریز و پباش امتناع می‌کرد. (همان: ص ۵۷ و ۵۸)

مادر عزیز به عنوان خودی پروانه در برجسته سازی ویژگی های مثبت عشق او به تحصیل علم چنین بیان می‌داشت که درسش هم خیلی خوب بوده و داوطلبانه صبح های زود یا زنگ تفریح به آن

چند نفری که درشان ضعیف بود کمک می‌کرد و این کار را با چنان علاقه و رویی باز انجام می‌داد که همه دوستش داشتند. (همان:ص ۸۴)

خواهران پروانه نیز به عنوان خودی وی در برجسته سازی این ویژگی های مثبت او چنین اذعان داشتند که وقتی هم بزرگ شد و سر از بیرستان و دانشگاه در آورد تمام خصایل خوب کودکی اش را حفظ کرد. (همان: ص ۸۴و ۸۵)

فرزند داری:

سیماء، راوی داستان در پررنگ نشان دادن تربیت مادرانه پروانه چنین ابراز بچه هایش را خیلی خوب تربیت می‌کند به خصوص مینا باهمه کم سن و سالی دختر بسیار فهمیده و مودبی شده بود حرکت ها و رفتارش او را از همسالانش متمایز می‌کرد به خوبی یاد گرفته بود چطور میتواند مورد احترام قرار بگیرد وقتی به خانه شان تلفن می‌کرد و او گوشی را برمی‌داشت از حرف زدنش لذت می‌برد کاوه اسمش را گذاشته بود پرنسس. (۱۶۵) راوی داستان در جهت شفاف سازی و اقناع مخاطب از عواطف مادرانه پروانه لطف و مهربانی او برای مازیار فرزند خودش را مثال می‌زد. (همان:ص ۱۶۳)

همسرداری:

راوی با هدف برجسته سازی ویژگی مثبت همسرداری پروانه اینگونه بیان می‌داشت: او عاشقانه نادر را دوست می‌داشت. هنگامی که یکی از اقوام نادر برای برپایی مراسم عروسی فرزندش از نادر خواست که خانه شان را در اختیار آن‌ها قرار دهد، و با کلامی شیرین گفت: "کار خیر بی‌پاداش نمی‌ماند. (همان:ص ۸۷) وی در ادامه چنین بیان می‌دارد: که او یک زن معمولی نبود و یک پله شاید هم چند پله جلوتر بود. (همان: ص ۸۷)

۲-۱-۳-۲. برجسته سازی ویژگی های مثبت مرد رمان بگشای لب

از آن روی که علت نگاشتن رمان توسط نویسنده زن نقد نگاه مرد سالارانه است به همین خاطر باعث می‌شود که گروه خودی مردان از محدودیت و تنگنایی برخوردار باشد و ویژگی های مثبت برجسته شده آنان هم از تنوع بسیار کم تری به نسبت زنان برخوردار باشد. واصلی ترین گروه خودی مردان نیز یا خود مردان هستند یا زنانی مرد تفکر می‌باشند.

۲-۱-۳-۱. برجسته سازی ویژگی های مثبت نادر

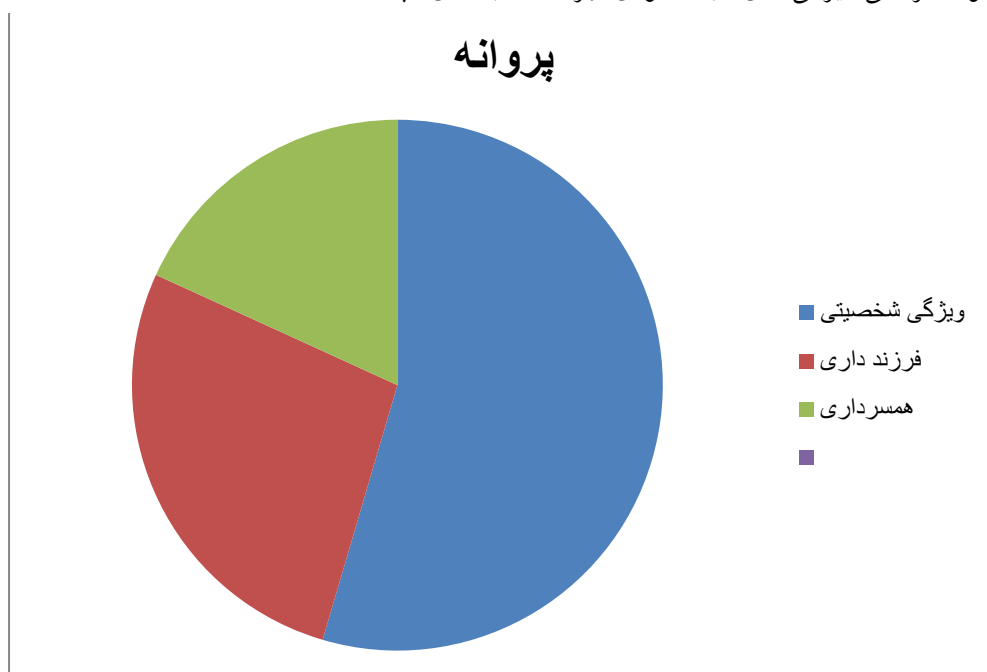
اصلی ترین کسانی که در پی برجسته سازی ویژگی های مثبت مردان هستند مادر پروانه، مادر نادر و کارگر منزلشان هستند و چون اندیشه سنتی دارند این ویژگی ها را به عنوان ویژگی مثبت تلقی می‌کنند. از دیگر خودی های نادر در این رمان می‌توان به برادر پروانه اشاره نمود که در ابتدای خواستگار از پروانه به او بیان داشته بود " این یکی بی‌عیب است به خصوص که این همه دلباخته ی تو هم هست. از آن گذشته ثروتمند و اسم و رسم دار است. ظاهر آرام و پسندیده ای دارد. جوان است و آینده مال اوست" (همان: ۴۶)

از ضلع های دیگر خودی ها و طرفداران نادر می توان به مادر نادر یا حاج اشرف خانم اشاره نمود که در جای جای رمان ابراز داشته بود که نادر برای او از بین فرزندانش چیز دیگری است که آن هم به واسطه کاری بودن و در دست داشتن امور کارخانه پدری بود. (همان:ص ۵۴)

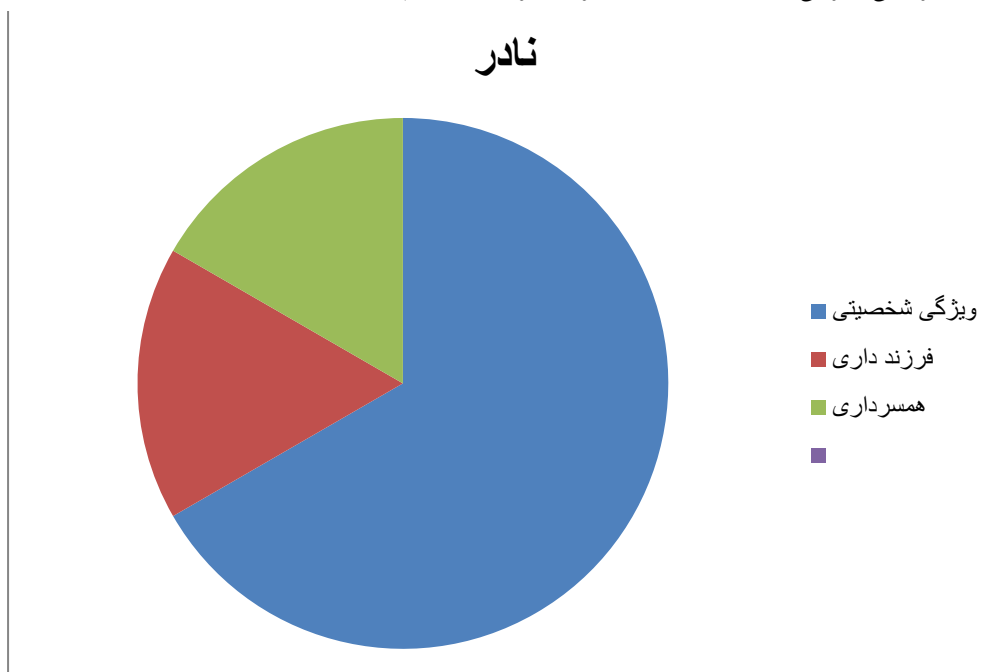
همچنین مادر پروانه در قسمتی از رمان ویژگی مثبت وی را این چنین بیان داشته بود که به پروانه گفته بود چرا می خواهد زندگی خودش را نابود کند در حالی که او در رفاه و زندگی می کند و بگذارد نادر هر کاری می خواهد بکند و به عقیده او نادر حرف بی راهی نمی زند و فقط دلش پسر می خواهد که آن را هم چند صبحی می رود و دوباره بر می گردد. (همان:ص ۱۳۵)

۲-۱-۳. مقایسه فراوانی برجسته سازی ویژگی های مثبت پروانه و نادر

نمودار فراوانی ویژگی های مثبت خودی قهرمان زن بگشای لب



نمودار فراوانی ویژگی های مثبت خودی قهرمان مرد بگشای لب



همانگونه که از جدول و نمودار فوق مشخص می‌باشد، ویژگی‌های مثبت شخصیتی پروانه از فراوانی ۷۲ و بسامد ۶۲ برخوردار می‌باشد که این موارد در آن به کرات ذکر شده است. اساسی‌ترین ویژگی‌های شخصیتی برجسته شده پروانه؛ ویژگی های، کمال جمال، روح بلند، علو طبع، بی نظیر، متدین، زندگی‌الگو شدن را داشت. پر انرژی و با نشاط بود. دوستی و صمیمیتی بی شائبه دارد. در مقابل ویژگی ها مثبت برجسته شده نادر در ویژگی شخصیتی از فراوانی ۲ برخوردار می باشد که صرفاً به بین کاری بودن و متمول بودن وی اشاره گردیده است.

از ذکر ویژگی های مثبت پروانه و نادر می توان پی برد؛ ویژگی برجسته شده شخصیتی نادر کاری بودن شرایط مالی ایده آل بیان می گردد در حالی که در مقابل ویژگی های مثبت شیرین اعم از متدین بودن، علو طبع جمال و کمال، مهربانی و عطوفت، خصوصیات نادر آنچنان ویژگی مثبتی به شمار نمی رود.

فراوانی ویژگی مثبت برجسته شده همسررداری پروانه از عدد ۴ برخوردار است. در مقابل ویژگی مثبت برجسته شده همسررداری نادر از فراوانی عدد ۲ و بسامد بیشترین آن عدد ۲ است. از مقایسه ویژگی این دو نیز چنین بر می آید؛ که خصوصیت تأمین رفاه همسر توسط نادر در مقابل عشق، صداقت، و اطاعت پذیری پروانه، ویژگی مثبت مهمی به شمار نمی آید.

فراوانی ویژگی مثبت فرزند آوری پروانه از عدد ۶ برخوردار است و فراوانی ویژگی مثبت فرزند داری برجسته شده ی نادر از فراوانی ۱ برخوردار است که صرفاً به خرید اسباب بازی گران قیمت اشاره گردیده است. از مقایسه ویژگی های مثبت نادر و پروانه در می یابیم ویژگی مثبت خردی اسباب بازی برای فرزندان در مقابل عشق ورزیدن به آنها، تربیت صحیح آنها ویژگی مثبت چشم گیری به شمار نمی آید.

از دلایل تنوع و بسامد بالای ویژگی های مثبت پروانه گستردگی گروه خودی او می باشد و از طرف دیگر راوی داستان، به عنوان نویسنده زن و دلیل نگاشتن داستان نقد جامعه مرد سالار بوده از یک سو به عنوان گروه خودی پروانه و غیر خودی نادر به شمار می آید که این دو عامل به عنوان اصلی ترین فاکتورهای این اختلاف برجسته سازی ویژگی های مثبت خودی می باشد.

اما در ارتباط با نادر از آنجا که نگاه نویسنده رمان نسبت به نقد جامعه مرد سالار در رمان حاکم است باعث بر آن شده که نادر به عنوان ضلع مخالف از گستردگی گروهی برخوردار نیست و حتی راوی از زبان نادر هم ویژگی مثبت و را بیان نمی کند.

۲-۱-۴. برجسته سازی ویژگی مثبت خودی یومیات مطلقه

۲-۱-۴-۱. برجسته سازی ویژگی زن/ قهرمان داستان

ویژگی های شخصیتی و اجتماعی

قهرمان زن داستان یومیات مطلقه که خود را بزرگ شده در خانواده ای موفق معرفی می دارد، در معرفی ویژگی های شخصیتی خویش چنین ابراز می دارد، "طبق نظر همه خیلی زرنگ و باهوش بودم و این باهوشی را از پدرم به ارث برده بودم و ادبیات، هنر و روابط اجتماعی بالا را دوست می داشتم و ادبیات را در عالم فکر و خیال می پسندیدم.. (همان:ص ۱۹۵)"

قهرمان زن این داستان خود را به عنوان یک زن در جامعه و همینطور در وجود خویش پذیرفته به اسقف با خوشحالی گفت من زن هستم و احساس خوشبختی می کنم و دیگر همسر را دوست ندارم (همان:ص ۱۵۷) و بعد از جدایی، به شیوه ای که در برجسته سازی این ویژگی مثبت خویش چنین بیان می دارد. کاملاً آگاه شدم فهمیده تر افق دیدم گسترده تر و باهوش تر شد. شناختم از خویش کامل نشد مگر اینکه تمام ابعاد کلمه مطلقه را زندگی کردم و دارای زیرکی خاصی شدم چون توانایی های خارق العاده ای دارم. واقعاً به یک جادو گر تبدیل شدم. که نگاه نافذی دارد نگاهی که از پوست و گوشت و استخوان می گذرد. توانایی ام به حدی رسید که توانستم افکار برنامه ریزی شده یا افکار پنهان در سلول و لوب های مغز را بخوانم. (همان:ص ۲۲۷)

همسرداری

زن قهرمان داستان که در دادگاه در پیشگاه اسقف به ناگاه خاطرات اوایل ازدواج با همسرش را به یاد آورد، که همسرش به او گفته بود تو خوش سلیقه هستی. او که خود را عاشق و شیفته همسرش معرفی می‌کرد، این ویژگی را اینگونه به نمایش می‌گذارد: "به قامت رعنائش خیره شدم و چیزی در چشمانش می‌دیدم که به من اطمینان می‌داد که هنوز هم او را دوست دارم." (همان:ص ۷۱) زن که با دیدن همسرش در دادگاه این خاطرات را به یاد آورد، همچنان در اعماق وجودش عشق به همسر را چنین بیان می‌دارد، "گوشه چشمی بر او انداختم قلبم به تپش افتاد همان لباسی را پوشیده بود که من برایش انتخاب کرده بودم. لحظه‌ای به ذهنم خطور کرد که او ا صدا بزند و از او بخواهد همه چیز را رها کند و با هم از آنجا فرار کنیم." (همان:ص ۷۲) که ناگهان صدای اسقف را شنید که او را از تخیلاتش بیرون کشید و از او پرسیده بود آیا می‌خواهد به زندگی با همسرش برگردد که زن گفت: "اگر احترام را داشته باشد و با او رفتار مناسبی داشته باشد بر می‌گردم." (همان:ص ۷۵) اسقف اعظم که طرفدار او بود و در این قسمت جزء خودی‌های زن به حساب می‌آید، به او این چنین گفت: "دخترم تو زن خوب و کاملی هستی." (همان:ص ۷۷)

فرزند داری

زن داستان که شخصیت اصلی داستان و راوی داستان نیز می‌باشد، اصلی‌ترین بیان‌کننده برجسته ساز ویژگی‌های مثبت خودش است. او که در دادگاه برای طلاق حاضر شده بود. به ناگاه تصویر دختر مظلوم را که قربانی این اختلاف بود را به یاد آورد (هیفا بیطار: ۶۶). وی پس از گذراندن دوران سخت افسردگی و تنهایی که در جامعه‌ی مردسالار بر او وارد شده بود این اولین بار است که می‌خواهم برای خودم ارزش قائل شوم و با کمال اعتماد به نفس و شجاعت ثابت قدم می‌ایستم بر روی احساسات مادرانه ام تمرکز کنم. (همان:ص ۲۴۲) بنابراین پیش از رفتن به سر کار با دختر زیبایم بازی می‌کنم بعد لباس می‌پوشم کمی آرایش می‌کنم دخترش را به پدر بزرگ و مادر بزرگش می‌سپارد. پس از بازگشت از مطب سراغ دخترم می‌رود او را در آغوش می‌گیرم و حرفهایش را می‌شنود و برایش قصه می‌گویم، با او آب بازی می‌کنم. (همان:ص ۲۶) دخترم را تنها حقیقتی است که به آن ایمان دارم و او را تاحد عبادت دوست دارم. (همان:ص ۱۷۲)

شخصیت داستان در برابر دختری که او را به این دنیا آورده احساس مسئولیت می‌کند به گونه‌ای که در قسمتی از رمان چنین ابراز می‌دارد "موهایش را شانه می‌زنم و همیشه برایش لباس‌های تمییز و

زیبا می پوشم پاهای کوچکش را می شوید و برای لحظات طولانی آنها را می بوسد." مشخص است که کنار مادر احساس آرامش می کند و خوشبخت است. مادری که او را خیلی دوست دارد و او را در دریای احساساتش غرق می کند. وقتی دخترش او را مامان صدا می زند قدرتی جادویی او را در بر می گیرد. (همان: ص ۲۴۰)

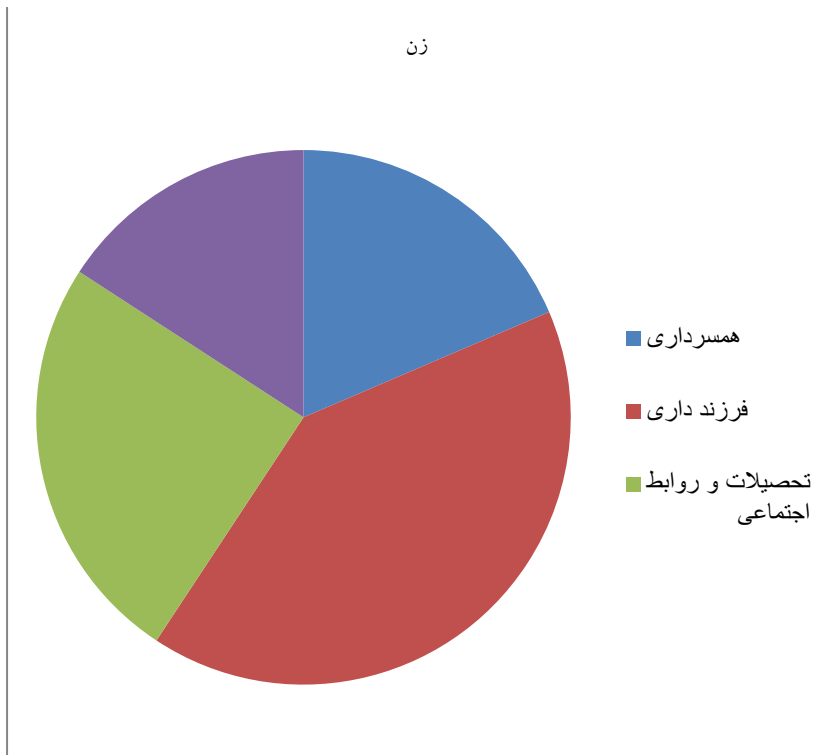
۲-۱-۴. برجسته سازی ویژگی های مثبت مرد یومیات مطلقه

با توجه به این که رمان یومیات مطلقه براساس نقد جامعه مردسالاری نگاشته شده است و زن در پی بیان ویژگی های منفی و نقد این جامعه و تضيع حقوق زنان است، بنابراین بیان و پررنگ داشتن ویژگی های مثبت مردان از محدودیت عمیقی برخوردار می باشد. و فقط به یک یا دو نمونه از آن می توان اشاره نمود، که آن را هم در سایه برجسته سازی ویژگی مثبت زن بیان می شود. از جمله از آن ها زمانی که زن داستان با همسرش به بیرون رفته بودند و او مشتاقانه از حضور کنار همسرش می خواست چیزی برای خود انتخاب کند و هنگامی هم که زن داستان امتناع کرده بود، خودش برایش عروسک خریده بود "آن عروسک را آورده بود از خنده مردم..." (همان: ص ۷۷)

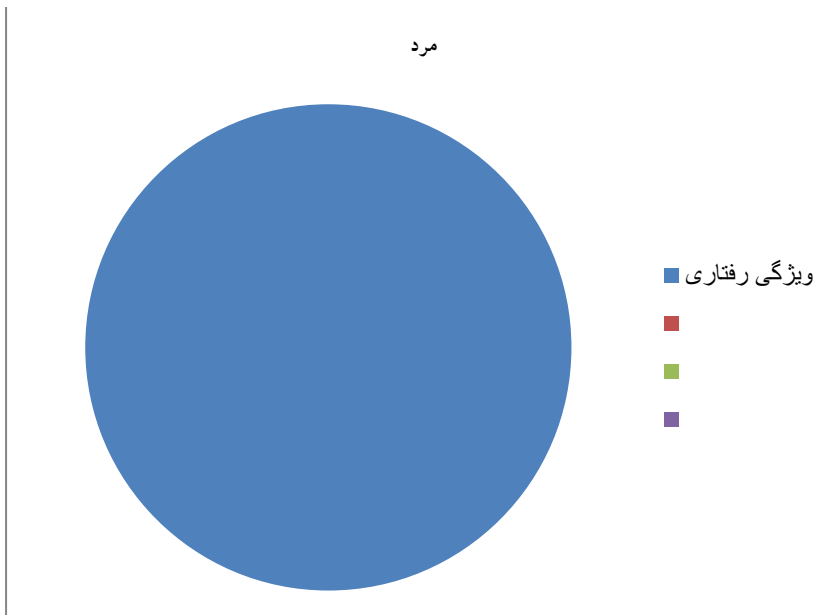
و همچنین در همان تفریح مرد که به سلیقه زن ایمان داشت از او خواسته بود برایش لباس انتخاب کند و از او خواسته بود همیشه این کار را برایش انجام دهد. (همان: ص ۶۹)

۲-۱-۳. مقایسه فراوانی ویژگی های مثبت زن و مرد رمان

نمودر فراوانی برجسته سازی ویژگی مثبت زن یومیات مطلقه



نمودر فراوانی برجسته سازی ویژگی مثبت مرد یومیات مطلقه



از مهمترین ویژگی های برجسته شده زن که با فراوانی ۱۱ ذکر گردیده عبارتند از: دارای عشق و آزادی عدم سرپوش گذاشتن بر اشتباهات، زرننگ و باهوش بودن، اهل مطالعه زیاد خوب و کامل می باشد که در مقابل ویژگی مثبت مرد از نظر ویژگی شخصیتی با فراوانی ۲ عبارت است از محبت که در اوایل ازدواجشان توسط زن بیان گردیده که در مقابل ویژگی های عشق آزادی کامل بودن محبت داشتن اهل مطالعه بودن ویژگی آنچنان مهمی به شمار نمی آید.

از ویژگی های برجسته شده زن از نظر همسر داری که با فراوانی ۱۸ ذکر گردیده می توان به عشق او به همسر، دلسوزی، تمایل به بازگشت به منزل بعد از جدایی و خواهان ادامه زندگی گرفتن هدیه برای همسر نام برد در حالی که ویژگی مثبتی از همسر داری مرد در رمان ذکر نگردیده که نمایانگر عدم وجود ویا عدم تمایل به بیان آن در رمان می باشد.

همچنین ویژگی های مثبت زن در رابطه با فرزند داری که از فراوانی ۱۵ برخوردار است. می توان به توجه او به خواسته های فرزند، خوب تربیت کردن او آواز خواندن برای او بازی با فرزندش و محبت به دخترش را نام برد. در صورتی که هیچگونه ویژگی مثبت فرزند داری برای مرد رمان مشاهده نگردیده است.

از مقایسه ویژگی های مثبت زن در رمان چنین در میابیم که ویژگی های برجسته شده زن از گستردگی و بسامد بسیاری برخوردار می باشد، و همانگونه که شخصیت اصلی رمان زن می باشد، به برجسته سازی ابعاد مختلف وجودی خویش اعم از همسر داری، فرزند داری و ویژگی شخصیتی پرداخته در صورتی که از ویژگی های مثبت همسرش

چیزی به میان نیاورده است. و آنچه از ویژگی مثبت همسرش بیان صرفا جهت مقایسه و یادآوری می باشد.

۲-۳. خوانش تطبیقی برجسته سازی مثبت نمای خودی رمان های بگشای لب و یومیات مطلقه

آنچه که از جدول و نمودار های پیشین در می یابیم؛ که رمان فارسی از دایره شمولی تنوع زنان بیشتری برخوردار بود که گروه خودی قهرمان زن داستان هستند و ویژگی های مثبت وی را برجسته کرده اند. اما در رمان عربی تنها زنی که ویژگی های مثبت آن برجسته شده است فقط قهرمان داستان می باشد.

در بیان ویژگی های شخصیتی در رمان فارسی، از فراوانی ۶۵ می باشد و در رمان عربی از فراوان ۲۱ برخوردار می باشد که ویژگی های مثبت بیان شده در رمان فارسی بیان ویژگی های متدین بودن قابل احترام با محبت و دارای روحیه همدردی می باشد به گونه ای که شخصیت زن در رمان عربی زنی باهوش، با تفکر آزاد نفرت از دورویی و کینه زنی جوان قدرتمند که از سرپوش گذاشتن و پنهان کاری بیزار است. از مشاهده این ویژگی های بیان شده در می یابیم که زن در جامعه فارسی از دیدی سطحی برخوردار است در حالی که زن جامعه ی عربی در بیان ویژگی مثبت خویش دیدی عمیق و جسورانه تر دارد.

در بیان ویژگی‌های مثبت همسررداری زن در رمان فارسی از فراوانی ۱۰ و در مقابل عربی از فراوانی ۶ برخوردار می‌باشد که این ویژگی‌ها در رمان فارسی عواملی از جمله عاشق همسرش شدن است که به کرات تکرار شده است همین‌طور فداکاری و صبر در مقابل رفتار همسر و مادر شوهر بیان شده است در مقابل این ویژگی مثبت در رمان عربی عشق به همسر را به صورتی دیگر بیان داشته به گونه‌ای که اگر در منزل احترامش حفظ گردد حاضر است با او زندگی کند. ودوست داشتن همسرش را با بیان این موضوع که می‌خواستم به او بگویم بیا از این جا برویم و از طلاق منصرف شویم یا در زمان جدایی برای همسرش لباس خریده. در مقابل زن در رمان فارسی با فکر خیانت همسرش خودکشی کرده و دیگری همسرش را به قتل رسانده است.

در مشاهده نوع نگاه قهرمانان دو رمان در فرزند داری هم متفاوت می‌باشد، به گونه‌ای که در رمان فارسی با فراوانی ۸ و رمان عربی با فراوانی ۱۳ برخوردار است که این تمایز و اختلاف این دو از آن روی است، که رمان عربی فرزند داری را اینگونه می‌داند که قهرمان داستان مادری کردن برای فرزندش را در داستان خواندن قصه خواندن، در آغوش گرفتن و، تا حد عبادت عشق ورزیدن به گونه‌ای که به او می‌گوید برای او آواز می‌خواندم صدا ایم هم بعد از مدتی زیبا شد. عشق به فرزندش را به گونه‌ای بیان می‌دارد که با او به جوهر حیات دست پیدا کرده و تنها به خاطر اوست که زندگی می‌کند. در حالی که فرزند داری به عنوان ویژگی مثبت در زنان رمان فارسی را در تربیت اجتماعی مناسب می‌داند و حتی زن رمان که در ایجاد اختلاف با همسرش فرزندان را به خانه مادر شوهر فرستاده و یا حتی با وجود چهار فرزند با سنین کوچک به دلیل مشکلات خانوادگی فارغ از آنها به زندگی خویش خاتمه داد.

علاوه بر آن زنانی که در رمان فارسی ویژگی‌های مثبت آن برجسته شده است مشخص و آشکار می‌باشد در صورتی که در رمان عربی زنی که ویژگی مثبت آن در رمان برجسته گردیده مشخص نمی‌باشد. که علت آن را می‌توان در این امر بیان نمود که قهرمان داستان در رمان عربی ویژگی‌هایی را مثبت تلقی نموده و به برجسته سازی آن پرداخته است که جامعه مرد سالار آن را به عنوان ویژگی مثبت تلقی نمی‌کند و دلیل گمنام بودن او این می‌باشد که تمایل ندارد نام او فاش گردد و خوانندگان قهرمان داستان را نویسنده رمان تلقی کنند. اما رمان فارسی از این مزیت برخوردار می‌باشد که مشکلات زنانی که در رمان بیان گردیده مشکلات زنان نمی‌داند بلکه مشکلات جنس زن در جامعه می‌داند از آن روی که زنان متفاوت با نقش‌های متفاوت در رمان به چشم می‌خورد که در مشاهده این امر در رمان فارسی این تفکر ایجاد می‌گردد از آن رو که زنان در این رمان تنوع بیشتری دارند و نقش‌های بیشتری دارند گویا نویسنده سر آن دارد که جنسیت زن را به نمایش بگذارد؛ اما رمان عربی که قصد وی پنهان سازی شخصیت زن می‌باشد به نسبت رمان فارسی از ضعف برخوردار است.

همچنین در بررسی و مقایسه دو رمان فارسی و عربی به این امر پی می‌بریم که زنان در رمان فارسی، همسرشان و مردان جامعه یا بلکه زنان مرد تفکر را عامل مشکلات خویش می‌دانند و هنوز به این باور نرسیده‌اند که مشکلاتشان می‌تواند به امری بزرگ‌تر یعنی جامعه یا جنس مرد متصل باشد.

در صورتی که در رمان عربی برجسته سازی ویژگی های منفی به شخص منحصر نگردیده؛ بلکه هدف او جنس مرد در جامعه می باشد از آن روی که این ویژگی های منفی را ویژگی منفی جامعه مرد سالار تلقی کرده نه یک شخص مرد ولی در رمان فارسی نویسنده نتوانسته است به این امر بپردازد هر چند که هدف وی نقد نگاه مرد سالارانه می باشد.

نتیجه

گفتمان ابزاری در جهت شناخت کنه و ماوراء متن می باشد و کارکرد اصلی آن در سده های اخیر با عنوان تحلیل گفتمان و بویژه تحلیل گفتمان انتقادی مورد توجه قرار گرفته است که به بررسی و تحلیل متن ها و سخنان از منظری فراتر از متن پرداخته می شود. از جمله نظریه پردازان این ایدئولوژی ون دایک می باشد که با تحلیل گفتمان از طریق مربع ایدئولوژی باب جدید و تازه ای در تحلیل گفتمان ایجاد نمود.

رمان بگشای لب از تنوع شخصیتی بسیار زیادی برخوردار می باشد که این امر راه را برای نویسنده در جهت خلق صحنه های مختلف و همه جانبه با هدف نمایش تضییع حقوق زنان و اعتراض به جامعه و نوع مرد آسان تر نموده است؛ در مقابل رمان یومیات امراه مطلقه از تنوع شخصیتی اندک برخوردار می باشد که می توان هدف آن را این امر دانست که نویسنده ی داستان به نوعی خودباوری رسیده است که این امر را مخالف قوانین موجود در جامعه ی خویش می داند و باعث گردیده کم ترین اطلاعات را از محیط اطراف خویش در اختیار خوانندگان قرار دهد تا به نوعی در جامعه ی مردسالار ناشناخته باقی بماند.

در بررسی مربع ایدئولوژی ون دایک در رمان بگشای لب می توان دریافت که اغلب به برجسته سازی ویژگی های مثبت زنان و همچنین ویژگی پرداخته شده و این ویژگی های درونی و همچنین اکتسابی می باشد و اکثر جوامع حتی با فرهنگ های مختلف آن را منفی تلقی می کنند. در صورتی که در رمان یومیات امراه مطلقه ویژگی هایی پررنگ گشته اند، ا که ممکن است در جامعه مورد قبول نباشد یا جامعه به حدی از روشنفکری نرسیده باشد که آن موارد را مورد نظر قرار دهد؛ از جمله عاشق شدن زن مطلقه یا شوهر دار.

زن در رمان فارسی شخصیتی وابسته به دیگران دارد به گونه ای که نیاز دارد دیگران گواه دهنده ویژگی مثبت و خودی وی باشند. اما در رمان یومیات امراه مطلقه، زن قهرمان داستان در خود را شخصیتی تعیین کننده، صاحب اختیار و انتخاب معرفی می نماید. و هدف او تأثیر گذاری در جامعه می باشد. های مثبت در رمان فارسی ویژگی های سطحی عامیانه ای هستند که همان نیاز های اولیه انسانی می باشند در صورتی که در رمان عربی ویژگی های مثبت بیان شده بسیار آرمان گرا و بالاتر از نیاز های اولیه زن در جامعه می باشد.

منابع

منابع عربی

الشهری. عبدالهادی بن ظافر. (۲۰۰۴) استراتیجات خطاب مقاربه لغویة تداولیه؛ الطبعة الأولى فی بیروت: دار الکتب الجدید المتحدہ.

شرشار، عبدالقادر، (۱۹۹۸م)، تحلیل الخطاب الادبی و قضایا النص. دمشق، منشورات اتحاد کتاب العرب.

عبد السمیع، الحسنہ، (۲۰۰۱)، سیمسوطیقا للغة و تحلیل الخطاب؛ القاهرة: جامعه عين الشمس.

منابع فارسی

آقا گل زاده فردوس و همکاران. (۲۰۰۶). بررسی مقایسه‌ای القای ایدئولوژی در رسانه‌های ایرانی آمریکایی در چارچوب نظریه ایدئولوژی ون دایک. علوم خبری. سال هشتم. تابستان ۹۸. شماره ۳۹.

آقا گل زاده، فردوس (۱۳۸۵) تحلیل گفتمان انتقادی، تهران: علمی و فرهنگی.

آقا گل زاده. فردوس و غیاثیان. مریم السادات (۱۳۸۶) رویکرد های غالب در تحلیل گفتان انتقادی زبان و زبان شناسی دوره سوم بهار و تابستان ۱۳۸۶ شماره ۵.

امیر پور، فرزانه. روضائیان، سید مریم (۱۳۹۷) بررسی الگوی تحلیل گفتمان میشل فوکو و مباحث علم معانی در نامه های عاشقانه چهار منظومه غنایی. فصل نامه ی متن شناسی ادب فارسی (علمی- پژوهشی) شماره دوم تابستان ۹۷

بهرامپور، شعبانعلی. (۱۳۸۰) نشریات حوزوی و گفتمان های غالب. شماره ۴۸.

پاشا زانوس، احمد و رحیمی معصومه (۱۳۹۸). تحلیل گفتگوی حضرت موسی و فرعون در سایه مربع ایدئولوژیک ون دایک. پژوهش های زبان‌شناختی قرآن سال هشتم بهار و تابستان ۹۸. شماره ۱.

تاجیک محمد رضا. (۱۴۷۹). گفتمان و تحلیل گفتمانی. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.

مک دانل، دایان (۱۳۸۰۹). مقدمه ای بر نظریه ی گفتمان. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.

داد. سیما، (۱۳۸۰). فرهنگ اصطلاحات ادبی واژه نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی. مروارید

سلطانی. سید علی اصغر، (۱۳۸۴) قدرت، گفتمان و سازو کار جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر تی.

صلح جو، علی. (۱۳۷۷). گفتمان ترجمه. تهران: مرکز ۶۵. عبدالسمیع، حسنہ. (۲۰۰۴م) سیمپوطیقه اللغة و تحلیل الخطاب؛ القاهرة: جامعه عين شمس

صالحی زاده، عبد الهادی (۱۳۹۰). «درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو، روش های تحقیقی کیفی» معرفت فرهنگی و اجتماعی، شماره ۷، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

حامدی شیروان، زهرا. زرقانی، سید مهدی (۱۳۹۳) تحلیل داستان رستم و شغاد بر اساس مربع ایدئولوژیک ون دایک. نشریه کاوش نامه زبان و ادبیات فارسی. بهار و تابستان ۱۳۹۳ شماره ۳۸.

فاضلی، محمد. (۱۳۸۳) گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی. پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه
مازندران سال چهارم و پاییز ۱۳۸۳ شماره ۱۴.

فلاح، ابراهیم. شفیع پور، سجاد. (۱۳۹۸) سبک شناسی گفتمانی خطبه ۲۸ نهج البلاغه از منظر فرانقش
اندیشگانی و بینافردی براساس رویکرد نظریه ی نقش گرایی هلیدی. جستار های زبانی. دوره دهم. بهمن
و اسفند ۱۳۹۸. شماره ۶

فیلیپس، لوییز. یورگنس ماریان. (۱۳۸۹) نظریه و روش در تحلیل گفتمان. مترجم هادی جلیلی. تهران
نشر: نی.

(۱۳۹۸). بررسی مقایسه ای القای ایدئولوژی در رسانه های ایرانی و آمریکایی در چارچوب نظریه
ایدئولوژی ون دایک (۲۰۰۶). علوم خبری سال هشتم تابستان ۱۳۹۸. شماره ۳۰

مکاریک، ایرناریما (۱۳۹۰). دانشنامه نظریه ی ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد
نبوی، تهران: آگه.



دراسة الخطاب الاجتماعي في روايتي «بگشای لب» و «يوميات مطلقة»: تضخيم ايجابيات لانا

طاهرة أويسي^١، مجتبی بهروزي^٢، علي أصغر حبيبي^٣

^١ ماجستيرة، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران.

^٢ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران.

^٣ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة زابل، زابل، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

يسعى تحليل الخطاب كأداة لتحديد الأيديولوجية التي تحكم النص إلى اكتشاف الطبقات المخفية للنص. بصفته أحد منظري تحليل الخطاب، فإن فان دايك، من خلال التأكيد على المؤشرات الثلاثة للخطاب والمجتمع والإدراك، يصمم نموذج تحليل الخطاب الاجتماعي المعرفي من خلال رسم مربع أيديولوجي وإدخال استراتيجيات لغوية لبناء الخطاب. يكتشف المربع الأيديولوجي لفان دايك، من خلال رسم تخطيطي لمجموعة المطلعين ومجموعة أخرى، التلويح الكامل للفعل الإيجابي للمجموعة المطلعة، ومجموعة سلبية أخرى، وضعف العمل الجماعي السلبي لمجموعة أخرى من الداخل الإيجابي. تحاول الروايات النسوية دائماً استقطاب المجتمع في مواجهتين بين الرجال والنساء، بحيث تُعتبر الأيديولوجية الأبوية للمجموعات السلبية والانقسامات الأبوية والنسوية إيجابية. وفقاً لذلك، تحاول هذه الورقة لتعرف على أبرز ما ورد في روايتين "يوميات عمرة المطلقة" و "بگشای لب" بطريقة وصفية تحليلية واستناداً إلى ساحة فان دايك الأيديولوجية. ومن ثم اكتشاف وتقييم الاستراتيجيات اللغوية الأساسية للروايتين وخطابتهما الأيديولوجية بناءً على المستويات اللغوية لفان دايك. تشير النتائج الأولية إلى أنه في رواية يوميات عمرة المطلق، لأن اهتمام المؤلف أكثر بالتعرف على النساء، في الفصول الأولى الجوانب المتعلقة بالجماعة غير الأصلية وفي الفصول الأخيرة الجوانب المتعلقة بالجماعات الأصلية أكثر زاهي الألوان. لكن في رواية بگشای لب، يكون الأمر أكثر شيوعاً من النساء المرتبطات بالمجموعة الداخلية بسبب محاولتهن أن يكونن بطلات. أيضاً فيما يتعلق باستراتيجيات اللغة، على مستوى المعنى، فإن استراتيجيات الاستقطاب والمواجهة والتعميم للروايتين أكثر، على مستوى أسلوب الرواية، فإن القدرة المطلقة للوصايا المطلقة أقوى بسبب اختيار الكلمات والأهمية النحوية لجملة. على مستوى أسلوب السرد، إذا كانت القوة المطلقة للرسالة المطلقة، فهي أقوى بسبب اختيار الكلمات وأهمية محتواها اول المؤلفون أيضاً القضاء على بعض الأيديولوجيات وقلب بعضها رأساً على عقب وإعادة إنتاج البعض الآخر من خلال توعية الجمهور بالأيديولوجيات السلبية للمجتمع الأبوي.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١٠/٢١

تاريخ القبول:

١٤٤٦/١٠/٢٣

الكلمات المفتاحية: فن دايك، المربع الأيدولوجي، تضخيم ايجابيات، بگشای لب، يوميات مطلقة.

الاقبباس: أويسي، ط. بهروزي، م. حبيبي، ع.أ. (١٤٤٦). دراسة الخطاب الاجتماعي في روايتي بگشای لب و يوميات مطلقة (تضخيم

ايجابيات)، السنة، العدد ٢، صص ٧١-٩٦. Doi: 10.22034/jisall.2025.202962



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

Socio-cognitive analysis of the novels *Begshay Lab* and *Yumiat Mutlaq* (highlighting the positive aspects of the self)

Tahereh Owaisi, Master in Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

Mojtabi, Behrouzi, (corresponding author): Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran. E-mail:mojtababehroozi@uoz.ac.ir

Ali Asghar, Habibi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Zabol, Iran.

Introduction

Discourse in general is a tool to identify everything that is hidden beyond the text. There are two textual and metatextual frameworks in discourse. The first part has a stylistic and textual-semantic nature, the second part has a social, political and cultural nature, discourse analysis in Persian language is translated as speech analysis, speech analysis and speech analysis (Sultani, 1284: 37). Based on this, in the discourse analysis, in addition to the lexical and syntactic elements that make up the sentence, it also deals with the contextual, historical, cultural, social and political elements. The term is a combination of sociology and linguistics, as defined beyond the visible forms of language and reaching social contexts and discovering the mutual relationship between language and social processes (Fazli, 1383: 84) critical discourse analysis It is an approach in discourse analysis that was formed since 1970 (Aghagolzadeh, 2014: 27), which is a developmental series of discourse analysis in linguistic studies that goes beyond the mere description of linguistic data and ideological processes and intertextual situation textures. effective on the formation of the discourse has put it in the focus of attention (Fairclough, 1995: introduction).

Methodology

This approach is an interdisciplinary branch of science that emphasizes language as a form of social function, investigation and how to reproduce social and political power with text and dialogue. In this view, the way we speak reflects our identity and social relationships. It is not neutral, but it has an active role in its creation and change (Sultani, 2013: 38). Critical discourse analysis is a type of critical research that has the most sociological aspect, as it comes from the word criticism, primarily to the problem of misuse of The power of dominance deals with inequality and reproduction and resistance in texts (Mohammed Fazli, 1383: 88) One of the main goals of critical discourse analysis is to objectify ideology in discourse, perhaps we can say that political discourse is more ideological than other discourses. We define

ideology as representing the social characteristics of groups. (Mohammed Fazli, 1383: 83)

Discussion and Results

Feminist novels, because of addressing these problems, divide the society into two groups of insiders (women) and non-insiders (men) and try to eliminate reproduction and replace ideology in their discourse. One of the novels examined in this research is Haifa Bitar's novel, which always protests the neglect of women's position in their society. In general, the Arab woman in Haifa Bitar's novels is concerned about her unsettled position in a society that considers men superior to women. He is unhappy. He removes the veil of the patriarchal and fake values of the society and reveals the reality of the anger that the Arab woman struggles with (Shahriyar Niazi et al., 1390: 120). Placing the problems of divorced women in the society and family is related to the two-way polarization of men and women, to eliminate or transform the ideology of patriarchy in the society. Another novel under review is the novel Bagshai Lab written by Shahreh Vakili, one of the contemporary Iranian writers, who in this novel tries to fight against patriarchal ideology by revealing prejudices and betrayal in men and making women heroes. Each of these feminist novels uses tools and strategies. language skills in order to fight against male-oriented ideas and improve the position of women both in the society and in the family. In this essay, with a descriptive-analytical approach and based on Van Dyck's theory of discourse analysis, firstly highlighting and diminishing the two To examine the work, its linguistic strategies, and then to analyze the most basic hidden strategies of reproduction, elimination and inversion.

Conclusion

Bagshai Lab's novel has a great diversity of characters, which has made it easier for the author to create different and comprehensive scenes with the aim of showing the violation of women's rights and protesting against society and the type of man; On the other hand, the novel Diaries of a Divorced Woman has little personality diversity, which can be considered as the fact that the author of the story has reached a kind of self-confidence, which he considers to be against the laws in his society, and which has caused the least amount of information. to provide the readers from his surroundings so that he remains unknown in the patriarchal society.

In the examination of van Dyck's square ideology in the novel Open Lips, it can be seen that the positive characteristics of women are often highlighted as well as characteristics, and these characteristics are internal and also acquired, and most societies, even with different cultures, consider it negative. If there are certain features highlighted in the novel Diaries of a

Divorced Woman, which may not be accepted in the society or the society has not reached the level of intellectuality to consider those things; including falling in love with a divorced or married woman.

Reference

- Abdulhanan, M. (2018). *Al-khayal al- 'ilmi fi al-adab al- 'arabi al- mu'asir* [Science fiction in contemporary Arabic literature]. *Aqlam Al-Hind Journal*, 3(4). {In Arabic }
- Abdulmalik, A. (1998). Ma al-adab al- 'ilmi? [What is scientific literature?]. *Al-Majallah*, 13, 84–89. {In Persian }
- Al-Yaseen, M. A. (2008). *Al-khayal al- 'ilmi fi al-adab al- 'arabi al-hadith fi daw' al-dirasat al-muqaranah* [Science fiction in modern Arabic literature in light of comparative studies] [Unpublished doctoral dissertation]. Baath University, Syria. {In Arabic }
- Azam, M. (1994). *Al-khayal al- 'ilmi fi al-adab* [Science fiction in literature] (1st ed.). Damascus: Dar Talas. {In Arabic }
- Basma Ji, S. (2010). Sihr al-khayal al- 'ilmi [The magic of science fiction]. *Al-Bahithun Journal*, 42. {In Arabic }
- Imran, T. (1989). *Fi al- 'ilm wa al-khayal al- 'ilmi* [On science and science fiction] (1st ed.). Damascus: Ministry of Culture. {In Arabic }
- Imran, T. (2015). Al-khayal al- 'ilmi fi al-adab [Science fiction in literature]. *Al-Mawqif Al-Adabi*, 530, 55–56. {In Arabic }
- Shanawa, M. F., & Al-Bazarkan, B. A. H. M. (2017). Jamaliyat nusus al-khayal al- 'ilmi al-masrahi [Aesthetics of science fiction theatrical texts]. *Babylon Center Journal for Human Studies*, 5(1). {In Arabic }
- Sharif, N. (1970). *Raqm 4 ya 'murkum* [Number 4 commands you] (1st ed.). Cairo: Kitab Al-Yawm. {In Arabic }
- Sharif, N. (2008). Al-khayal al- 'ilmi akthar alwan al-adab itharah [Science fiction: The most exciting form of literature]. *Al-Khayal Al- 'Ilmi Journal*, 1, 6–16. {In Arabic }
- Sharif, N. (2009). Al- 'ata' al- 'arabi fi adab al-khayal al- 'ilmi [The Arab contribution to science fiction literature]. *Al-Khayal Al- 'Ilmi Journal*, 12, 6–11. {In Arabic }
- Sabri, A. M. (1987). Arshif al-qissah: Nihad Sharif [Story archive: Nihad Sharif]. *Al-Qissah*, 52, 137–142. {In Arabic }
- Naemi, Z., & Mofakheri, F. (2017). Arman-shahr va zedd-e arman-shahr dar asar-e elmi-takhyali-e Tawfiq al-Hakim [Utopia and dystopia in Tawfiq al-Hakim's science fiction works]. *Arabic Contemporary Literature Criticism Quarterly*, 7(12), 173–194. {In Persian }



The usages of the adverb of increase and similarity "Aidhan" In Arabic and Persian

Ehsan Esmaili Taheri¹, Shaker Ameri²

¹ Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Isfahan, Iran.

² Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
10/06/2024
Accepted:
04/08/2024

In all linguistic and grammatical sources, the word "Aidhan" was considered an absolute object or an adverbial condition with omitted factor; while it should be considered a similarity adverb. This word and its Arabic synonyms and its English and Persian counterparts do not perform the function of the absolute object and do not perform the meanings of emphasis, type, number or an adverbial condition of the subject or the object, but it leads to the meaning of similarity and co-judgment between two sentences or two elements of one sentence only. Also, the use of the restriction "Aidhan" in short, medium, and long simple sentences, and sometimes in compound sentences in the form of "negation ... only / just / alone + but / but + also ..." indicates its versatility. Therefore, it is not possible to have a specific sentence pattern for the use cases of the 'Aidhan' constraint, but it is certain that it is usually placed immediately after or before the second different element. The adverb "Aidhan" has synonyms, the most important of which are the following: "likewise, similarly, and in role + a suitable genitive pronoun" and "he is the other and she is the other." But each of these synonyms has limitations in its use, while "Aidhan" is the most formal, most meaningful, and most frequently used adverb in the meaning of similarity and sharing in the Arabic language. We, relying on the analytical descriptive approach, achieved the goal of the research above.

Keywords "Aidhan", limitation, similarity, subscription, the different element.

Cite this article: Esmaili Taheri, E. & Ameri, Sh. (2024). *The usages of the adverb of increase and similarity "Aidhan" In Arabic and Persian*, year1, issue 2, Pp 97-114. doi: 10.22034/jisall.2025.202964

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Shaker Ameri

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran.

E-mail: sh.ameri@semnan.ac.ir



استعمالات قيد الزيادة والتشابه «أيضاً» في العربية والفارسية

إحسان إسماعيلي طاهري^١، شاکر العامري^{٢*}

١ أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة كاشان، إصفهان، إيران.

٢ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سمنان، سمنان، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

في جميع المصادر اللغوية والنحوية، تم اعتبار كلمة «أيضاً» مفعولاً مطلقاً أو حالاً محذوفة العامل؛ بينما ينبغي اعتبارها قيد تشابه. إذ لو اعتبرناها مفعولاً مطلقاً أو حالاً، فإننا سنقدم بعض التفسيرات والتأويلات البعيدة عن واقع اللغة، إضافة إلى أنّ هذه الكلمة ومرادفاتها العربية وما يقابلها من الإنجليزية والفارسية لا تقوم بوظيفة المفعول المطلق والحال ولا تؤدي معانيهما، أي لا تؤدي معاني التأكيد أو النوع أو العدد أو حالة الفاعل أو المفعول، لكنها تؤدي معنى التشابه والتشريك في الحكم بين جملتين أو عنصرين من جملة واحدة فقط. كما أنّ استعمال القيد «أيضاً» في الجمل البسيطة القصيرة والمتوسطة والطويلة وأحياناً في الجمل المركبة بصيغة «النفى... فقط / فحسب / وحده + بل / وإنما + أيضاً...» يدل على تعدد استعمالاته. لذلك، لا يمكن الحصول على نمط جملة محدد لحالات استخدام القيد «أيضاً»، لكن من المؤكد أنه عادةً ما يتم وضعه مباشرةً بعد أو قبل العنصر الثاني المختلف. وللقيد «أيضاً» مرادفات من أهمها ما يلي: «كذلك، وبالمثل، وبدور+ ضمير مضاف إليه مناسب» و«هو الآخر وهي الأخرى». لكن لكل من هذه المرادفات قيود في استخدامها، في حين أن «أيضاً» هي القيد الأكثر رسمية، والأكثر مغزى، والأكثر استخداماً في معنى التشابه والمشاركة في اللغة العربية. لذلك فإننا، بالاعتماد على المنهج الوصفي التحليلي، استطعنا إثبات تلك الأمور، وهو ما لم يثبت أحد قبلنا، حسب علمنا.

الكلمات المفتاحية: أيضاً، القيد، التشابه، الاشتراك، الزيادة، العنصر المختلف.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٥/١٢/٠٣

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠١/٢٩

الاقبباس: إسماعيلي طاهري، إ. العامري، ش. (١٤٤٦). استعمالات قيد الزيادة والتشابه «أيضاً» في العربية والفارسية، مقالة محكمة،

doi: 10.22034/jisall.2025.202964

السنة ١، العدد ٢، صص ٩٧-١١٤.



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زنجان.

۱. المقدمة

إنَّ إِيَّانَ بِنَاءِ الْجُمْلَةِ الْعَرَبِيَّةِ لِتَحْدِيدِ الدُّورِ النُّحْوِيِّ لِلْكَلِمَاتِ يَكُونُ ضَيْقًا فِي بَعْضِ الْأَحْيَانِ، فِي حِينِ أَنْ قَوَاعِدَ اللُّغَاتِ الْأُخْرَى، كَالْفَارْسِيَّةِ وَالْإِنْجَلِيزِيَّةِ قَدْ لَا يَكُونُ فِيهَا مِثْلَ هَذِهِ الْمَحْدُودِيَّةِ.

وَبالإِضَافَةِ إِلَى ذَلِكَ، فَإِنَّ أَحَدَ عِيُوبِ الْقَوَاعِدِ الْقَدِيمَةِ لِلْجُمْلَةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ، هُوَ أَنَّهَا مِعْيَارِيَّةٌ، بَيْنَمَا يَجِبُ أَنْ تَكُونَ الْقَوَاعِدُ وَصْفِيَّةً (بَاطِنِي، ۱۳۴۸: ۱۶).

وَمِنَ الْمُحَدِّدَاتِ الْعَوِيصَةِ الْأُخْرَى فِي النُّحُوِّ الْعَرَبِيِّ أَنَّهُ كَثِيرًا مَا يُلْجَأُ لِلتَّأْوِيلِ وَالتَّقْدِيرِ، مَا يَجْعَلُ بَعْضَ تَرَكَيبِ الْجُمْلِ مُسْتَعْصِبَةً فِي تَحْدِيدِ الدُّورِ النُّحْوِيِّ لِلْكَلِمَةِ، وَيَزِيدُ مِنَ الْأَرَاءِ وَوَجْهَاتِ النُّظَرِ الْخِلَافِيَّةِ.

وَعَلَى أَيِّ حَالٍ، فَإِنَّ «الْقَيْدَ هِيَ بِنْيَةُ تَرْبَطُ، فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَحْيَانِ، وَلَيْسَ دَائِمًا، فِعْلًا أَوْ جُمْلَةً أَوْ صِفَةً أَوْ قِيدًا آخَرَ مِنْ خِلَالِ إِضَافَةِ مَعْنَى إِضَافِي «إِلَيْهَا» (طَبَاطِبَائِي، ۱۳۹۵: ۴۰۱). وَتَنْقَسِمُ الْقِيُودُ بِاعْتِبَارَاتٍ مُخْتَلِفَةً إِلَى أَنْوَاعٍ، مِنْهَا: تَقْسِيمُهَا عَلَى أَسَاسِ الْمَفْهُومِ وَالْمَعْنَى، حَيْثُ تَتَعَدَّدُ أَنْوَاعُهَا، مِثْلَ قِيُودِ بَيَانِ الْأَحَاسِيسِ (خَوْشِبُخْتَانَه = مِنْ حَسَنِ الْحِظِّ، مِتَاسَفَانَه = مَعَ الْأَسْفِ)، وَالْمِطَابَقَةِ (بِرَ أَسَاسٍ = عَلَى أَسَاسٍ، بَر حَسَبٍ = حَسَبَ أَوْ عَلَى حَسَبٍ، بِنَا بَر = عَلَيْهِ، لِذَلِكَ)، وَالتَّمْنِي (كَاش = لَيْتَ، اِنْشَالًا = إِنْ شَاءَ اللَّهُ)، وَالشُّكَّ (شَايِد = مِنَ الْمُمْكِنِ، اِحْتِمَالًا = مِنَ الْمَحْتَمَلِ، كَوِيَا = كَأَنَّهُ)، وَالنَّتِيجَةَ (بِنَابِرَايِن = عَلَى هَذَا، لِذَا)، وَالتَّأَكِيدَ (حَتْمًا، بِيَشِك = دُونَ شُكِّ، يَقِينًا)، وَالتَّرْتِيبَ (أَوَّلًا، ثَانِيًا، سَبِيس = ثَمَّ)، وَالتَّقْرِيبَ (تَقْرِيبًا، تَا حُدُودِي + إِلَى حُدِّ مَا)، وَالتَّطْبِيقَ وَالتَّدْقِيقَ (دَقِيقًا، دَرَسْتُ = صَحِيحٌ أَوْ بِالضُّبْطِ)، وَالسُّؤَالَ (كَيَّ = مَتَى، كَجَا = أَيْنَ، چَطُور = كَيْفَ)، وَالجَوَابَ (آرِي = نَعَمْ، بَلِي)، وَالتَّخْصِيسَ (خُصُوصًا، بِهِ وَبِئْه = خَاصَّةً)، وَالتَّقْيِيدَ (فَقَطْ، تَهَا = وَحْدَه)، وَالزِّيَادَةَ (بِهَ عِلَافَه = إِضَافَةٌ إِلَى، هَمِچِنِين = كَذَلِكَ، نِيَز = أَيْضًا)، وَالحَالَةَ (هَرَا سَان = خَائِفًا، دَر حَالِ گَرِيَه = بَكِيًّا، بَا حَالِ زَار = صَارِخًا، لَنُگ لَنُگَان = أَعْرَجَ أَوْ مُصَابَا بِالْعَرَجِ)، ... (الْمَصْدَرُ نَفْسَه: ۴۱۵-۴۱۷). «هَمَّ، نِيَز = أَيْضًا، هَمِچِنِين = كَذَلِكَ» بِالْفَارْسِيَّةِ وَ«also» بِالْإِنْجَلِيزِيَّةِ هِيَ قِيُودُ زِيَادَةٍ (الْمَصْدَرُ نَفْسَه: ۴۱۲) وَبِعَادِلِهَا بِالْعَرَبِيَّةِ «أَيْضًا».

كَلِمَةُ «أَيْضًا» الْمَنْصُوبَةُ دَائِمًا، مَذْكُورَةٌ فِي كُتُبِ النُّحُوِّ الْعَرَبِيَّةِ وَفِي الْمَعَاجِمِ وَالْمَصَادِرِ اللُّغَوِيَّةِ أَيْضًا. وَعِنْدَمَا يَتَحَدَّثُ النُّحَوِيُّونَ عَنِ سَبَبِ نَصَبِ «أَيْضًا» وَعَنِ دَوْرِهَا النُّحْوِيِّ، فَإِنَّهُمْ عَادَةً مَا يَعْتَبِرُونَهَا مَفْعُولًا مُطْلَقًا لِفِعْلِ مَحْذُوفٍ أَوْ حَالًا لِعَامِلٍ مَقْدَّرٍ. وَفِي الْقَوَامِيسِ الْعَرَبِيَّةِ أَيْضًا، إِلَى جَانِبِ ذِكْرِ مَعَانِيهَا وَاسْتِخْدَامَاتِ «أَيْضًا»، يُشَارُ، بِشَكْلِ أَوْ آخَرَ، إِلَى هَذَا الدُّورِ الْاِفْتِرَاضِيِّ وَالدَّهْنِيِّ؛ كَوْنِهَا مَفْعُولًا مُطْلَقًا أَوْ حَالًا. لَكِنِ الْحَقِيقَةُ هِيَ أَنَّ هَذَا الْقَيْدَ الْمَنْصُوبَ دَائِمًا وَالْمَنْوْنَ دَائِمًا، لَهُ مَعَانٍ مُتَعَدِّدَةٌ، وَلَهُ اسْتِعْمَالَاتٌ مُخْتَلِفَةٌ فِي جُمْلٍ بَسِيطَةٍ وَأَحْيَانًا مُرَكَّبَةٍ، وَبِسَبَبِ هَذِهِ الْاسْتِعْمَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ، لَا يَنْبَغِي إِعْطَاؤُهُ دَوْرَ الْمَفْعُولِ الْمَطْلُوقِ أَوْ دَوْرَ الْحَالِ. وَهَذِهِ مِنَ الْمَسْأَلِ الْمُهْمَةِ الَّتِي غَفَلَ عَنْهَا النُّحَوِيُّونَ أَوْ تَغَافَلُوا عَنْهَا؛ وَمِنَ الضَّرُورِيِّ أَنْ يَتَمَّ سَبْرُ غُورِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ لِسَدِّ ثَغْرَةٍ فِي النُّحُوِّ الْعَرَبِيِّ لَا تَزَالُ مَفْتُوحَةً.

نَعْتَرِّمُ فِي هَذَا الْبَحْثِ، مِنْ خِلَالِ وَصْفِ وَتَحْلِيلِ أَمْثَلَةٍ لِجُمْلٍ تَعْتَمِدُ عَلَى قَيْدِ «أَيْضًا» وَالَّتِي اسْتَخْرَجْنَاهَا بِشَكْلِ أَسَاسِيٍّ مِنْ كُتُبِ النُّثْرِ الْمَعَاوِرَةِ، أَنْ نُوَضِّحَ أَنَّ هَذِهِ الْكَلِمَةَ لَيْسَتْ مَفْعُولًا مُطْلَقًا وَلَا حَالًا، وَلَكِنِ هِيَ بِسَاطَةِ قَيْدٍ تَشَابَهٍ وَمِشَارَكَةٍ. وَقَدْ أَشْرَنَّا فِي تَحْلِيلِنَا هَذَا إِلَى الْمَوْضِعِ الْخَاصِّ لِهَذَا الْقَيْدِ فِي تَرْتِيبِ مَكُونَاتِ الْجُمْلَةِ.

وَلَا بَدَّ مِنَ التَّذْكِيرِ بَأَنَّ، طَوَالَ الْبَحْثِ الْحَالِي، أَسْمِينَا كَلِمَةَ «أَيْضًا» قَيْدَ زِيَادَةٍ وَمِشَارَكَةٍ وَتَشَابَهٍ، لِأَنَّهَا لَيْسَتْ عِنَصْرًا رِئِيسًا فِي الْجُمْلَةِ، أَي لَيْسَتْ مَسْنَدًا وَلَا مَسْنَدًا إِلَيْهِ. وَلِأَنَّهَا تَضْيِيفُ مَعْنَى لِعِنَصْرِ مِنْ عِنَاوِرِ الْجُمْلَةِ، اِعْتَبَرْنَاهَا «قَيْدًا»،

كما أنّ أحد تقسيمات القيد هو تقسيمه على أساس المعنى، والذي، بالطبع، له العديد من التنوعات. وبالنظر إلى معناه، فإنه عادة ما يخلق نوعاً من المساواة والاتساق بين جزأين مختلفين من الجملة أو بين جملتين مختلفتين. لذلك أطلقنا عليه اسم "الزيادة والتشابه والمشاركة" من حيث المعنى.

نقطة أخرى تستحق الذكر، وهي أن جميع أمثلة الجمل المدروسة تم اختيارها عمداً واستخلاصها من نصوص النثر المعاصرة فقط؛ لأن النصوص، إذا كانت معاصرة، فإنها تكون أكثر تنوعاً وأكثر سهولة في الوصول إليها، كما أنّ السياق المدروس والمادة اللغوية إذا كانا محدودين، فيمكن الحصول على تحقيق أفضل ونتائج أكثر دقة.

هذا البحث من المقرر أن يجيب عن الأسئلة التالية:

١. إذا كانت «أيضاً»، في واقعها، مفعولاً مطلقاً محذوف العامل أو حالاً محذوفة العامل مع أحد العوامل الثلاثة للنصب، أي الفعل، والمصدر، والوصف، فلماذا هذا البون الشاسع بين وظيفتها النحوية وكونها مجرد قيد منصوب دائماً ومنون دائماً، يكون حراً في الجملة، وغالباً ما يحمل معنى التشابه وزيادة شبيئين (وأحياناً ثلاثة أو أربعة أشياء) في الجملة وأحياناً الزيادة وحدها وأحياناً التكرار؟

ما هي العناصر المختلفة التي تتم مطابقتها وترتيبها باستخدام هذا القيد في نمط الجمل التي فيها «أيضاً»؟ ما هي الأمور التي ينبغي أن تؤخذ بنظر الاعتبار عند تحديد مكان القيد «أيضاً» في الجملة؟ وبعبارة أخرى، ما هو المعيار أو المعايير التي يمكن الحصول عليها في ترتيب عناصر الجملة التي فيها القيد «أيضاً»؟ ما هي نسبة الحرية التي تتمتع بها مرادفات القيد «أيضاً»، نحو «كذلك، بدور+ مضاف إليه ضميري، بالمثل، هو الآخر، هي الأخرى»، مقارنة مع الحرية التي تتمتع بها «أيضاً» من حيث موضعها في الجملة وكثرة مجيئها؟

١-١. سابقة البحث

رغم البحث الكثير في الشبكة المعلوماتية، لم نستطع العثور على مقالة علمية واحدة تبحث حول القيد «أيضاً»، لذا يمكننا القول إنّ الموضوع لم يتطرق إليه أحد من قبل حسب علمنا. وقد وجدنا مقالة إنترنتية واحدة ذكرت الموضوع دون البحث فيه بعمق، حيث حاولت عهد فاضل في مقال إنترنتي مختصر تحت عنوان (كلمتان تستخدمان بكثرة.. ومعناهما الأصلي قد يفاجئك!) نشر على موقع العربية. نت (<https://www.alarabiya.net>) في ١٦ يونيو ٢٠١٧م، حاولت أن تربط بين المعاني المعجمية لكلمة «أيضاً» التي جاءت في لسان العرب لابن منظور (ت ٧١١هـ)، حيث أثبت معنى الرجوع والمضني لغوياً ومعنى الزيادة في الاستعمال، ومعجم العين للخليل بن أحمد الفراهيدي (ت ١٧٥هـ) الذي أثبت معنى الصيرورة للكلمة، وبين الاستعمال الحديث لها الذي يتلخص في معنى الزيادة والإضافة.

٢. الدراسة النظرية

٢-١ القيد «أيضاً» في الكتب النحوية

يقول السيوطي في "الأشباه والنظائر" حول دور «أيضاً» النحوي: إنّ رأي من ظن أنّ «أيضاً» حال من الضمير في الفعل «قال» المقدر (وقال أيضاً) غير صحيح. ويصرّح بأنّ «أيضاً» «في رأيي، مفعول مطلق محذوف العامل أو حال محذوف العامل، ومحذوفة الصاحب» ثم يذكر، حول موضع استعمال هذا القيد، أنّ: هذه الكلمة تستعمل فقط عند

ذکر شینین بینهما توافق و تناسب و يمكنهما أن يكونا مستقلين عن بعضهما البعض. ولذلك، فإنّ مثلاً من قبيل «جاء زيدٌ أيضاً» دون أن يأتي اسم شخص آخر قبله أو دون قرينة تبيّن مثل هذا الشخص هو مثال مغلوط. كما أنّ مثلاً نحو «جاء زيدٌ و مضى عمرو أيضاً» غير صحيح أيضاً، لأنّه لا يوجد توافق أو اشتراك [بين هاتين الجملتين أو أحد مكوّناتهما]. كما أنّ، مثلاً نحو «اختصم زيدٌ وعمرو أيضاً» غير صحيح، لأنّ [له في أبواب المزيد استعمال مشاركة] كلا الفاعلين غير مستقلين عن بعضهما (السيوطي، ۲۰۰۷، ۳: ۲۳۲).

كما جاء في «معجم النفاث الكبير» أنّ «أيضاً» هي مصدر اتخذ دور مفعول مطلق محذوف العامل أو حال محذوفة العامل عند العرب (أبو حاقّة وآخرون، ۲۰۰۷، ۱: ۶۹).

وكتب محمود الصافي في «شوارد الإعراب»: «أيضاً» مفعول مطلق للفعل المحذوف «أصّ الأمر». ويمكن أن تكون حالاً [جامد] مؤولة بمشتق جاء على صيغة المصدر «مراجعةً و معاودةً» (الصافي، د.ت: ۶۴).

وجاء في «الإعراب الكامل للأدوات النحوية» ما يلي: «أيضاً» مفعول مطلق منصوب لعامل محذوف... كما يمكن اعتبارها حالاً منصوبة حذف عاملها وصاحبها، وذلك بالنظر إلى دورها النحوي (عبد القادر، د.ت: ۸۵). وكما نعلم، فإنّ كل هذه الآراء الثلاثة المتشابهة وآراء المعاصرين الآخرين في هذا المجال مأخوذة ومقتبسة من النحاة العرب القدامى. وتكمن المشكلة فيها في عدة أمور:

الأول: أنّه إذا اعتبرنا «أيضاً» مفعولاً مطلقاً فلا يمكننا تحديد أحد أنواعه الثلاثة: التأكيد والنوعي والعددي لها. والثاني: أنّه في كلا الدورين المزعومين لها، أي المفعول المطلق أو الحال، قمنا بالتقدير والحذف والفرض الذهني بعيداً عن واقع اللغة. كما أنّ إعطاء دور الحال أو قيد الحالة هو أيضاً محل تأمل وإشكالية؛ لأنه لا ينقل حالة الفاعل أو المفعول أو عنصر آخر.

والثالث: هو أنّ ما يعادل القيد «أيضاً» بالفارسية والإنجليزية ليس سوى قيود مشاركة ومقارنة وتشابه. بالإضافة إلى ذلك، فإن مرادفات «أيضاً» أي «بدور+ ضمير، كذلك، بالمثل، هو الآخر، هي الأخرى» ليس لها اسم ومعنى المفعول المطلق، بل لها معنى ووظيفة قيديّة تماماً.

والرابع: هو أنّه في العديد من الأماكن التي يتمّ فيها استخدام قيد التشابه «أيضاً»، لا يتمّ استخدام فعل أو ما يعمل عمله (المصدر، الوصف) ليكون عامل نصب «أيضاً»، بل الجملة اسمية (مبتدأ وخبر).

لذلك، فإن القيد «أيضاً» في مثل هذه الجمل، التي ليست بالقليلة، يجعل العنصر المختلف الثاني (وأحياناً الثالث وحتى الرابع) في الجملة مساوياً ومشاركاً للعنصر الأول في الحكم، فهو، إذن، قيد للعنصر الثاني (والعنصر الثالث والرابع إذا كانا موجودين في الجملة).

۲-۱-۲. الدراسة التطبيقية

۲-۱-۲. القيد «أيضاً» في الاستعمال

إذا أمعنت النظر في العبارة التالية المأخوذة من أحد كتب شوقي ضيف، على سبيل المثال: «وفي الحديث النبوي: "شرُّ الناس من أكل وحده". وفيه أيضاً: "العبيد إخوتكم"» (ضيف، ۲۰۰۱: ۸۱)، فستلاحظ أنّ الجملتين الاسميّتين (كل منهما مكوّنة من خبر مقدم ومبتدأ مؤخر) متعاطفتان وجاء القيد «أيضاً» قبل مبتدأ الجملة الاسمية الثانية ليساوي بينهما. أو، على سبيل المثال، في الجملة البسيطة والقصيرة «الصحة جيّدة والشهية أيضاً» التي تحتوي على خبر تم

حذفه عن طريق قرينة لفظية، فإن القيد «أيضاً» قد جعل المبتدأ الثاني، أي الشهية، مساوياً للمبتدأ الأول (الصحة) ومشاركاً له في الحكم.

في مثال آخر، أربع عبارات اسمية فيها أخبار مقدمة تكررت فيها «أيضاً» ثلاث مرات: «وممن كان ينهج منهج اسحاق بُنان...، و منهم أيضاً عبدالله بن أبي العلاء...، وممن كان على نهج اسحاق أيضاً القاسم بن زرور... وممن كان على مثاله أيضاً الزبير بن دحمان» (المصدر نفسه: ٨٧). فالقيد «أيضاً» ساوى ثلاث مرات بين المبتدأ المؤخر والمبتدأ المؤخر الذي قبله. وعلى كل حال، هناك أمثلة أخرى للجمل غير فعلية أخرى من هذا النوع، حيث قام فيها القيد «أيضاً» بجعل جزء من الجملة مساوياً لجزء مماثل ومشاركاً له في الحكم، دون أن يكون العامل فعلاً أو مصدرًا أو وصفاً.

وبالنسبة لاستعمالات القيد «أيضاً» الذي ينقل المشاركة في الحكم والتناسق والزيادة، يجب القول إن هذا القيد يستخدم في الجمل البسيطة القصيرة وفي الجمل البسيطة المتوسطة والطويلة والمتتالية المعطوفة عادة وفي نوع من الجمل المركبة بنمط «نفي... فحسب/ فقط/ وحده، بل/ وإنما... أيضاً»، و بالطبع فإنّ هذا الاستخدام الأخير، أي في الجمل المركبة بنمط «نفي... فقط، بل... أيضاً» ليس له مكان في بحثنا هذا.

وفي الجمل القصيرة والبسيطة، يؤدي إلى الإيجاز والحذف بواسطة قرينة لفظية:

- هو يخطئُ وأنا أيضاً: ... وأنا أخطئُ أيضاً.

- الصحة جيدة والشهية أيضاً: ... والشهية جيدة أيضاً.

- كان رجلاً خفياً عن الآخرين وعن ذاته أيضاً: ... وخفياً عن ذاته أيضاً.

ففي الأمثلة الثلاثة المذكورة أعلاه، نرى أنّ «أيضاً» التي كانت بمعنى «نيز، هم»، حملت معنى المشاركة في الحكم والاتساق. أو على سبيل المثال، في جملة «فَعَلَ ذَلِكَ أيضاً» البسيطة، أوصل هذا القيد معنى «باز، دوباره» مرة أخرى؛ نوعاً من التكرار. وكذا في المثال: «أقول لك أيضاً إنني لم أفاجأ» كان القيد «أيضاً» يدلّ على الزيادة، وهو ما يعادل «هم، نيز، به علاوه» إضافة إلى، علاوه بر اين = علاوة على هذا» (انظر: فرهنگ معاصر آذرنوش وكذلك المنجد في اللغة العربية المعاصرة، ذيل مادة "أيض".) بالطبع، في هذه الأمثلة الثلاثة الأخيرة، لا يوجد عطف على الجملة السابقة ولا العنصر المتسق السابق، لكن السياق والقرينة المعنوية يُظهران أن هذه الجمل البسيطة جاءت من العنصر المتسق السابق.

٢-٢-٢. استعمال القيد «أيضاً» في جمل بسيطة متتالية

إنّ الاستعمال الأصلي للقيد «أيضاً»، وهو الموضوع الرئيس لهذه المقالة، هو في جمل بسيطة متتالية؛ متوسطة وطويلة، وعادة ما تكون متعاطفة (أحياناً ثلاثية وحتى رباعية) وبنفس معنى «نيز = أيضاً» (المصدر نفسه). ومع ذلك، فإنّ حالات استعمال «أيضاً» بعد أو قبل العنصر الثاني المختلف في جمل مفردة بسيطة ليست قليلة. بعبارة أخرى، في الأنماط التي يتم فيها استعمال «أيضاً» بهذا المعنى، لا يكون الإطار مهمّاً ويمكن أن يكون عبارة عن جملة أو جملتين.

المهم أنّ هناك عنصرين مختلفين في الجملة؛ سواء في جملة واحدة بسيطة أو في جملتين بسيطتين، عادةً متعاطفتين، فيكون الحكم بينهما متساوياً ومشاركاً من خلال توظيف «أيضاً».

فأمثلةً الجملتين اللتين تمّ الاعتماد على «أيضاً» في الجملة الثانية منهما كثيراً جداً، وقد ذكرناها في مواضع مختلفة من هذه المقالة، ولا داعي لذكرها هنا، ولكننا سنقوم بذكر بعض الأمثلة المكوّنة من جملة واحدة لتوضيح المقصود:

- إنّ اللغات الأوروبية المحكية اليوم والمكتوبة أيضاً هي نتاج العصور الحديثة (فروخ، ١٩٨٥، ١: ٥٢).
 - وجوه البلاغة جانب من خصائص الأدب العربي ومن خصائص كل أدب آخر أيضاً (المصدر نفسه).
 - لا يخفى ما في هذه الآيات من الضعف في المنطق وفي اللغة أيضاً (المصدر نفسه، ١: ٨٧).
 - فلقد كان ملكاً قديراً ومصلاً كبيراً وأديباً أيضاً (المصدر نفسه، ١: ١٠٠).
 - وهو بعد هذا كله وقبل هذا أيضاً الفتى الوحيد الصالح في الزقاق (محفوظ، ٢٠٠٧: ٦٨٧).
 - كان رجلاً خفياً عن الآخرين وفي الغالب الأعم عن ذاته أيضاً (اوستر، ٢٠١٦: ١٣).
- فمثل هذه الجمل، غالباً ما تحتوي على عنصرين مشتركين في الوظيفة النحوية، ومختلفين من حيث المعنى. وهذا التناسق والاتساق موجود أحياناً بين جملتين لهما معان مختلفة، كما في الأمثلة التالية:
- ففى أيام الأمير عبد الله ... كان إبراهيم ... شخصية واسعة النفوذ ... وفي تلك الأيام أيضاً كان ذلك النشاط للشعر ... وفي جبل شمتان ... أقام عبید الله ... إمارة مستقلة أيام الأمير عبد الله أيضاً (عباس، ٢٠٠١: ١٤٠).
 - وكان نفر من الإسبان النصرى يعيشون في الحكم الإسلامى، ويتولون أيضاً مناصب في الدولة (فروخ، ١٩٨٥، ١: ٥٨).

٣-٢-٢. الاشتراك في الموضوع والحكم

وعلى كل حال، يتم وضع القيد «أيضاً» في هذا الاستعمال مع العنصر الثاني المختلف (بعده أو قبله). أي أنه لا ينأى بنفسه عنها، إضافة إلى أن تنوع ووفرة الجمل المختلفة التي جاء فيها القيد «أيضاً» هو أمر ملحوظ وقد جعل «أيضاً» قيماً مستعملاً على نطاق واسع مع تكرار ملحوظ. ومن أجل توضيح المعنى، نقدم أمثلة على أساس نوع من مكوّنين مختلفين وعنصرين مختلفين يشتركان في الموضوع والأمر والحكم بواسطة القيد «أيضاً»:

١- جملتان: وكثيراً ما كان يأخذ الغناء شكل جوقة ... وكثيراً أيضاً ما كان يقترن الغناء بالرقص (ضيف، ٢٠٠١: ٨٩).

- جملتان: وكان كلّما غناه وأطربه، وهبه مالا ... وأقطعه أيضاً من الدور والمستغلات والضياع ما يقوم بأربعين ألف دينار (عباس، ٢٠٠١: ٥٠).

- جملتان: وعقدوا لذلك مناظرات ... وألفوا أيضاً الكتب والرسائل الطوال (ضيف، ٢٠٠١: ١٠١).
- مسندان: وجعلت أخباره تصل إليهم مقطعة، ثم انقطعت هي أيضاً (حسين، ١٩٨٠: ٢٢٨).
- ٢- صلتا موصول: حتى يرى ما حدث من تطوّر ... ويرى أيضاً مدى ما ظلّ بينهما من تواصل (ضيف، ٢٠٠١: ٥٠٩).

٣- « أن = اسم وخبر»: مرّ بنا في العصر العباسي الأول أن... و مرّ بنا أيضاً في العصر العباسي الأول كيف أن... (المصدر نفسه، ١٠١).

- وكان ابن عباد لم يلتفت إلى أن البحري ... وأيضاً فإنه لم يلتفت إلى أن... (المصدر نفسه، ١٨٦).

- «أنَّ + اسم وخبر»: ومن الحق أنَّ منهم من كان يتعفف عن أخذ شيء ... ولكن من الحق أيضاً أن منهم من كان مترفاً موسع الرزق ... (المصدر نفسه: ٥٩).
- ٤- مبتدآن مفردان: وهو [كتاب الميسر والقдах] منشور بالقاهرة... وهو [كتاب الاختلاف في اللفظ، والرد على الجهمية] منشور أيضاً بالقاهرة (المصدر نفسه: ٦١١).
- وممن كان ينهج منهج اسحاق بنان و ... ومنهم أيضاً عبدالله بن أبي العلاء (المصدر نفسه: ٨٧).
- ٥- مبتدآن موخران: وفي الحديث النبوي وفيه أيضاً ... (المصدر نفسه: ٨١).
- وممن كان ينهج منهج السحاق بنان و ... ومنهم أيضاً عبدالله بن أبي العلاء (المصدر نفسه: ٨٧).
- ومن أشهر تلامذة المجريطي ابن السمح وابن الصفار ومن تلامذة المجريطي أيضاً الزهراوي (عباس، ٢٠٠١: ٦٥).
- ٦- خبران: وكان اللذات التي يمعن فيها ويتحدث عنها بريئة إن شئت وآثمة إن شئت أيضاً (حسين، ١٩٨٠: ٢٢٤).
- ٧- خبران تفضيليان: وإنها لتشبه القسي المنحنية، بل هي أكثر نحولاً ... بل هي أيضاً أكثر اضمناً (المصدر نفسه: ٢٠٨).
- ٨- فعلان (مسند فعلي): كما توسّعت الدولة بسرعة تجرّأت بسرعة أيضاً.
- فهي تتفرع إلى أقصى حد وهي تتسع أيضاً إلى أقصى حد (ضيف، ٢٠٠١: ١٩٩).
- وهو يتفق معه في كثير من آرائه وينفرد عنه في آراء كثيرة أيضاً (المصدر نفسه: ١٧٥).
- ٩- فاعلان: فقد أهدى كتابه الحيوان إلى ابن الزيات فاعطاه خمسة آلاف دينار... وأهدى كتابه البيان والتبيين إلى أحمد ابن أبي دؤاد فأعطاه أيضاً خمسة آلاف دينار (المصدر نفسه: ١٢١).
- وكان ككثير من أهل إقليمه يملك قطعة أو قطعاً صغيرة من الأرض وقد أصهر إلى رجلٍ يملك قطعةً أو قطعاً من الأرض أيضاً (حسين، ١٩٨٠: ٢١٨).
- وعلى نحو ما كان الوزراء والخلفاء يعيشون في هذا الترف، كان يعيش فيه أيضاً القواد (ضيف، ٢٠٠١: ٥٨).
- ١٠- مجموعتا فُعلاء: وأقبل على الانضمام إلى الدعوة كثير من الفلاحين ... وانضمَّ إليها أيضاً كثيرٌ من الطبقة الكادحة (المصدر نفسه: ٣٥).
- ١١- نائباً فاعل: طبع منها كتاب الجمل ... وطبع أيضاً له أماليه الوسطي (المصدر نفسه: ١٤٩).
- وهو كتاب نفيس تُرجم إلى اللاتينية مراراً في العصور الوسطى وعصر النهضة وترجم له أيضاً إلى اللاتينية مراراً كتابه في الجدرى والحصبية (المصدر نفسه: ١٣٨).
- نائباً فاعل للفعل «قيلَ، يقالُ»: يقال إنه كان في قصره أحد عشر ألف غلام خصّي، ويقال أيضاً إنه أتلف من الأموال ... (المصدر نفسه: ١٩-٢٠).
- نائباً فاعل للفعل «يرى»: حتى يرى مدى ماحدث من تطور... ويرى أيضاً مدى ما ظلَّ بينهما من تواصل (المصدر نفسه: ٥٠٩).
- ١٢- مفعولان للفعل «قال، يقول»: يقول المسعودي فيه ... ويقول أيضاً ... (المصدر نفسه).

- وكان يقول ...، ومن قوله أيضاً ... (المصدر نفسه: ۱۰۹).
- ۱۳- مفعولان للفعل «رَعَمَ»: زعم أنّ تاريخ الأمة ينقسم إلى حلقات ...، وزعم أيضاً أنّ أئمة الدعوة قسمان (المصدر نفسه: ۳۴).
- مفعولان: وينقل عنه بعض ما ...، وينقل أيضاً عنه حدّه للإنسان (المصدر نفسه: ۵۲۳).
- فبينهم نجد الأنبياء والعباقرة، كما نجد الكهان والسحرة أيضاً (الوردی، ۱۹۹۶: ۲۹).
- مفعولان أولان: وجعل الجاهلين والمخضرمين عشر طبقات... وجعل الإسلاميين عشر طبقات أيضاً (البستاني، ۱۹۶۸: ۱۹۵).
- مفعولان للفعل «نجد»: فبينهم نجد الأنبياء والعباقرة كما نجد الكهان والسحرة أيضاً (الوردی، ۱۹۹۶: ۲۹).
- مفعولان للفعل «رأى»: لأنه رأى فيهم أعداء وحساداً يكایدونه ...، ورأى فيهم أيضاً من ساعده الحظ (البستاني، ۱۹۶۸: ۳۴۹).
- ۲۷- صفتان: وكذلك حدث في روسيا نزاع ديني بين الذين...، ثم حدث أيضاً اجتماعي... (فروخ، ۱۹۸۵: ۱: ۴۷).
- صفتان: إنّ اللغات الأروبية المحكية اليوم والمكتوبة أيضاً هي نتاج العصور الحديثة (المصدر نفسه، ۱: ۵۲).
- ۲۸- قيّدا زمان: وقد مرّ النقد قبلها بحلقات المؤيدين ... وعاد النقد من جديد بعد الفتنة إلى حلقات المؤيدين أيضاً (عباس، ۲۰۰۱: ۱۲۸).
- ۲۹- قيّدا مكان: وهي تنمو في النصف الجنوبي من ساحل قارة إفريقية، كما تنمو أيضاً في الجانب الجنوبي من شبه جزيرة العرب (فروخ، ۱۹۸۵: ۱: ۸۵).
- ۳۰- قيّدا حالة: وأن يضحكوا منه ملء أفواههم وملء جنوبهم أيضاً (حسين، ۱۹۸۰: ۲۲۳).
- هزّته برفق فلم ينتبه، وهزّته بشيء من الشدة فلم ينتبه أيضاً (محفوظ، ۲۰۰۷: ۱۵۷).
- ۳۱- مضافا إليه: وجوه البلاغه جانب من خصائص الأدب العربي ومن خصائص كل أدب آخر أيضاً (فروخ، ۱۹۸۵: ۱: ۷۷).
- وقامت اجتهادات علماءها (الشيعة) على أساس سياسة الخلافه ...، وكانت الخلافه أيضاً أساس مذهبهم واجتهادتهم (الخوارج) (البستاني، ۱۹۶۸: ۱۸۳).
- ۳۲- جوابا شرط: ... أن الأندلسين لو نظروا من خلال أنفسهم ... لا ستغنوا عن ... وإذن لا ستوحوا أيضاً بينتهم (عباس، ۲۰۰۱: ۱۱۷).
- ۳۳- تميزان: وزادته عموضاً ... ولكن زادته أيضاً جمالاً لذلك التلاعب بالألفاظ (فروخ، ۱۹۸۵: ۱: ۷۷).
- وبهذه الأمثلة، يمكننا التحدث قليلاً عن موضع القيد «أيضاً» في الجملة. إن مجيء القيد «أيضاً» قبل العنصر المختلف الثاني أو بعده هو في بعض الأحيان مسألة تتعلق بأسلوب الكاتب الشخصي وعاداته الكتابية الخاصة. ومهما يكن من أمر فإنّ القيد «أيضاً» يأتي في الجمل البسيطة والقصيرة بعد العنصر الثاني المختلف:
- الصحة جيدة والشهية أيضاً، كان رجلاً خفياً عن الآخرين وعن ذاته أيضاً، هو يخطئ وأنا أيضاً، هزّته برفق فلم ينتبه وهزّته بشيء من الشدة فلم ينتبه أيضاً، كما توسّعت الدولة بسرعة، تجزأت بسرعة أيضاً، فبينهم نجد الأنبياء و وجوه العباقرة كما نجد الكهان والسحرة أيضاً، وهو بعد هذا كله وقبل هذا أيضاً الفتى الوحيد الصالح في الزقاق، وجوه

البلاغة جانب من خصائص الأدب العربي ومن خصائص كل أدب آخر أيضاً، فيه تتفرع إلى أقصى حد وهي تتضح أيضاً إلى أقصى حدٍ، ...

وعلى العكس، عندما يكون في الجمل الطويلة، عنصران غير متسقين ومختلفين، واسعين وطويلين، تأتي «أيضاً» قبل العنصر الثاني المختلف:

– يقال: إنه كان في قصره أحد عشر ألف غلامٍ خصي ... و يقال أيضاً: إنه أتلف من الأموال ثمانين مليوناً من الدنانير (ضيف، ٢٠٠١: ١٩-٢٠).

– وفي الحديث النبوي: «شَرَّ الناس من أكل وحده ومنع رفده وضرب عبده» وفيه أيضاً: «العبيد إخوانكم جعلهم الله تحت أيديكم، فمن كان...» (المصدر نفسه: ٨١).

– وإذا نحن قبلنا في منطق التاريخ الاجتماعي: إنَّ البشر كانوا دائماً يعانون مساوئ مختلفة ... فمن المنطق أيضاً: أن تزيد تلك المساوئ بروزاً عند اختلاف الأحوال السياسية (فروخ، ١٩٨٥، ١: ٥٨).

والسؤال الذي يطرح نفسه هو: هل من الممكن الحصول على نمط خاص لحالات استخدام القيد «أيضاً»؟ من خلال فحص العينات؟ يبدو أن الإجابة سلبية؛ لأننا رأينا أمثلة مختلفة يمكن فيها ربط القيد «أيضاً» بجميع أنماط الجمل: الجمل البسيطة أو المركبة، القصيرة أو الطويلة؛ فعلاً لازم أو متعدي؛ معلوم أو مجهول، تام أو ناقص؛ اسمية أو فعلية؛ خبرية أو إنشائية؛ إيجابية أو منفية ...

ولكن من المسلم به أن القيد «أيضاً» يفيد التشابه والاتساق والمشاركة بعد أو قبل العنصر الثاني من العنصرين المختلفين في الجملة لبيان أن هذين العنصرين بينهما اتساق ومشركة في الحكم في موضوع واحد فقط. لذلك، فإن القيد «أيضاً» يكون حراً في جميع أنحاء الجملة وليس له مكان محدد أو نمط جملة محدد.

٢-٢-٤. مرادفات القيد «أيضاً»

والشيء الآخر الذي ينبغي ذكره في هذا البحث هو موضوع مرادفات «أيضاً»، أي «كذلك»، بدور+ مضاف إليه ضميري، بالمثل، هو الآخر وهي الأخرى ...».

«كذلك» المكوّنة والمركّبة في الأصل من كاف تشبيه واسم الإشارة «ذا» ولام البعد و كاف الخطاب «بهذا الشكل، بهذا المنوال، بهذا الشكل»، أي مع «هكذا» مسند خبري وهي خارجة عن بحثنا، ولكن في معنى «نيز، هم، همجنين» المترادفة مع «أيضاً» تكون قيد اتساق وزيادة.

فمثلاً هي في «فلما كانوا كذلك صاروا في الحرب كاليونانيين في الحكمة» (ضيف، ٢٠٠١: ١١) مسند خبري، لكنها جاءت في الأمثلة التالية في معنى «أيضاً» فهي قيد:

– ... إذ كان العلم مطروحاً في المساجد مباحاً للجميع، وكذلك في المكتبات العامة (المصدر نفسه: ١٢٧).

– فاستيقظ الصبي مع الفجر وتوضأ وصلى، ونهض أخوه فتوضأ وصلى كذلك (حسين، ١٩٨٠: ١٣٧-١٣٨)، حيث لدينا فاعلان مختلفان (الصبي وأخوه) قد اتسقا وتساويا في الحكم؛ الاستيقاظ في الصباح الباكر والتوضؤ والصلاة.

لكن الاستخدام الأكثر شيوعاً لكلمة «كذلك» هو في معنى «همجنين= أيضاً» وفي دور قيد اشتراك بين جملتين، أي أنّها غالباً ما تجعل الجملتين متماثلتين، وليس عنصرين من الجملة:

– وعلى نحو ما اعتزل الخوارج الأولون ... مهاجرين عن الجماعه الضالة، كما هاجر الرسول...، كذلك هاجر صاحب الزنج بأتباعه إلى سبّخة (ضيف، ۲۰۰۱: ۲۸-۲۹).

– وعلى نحو ما كان المغنون حزينين ... كذلك كانت المغنيات (المصدر نفسه: ۸۸).

وتأتي «أيضاً» في هذا المعنى والدور والاستعمال مرادفة لكلمة «كذلك»:

– وزعم لهم فيما زعم أن أباه ... يدعو له ... وأيضاً زعم لهم فيما زعم أن ناقته مأمورة (المصدر نفسه: ۳۸).

– ولا حكمة ولا داعي لإرسال الأنبياء، وأيضاً لا معنى لأن يخصّ الله نقرأ من البشر لإرشادهم وتوجيههم (المصدر نفسه: ۱۰۴).

– وكان ابن عباد لم يلتفت إلى أنّ البحري إنما صنع ذلك لضرورة العافية...، وأيضاً فإنه لم يلتفت إلى أن هذه لغة معروفة ... (المصدر نفسه: ۱۸۶).

القيد «بالمثل» يأتي أيضاً في هذا المعنى والاستعمال، مكافئاً ومرادفاً لكلمة «كذلك» ويجعل الجملتين متماثلتين، ولكنه، إضافة لذلك، يجعل مفردين متماثلين ومشاركين في الحكم، أحياناً:

– وخفف من حده القول بهذا التأثير الأجنبي ماسنيون ... وبالمثل خفف من حدة القول بالتأثير الأجنبي نيكلسون... (المصدر نفسه: ۱۰۷).

– وفي مقدمتهم أبناء الخلفاء والوزراء والقواد والأمراء وبالمثل أبناء كبار الكتاب (المصدر نفسه: ۵۹).

– ونهض التفسير بدوره على يد أهل السنة والمعتزلة والصوفية، وبالمثل نهض تدوين الحديث (المصدر نفسه: ۶۴۴).

– ويصرح بأنه ينقل في هذا الكتاب عن الجاحظ ...، وبالمثل ينقل عن أبقراط اليوناني نقولاً (المصدر نفسه: ۶۱۸).

– أخذ كل ما يصدر عن الخليفة منذ سنة ۳۰۰ للهجرة يوشى بالسجع، وبالمثل ما يصدر عن وزرائه (المصدر نفسه: ۵۵۹).

– وتكثر أخبار الجاهليين وأقاصيصهم...، وبالمثل أخبار حكام العرب وأقاصيصهم (المصدر نفسه: ۵۴۱).

– فكثرت المناظرات بينهم...، وبالمثل كان اللغويون والنحاة يتناظرون (المصدر نفسه: ۵۳۶).

– وفي ذلك ما يؤكد صلته بالدراسات الإسلامية العصرية.... وبالمثل كان على صلة بالدراسات العربية (المصدر نفسه: ۲۸۴).

– والكتاب الأول كاف في تصوير إكبابه على الشعر القديم ... وبالمثل كان يكبّ على دواوين شعر المحدثين (المصدر نفسه: ۲۸۵).

اما قيد الجار والمجور «بدور + ضمير مضاف إليه» فهو بين الجمل، وله نفس المعنى مثل «أيضاً» (نيز، هم) مع فارق واحد أنه، كما يبدو، يجعل مفعولين أو مسند إليهما مختلفين فقط، متماثلين ومشاركين في الحكم، ومثل المجموعة القيدية الفارسية «به نوبه خود، به سهم خود [= بدوره]» كما يقول المرحوم أبو الحسن النجفي، إنها ترجمة حرفية، كلمة بكلمة، أو التقاط غير صحيح للمجموعة القيدية الإنجليزية "in his turn" والمقابل الفارسي الصحيح لهذه المجموعة القيدية الإنجليزية هو «نيز، هم» [أي «أيضاً» في العربية] (انظر: نجفي، ۱۹۹۳: ۸۴).

فيما يلي بعض الأمثلة على استعمال المجموعة القيدية «بَدُور + ضمير مضاف إليه»:
 ونهض علم القراءات ... ونهض التفسير بدوره على يد أهل السنة والمعتزلة والصوفية... (صيف، ٢٠٠١: ٦٤٤).
 حتى ثاروا عليه (أوتامش) وسفكوا دمه وانتهبوا داره، واستدارا (وصيف وبغا الشرايبي الصغير) إلى باغر قاتل المتوكل ... فقتلوه بدوره (المصدر نفسه: ١٤).
 وأجمع أمرهم على أن يتولاها عبد الله بن المعتز... وتقلد ابن الجراح الوزارة، لكن الأمر لم يدم له (لابن المعتز) أكثر من يوم وليلة،... وأخذ عنوة وقتل... أما ابن الجراح فاستتر مدة ثم انكشف أمره وقتل بدوره (المصدر نفسه: ١٥-١٦).

وسقطت كتب ابن الراوندي في العصور التالية من أيدي الزمن... وألف (محمد بن زكريا الرازي)... في ذلك كتابه «مخاريق الأنبياء» وسقط بدوره من يد الزمن (المصدر نفسه: ١٠٢-١٠٣).
 وهو (جنيد البغدادي) ابن أخت السري السقطي وعنه أخذ الطريقة، وأخذ السري بدوره عن معروف الكرخي (المصدر نفسه: ١١٢).

ويظل نقل الثقافات الأجنبية، وخاصة اليونانية، محتدماً... فقد أصبح للعرب بدورهم فلاسفة نابهن مثل الكندي... [زيرا خود عربها نيز صاحب فيلسوفان ممتازي مانند كندي شند] (المصدر نفسه: ٦٤٣)، علماً أنّ العرب في هذا المثال في معنى المسند إليه.

أخبر أمه بالتفاصيل، أمه بدورها أخبرت الوزير، الوزير بدوره أخبر الملك (لازار، ٢٠١٣: ٢٨٧).
 وهكذا يتضح، من خلال التمعّن في الأمثلة أعلاه، أنّ القيد «بدور + ضمير مضاف إليه» له استعمال محدود وليس مثل «أيضاً» الكثيرة الاستعمالات والتكرار.

ومن المرادفات الأخرى للقيد «أيضاً» (الأخر، الأخرى) بعد ضمير مفرد غائب «هو، هي» (عمر، ٢٠٠٨، أ، ١: ٧٠). وقد اعتبر مجمع اللغة العربية المصري استعمال (آخر، أخرى) بعد ضمير مفرد غائب «هو، هي» بمعنى «أيضاً» لبيان المماثلة استعمالاً صحيحاً.

ومن أمثلة استعمال قيد المماثلة هذا ما يلي: هو الآخر جاء يوذينا (عمر، ٢٠٠٨، ب، ١: ٧٨٢).
 وقد اعتبر أحمد مختار عمر وزملاؤه الأمثلة المزدوجة التالية صحيحة وفصيحة ومتساوية في المعنى:
 - ذهب هو أيضاً: ذهب هو الآخر.

- مكاتب السياحة انتشرت هي أيضاً: مكاتب السياحة انتشرت هي الأخرى (المصدر نفسه: ٧٨٢-٧٨٣).
 أما إميل يعقوب فينقل مثالين من قرارات مجمع اللغة العربية المصري حول صحة استعمال «هو الآخر، هي الأخرى» ومساواتها في المعنى، فيقول:

- قد أدّى (فلان) واجبه، ومحمد هو الآخر يؤدي واجبه.
 -فاطمة تصلي، و هند تصلي هي الأخرى (يعقوب، ٢٠٠٤: ٤٤٢).
 أو كمن لقي من الناس أذى كثيراً، فعندما يرى أذى من أحد يقول: هو الآخر جاء يوذينا.

وحسب وجهة نظر فريق العمل المسؤول عن دراسة هذا النمط في المجمع، فإنّ لفظ «الأخر، الأخرى» في كلا المثالين بدل من الضمير الغائب قبله (المصدر نفسه)، وهو، كما يبدو، من الأمثلة القليلة لهذين المصدرين. «هو

الآخر، هي الأخرى» لهما استعمال خاص، حيث يجب أن يكون الضمير قبلهما مفرداً وهو غائب عادة، وكأتهما جاء فقط لجعل المسند إليهما في الجملتين متماثلين ومشاركين في الحكم.

النتيجة

في ختام هذا البحث، يمكننا استخلاص النتائج التالية:
«أيضاً» ليست مفعولاً مطلقاً ولا حالاً، لأنها لا هي ولا مرادفاتهما؛ أي كذلك، بدور + ضمير مضاف إليه مناسب، بالمثل، الآخر، الأخرى بعد ضمير غائب هو، هي، تحمل معاني واستعمالات المفعول المطلق أو الحال، ولا تحمل معادلاتها الإنجليزية والفارسية شيئاً غير المماثلة والمشاركة والتشريك في الحكم بالنسبة لعنصرين مختلفين، بل هي قيد منصوب دائماً ومنون دائماً جاء ليؤدي وظيفة التماثل والاشتراك في الحكم بين جملتين مختلفتين أو بين عنصرين مختلفين في جملة واحدة أو في جملتين.

القيد «أيضاً» في الجمل البسيطة القصيرة وفي الجمل البسيطة المتوسطة أو الطويلة وكذا في الجمل المركبة يأتي في نمط منفي: «نفي... فحسب، فقط، وحده+ وإتما، بل أيضاً...: نه تنها... بلکه همچنین...».

إن تنوع وتكثُر الأمثلة التي استعمل فيها القيد «أيضاً» لخير دليل على أنه لا يمكن الحصول على نمط خاص من الجمل تنحصر فيها استعمالات القيد «أيضاً»؛ لأنه حرّ في كافة أنحاء الجملة ويتحدد مكانه من الجملة بما يتوافق مع قصد المتكلم والكاتب لتحديد العنصرين المختلفين المراد جعلهما متناسقين ومشاركين في الحكم. لكنه من المسلّم به أنه عادة يكون بعد أو قبل العنصر الثاني من العنصرين المختلفين في الجملة دون فاصلة.

أهم مرادفات «أيضاً» هو القيد المركب «كذلك» (ك + ذا + ل + ك)، ويأتي بعده «بدور + ضمير مضاف إليه» الذي هو التقاطع من اللغة الإنجليزية، أي (in his turn)، ثم «بالمثل» و«هو الآخر، هي الأخرى». ولكن يبقى القيد «أيضاً» من بين جميع قيود التشابه والتناسق هذه أكثر رسمية وأكثر استعمالاً وأكثر حملاً للمعاني.

تقوم المجموعة القيدية للجار والمجرور «بدور + ضمير مضاف إليه» بجعل اثنين فقط من المسند إليها (فاعل ونائب فاعل ومبتدأ) يشتركان في التناسق والحكم دون الأجزاء والعناصر الأخرى. علماً بما أنّ استعماله مقارنة مع «أيضاً» محدود ومعين، فإنّ موضعه في الجملة محدود وقليل كذلك.

«الآخر»، بعد ضمير المفرد غائب «هو» و«الأخرى» بعد ضمير المفردة الغائبة «هي» يتطابقان في المعنى مع «أيضاً». مع فرق واحد هو أنّ «هو الآخر، هي الأخرى» يجعلان مسندين إليهما يشتركان في التشابه والحكم فقط لا أكثر. أما القيد «أيضاً» فيستطيع أن يجعل عنصرين من جملة واحدة أو كلتا الجملتين تشتركان في التناسق والحكم.

المصادر والمراجع

المصادر العربية

- أبو حقه، أحمد وآخرون (٢٠٠٧م)، معجم النفائس الكبير، ط١، بيروت: دار النفائس.
- أوستر، بول (٢٠١٦م)، اختراع العزلة، ترجمة: أحمد العلي، الطبعة الأولى، الدمام (المملكة العربية السعودية): دار أثر للنشر والتوزيع.

- البستاني، بطرس (١٩٦٨م)، أدياء العرب في الأعصر العباسية، ط٦، بيروت: دار المكشوف ودار الثقافة.
- جماعة من كبار اللغويين العرب (١٩٨٩م)، المعجم العربي الأساسي، د. ط، تونس: لاروس والمنظمة العربية للتربية والثقافة والعلوم.
- حسين، طه (١٩٨٠م)، المجموعة الكاملة، د. ط، بيروت: الشركة العالمية للكتاب.
- السيوطي، عبد الرحمن (٢٠٠٧م)، الأشباه والنظائر في النحو، ط٢، بيروت، دارالكتب العلمية.
- الصافي، محمود (د.ت)، شوارد الإعراب، د. ط، بيروت ودمشق: دار الفكر المعاصر ودار الفكر.
- ضيف شوقي (٢٠٠١م)، العصر العباسي الثاني، ط١٢، القاهرة: دارالمعارف.
- عباس، إحسان (٢٠٠١م)، تاريخ الأدب الأندلسي: عصر سيادة قرطبة، ط١، عمان (الأردن): دار الشروق.
- عبد القادر، أحمد عبد القادر (د.ت)، الإعراب الكامل للأدوات النحوية، د. ط، دمشق: دار قتيبة.
- عمر، أحمد مختار وآخرون (٢٠٠٨م)، معجم الصواب اللغوي، ط١، القاهرة: عالم الكتب.
- عمر، أحمد مختار وآخرون (٢٠٠٨م)، معجم اللغة العربية المعاصر، ط١، القاهرة: عالم الكتب.
- فروخ، عمر (١٩٨٥م)، معالم الأدب العربي، ط١، بيروت: دار العلم للملايين.
- لازار، جيلبر (٢٠١٣م)، قواعد اللغة الفارسية المعاصرة، ترجمة شاكرا العامري، ط١، سمنان: جامعة سمنان.
- محفوظ، نجيب (١٤٢٧هـ-٢٠٠٦م)، همس الجنون، الطبعة الأولى، القاهرة: دار الشروق.
- محفوظ، نجيب (٢٠٠٧)، مرامار، الطبعة الثانية، القاهرة: دار الشروق.
- مجموعة من الباحثين (٢٠٠٠)، المنجد في اللغة العربية المعاصرة، الطبعة الأولى، بيروت: دار المشرق.
- الوردى، علي (١٩٩٦م)، خوارق اللاشعور، الطبعة الثانية، لندن: دار الوراق للنشر.
- يعقوب، اميل بديع (٢٠٠٤م)، المعجم المفصل في دقائق اللغة العربية، ط١، بيروت: دار الكتب العلمية.

المصادر الفارسية

- آذرنوش، آذرتاش (١٣٧٩)، فرهنگ معاصر عربي فارسي، ج١، تهران: نشر ني.
- باطني، محمد رضا (١٣٤٨)، توصيف ساختمان دستوري زبان فارسي، تهران: امير كبير.
- طباطبائي، علاء الدين (١٣٩٥)، فرهنگ توصيفي دستور زبان فارسي، ج١، تهران: فرهنگ معاصر.
- نجفي، ابو الحسن (١٣٧٢)، غلط نويسيم، ج٥، تهران: مركز نشر دانشگاهي.



کاربردهای قید همسانی و فزونی «أیضاً» در عربی و فارسی

احسان اسماعیلی طاهری^۱، شاکر العامری^{۲*}

^۱ استادیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۳/۲۱

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۱۴

در همه منابع لغوی و دستوری «أیضاً» را مفعول مطلق و یا حال محذوف العامل دانسته‌اند، در حالی که باید آن را قید همسانی دانست؛ زیرا با در نظر گرفتن چنین نقش‌هایی (حال و مفعول مطلق) برای «أیضاً» باعث می‌شود برخی از تفسیرها و تأویل‌های زبانی به دور از واقعیت انجام گیرد و هم اینکه کلمه «أیضاً» و مترادف‌های عربی و معادل‌های انگلیسی و فارسی‌اش کاربرد و معنای مفعول مطلق (تاکیدی، نوعی و عددی) و حال را ندارند، بلکه از آنها فقط همسانی و هم‌حکمی دو جمله یا دو عنصر از یک جمله برداشت می‌شود. از آنجا که قید «أیضاً» هم در جمله‌های ساده کوتاه و متوسط و بلند و هم گاهی در جمله‌های مرکب دارای الگوی «نفی... فقط/فحسب/وحده+ بل / و إنما + ایضاً...» به کار می‌رود پس نمی‌توان کاربرد آن را در یک الگو خلاصه کرد. علاوه بر این، به لحاظ موقعیت نیز معمولاً بی‌فاصله پس یا پیش از عنصر متفاوت دوم قرار می‌گیرد. مهم‌ترین مترادف‌هایی که می‌توان برای «أیضاً» ذکر نمود عبارتند از: کذلک، بالمثل، بدور + ضمیر، هو الآخر و هی الآخری؛ اما هر یک از این مترادف‌ها برخلاف «أیضاً» که پریمی‌امدترین قید همسانی و اشتراک در زبان عربی است، محدودیت‌های کاربردی دارند. روش تحقیق در این جستار توصیفی تحلیلی است و هدف از آن اثبات مسائل فوق است که تا کنون در هیچ پژوهشی به این شکل بررسی نشده است.

کلمات کلیدی: ایضاً، قید، تشابه، اشتراک، فزونی، عنصر مختلف.

استناد: اسماعیلی طاهری، ا. العامری، ش. (۱۴۰۳). کاربردهای قید همسانی و فزونی «أیضاً» در عربی و فارسی،



دوره ۱، شماره ۲، صص ۹۷-۱۱۴. doi: 10.22034/jisall.2025.202964

حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

The The Usages of the Adverb of Increase and Similarity "Aidhan" (Also) In Arabic and Persian

Ehsan Ismaili Taheri, Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Kashan, Kashan, Iran
Shaker Ameri (corresponding author), Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Semnan, Semnan, Iran. E-mail: sh.ameri@semnan.ac.ir

Introduction

The word “also (Aidhan),” which is always in the accusative case, is mentioned in Arabic grammar books and in dictionaries and linguistic sources as well. When grammarians talk about the reason for the accusative case of “also” and its grammatical role, they usually consider it to be the absolute object of a deleted verb or the adverb of an appreciative factor. But the truth is that this word, which is always in the accusative and always in the declarative case, has multiple meanings, and has different usages in simple and sometimes compound sentences, and because of these different usages, it should not be given the role of the absolute object or the role of the adverb. This is one of the important issues that grammarians have neglected or overlooked, and it is necessary to explore this issue in order to fill a gap in Arabic grammar that is still open. One of the divisions of the Aidhan is its division on the basis of meaning, which, of course, has many variations. Given its meaning, it usually creates some kind of equality and consistency between two different parts of a sentence or between two different sentences.

Methodology

In this research, we intend to clarify, by describing and analyzing examples of sentences containing the constraint “Aidhan,” which we extracted mainly from contemporary prose books, that this word is neither an absolute object nor an adverb, but is simply a constraint of similarity and participation. By describing and analyzing the examples, we have indicated the specific place of this word in the arrangement of the components of the sentence.

The research dealt with the word “Aidhan” in grammatical books, and in its use in simple successive sentences. It also dealt with the issue of participation in the subject and sentence, and finally it studied synonyms for the word “Aidhan” and constraint groups.

Results and Discussion

The cases of using “Aidhan” after or before the second different element in simple single sentences are not few. The important thing is that there are two different elements in the sentence; either in one simple sentence or in two

simple sentences, usually sympathetic, so that they will be equal and the same by “Aidhan” (also).

This coherence sometimes occurs between two sentences that have different meanings.

Two different elements that share the subject matter and sentence through the word “Aidhan”.

Synonyms of "Aidhan" are "kathalik, role+ genitive pronoun, similarly, he is the other and she is the other...". “Kathalik” comes in the following example in the meaning of “Aidhan”.

The word “similarly” also comes, in this meaning and usage, as equivalent and synonymous with the word “likewise” and makes the two sentences similar, but in addition to that, it makes two words similar and have the same role, sometimes.

Conclusion

“Aidhan” is neither an absolute object nor an adverb, and its English and Persian equivalents do not carry anything other than similarity, participation, and co-ruling with respect to two different elements, but rather it is an accusative constraint. Always and Menon came to perform the function of similarity and participation in judgment between two different sentences or between two different elements in one sentence or in the diversity and abundance of examples in which the word “also” was used is the best evidence that it is not possible to obtain a special type of sentences in which the usages of the word are limited. Because it is free throughout the sentence and its place in the sentence is determined in accordance with the intention of the speaker and writer to identify the two different elements that are intended to be made consistent and common in the sentence. But it is recognized that it usually comes after or before the second of the two different elements in the sentence without a space.

References

- A group of senior Arab linguists. (1989). *The basic Arabic dictionary*. Larousse and the Arab Organization for Education, Culture and Science. {In Arabic}
- Abbas, I. (2001). *History of Andalusian literature: The era of Cordoba sovereignty* (1st ed.). Dar Al-Shorouk. {In Arabic}
- Abdel-Qader, A. (n.d.). *The complete syntax of grammatical tools*. Dar Qutaiba. {In Arabic}
- Abu Haqah, A., & others. (2007). *Lexicon of Al-Nafa'is Al-Kabir* (1st ed.). Dar Al-Nafa'is. {In Arabic}
- Al-Bustani, B. (1968). *Arab writers in the Abbasid era* (6th ed.). Dar Al-Makshouf and Dar Al-Thaqafa. {In Arabic}
- Al-Munajjid. (2000). *Al-Munajjid in contemporary Arabic language* (1st ed.). Dar Al-Mashreq. {In Arabic}

- Al-Safi, M. (n.d.). *Shawarid Al-I'rab*. Dar Al-Fikr Al-Muasir and Dar Al-Fikr. {In Arabic}
- Al-Suyouti, A. (2007). *Similarities and analogues in syntax* (2nd ed.). Dar Al-Kutub Al-Ilmiya. {In Arabic}
- Al-Wardi, A. (1996). *The paranormal of the unconscious* (2nd ed.). Al-Warraaq Publishing House. {In Arabic}
- Auster, P. (2016). *The invention of isolation* (A. Al-Ali, Trans.). Dar Athar for Publishing and Distribution.
- Azarnoush, A. (2000). *Contemporary Persian-Arabic dictionary* (1st ed.). Nashr-e-Nay. {In Persian}
- Batini, M. R. (1970). *Descriptive grammar of Persian language structure*. Amir Kabir. {In Persian}
- Deif, S. (2001). *The second Abbasid era* (12th ed.). Dar Al-Maaref. {In Arabic}
- Farroukh, O. (1985). *Landmarks of Arabic literature* (1st ed.). Dar Al-Ilm Li'l-Maliyyin. {In Arabic}
- Hussein, T. (1980). *The complete collection*. The International Book Company. {In Arabic}
- Lazar, G. (2013). *Contemporary Persian grammar* (S. Omar, Trans.).
- Omar, A. M., & others. (2008a). *Lexicon of contemporary Arabic language* (1st ed.). World of Books. {In Arabic}
- Omar, A. M., & others. (2008b). *Lexicon of contemporary linguistics* (1st ed.). World of Books. {In Arabic}
- Tabatabaei, A. (2016). *Descriptive dictionary of Persian language constitution* (1st ed.). Farhang Mu'asir. {In Persian}
- Yacoub, E. B. (2004). *The detailed dictionary of Arabic language minutes* (1st ed.). Dar Al-Kutub Al-Ilmiya. {In Arabic}



Study of the sociological components in Amal Donqol's poetry based on Goldman's theory

Afifeh Movahedian Attar^{*1}, Alireza Perizan²

¹ Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

² Master student in Department of Arabic language and literature, Faculty of Theology and Islamic studies, Shahid Chamran University, Ahvaz, Iran.

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	This study examines the relationship between social structure and literary production in Amal Dunqol's poetry, based on Lucien Goldmann's theory of literary sociology, which emphasizes the connection between literary thought and the social context. The central issue of the research is how social and political transformations are reflected in Dunqol's poetic structure, and to what extent his texts express a collective consciousness that mirrors class struggles and intellectual shifts in his society. Dunqol's poetry was not just a reflection of reality but a tool for resistance and engagement with it, making it a valuable model for analyzing the relationship between literature and social structure. The research uses a descriptive-analytical approach, analyzing a selection of Dunqol's poetic texts according to Goldmann's concepts of worldview and semantic structure. The analysis focuses on deconstructing the symbols and poetic imagery Dunqol used and how they embodied the social and historical conflicts of his time. It also examines his linguistic and expressive styles, critical awareness, and the extent to which his poems interacted with major societal events. The findings show that Dunqol's poetry goes beyond self-expression, becoming a tool of resistance that shapes collective consciousness through language and imagery addressing societal and political issues. The analysis also reveals that his poetry, based on critical awareness of reality, aligns with Goldmann's view of literature as a means of expressing social contradictions and reshaping collective consciousness.
Received: 24/09/2024	
Accepted: 16/01/2025	
	Keywords: <i>Components, Literary sociology, Goldman's theory, social structure, Amal Dunqol.</i>

Cite this article: Movahedianattar, A. & Perizan, A. (2025). *Study of the sociological components in Amal Donqol's poetry based on Goldman's theory*, year1, issue2, Pp 115-138. DOI: 10.22034/jisall.2025.508008.1034.

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Afifeh MovahedianAttar

Address: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

E-mail: afifehmovahedianattar@cfu.ac.ir



دراسة المكونات السوسولوجية في أشعار أمل دنقل بناءً على نظرية غولدمان

عفيفه موحديان عطار*^١، علي رضا بريزن^٢

^١ أستاذة مساعدة، قسم تعليم اللغة العربية وآدابها، جامعة فرهنيكان، طهران، إيران.

^٢ طالب ماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية أصول الدين والدراسات الإسلامية، جامعة شهيد تشمران، أهواز، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

تتناول هذه الدراسة العلاقة بين البنية الاجتماعية والإنتاج الأدبي في شعر أمل دنقل، مستندةً إلى نظرية لوسيان غولدمان في سوسولوجيا الأدب. تؤكد النظرية على الترابط الوثيق بين الفكر الأدبي والسياق الاجتماعي. تنطلق الإشكالية الأساسية للبحث من التساؤل حول كيفية انعكاس التحولات الاجتماعية والسياسية على البناء الشعري عند دنقل، ومدى تعبير نصوصه عن وعي جمعي يعكس الصراع الطبقي والتغيرات الفكرية في مجتمعه. لم يكن شعر دنقل مجرد انعكاس للواقع، بل وسيلة لمقاومته والتفاعل معه، مما يجعله نموذجًا غنيًا لتحليل العلاقة بين الأدب والبنية الاجتماعية. يعتمد البحث على المنهج الوصفي-التحليلي، حيث تم تحليل مجموعة من نصوص دنقل الشعرية وفقاً لمفاهيم غولدمان. تركز التحليل على تفكيك الرموز والصور الشعرية التي استخدمها دنقل، ودراسة كيفية تجسيدها للصراعات الاجتماعية والتاريخية. كما تم النظر في أساليبه اللغوية والتعبيرية التي عكست وعيه النقدي. أظهرت النتائج أن شعر أمل دنقل تجاوز كونه تعبيراً ذاتياً ليصبح أداة مقاومة ساهمت في تشكيل الوعي الجمعي. تكشف الدراسة عن البنية العميقة لشعر دنقل من خلال توظيفه الرموز والاستعارات، مما يؤكد أن تجربته الشعرية مرتبطة بالظروف الثقافية والاجتماعية التي نشأت فيها.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٦/٠٣/٢٠

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٧/١٥

الكلمات المفتاحية: السوسولوجيا الأدبية، نظرية غولدمان، البنية الاجتماعية، أمل دنقل.

الاقْتباس: موحديان عطار، ع. بريزن، ع. ر. (١٤٤٦). دراسة المكونات السوسولوجية في أشعار أمل دنقل بناءً على نظرية غولدمان، مقالة

DOI: 10.22034/jisall.2025.508008.1034

محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ١١٥-١٣٨.



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون

الناشر: جامعة زابل

۱. المقدمة

الأدب ليس مجرد فن، بل هو أداة إجتماعية تعكس وتحلل وتؤثر في المجتمع وعلم الاجتماع يساعدنا على فهم الأدب بعمق من خلال تحليل السياقات الاجتماعية التي أنتجته. «الأدب في حقيقته مرآة ناصعة صافية تعكس عليها حياة أهله وما تأثروا به من أحداث عامة وظروف خاصة» (ضنيف، ۱۹۵۷م : ۱۱). ومن هذا المنطلق، تحظى دراسة المكونات السوسولوجية في شعر أمل دنقل بأهمية خاصة، لكونه شاعراً ارتبطت أعماله بتفاعلات الواقع العربي في النصف الثاني من القرن العشرين. وتعد نظرية لوسيان غولدمان في السوسولوجيا الأدبية من المناهج النقدية التي تتيح فهماً أعمق للعلاقة بين الأدب والمجتمع، إذ تفترض أن العمل الأدبي هو انعكاس للبنية الذهنية لجماعة اجتماعية معينة. وعليه، فإن دراسة أشعار أمل دنقل وفق هذه النظرية تسهم في الكشف عن طبيعة التفاعل بين البنية الاجتماعية والإبداع الأدبي، وتسلط الضوء على الكيفية التي تعكس بها قصائده الوعي الجمعي والتغيرات الاجتماعية والسياسية في زمنه.

هدف البحث: يهدف هذا البحث إلى دراسة المكونات السوسولوجية في شعر أمل دنقل من خلال توظيف نظرية لوسيان غولدمان، وذلك من أجل تحليل كيفية انعكاس البنية الاجتماعية والسياسية في قصائده، واستكشاف العلاقة بين الإبداع الشعري والتغيرات الفكرية والثقافية في المجتمع العربي خلال فترة حياته، وتوضيح دور الأدب في تشكيل الوعي الاجتماعي وتوثيق التحولات السياسية والثقافية.

أسئلة البحث: في هذا البحث سوف نحاول أن نجيب عن السؤالين التاليين:

- كيف يعكس أمل دنقل العلاقة بين البنية الاجتماعية والإنتاج الأدبي وفقاً لنظرية غولدمان؟
- كيف يمكن تفكيك البنية العميقة لأشعار أمل دنقل للكشف عن علاقتها بالبنية الاجتماعية وفقاً لنظرية غولدمان؟

۱-۱. فرضيات البحث

۱. تعكس أشعار أمل دنقل العلاقة بين البنية الاجتماعية والإنتاج الأدبي من خلال تصوير الصراع الطبقي والتحويلات السياسية في المجتمع العربي، مما يبرز تأثير السياق التاريخي والثقافي في تشكيل النصوص الشعرية.
۲. تُظهر البنية العميقة لأشعار أمل دنقل ارتباطاً وثيقاً بالبنية الاجتماعية من خلال الرموز والصور الشعرية التي تعكس الوعي الجمعي بالصراعات الاجتماعية والسياسية، مما يبرز تأثير الواقع الاجتماعي على الرؤية الشعرية.

۱-۲. منهج البحث

يعتمد هذا البحث على المنهج الوصفي - التحليلي، حيث يتم وصف وتحليل المكونات السوسولوجية في شعر أمل دنقل وفقاً لنظرية لوسيان غولدمان في السوسولوجيا الأدبية. يقوم هذا المنهج على دراسة

النصوص الشعرية المختارة وتحليلها من منظور سوسولوجي للكشف عن كيفية إنعكاس البنية الاجتماعية والسياسية في أعمال الشاعر.

٣-١. خلفية البحث

يُعد بحثنا جديداً من حيث توظيف نظرية لوسيان غولدمان لدراسة المكونات السوسولوجية في أشعار أمل دنقل، إذ لم يُدرس هذا الموضوع بشكل منهجي من قبل. ورغم وجود دراسات تناولت شعر أمل دنقل من زوايا مختلفة، مثل البعد السياسي والرمزي، إلا أن مقارنته وفق المنهج السوسولوجي لغولدمان لا تزال غير مطروحة بشكل كافٍ. من بين الأبحاث التي إهتمت بأمل دنقل:

-رسالة ماجستير للباحثة إبتسام محفوظ أبو محفوظ، نُوقشت في جامعة الأردنية في سنة (١٩٩٣م)، تحت عنوان «بنية القصيدة عند أمل دنقل»، درست الدراسة البنية الفنية في شعر أمل دنقل، معتمداً على المنهج التحليلي البنوي، وخلصت إلى أن شعره يتسم بتراكيب لغوية مكثفة ورمزية عميقة، تعكس وعيه السياسي والاجتماعي.

-رسالة ماجستير أخرى للباحث علي بخوش، نُوقشت في جامعة محمد خير بسكرة في سنة (٢٠٠٣م)، تحت عنوان «التلقي في شعر أمل دنقل»، تناولت الدراسة تفاعل المتلقي مع شعر أمل دنقل وفقاً لنظرية التلقي، وخلصت إلى أن شعره يدهش المتلقي ويكسر توقعاته من خلال أساليب لغوية مبتكرة.

-مقال للباحثين محمد راضي محمد الباز الشيخ ومحمد شوقي بن أرشد، منشور في مجلة العلمية اللغة والثقافة، العدد ١، في سنة (٢٠٢٠م)، تحت عنوان «السيرة الذاتية وأثرها في تكوين الرواية الإبداعية الشاعر أمل دنقل نموذجاً»، ناقش المقال تأثير السيرة الذاتية للشاعر على تشكيل إبداعه الروائي، وخلص إلى أن هذه السيرة تلعب دوراً مهماً في تفسير الرموز والدلالات في نصوصه.

-هناك بحث آخر للباحثين آزاده قادري، سيد حسين سيدي وبهار صديقي، نشر في مجلة ادب عربي جامعة طهران، العدد ١، في سنة (١٤٠٢هـ.ش)، تحت عنوان «بررسی بازنمود ایدئولوژی در گفتمان شعری "الأرض والجرح الذي لا يفتح" أمل دنقل بر اساس مربع ایدئولوزیک ون دایک»، درس البحث كيفية تمثيل الأيديولوجيا في قصيدة "الأرض والجرح الذي لا يفتح"، وخلص إلى أن دنقل يستخدم تقنيات بلاغية لتسليط الضوء على قضايا اجتماعية وسياسية.

-مقال للباحثين مهين حاجي زاده ورضا تواضعي، نشر في مجلة مطالعات تطبيقي فارسي وعربي، العدد ٣، في سنة (١٣٩٦هـ.ش)، بعنوان «بررسی تطبیقی سرچشمه های اجتماعی شعر امل دنقل و سيد حسن حسینی با تکیه بر نظریه ساختارگرایی تکوینی گلدمن»، استعرض البحث مقارنة بين المصادر الاجتماعية في شعر أمل دنقل وسيد حسن حسيني، باستخدام نظرية غولدمان، وخلص إلى أن كلا الشاعرين يعبران عن الطموحات الجماعية لشعبيهما.

٢. الإطار النظري للبحث

۲-۱. السوسیولوجیا الأدبیه

علم الاجتماع أو السوسیولوجیا «علم إهتم بدراسة الظواهر الاجتماعية أو النظم الاجتماعية أو الإنسانية في علاقاتها بالبيئة والمجتمع والثقافة أو الحضارة» (لطفی، ۱۹۸۱م : ۳۰). تُعنى السوسیولوجیا الأدبیه بدراسة العلاقة بين الأدب والمجتمع، حيث تُحلل النصوص الأدبیه في سياقاتها الاجتماعية والتاریخیه للكشف عن تأثير البنى الاجتماعية على الإبداع الأدبی وظهر هذا الإتجاه مع تطور الدراسات الاجتماعية والفكر النقدي في القرن التاسع عشر «وعالم الاجتماع يستخدم تعبير واقع إجتماعي بما أن كل واقع إنساني في نظره هو واقع إجتماعي يختلف عن الواقع الذي كان على روائیي القرن التاسع عشر أن يصفوه وأن يعبروا عنه» (غولدمان، ۱۹۹۳م : ۱۹۶). يهدف هذا المجال إلى فهم كيفية تعبير الأدب عن القيم والأفكار السائدة في المجتمع، وكيف يتفاعل مع الأوضاع الإقتصادية والسیاسية والثقافية التي تشكل بيئة الكاتب والمتلقي. يعود أصل هذا التخصص إلى أعمال مفكرين مثل جورج لوکاتش وبيير بورديو ولوسيان غولدمان، الذين ركزوا على دور البنى الاجتماعية في تشكيل الأدب. وتُعتبر نظرية غولدمان واحدة من أهم المقاربات في السوسیولوجیا الأدبیه، حيث يرى غولدمان «بأن الطبقات الاجتماعية هي التي تكوّن البنيات التحتية في الواقع (الرؤية إلى العالم أو العالم الخارجي)، ويمكن للحد الأقصى من الوعي الممكن، لطبقة إجتماعية ذات رؤية سيكولوجية منسجمة للعالم الخارجي أن تعبّر على المستوى البيئي والأدبي» (علوش، ۲۰۰۹م : ۱۰۷). يرى غولدمان في منهجه أن هناك ترابطاً وثيقاً بين العمل الأدبي والواقع الإجتماعي، حيث يُعدّ الأدب تجسيداً للتحوّلات والأحداث التي يشهدها المجتمع، ويؤكد أن «كل سوسیولوجية للفكر تقبل بوجود تأثير للحياة الاجتماعية على الإبداع الأدبي» (غولدمان، ۱۹۹۳م : ۱۳). ويعتقد غولدمان «أن الأدب والفلسفة من حيث أنهما يعبران عن رؤية للعالم في مستويين مختلفين فإن ليست واقعية فردية بل واقعة إجتماعية تنتمي إلى مجموعة أو إلى طبقة وتبعاً لبرهنته، فإن أي رؤية للعالم من وجهة نظر متناسقة ووحدية حول مجموع واقع وفكر الأفراد الذي يندر أن يكون متناسقا ووحديا باستثناء بعض الحالات لا يتعلق الأمر هنا بوحدة ميتافيزيقية ومجردة، بدون جسم ولا شكل، بل يتعلق الأمر بنسق فكري يفرض نفسه، في بعض الشروط على مجموعة من الناس توجد في شروط مشابهه، أي على بعض الطبقات الاجتماعية» (غولدمان، وآخرون، ۱۹۸۶م : ۴۸). وفيما يلي نذكر بعض التعريفات الشائعة لعلم الاجتماع في العصر المعاصر:

« - هنري جيد نتج حيث عرف علم الاجتماع بأنه الدراسة العلمية للمجتمع.

- روبرت ماكيفر وييج يعرفانه بأنه علم الاجتماع هو العلم الذي يدور موضوعه حول الروابط الاجتماعية وشبكة العلاقات التي نسميها المجتمع.

- رونييه مونييه حيث ذهب في أول محاضرة له في علم الاجتماع في جامعة الجزائر عام ۱۹۲۰ معرفا السوسیولوجیا بقوله: أطلق اسم سوسیولوجي على الدراسة الوصفية المقارنة التفسيرية للمجتمعات الإنسانية حسب ما تسمح به مشاهدتها في الزمان والمكان» (مرزوقي، ۲۰۱۷م : ۱۰۹). وبذلك، يصبح

الأدب وسيلة لفهم أعماق المجتمع وتفسير تحولاته، حيث تتسجم فيه الأفكار والظواهر الاجتماعية التي تدرسها السوسولوجيا ومن خلال السوسولوجيا الأدبية، نعي كيف يؤثر الواقع الاجتماعي في إبداع الأفراد وتعبيرهم عن رؤيتهم للعالم، مما يتيح لنا فهم الروابط بين الأدب والبني الاجتماعية.

٣. الإطار التحليلي للبحث

٣-١. الصراع الطبقي والهموم الاجتماعية

الصراع الطبقي هو التوتر والتنافس بين فئات اجتماعية أو طبقات مختلفة في المجتمع، حيث تتفاوت هذه الفئات في مصالحها الاقتصادية، السياسية، والثقافية. «إن الصراع الاجتماعي في منطق الفلسفة هو ما يعرف بالمادية الجدلية بمعنى أن كل شيء في تغير وتحول، وهذا منطق يعود بعيداً إلى الفلسفة اليونانية القديمة، التي ترى أن العالم يتكون من جزئيات أو ذرات متغيرة دائماً، وهذه الذرات أو الجزئيات فيما يرى الماديون من طبيعة مادية وهي إما النار أو الهواء أو اللامحدود» (علي، ٢٠١٨م : ١٤١). أمل دنقل هو شاعر يعكس في أشعاره الصراع الطبقي والهموم الاجتماعية، حيث تظهر معاناة الفقراء والمحرومين في مواجهة التفاوتات الاقتصادية. قصائده تسلط الضوء على الظلم الطبقي والآلام الناتجة عنه كما يتناول دنقل التحديات الاجتماعية والإنسانية التي يواجهها الأفراد في ظل أنظمة الاستغلال. ويقول الشاعر في قصيدة الصلاة:

تفردت وحدك باليسر إن اليمينَ لفي الخُسْرِ

أما اليسارُ ففي العُسْرِ إلا الذين يُماشونَ

إلا الذين يعيشونَ يحشونَ بالصحفِ المشتراةِ

العيونَ فيعشونَ إلا الذين يَشونَ وإلا

الذين يُوشونَ ياقات قمصانهم برباط السكوت!

(دنقل، ٢٠١٠م : ٢٦١).

تعكس هذه الأبيات من أمل دنقل بوضوح الصراع الطبقي والهموم الاجتماعية، ويمكن تحليلها بناءً على نظرية غولدمان التي تربط الأدب بالبنية الاجتماعية والفكرية لعصره. في قوله "تفردت وحدك باليسر، إن اليمينَ لفي الخُسْرِ" يشير إلى التفاوت الطبقي، حيث تستأثر فئة معينة بالرفاه بينما تعاني الفئات الأخرى من الخسارة، وهو ما يعكس عدم التكافؤ الاجتماعي. أما البيت "أما اليسارُ ففي العُسْرِ، إلا الذين يماشون" فيبرز حال الطبقة الفقيرة التي تعيش في الضيق، باستثناء من يتعاونون مع السلطة، وهو تصوير للبرجوازية الصغيرة التي تخضع للنظام للحفاظ على مصالحها. وفي "إلا الذين يعيشون، يحشون المصحفَ المشتري" نقد واضح لاستغلال الدين كأداة أيديولوجية تبرر القهر الاجتماعي، مما يعكس رؤية غولدمان حول الأيديولوجيا المسيطرة التي تساهم في ترسيخ الظلم الطبقي. كما أن البيت "العيونُ تعيشُ، إلا الذين

يَسُون" يشير إلى القمع والرقابة الأمنية والتجسس داخل المجتمع، مما يتماشى مع مفهوم البنية الاجتماعية القمعية عند غولدمان، حيث تستخدم السلطة أدواتها لمنع أي تهديد للنظام الطبقي القائم. وأخيراً، "والا الذين يُوسون بقابِ قصائدهم برباط السكوت!" تعكس القمع الفكري الذي يُجبر الأدباء على الصمت أو تزييف الواقع للحفاظ على أمنهم، وهو ما ينسجم مع فكرة صراع المثقف العضوي ضد الهيمنة الثقافية التي تحاول كبح وعي الجماهير. تعكس هذه الأبيات رؤية شاعر يعيش في مجتمع تتحكم فيه السلطة بالقوة والأيدولوجيا، مما يؤدي إلى قمع المثقفين وعزل الطبقات المضطهدة، وهو ما يتماشى تماماً مع التحليل النيوي التكويني لغولدمان الذي يرى أن الأدب هو انعكاس للبنية الاجتماعية والصراع الطبقي داخلها. وفي الأبيات الآتية يقول الشاعر:

حَدَّقْتُ فِي الصَّخْرِ فِي الْيَبُوعِ

رَأَيْتُ وَجْهِي فِي سِمَاتِ الْجُوعِ!

حَدَّقْتُ فِي جَبِينِي الْمَقْلُوبِ

رَأَيْتُنِي: الصَّليبَ والمصلوبَ

صرختُ كنتَ خارجاً من رَحِمِ الهُناءِ

صرختُ أطلبُ البراءِ

(المصدر نفسه، ص ۲۶۹).

تجسد هذه الأبيات بوضوح معاناة الإنسان في ظل الظلم الاجتماعي والصراع الطبقي، ويمكن تحليلها وفقاً لنظرية غولدمان التي تربط الإبداع الأدبي بالبنية الاجتماعية والفكرية لعصره. في قوله "رَأَيْتُ وَجْهِي فِي سِمَاتِ الْجُوعِ!" نجد تعبيراً قوياً عن الفقر المدقع، حيث يصبح الجوع سمة أساسية لحياة الطبقات المسحوقة، مما يعكس التفاوت الطبقي العميق. أما في قوله "رَأَيْتُنِي: الصَّليبَ والمصلوبَ"، فهو يعبر عن وضع الإنسان المهمش الذي يعاني من اضطهاد مزدوج، إذ يكون ضحية للنظام القائم، وفي الوقت ذاته رمزاً للعداء والتضحية، وهو ما يتماشى مع رؤية غولدمان حول وعي الفئات المضطهدة بصراعها داخل البنية الاجتماعية. وعبارة "صرختُ كنتَ خارجاً من رَحِمِ الهُناءِ" تعكس لحظة إدراك للهوة الواسعة بين عالم المترفين وعالم الفقراء، حيث يجد الشاعر نفسه منفصلاً عن طبقة مرفهة لا تشاركه معاناته، مما يشير إلى مفهوم الوعي الطبقي في النظرية التكوينية. وأخيراً، "صرختُ أطلبُ البراءِ" تحمل دلالة إحتجاجية، حيث يتحول الصراخ إلى فعل مقاومة ضد الظلم الاجتماعي، وهو ما يعكس رؤية غولدمان حول الأدب كأداة للكشف عن التناقضات الطبقيّة وتشكيل وعي اجتماعي جديد.

۲-۳. نقد السلطة والاستبداد

جاء في لسان العرب «السلطة: القهر، وقد سَلَطَهُ الله فتسلط عليهم، والاسم سُلْطَةٌ بالضم» (ابن منظور، ١٩٥٦م : ٣٢٠). يقدم جميل صليبا في المعجم الفلسفي تعريفاً لمصطلح السلطة على نحو التالي: «السلطة في اللغة: القوة والقدرة على الشيء والسلطان الذي يكون للإنسان على غيره وجمع سلطة، سلطات، وإن هناك أنواعاً من السلطات التي تنضوي تحت هذا المفهوم منها السلطة النفسية، والسلطة الشرعية، والسلطة الدينية، وسلطة الأجهزة الاجتماعية، والسلطة السياسية، والتربوية، والسلطة القضائية وغيرها» (صليبا، ١٩٨٢م : ٦٧٠). يتباين فهم مفهوم السلطة تبعاً للخلفية المعرفية لكل باحث، فالبعض يربطها بالقوة، كما فعل ميكالس الذي عرفها بأنها: «القدرة ضمنية كانت أم مكتسبة، من أجل ممارسة السطوة أو الهيمنة على مجموعة، وهي مظهر للقوة، وقد أكد عدد من علماء الاجتماع على الطبيعة الإرغامية لهذه القوة» (زيغور، ١٩٩٩م : ١٨-١٦). في مواجهة الظلم والإستبداد، يبقى الصوت الحر صامداً، يرفض المساومة ويدافع عن الحق. ومن هذا المنطلق، يقول الشاعر:

لا تصالح

ولو تَوَجَّوْكَ بتاج الإمارة

كيف تخطو على جثة ابن أبيك؟

وكيف تصيرُ المليك

على أوجه البهجة المستعارة؟

كيف تنظر في يدٍ من صافحوك

فلا تبصرُ الدمَ

في كل كَف؟

(دنقل، ٢٠١٠م : ٣٣٢).

تعكس هذه الأبيات نقداً مباشراً للسلطة والإستبداد، مما يتوافق مع رؤية لوسيان غولدمان في تحليل الأدب بوصفه انعكاساً للبنية الاجتماعية والصراعات الطبقة. يرفض الشاعر في الأبيات مبدأ المصالحة مع الظلم، ويصور السلطة ككيان مستبد يسعى إلى فرض هيمنته حتى على حساب القيم الأخلاقية والإنسانية. إستخدام الإستفهامات المتتالية "كيف تخطو على جثة ابن أبيك؟"، "كيف تنظر في يدٍ من صافحوك؟" يعكس أزمة أخلاقية تعيشها الشخصيات المتمثلة في من يرضخون للسلطة، وهو ما يتماشى مع تحليل غولدمان لفكرة الوعي التراجيدي، حيث يكون الأفراد محاصرين بين متطلبات السلطة ومبادئهم الأخلاقية. كما أن الصورة البلاغية "لا تبصر الدم في كل كف؟" تبرز التواطؤ الجماعي مع القمع والإستبداد، وهو ما يتناسب مع رؤية غولدمان حول علاقة الأدب بالبنية الاجتماعية ودوره في كشف التناقضات الطبقة والسياسية. تعكس قصائد أمل دنقل التزاماً واضحاً بالقضايا السياسية والاجتماعية، حيث يجعل من الشعر

وسيلة لمقاومة الظلم وكشف الاستبداد. فهو يستخدم الرمزية والأسطورة ليعبر عن الواقع القاسي، مما يمنح نصوصه بعداً إنسانياً يتجاوز الزمان والمكان. ويقول الشاعر في قصيدة مقتل القمر:

وتناقلوا النبأ الأليم على بريد الشمس

في كل المدينة

قُتِلَ القمر!

شهدوه مصلوباً تدلى رأسه فوق الشجر!

نهب اللصوص قلادة الماس الثمينه

من صدره!

تركوه في الأعواد

كالأسطورة السوداء في عيني ضير

(المصدر نفسه، ص ۳۴).

في هذه الأبيات، يتجلى نقد السلطة والاستبداد من خلال صورة "مقتل القمر"، الذي يرمز إلى اغتيال البراءة والحرية في المجتمع. فالقمر، الذي يوحى بالنقاء والنور، يُقتل وتُعلق جثته على الأشجار، في مشهد يجسد وحشية الأنظمة القمعية التي تقضي على كل صوت مختلف أو منادٍ بالعدل. نهب اللصوص لقلادته الثمينه يمثل إستغلال السلطة لضحاياها، حيث لا يكتفي القمع بالقتل، بل يذهب إلى محو أثر الضحية والإستفادة من مقتنياتها. أما تركه معلقاً كـ"أسطورة سوداء"، فهو إشارة إلى كيف تُستخدم القوة لفرض واقع جديد، بحيث تصبح المجازر أمراً مألوفاً أو مجرد أخبار عابرة. وفقاً لنظرية غولدمان، يعكس النص وعياً جمعياً بالظلمية ويجسد موقفاً احتجاجياً ضد القمع، حيث يتحول الشعر إلى أداة لمقاومة الطغيان وكشف زيف الخطاب السلطوي.

۳-۳. التعبير عن وعي الجماعة

الوعي الإنساني ليس مجرد إدراك منفصل عن الواقع، بل هو عملية متشابكة تتأثر بالأحداث الإجتماعية وتعكسها في تصورات ذهنية مختلفة (فكل حدث إجتماعي يستدعي في بعض جوانبه عملية وعي وإنّ كل وعي هو أولاً تصور يتطابق نوعاً ما مع هذا الجانب من الواقع أو ذلك وإن البحث في تطابق هذا التصور مع الواقع يقتضى نظرة إجتماعية شمولية. إنّ الوعي في رؤية غولدمان، هو مظهر معين لكل سلوك بشري يستتبع العمل) (عموري وشمس الدين رميله، ۲۰۲۲ م: ۲۰). يلعب الوعي الجماعي في أشعار أمل دنقل دوراً مميزاً في التعبير عن قضايا المجتمع ومقاومة الظلم، حيث يعكس الشاعر من خلال قصائده وعي الجماعة بمعاناتها وآمالها، مما يجعله صوتاً صادقاً يعبر عن نبض الواقع والتغيرات الإجتماعية. وفي الأبيات الآتية يقول الشاعر:

أيتها النبىة المقدسة

لا تسكتي فقد سكتُ سنَّةً فسنةً

لكي أنال فضلة الأمان

قيل لي أحرص

فخرستُ وعميت واثممتُ بالخصيان!

ظللتُ في عبيد عبس أحرص القطعان

(دنقل، ٢٠١٠م: ٩٧).

وفقاً لنظرية غولدمان، فإن وعي الجماعة يتجلى في هذه الأبيات من خلال تصوير القمع المفروض على الفرد بوصفه انعكاساً لحالة جماعية أشمل، حيث يقول أمل دنقل: "قيل لي أحرص فخرست"، مما يعبر عن كبت الصوت الجماعي، وليس مجرد تجربة فردية. هذا يتسق مع مفهوم غولدمان حول العلاقة بين وعي الفرد والوعي الطبقي أو الجماعي، حيث يصبح الصمت المفروض على الفرد تعبيراً عن إسكات مجتمع بأكمله. كما أن تعبير "اثممت بالخصيان" يحمل دلالة على نزع القوة والإرادة من الجماعة، ليخلق وعياً مأزوماً يعكس حالة الإستلاب والهيمنة، وهو ما يسميه غولدمان بالوعي التراجيدي الذي يدرك الواقع لكنه يعجز عن تغييره. أما صورة "ظللتُ في عبيد عبس أحرص القطعان"، فهي تصور إستسلام الجماعة للسلطة، حيث تتحول إلى أدوات في يد القامع، تخدمه وتحافظ على استمراريته رغم إدراكها لطبيعة الإستبداد، مما يعزز فكرة غولدمان بأن الأدب يعكس الصراع بين الواقع الإجتماعي والطموح الجماعي لتجاوزه، ليكون النص هنا شهادة على وعي الجماعة العالق بين الإدراك والعجز. تتشكل رموز الحياة والموت في وعي الجماعة وفقاً للتجارب المشتركة التي تعيشها، حيث تتحول الدلالات المألوفة إلى معانٍ جديدة تعكس المخاوف والآمال الجماعية. ومن هذا المنطلق، يعيد أمل دنقل صياغة العلاقة بين الرموز البصرية والوعي الجماعي، كاشفاً عن التحولات التي تطرأ على دلالاتها في سياق تجربة الإنسان مع السلطة والمصير. وفي قصيدة ضد من؟ يقول الشاعر:

في عُرف العمليات

كان نقابُ الأطباء أبيض

لونُ المعاطف أبيض

تأج الحكيمات أبيض أودية الراهبات

الملاءاتُ

لون الأسرة أربطة الشاش والقطن

قرصُ المنومِ أنبوبةُ المصل

كوبُ اللبن

كل هذا يشيعُ بقلبي الوهن

كلّ هذا البياض يذكرني بالكفن!

(المصدر نفسه، ص ۳۷۳).

في هذه الأبيات، يوظف دنقل اللون الأبيض، الذي يُعرف تقليدياً بأنه رمز النقاء والسلام، ليكشف عن تناقض صارخ في الوعي الجمعي، حيث يصبح هذا اللون نفسه مرتبطاً بالخضوع والرحيل والموت. فمن خلال ذكر "نقاب الأطباء" و"المعاطف" و"أبنية المصل" و"الكفن"، تتجلى رؤية دنقل لواقع يعيد إنتاج الخوف في تفاصيل الحياة اليومية، حيث تأخذ الأشياء معاني تتجاوز مظاهرها السطحية لتعكس قلقاً جماعياً تجاه السلطة التي تتحكم في المصائر. وفقاً لنظرية غولدمان، يعبر هذا النص عن وعي جمعي مشترك يتشكل من خلال تجربة إجتماعية موحدة، حيث لا ينفصل الفرد عن الجماعة في إدراكه للرموز والمفاهيم. اللون الأبيض هنا ليس مجرد لون، بل هو تجسيد لعلاقة الجماعة بالمجهول والمقدّر، حيث يتقاطع الفردي مع الجمعي في فهم المصير والموت. دنقل يسلط الضوء على هذه العلاقة المتشابكة بين الحياة والموت، ويكشف عن طبيعة السلطة التي تجعل حتى أكثر الأشياء طمأنينة جزءاً من منظومة الخوف والخضوع.

۳-۴. الهوية الوطنية والقومية

يتبلور مفهوم الهوية «بناء على الدلالة اللغوية والفلسفية والسوسولوجية والتاريخية لهذا المصطلح. ويقابل مصطلح الهوية العربي، كلمة Identity و Identity في الفرنسية والإنكليزية، وهو من أصل لاتيني ويعني: الشيء نفسه، أو الشيء الذي هو ما هو عليه، أي أن الشيء له الطبيعة نفسها التي للشيء الآخر، كما يعني هذا المصطلح في اللغة الفرنسية مجموع المواصفات التي تجعل من شخص ما هو عينه شخص معروف أو متعين» (زكي قاسم، ۲۰۱۳ م: ۲۳). وفي تراث الفكري العربي تعريفات كثيرة للهوية «إذ عرّفها الجرجاني بأنها الأمر المتعلق من حيث امتيازه من الأعيان. والهوية عند ابن رشد تقال بالترادف على المعنى الذي يطلق عليه اسم الموجود. وعند الفارابي: هوية الشيء: عينيته وتشخصه وخصوصيته ووجوده المتفرد له الذي لا يقع فيه إشراك» (المصدر نفسه، ص ۲۴). تُعدُّ الهوية الوطنية والقومية من أبرز الموضوعات التي تناولها أمل دنقل في أشعاره، حيث وظّف رموزاً تاريخية وأساطير عربية ليعبر عن قضايا الوطن والانتماء القومي. وفي الأبيات التالية يقول الشاعر:

تكلمي بالله باللعة بالشيطان

لا تغمضي عينيك فالجرذان

تلَعَق من دمي حساءها ولا أرُدّها!

تكلمي لشدّ ما أنا مُهان

لا الليل يُخفي عورتِي ولا الجدران!

ولا اختبائي في الصحيفة التي أشدّها

ولا احتمائي في سحائب الدخان!

(دنقل، ٢٠١٠م: ٩٦).

تعكس هذه الأبيات من شعر أمل دنقل مفهوم الهوية الوطنية والقومية من خلال منظور نظرية غولدمان، التي ترى أن الأدب يعكس الوعي الجمعي للطبقة أو الجماعة التي ينتمي إليها الشاعر. في هذه الأبيات، يظهر الشعور بالقهر والضياع الذي يعاني منه الفرد في مجتمعه، حيث يبرز صراعه الداخلي بين الرغبة في الحديث والصمت المفروض عليه، وهو ما يعكس واقع القمع السياسي والاجتماعي في العالم العربي. كما أن استخدامه للغة المباشرة والتكرار "تكلمي بالله باللعنة" يشير إلى محاولة استنهاض الوعي الجماعي وإجبار المتلقي على مواجهة الحقيقة. وفقاً لغولدمان، فإن الوعي هنا ليس فردياً فقط، بل هو انعكاس لوعي جماعي يتشكل في ظل الظروف الاجتماعية والسياسية، حيث يُجسد النص تجربة الأمة بأكملها في ظل القهر والاستبداد، مما يعزز البعد القومي للنص. كما أن الإشارة إلى "الصحيفة التي أشدّها" و"الجدران" تعكس القمع الذي يعاني منه المثقف العربي، مما يعكس أزمة الهوية الوطنية في ظل تقييد الحريات. ومن خلال هذا التحليل، يتضح أن أمل دنقل لا يعبر فقط عن ذاته، بل عن وعي جمعي مشترك يحمل في طياته معاناة الأمة وهويتها الضائعة في ظل التحديات السياسية والاجتماعية. الهوية الوطنية والقومية في شعر أمل دنقل تتجسد من خلال تصويره للصراع بين التضحية والخيانة، حيث يعكس وعياً جمعياً بالمظلومية التاريخية للشعوب ويكشف التناقضات الاجتماعية. ويقول الشاعر:

إن الذي يحرس الأرض ربُّ الجنود

آه من في غدٍ سوف يرفع هامتهُ

غير من طأطأوا حين أزرَّ الرصاصُ؟

ومن سوف يخطبُ في ساحة الشهداء

سوى الجبّاء؟

ومن سوف يُغوي الأرامل إلا الذي

سيؤول إليه خراجُ المدينة؟!

(المصدر نفسه، ص ٢٨٠).

تعكس هذه الأبيات هوية وطنية وقومية من خلال إبراز الصراع بين التضحية والخيانة، حيث يظهر الوطن كقيمة مقدسة تحرسها دماء الشهداء. في قوله "إن الذي يحرس الأرض ربُّ الجنود"، تتجلى الهوية القومية في تأكيد الارتباط العميق بين الأرض وأبنائها، حيث يصبح الدفاع عنها قدراً محتوماً. أما في "آه من في غد سوف يرفع هاماً غير من طأطأوا حين أزر الرصاص؟"، فهنا يظهر البعد الوطني من خلال التمييز بين من يواجهون الموت بشجاعة وبين من يخونون القضية الوطنية، مما يعكس وعياً قومياً يعيد تعريف البطولة والخيانة داخل إطار الصراع الوطني. في "ومن سوف يخطب في ساحة الشهداء سوى الجبناء؟"، يتضح أن الهوية القومية ليست مجرد انتماء للأرض، بل هي أيضاً موقف سياسي وأخلاقي، حيث يُرادف الوطن بالتضحية، بينما يحتل الخونة المشهد بعد رحيل الأبطال. وأخيراً، في "ومن سوف يُغني الأرامل إلا الذي سيؤول إليه خراج المدينة؟"، نجد إدانة للسلطة التي تستغل معاناة الشعب، مما يعكس وعياً قومياً بطبيعة الإستغلال الذي يمارسه الحكام باسم الوطن.

۵-۳. التهميش والإغتراب

يُعدّ مفهوم الإغتراب من المصطلحات المعاصرة التي حظيت بتفسيرات دلالية متباينة، مما أسهم بشكل كبير في توضيح معانيه وأبعاده المختلفة، كما كان له تأثير واضح على الأدب العربي القديم. تشير المعاجم العربية إلى أن مصطلح الإغتراب «مأخوذ من الجذر اللغوي غَرَبَ، وهو جذر يدل على الشيء، يقال: غرب السيف، أي حدّه، ويقال إستغرب الرجل، إذا بلغ حده الأبعد من الضحك فالغرب هو الحدّ من كل شيء» (ابن فارس، ۱۹۷۹م : ۴۲۰). يُعتبر المستشرق "فروم" أول من تناول مفهوم الإغتراب كمصطلح أدبي وعامل نفسي، وذلك من خلال تعريفه لهذا المفهوم حيث يوضح أنه: «ما يعانيه الفرد من خبرة الانفصال عن وجوده الإنساني وعن مجتمعه وعن الأفعال التي تصدر عنه، يفقد سيطرته عليها وتصبح متحركة فيه، فلا يشعر بأنه مركز لعالمه ومتحكم في تصرفاته» (سلامي، ۲۰۰۰م : ۱۹). يعد التهميش والإغتراب من الموضوعات البارزة في شعر أمل دنقل، حيث تعكس قصائده إحساس الفرد بالغرابة وفي قصيدة الموت في لوحات يقول الشاعر:

مصفوفةٌ حقائبي على رفوف الذاكره

والسَّفَرُ الطويل

يبدأ دون أن تسيّر القاطره!

رسائلي للشمس

تعود دون أن تمسّ!

رسائلي للأرض

تردّ دون أن تُفصّ!

(دنقل، ٢٠١٠م: ١٢٩).

تعكس هذه الأبيات من شعر أمل دنقل مظاهر التهميش ويظهر في قول الشاعر "مصفوفةً حقائب على رفوف الذاكرة"، حيث تبدو الأحلام والطموحات مهملة وكأنها لم تُنح لها الفرصة للتحقيق، وهو تصوير لحالة الإنسان المهمش الذي يجد نفسه عاجزاً عن تغيير واقعه. أما الإغتراب فيظهر جلياً في "والسفر الطويل يبدأ دون أن تسير القاطرة!"، إذ يعكس هذا السطر الشعري شعور الإنسان بالجمود والعزلة، وكأنه في رحلة لا يتحرك فيها، ما يجسد إنقطاع صلته بالواقع وشعوره بعدم القدرة على التأثير فيه. كما يتجلى الإحساس بالإغتراب أيضاً في فشل الرسائل في الوصول، كما في قوله "رسائلي للشمس تعود دون أن تمسّ! رسائلي للأرض تُردُّ دون أن تُقَصَّ!"، مما يشير إلى العجز عن التواصل مع العالم، وكأن المجتمع يرفض الإستماع إليه، وهو ما يتطابق مع رؤية غولدمان حول الإغتراب الاجتماعي والسياسي الذي تعانيه الفئات المهمشة، فالشاعر هنا لا يعبر عن معاناته الشخصية فقط، بل ينقل حالة عامة من الإحباط واليأس تعكس واقع الشعب في ظل ظروف سياسية واجتماعية قاسية. وسط صخب الحياة، قد يشعر الإنسان بالغرابة حتى في الأماكن التي اعتادها، حيث يصبح كل شيء مختلفاً وكأن الزمن والمكان لم يعودا يحتضنانه. هذا الإحساس بالإغتراب والتهميش ينعكس في العديد من القصائد التي تصور فقدان الارتباط والعزلة العاطفية. يقول الشاعر:

لم يعد يذكرنا حتى المكان!

كيف هُنا عنده؟

والأمس هان؟

قد دخلنا

لم نُشر مائدةً نحونا!

لم يستصغنا المقعدان!

الجليسان غريبان

فما بيننا إلا ظلال الشمعدان!

(المصدر نفسه، ص ٧٠).

تعكس الأبيات بوضوح معاني التهميش والإغتراب، حيث يصور الشاعر فقدان الحضور والإعتراف حتى من المكان نفسه، وكأنه أصبح غير مرئي في هذا الوجود، مما يعكس فكرة الإقصاء الاجتماعي والنفسي. في ضوء نظرية غولدمان، التي تربط بين البنية الاجتماعية والعمل الأدبي، يمكن فهم هذه الأبيات كصدى لواقع يعيشه الشاعر، حيث يشعر الفرد بالغرابة حتى في أكثر الأماكن ألفة. تكرر الاستفهامات يعزز هذا الشعور بالضياع، وكأن الشاعر يبحث عن إجابة لوجوده المهتد بالنسيان. كذلك، يبرز التهميش من خلال تصوير

المكان ككيان غير مرحّب، "إذ لم تعد المائدة تُمدّ إليهم ولم يعد المقعدان" يستضيفانهم، في إشارة إلى رفض المجتمع وغياب التفاعل الإنساني. أما صورة "الجالسان غريبان"، فهي قمة الإغتراب، حيث يصبح التباعد النفسي حاضراً حتى بين الأفراد أنفسهم، مما يعكس فقدان التواصل الحقيقي. أخيراً، يأتي "ظلال الشمعدان" كرمز لوجود باهت، حيث لا يبقى بين الشخصين سوى إنعكاس خافت، مما يعمّق الإحساس بالعزلة ويجسد بشكل قوي التهميش والإغتراب وفق رؤية غولدمان الاجتماعية للأدب.

۳-۶. التمرد ضد الاستبداد الاجتماعي والسياسي

التمرد هو «الخروج عن المألوف والمعتاد والثورة عنه، في الشعر العربي ليست جديدة بل هي موجودة منذ العصور القديمة» (طهوية وبهون علي، ۲۰۲۱م: ۲۸). يأخذ التمرد دلالات إصطلاحية متعددة تبعاً لاختلاف الرؤى وزاوية النظر، ففي كتاب "الإنسان المتمرد"، يعرفه ألبير كامو «إنّه إنسان يقول: لا. ولئن رفض، فإنّه لا يتخلى. فهو إنسان يقول: نعم، منذ أول بادرة تصدر عنه. إنّ العبد الذي أُلّف تلقى الأوامر طليقة حياته يرى فجأة أنّ الأمر الجديد الصادر إليه غير مقبول» (المصدر نفسه، ص ۲۹). يُعد أمل دنقل واحداً من أبرز شعراء التمرد في العصر الحديث، حيث حملت أشعاره رفضاً واضحاً للإستبداد الاجتماعي والسياسي. تميزت كتاباته بروح التحدي، إذ عبّر عن صوت الجماهير المهمشة، وانتقد الأنظمة القمعية التي تسلب الأفراد حقوقهم وتفرض عليهم الصمت والخضوع. يقول الشاعر:

أخرج للصحراء!

أصبح كلبا دامي المخالب

أنبش حتى أجدّ الجثة

حتى أقضم الموت الذي يدنّس الترائب!

أدسّ في الحفرة وجهي الشرة المحموم

تصبحُ بوقاً مصمّتا حول فمي المنكفي المزموم

وصارحاً في رحم الأرض

أصيحُ: يا بساطَ البلد المهزوم

(دنقل، ۲۰۱۰م: ۲۲۳).

في هذه الأبيات لأمل دنقل، يظهر التمرد ضد الاستبداد الاجتماعي والسياسي من خلال عدة مستويات دلالية، تبدأ بالمكان حيث يختار الشاعر الصحراء كرمز للعزلة والهروب من واقع خائق، لكن هذه الصحراء ليست مكاناً للخلاص بل مساحة للتوحش والمواجهة. إذ يصوّر الشاعر ذاته ككائن متوحش "كلياً دام المخالب"، مما يعكس حالة التحول العنيف التي فرضها عليه القمع والإستبداد. هذا يتقاطع مع فكرة غولدمان حول الأدب كصورة للعقل الجمعي، حيث تتحول الذات الفردية إلى مرآة لصراع أوسع بين السلطة والشعب

يتجلى التمرد في صورة البحث عن الحقيقة حتى لو كانت الموت نفسه، حيث يستمر في "نبش الجثة" حتى يواجه الموت الفعلي، وكأن الشاعر لا يهاب الفناء إذا كان سبيلاً للوصول إلى جوهر الحقيقة. هذه الروح التمردية هي انعكاس لرفض الإستسلام لقواعد المجتمع القامع، الذي يفرض على الأفراد العيش في خوف وخضوع. أما صورة "أدفن في الحفرة وجهي الشره المحموم"، فهي تشير إلى محاولات قمع الذات لكنها تفشل، حيث يتحول "البوق" من أداة للنطق إلى أداة للصمت، ما يعكس مفارقة السلطة التي تحاول فرض الصمت لكنها تفشل لأن هذا الصمت يتحول إلى صوت أكثر قوة داخل رحم الأرض، وهو إشارة إلى إمكانية الثورة والانبعاث من جديد، في النهاية، تصبح الأرض "بساط البلد المهزوم"، وهي صورة تتكشف فيها كل معاني الهزيمة والخذلان الجماعي، لكن هذه الهزيمة لا تعني الإستسلام، بل يمكن قراءتها كحالة مؤقتة تسبق الانفجار المحتمل. وفقاً لنظرية غولدمان، فإن هذه الرؤية المأساوية للعالم تعكس وعياً نقدياً بالواقع، حيث لا يكون الأدب مجرد انعكاس بسيط للواقع، بل هو أداة تحليل وتفكيك وإعادة تشكيل له. ويقول الشاعر في الأبيات الآتية:

إركضي كالسلاحف

نحو زوايا المتاحف

صيري تماثيل من حجر في الميادين

صيري أراجيح من خشبٍ للصغار الرياحين

صيري فوارس حلوى بموسمك النبوي

وللصبية الفقراء: حصاناً من الطين

صيري رسوماً ووشماً

تجفّ الخطوط به

مثلما جف في رثيتك الصهيل!

(المصدر نفسه، ص ٣٩٣).

تتجلى في هذه الأبيات روح التمرد والاحتجاج ضد الأوضاع الاجتماعية والسياسية، وذلك من خلال الرموز والصور التي يوظفها الشاعر، يبدأ النص بفعل الأمر "اركضي كالسلاحف"، وهو مفارقة ساخرة، إذ يجمع بين الحركة السريعة والبطء الشديد، ما يعكس حالة التناقض التي يعيشها الإنسان المقهور، حيث يُطلب منه السعي لكنه مكبل بقيود الواقع، ثم يأتي "نحو زوايا المتاحف"، وهو تصوير للمكان كمساحة متجمدة، أشبه بالماضي الجامد، ما يشير إلى أن الحاضر متكلس وغير قادر على التغيير، وكأن المجتمع يراوح مكانه دون تطور، يتكرر "صبري" بأشكال متعددة، ما يعكس القهر الاجتماعي، فالصبر هنا ليس فضيلة، بل وسيلة إجبارية للبقاء. فهو "تماثيل من حجر في الميادين"، أي رمزية للخضوع الذي أصبح جزءاً من مشهد الحياة

العامة. وهو أيضاً "أراجيح من خشب للصغار الرياحين"، أي أن الأمل الممنوح للجيل الجديد هس وموقت، مثل أراجيح لا تمنح تحراً حقيقياً، أما حين يصبح "فوارس حلوى بموسمك النبوي"، فهنا يلمح الشاعر إلى التناقض بين الشعائر الإحتفالية والواقع القاسي، حيث يُمنح الناس سراب الفرح بدلاً من حقوقهم. وحين يتحدث عن "حصاناً من الطين" للفقراء، فإنه يعري زيف العدالة، حيث تُعطى لهم رموز القوة لكن بلا حقيقة، تأتي الخاتمة لتؤكد عبثية الإنتظار، حيث يصبح "الصهيل" مجرد صدى أجوف، في صورة تختزل إنطفاء الأصوات الثائرة تحت وطأة الرتابة والمخذلان، بهذا يوظف الشاعر في الأبيات مفردات تعكس الإغتراب الإجتماعي والجمود السياسي، ما يتسق مع رؤية غولدمان حول الأدب كأداة لكشف التناقضات داخل البنية الإجتماعية.

النتائج

تعكس أشعار أمل دنقل العلاقة بين البنية الاجتماعية والإنتاج الأدبي من خلال تصويره للصراع الطبقي والتحويلات السياسية في المجتمع العربي. شعره لا يعبر فقط عن مشاعره الشخصية، بل هو إنعكاس للواقع الإجتماعي الذي يعايشه، مما يظهر تأثير السياق التاريخي والثقافي على نصوصه.

كما يمكن تفكيك البنية العميقة لأشعاره من خلال الرموز والصور الشعرية التي تعكس الوعي الجمعي للصراعات الاجتماعية والسياسية، مما يبرز تأثير الواقع الإجتماعي على تشكيل رؤيته الشعرية. بهذا الشكل، نجد أن شعره يرتبط ارتباطاً وثيقاً بالبنية الإجتماعية ويعكس الصراعات التي تعيشها الطبقات المهمشة.

يكشف تحليل شعر أمل دنقل وفقاً لنظرية لوسيان غولدمان عن الترابط الوثيق بين البنية الاجتماعية والإنتاج الأدبي، حيث لا يعد شعره مجرد إنعكاس للأوضاع السياسية والاجتماعية، بل يتجاوز ذلك ليصبح أداة مقاومة وتشكيل للوعي الجمعي. تعكس قصائده صراع الفئات المهمشة ضد السلطة، ما يجسد الرؤية العالمية لمجتمعه كما يصفها غولدمان، حيث يتجلى الإرتباط بين البنية الفكرية للنص والبنية الاجتماعية التي أفرزته.

يتضح من خلال تفكيك البنية العميقة لنصوص دنقل أن استخدامه للرموز والأساليب البلاغية لم يكن عشوائياً، بل نابعاً من وعيه العميق بالتحويلات الاجتماعية والسياسية. وفقاً لغولدمان، فإن كل إنتاج أدبي يحمل في طياته بنية فكرية تعكس التناقضات الاجتماعية، وهو ما يظهر في قصائد دنقل التي مزجت بين التراث العربي والواقع المعاصر لخلق رؤية نقدية تتحدى السلطة والهيمنة.

تؤكد الدراسة أن شعر أمل دنقل لم يكن فقط تعبيراً عن هموم فردية، بل شكل جزءاً من البنية الفكرية العامة لمجتمعه، إذ عبّر عن وعي جمعي مشترك يعكس صراع الطبقات والتغيرات الاجتماعية. وفقاً لنظرية غولدمان، فإن الأدب لا يُفهم بمعزل عن السياق الاجتماعي، وهو ما يبرز في أعمال دنقل التي حملت أصوات المهمشين وسعت إلى تفكيك الخطاب السائد وإعادة تشكيل الوعي الثقافي.

أخيراً، يُظهر التحليل أن البنية العميقة لأشعار دنقل لم تكن ثابتة، بل خضعت لتطور مستمر يعكس التحولات السياسية والاجتماعية لعصره. وهذا يتوافق مع مفهوم غولدمان عن العلاقة الجدلية بين الفكر والمجتمع، حيث لا يمكن فهم النصوص الأدبية إلا من خلال ربطها بالبنية الاجتماعية التي أنتجتها، وهو ما يجعل شعر دنقل نموذجاً بارزاً لتجسيد هذه العلاقة التفاعلية بين الأدب والمجتمع.

المصادر والمراجع

- إبن فارس، أبي الحسين أحمد (١٩٧٩م)، **معجم مقاييس اللغة**؛ تحقيق: هارون عبد السلام محمد، ج ٦، بيروت: دار الفكر.
- إبن منظور، أبو الفضل جمال الدين بن مكرم (١٩٥٦م)، **لسان العرب**، المجلد الرابع، بيروت: دار صادر.
- بخوش، علي (٢٠٠٣م)، **التلقي في شعر أمل دنقل**، رسالة الماجستير فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة محمد خير بسكرة الجزائر.
- دنقل، أمل (٢٠١٠م)، **الأعمال الكاملة**، القاهرة: دار الشروق.
- زكي قاسم، رياض (٢٠١٣م)، **الهوية وقضاياها في الوعي العربي المعاصر**، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية.
- زيعور، محمد (١٩٩٠م)، **السلطة والقيادة**، بيروت: منشورات شركة رشاد برس.
- سلامي، سميرة (٢٠٠٠م)، **الاغتراب في الشعر العباسي القرن الرابع الهجري**، سوريا: دار الينابيع.
- ضيف، شوقي (١٩٥٧م)، **الأدب العربي المعاصر في مصر**، القاهرة: دار المعارف.
- طرهيو، نجاة و بهون علي، تيمة (٢٠٢١م)، «تيمة التمرد في شعر تأبط شرا»، **مجلة آفاق للعلوم**، العدد ٤، الصفحات: ٢٥-٣٧.
- علوش، سعيد (٢٠٠٩م)، **الرواية والإيديولوجيا في الأدب العربي المعاصر**، بيروت: دار المنهل اللبناني.
- عليوة، علي (٢٠١٨م)، «الصراع وإدارة الصراع عند كل من آلان توران، بيار بورديو، ميشال كروزيه»، **مجلة الرسالة للدراسات والبحوث الإنسانية**، العدد ٩، الصفحات: ١٤٠-١٥٢.
- عموري، نعيم وشمس الدين رميلة، پروانه (٢٠٢٢م)، «سوسولوجية رواية يوتوبيا لأحمد خالد توفيق وفق نظرية لوسيان غولدمان»، **مجلة التواصلية**، العدد ١، الصفحات: ١١-٢٩.
- غولدمان، لوسيان (١٩٩٣م)، **مقدمات في سوسولوجية الرواية**؛ ترجمة: بدر الدين عرودكي، بيروت: دار الحور والتوزيع.

- غولدمان، لوسیان، وآخرون (۱۹۸۶م)، **البنیویة التکوینیة والنقد الأدبی**، ط ۲، بیروت: مؤسسة الأبحاث العربیة.
- لفظی، عبد الحمید (۱۹۸۱م)، **علم الاجتماع**، بیروت: دار النهضة العربیة.
- محفوظ أبو محفوظ، ابتسام (۱۹۹۳م)، **بنیة القصیدة عند أمل دنقل**، رسالة الماجستير فرع اللغة العربیة وآدابها، جامعة الأردنیة.
- مرزوقی، بدر الدین (۲۰۱۷م)، «المفهوم السوسیولوجی مقاربة نقدیة لبعض أبرز التعاریف الغربیة المعاصرة»، **مجلة کلیة العلوم الإجتماعیة والانسانیة**، العدد ۴، الصفحات: ۱۰۷-۱۱۴.
- ملیبا، جمیل (۱۹۸۲م)، **المعجم الفلسطینی بالألفاظ العربیة والفرنسیة والانکلیزیة واللاتینیة**، بیروت: دار الكتاب اللبنانی.



دوفصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی

شاپای الکترونیکی: ۳۰۹۲-۶۹۵۵



بررسی مؤلفه‌های جامعه‌شناختی در اشعار امل دنقل بر اساس نظریه گلدمن

عفیفة موحديان عطار^{۱*}، علی‌رضا پريزن^۲

^۱ استادیار، گروه آموزش زبان و ادبیات عرب، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	این پژوهش به تحلیل رابطه بین ساختار اجتماعی و تولید ادبی در شعر امل دنقل بر مبنای نظریه لوسین گلدمن می‌پردازد که بر ارتباط عمیق اندیشه ادبی و بستر اجتماعی تأکید دارد. پرسش اصلی این است که چگونه تحولات اجتماعی و سیاسی در شعر دنقل بازتاب یافته و تا چه حد اشعار او نمایانگر آگاهی جمعی و تضادهای طبقاتی جامعه‌اش هستند. شعر دنقل نه تنها واقعیت‌ها را منعکس می‌کند، بلکه ابزاری برای مقاومت و تعامل با آن‌هاست. پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی استفاده کرده و اشعار دنقل را بر اساس مفاهیم گلدمن، مانند «دیدگاه جهان» و «ساختار معنادار»، مورد بررسی قرار می‌دهد. تحلیل‌ها بر رمزگشایی نمادها و تصاویر شعری و چگونگی بازتاب درگیری‌های اجتماعی و تاریخی تمرکز دارد. همچنین، سبک‌های زبانی و بیانی دنقل که نشان‌دهنده آگاهی انتقادی اوست، مورد بررسی قرار گرفته و تعامل اشعارش با رویدادهای اجتماعی تحلیل شده است. نتایج نشان می‌دهد که شعر دنقل فراتر از بیان فردی، به ابزاری برای مقاومت و شکل‌دهی آگاهی جمعی تبدیل شده و رنج‌های اقشار فرودست را منعکس می‌کند. اشعار او با دیدگاهی جهانی و انتقادی از واقعیت، نشان‌دهنده پیوند ناگسستنی تجربه شعری‌اش با شرایط فرهنگی و اجتماعی زمانه‌اش هستند و به عنوان گفتمانی دیالکتیکی با زمینه تاریخی خود در تعاملند.
مقاله پژوهشی	
دریافت:	
۱۴۰۳/۰۷/۰۳	
پذیرش:	
۱۴۰۳/۱۰/۲۷	
کلمات کلیدی: جامعه‌شناسی ادبیات، نظریه گلدمن، ساختار اجتماعی، امل دنقل.	

استناد: موحديان عطار، ع. پريزن، ع.ر. (۱۴۰۳). بررسی مؤلفه‌های جامعه‌شناختی در اشعار امل دنقل بر اساس نظریه گلدمن، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۱۵-۱۳۸.

DOI: 10.22034/jisall.2025.508008.1034.



حقوق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

Study of the sociological components in Amal Donqol's poetry based on Goldman's theory

Afifeh Movahedianattar, (corresponding author): Assistant Professor in Department of Arabic Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.
Email: afifehmovahedianattar@cfu.ac.ir

Alireza Perizan, Master student in Department of Arabic language and literature, Faculty of Theology and Islamic studies, Shahid Chamran University, Ahvaz, Iran.

Introduction

Literature is not merely an art form; it is a social tool that reflects, analyzes, and influences society. Sociology helps us understand literature more deeply by analyzing the social contexts that produced it. "Literature is, in fact, a clear and shining mirror reflecting the lives of its people and what they have been influenced by in general events and specific circumstances" (Dhaif, 1957: 11). From this perspective, the study of the sociological components in the poetry of Amal Dunqol holds particular importance, as he is a poet whose works are connected to the interactions of Arab reality in the second half of the twentieth century. Lucien Goldmann's theory in literary sociology is one of the critical approaches that allows for a deeper understanding of the relationship between literature and society, as it assumes that literary work is a reflection of the mental structure of a specific social group. Accordingly, studying Amal Dunqol's poetry through this theory contributes to revealing the nature of the interaction between social structure and literary creativity, highlighting how his poems reflect collective consciousness and the social and political changes of his time.

Methodology

This research relies on a descriptive-analytical approach, where the sociological components in the poetry of Amal Dunqol are described and analyzed according to Lucien Goldmann's theory in literary sociology. This approach involves studying selected poetic texts and analyzing them from a sociological perspective to reveal how the social and political structure is reflected in the poet's works. This research aims to study the sociological components in the poetry of Amal Dunqol by employing Lucien Goldmann's theory, in order to analyze how the social and political structure is reflected in his poems. It seeks to explore the relationship between poetic creativity and the intellectual and cultural changes in Arab society during his lifetime, as well as to clarify the role of literature in shaping social consciousness and documenting political and cultural transformations.

Amal Dunqul's poetry reflects the relationship between social structure and literary production according to Lucien Goldmann's theory, where the concerns of society and the class struggle that characterized the Arab reality during periods of political transformation are evident in his texts. Dunqul used poetry as a tool to convey collective consciousness, influenced by the historical and cultural context, which makes his poems a reflection of the worldview of marginalized classes opposing authority. Thus, his poetry was not merely a personal expression but a voice that addresses social and political issues, reflecting the dialectical relationship between literature and social structure. Additionally, the deep structure of Amal Dunqul's poetry can be dismantled to reveal its relationship with social structure through the analysis of the symbols and poetic images he employed in his texts. His poetry appears as a linguistic tapestry that reflects a troubled collective consciousness, shaped by the social and political conflicts he experienced. Through the use of metaphors and distinctive linguistic structures, the extent of social structure's influence on shaping poetic vision becomes evident, making his poems a model for analyzing the interaction between literature and cultural context according to Goldmann's theory.

Discussion and Results

Goldmann believes that "literature and philosophy, in that they express a worldview at different levels, are not individual realities but social phenomena belonging to a group or a class. According to his argument, any coherent and unified perspective on the totality of reality and the thoughts of individuals, which is rarely consistent and unified except in some cases, does not pertain to a metaphysical and abstract unity, devoid of substance and form. Rather, it concerns a conceptual system that imposes itself, under certain conditions, on a group of people who exist under similar circumstances, that is, on certain social classes" (Goldmann et al., 1986: 48). Amal Dunqul went through harsh life experiences and psychological struggles, yet he managed to leave a profound impact on the Arab poetic scene. His personal suffering, particularly during his final illness, manifested in poetry that addresses the issues of the nation and resonates with human concerns, giving his poems an unparalleled depth and humanity. Despite his passing, Amal Dunqul remains a symbol of poetic creativity in Egypt and the Arab world. His poetry continues to serve as a guiding light for new generations, a voice that expresses pain and dreams. Despite the difficulties of his life and his lack of fortune, his name remains alive in the memory of Arabic literature.

The analysis of Amal Dunqul's poetry according to Lucien Goldmann's theory reveals the close connection between social structure and literary production. His poetry is not merely a reflection of political and social conditions; it transcends that to become a tool of resistance and a formation

of collective consciousness. His poems reflect the struggle of marginalized groups against authority, embodying the global vision of his society as described by Goldmann, where the connection between the intellectual structure of the text and the social structure that produced it becomes evident. By dismantling the deep structure of Dunqul's texts, it becomes clear that his use of symbols and rhetorical devices was not random but stemmed from his profound awareness of social and political transformations. According to Goldmann, every literary production carries within it an intellectual structure that reflects social contradictions, which is evident in Dunqul's poems that blend Arab heritage with contemporary reality to create a critical vision that challenges authority and hegemony.

Conclusion

The exploration of Amal Dunqul's poetry through the lens of Lucien Goldmann's literary sociology reveals profound insights into the intricate relationship between literature and society. Dunqul's works serve as a testament to the power of poetry as a social tool, reflecting the collective consciousness and the socio-political realities of Arab society during a tumultuous period in the second half of the twentieth century. By employing a descriptive-analytical methodology, this research demonstrates how Dunqul's poetry articulates the struggles, aspirations, and frustrations of marginalized classes, thereby transforming personal expression into a collective voice that resonates with broader societal issues.

Goldmann's theory underscores that literature is not an isolated phenomenon but a reflection of the mental structures and worldviews of specific social groups. Amal Dunqul's ability to weave his personal experiences and societal observations into a rich tapestry of poetic imagery and symbolism exemplifies this dynamic. His work not only critiques authority but also documents the historical and cultural transformations that shaped the Arab world, thereby affirming the role of literature in shaping social consciousness.

Furthermore, Dunqul's legacy endures, inspiring future generations to engage with the complexities of their socio-political landscapes through the lens of creativity and resistance. His poetry continues to illuminate the struggles of the oppressed, reinforcing the idea that literature can be both a mirror of society and a catalyst for change. Ultimately, this study highlights the enduring significance of Amal Dunqul's contributions to Arabic literature, illustrating how his poetic vision remains relevant in understanding the ongoing interplay between art and the social fabric from which it emerges.

Reference

Alloush, S. (2009). *The novel and ideology in contemporary Arabic literature*. Dar Al-Manhal Al-Lubnani. {In Arabic}

- Amouri, N., & Rumaila, P. S. (2022). The sociology of Ahmed Khaled Tawfiq's utopia novel according to Lucien Goldman's theory. *Journal of Communication*, 8(1), 11–29. {In Arabic }
- Bakhoush, A. (2003). *Reception in the poetry of Amal Dunqol* [Master's thesis]. University of Muhammad Khair Biskra. {In Arabic }
- Daif, S. (1957). *Contemporary Arabic literature in Egypt*. Dar Al-Maaref. {In Arabic }
- Goldman, L. (1993). *Introductions to the sociology of the novel* (B. Aroudaki, Trans.). Dar al-Hoor wa al-Tawzee. {In Arabic }
- Goldman, L., et al. (1986). *Formative structuralism and literary criticism* (2nd ed.). Al-Abaath Al-Arabiya Foundation. {In Arabic }
- Ibn Faris, A. H. A. (1979). *Dictionary of language standards* (Vol. 6, H. A. S. Muhammad, Ed.). Dar Al-Fikr. {In Arabic }
- Ibn Manzur, A. F. J. (1956). *Lisan Al-Arab* (Vol. 4). Dar Sadir. {In Arabic }
- Mahfouz Abu Mahfouz, I. (1993). *The structure of the poem according to Amal Donqol* [Master's thesis]. University of Jordan. {In Arabic }
- Malaba, J. (1982). *The Palestinian dictionary in Arabic, French, English, and Latin words*. Dar al-Kitab al-Lubnani. {In Arabic }
- Marzouki, B. (2017). The sociological concept: A critical approach to some of the most prominent contemporary Western definitions. *Journal of the Faculty of Social and Human Sciences*, 10(4), 107–114. {In Arabic }
- Salami, S. (2000). *Alienation in Abbasid poetry: The fourth century AH*. Dar Al-Yanabi. {In Arabic }
- Tarhiwa, N., & Ali, T. B. (2021). The theme of rebellion in the poetry of Ta'abbat Sharra. *Afaq Journal of Sciences*, 6(4), 25–37. {In Arabic }
- Verbally, A. H. (1981). *Sociology*. Dar Al-Nahda Al-Arabiya. {In Arabic }
- Zaki Qasim, R. (2013). *Identity and its issues in contemporary Arab consciousness*. Center for Arab Unity Studies. {In Arabic }
- Zayour, M. (1990). *Authority and leadership*. Rashad Press Publications. {In Arabic }



Analysis of proverbs and allusions in Hariri's works based on cognitive linguistics

Moahmmad Sheikh¹, Reza Rezaei², Obeydollah Koch Totazahi^{3*}

¹ Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

² Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

³ PhD student in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

01/12/2024

Accepted:

21/01/2025

Cognitive linguistics is one of the new trends in psychology that has effective tools and methods for analyzing texts. One of them is the theory of conceptual metaphor. Since idioms and proverbs have abstract concepts and their expression requires domains of origin, examining them in the framework of the theory of conceptual metaphor is of great importance. The pioneering research, using an analytical-descriptive method, has examined conceptual metaphors in proverbs and idioms in Hariri's works, and its findings show that Hariri has conceptualized idioms and proverbs based on different domains of origin. The domains of origin that were examined in the pioneering research include; human body parts, animals, war tools, colors, clothing, etc., which are among the most widely used domains through which mental concepts and abstractions are conceptualized. In addition, some of the allusions, in addition to conceptual metaphor, also have a movement schema. Since the origin of most proverbs is individuals, another area titled: Metaphorical names of individuals was analyzed. The frequency of this type of proverbs is high in Hariri authorities and they are often mentioned with the verb of exaggeration.

Keywords: *proverb, irony, Hariri, conceptual metaphor, cognitive linguistics*

Cite this article: Sheikh, M.& Rezaei, R. & Koch Totazahi, O. (2025). *Analysis of proverbs and allusions in Hariri's works based on cognitive linguistics*, year¹, issue2, Pp 139-158.

DOI: 10.22034/jisall.2025.497150.1032.



© The Author(s).

Publisher: University of Zabol

***Corresponding Author:** Obeydollah Koch Totazahi

Address: PhD student in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

E-mail: totazahi054@gmail.com.



تحلیل ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌ها در مقامات حریری بر مبنای زبان‌شناسی شناختی

محمد شیخ^۱، رضا رضایی^۲، عبیدالله کوچ توتازه‌ی*^۳

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

^۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله: زبان‌شناسی شناختی یکی از گرایش‌های جدید علم روان‌شناسی است که ابزارها و روش‌های موثری برای تحلیل متون دارد یکی از آنها نظریه استعاره مفهومی است از آنجایی که کنایه‌ها و ضرب‌المثلها دارای مفاهیم انتزاعی هستند و بیان آنها نیازمند حوزه‌های مبدأ است، بررسی آنها در قالب نظریه استعاره مفهومی از اهمیت بالایی برخوردار است. پژوهش پیشرو، با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی استعاره‌های مفهومی در ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های در مقامات حریری پرداخته است و یافته‌های آن نشان می‌دهد که حریری کنایه‌ها و ضرب‌المثلها را بر اساس حوزه‌های مختلف مبدأ مفهوم سازی کرده است. حوزه‌های مبدأ که در پژوهش پیشرو مورد بررسی واقع شدند عبارت‌اند از اعضای بدن انسان، حیوانات، ابزارهای جنگی، رنگ‌ها، لباس و غیره. از جمله حوزه‌های پرکاربردی هستند که مفاهیم و انتزاعات ذهنی به وسیله آنها مفهوم سازی شده است. در ضمن بعضی از کنایه‌ها علاوه بر استعاره مفهومی، دارای طرحواره حرکتی نیز هستند از آنجایی که منشأ بیشتر ضرب‌المثلها اشخاص هستند حوزه دیگری با عنوان نام‌های استعاری اشخاص تحلیل گردید بسامد این نوع ضرب‌المثلها در مقامات حریری بالاست و غالباً با افعال تفضیل ذکر شده‌اند.

کلمات کلیدی: ضرب‌المثل، کنایه، حریری، استعاره مفهومی، زبان‌شناسی شناختی.

دریافت:

۱۴۰۳/۰۹/۱۱

پذیرش:

۱۴۰۳/۱۱/۰۲

استناد: شیخ، م. رضایی، ر. کوچ توتازه‌ی، ع. (۱۴۰۳). تحلیل ضرب‌المثلها و کنایه‌ها در مقامات حریری بر مبنای زبان‌شناسی شناختی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۳۹-۱۵۸.

DOI: 10.22034/jisall.2025.497150.1032.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

*- نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسئول): totazahi054@gmail.com

۱. مقدمه

زبان‌شناسی شناختی یکی از گرایش‌های جدید علم روان‌شناسی است که ابزارها و روش‌های موثری برای تحلیل متون دارد یکی از آنها نظریه استعاره مفهومی است همانطور که از نامش بر می‌آید بر خلاف استعاره سنتی که در لفظ معمولاً اتفاق می‌افتد، این استعاره در مفاهیم است که کاربردش در دو حوزه است: حوزه مبدا و حوزه مقصد. که ما مفاهیم ذهنی را، که همان حوزه مقصد است به وسیله محسوسات یعنی همان ابزارهای که در حوزه مبدا هستند بیان می‌کنیم. این نظریه‌ی استعاره مفهومی که از مباحث مورد مطالعه در حوزه زبان‌شناسی شناختی است، به بررسی نحوه ادراک و شناخت در ذهن انسان می‌پردازد. مطابق این نظریه، استعاره‌ها؛ نه تنها یک کارکرد زبانی در خدمت ادبیات و متن دارند، بلکه ابزاری اساسی برای درک امور انتزاعی و غیرملموس در ذهن بشر هستند و حوزه کار و نفوذ آنها نه در سطح واژگان بلکه در عمق معنا و مفاهیم می‌باشد. حوزه‌های تعریف شده در نظریه استعاره مفهومی و مصادیق آن از جهات بسیاری با زمینه‌های مفهومی و کاربردی ضرب المثلها و کنایه‌ها مشابهت‌هایی دارد؛ به نحوی که می‌توان ضرب المثل‌ها و کنایه‌ها را نیز نمونه‌های از استعاره‌های مفهومی دانست که با استفاده از حوزه‌های مبدأ گوناگون به انتقال معانی و مفاهیم متناسب با آنها می‌پردازند. از آنجایی که ضرب المثل‌ها و کنایه‌ها، عمومی‌ترین و پرکاربردترین بخش از ادبیات به شمار می‌آیند در این پژوهش ضمن بررسی استعاره‌های مفهومی، در خلال مباحث مطرح شده، انواع طرحواره‌ها نیز بررسی خواهد شد تا هر چه بیشتر موجبات و دریافت مبانی فکری را فراهم سازد.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

باتوجه به اهمیت موضوع، ضمن بررسی و تحلیل استعاره‌های مفهومی در مقامات حریری، تلاش بر این است که به سوالات زیر پاسخ داده شود:

- بررسی ضرب المثل‌ها و کنایه‌ها در مقامات حریری بر مبنای نظریه استعاره مفهومی از چه اهمیتی برخوردار می‌باشد؟

- نظریه استعاره مفهومی در مقامات حریری تا چه اندازه قابل انطباق می‌باشد؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

بیشک تاکنون تحقیقات زیادی در زمینه زبان‌شناسی شناختی، استعاره مفهومی و ضرب المثلها و کنایه‌ها صورت گرفته است و از زوایای مختلفی موضوعاتی مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. برخی از آنها عبارت‌اند از: «بررسی ریشه‌های تاریخی ضرب المثل‌های مقامات حریری، از علی رضا کاظمی و رضا سمیع زاده؛ چنانچه از عنوان بر می‌آید نویسنده ریشه‌های تاریخی ضرب المثلها و مناسبت‌های (مورد و مضرب) که این ضرب المثل‌ها در آنها کاربرد پیدا کردند، را در مقامات حریری بررسی کرده و حال آنکه مقاله حاضر از زاویه نظریه استعاره مفهومی به آن نگریسته است. مقاله دیگر با عنوان «بررسی

استعاره‌های مفهومی در ضرب المثل‌های فارسی» از نرجس مقیمی و محمد رضایی است نویسندگان با مروری گذرا بر مطالعات و نگرش‌های تاریخی پیرامون استعاره‌ها و سنجیدن دو دیدگاه متفاوت درباره آنها، ضرب المثل‌های فارسی را با توجه به نظریه استعاره مفهومی بررسی نموده و حوزه‌های مبدأ پرکاربرد در دایره امثال فارسی را بررسی نموده‌اند. مقاله دیگر با عنوان «بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی در کنایه‌های فارسی و مصر» از علی حاجی خانی و همکارانش در مجله پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در تابستان ۱۳۹۷ به چاپ رسیده است. نویسندگان در این مقاله با توجه به فرهنگ دو ملت استعاره‌های مفهومی را بر اساس حوزه‌های مبدأ بررسی کرده و داده‌های آن را در سه بخش: مطابقت واژگانی و مفهومی کامل، مطابقت نسبی واژگانی و مطابقت مفهومی کامل، عدم مطابقت واژگانی با مفهومی کامل بررسی و تطبیق داده‌اند. و مقاله‌ای با عنوان «بررسی طرحواره‌های تصویری در ضرب المثل‌های عامیانه موصلی» از علی اسودی و مهدی آب رون که در مجله ادب عربی دانشگاه تهران به چاپ رسیده است به بررسی نوع دیگر از انواع استعاره‌های مفهومی بنام طرحواره‌های در ضرب المثل‌های عامیانه موصلی پرداخته‌اند. نویسندگان به بررسی هشت طرحواره که توسط لیکاف و جانسون مطرح شده، پرداخته‌اند پس از بحث و بررسی به این نتیجه رسیده‌اند پربسامدترین طرحواره اتحاد با قید جزء و کل است، که این نشانگر توجه موصلی به جزئیات امور است. چنانکه از پژوهش‌های مذکور بر می‌آید تحقیقات زیادی در زمینه استعاره مفهومی و طرحواره‌های تصویری که در حیطه زبان‌شناسی شناختی قرار می‌گیرند و هم‌منظور ضرب المثل‌ها و کنایه انجام گرفته است با این وجود عنوانی که به تحلیل ضرب المثل و کنایه‌های مقامات حریری در زبان‌شناسی شناختی (استعاره مفهومی) بپردازد، یافت نشد بنابراین مقاله حاضر در نظر دارد تا از رهگذر استعاره مفهومی که یک نظریه جدید و کاربردی است، ضرب المثل‌ها و کنایه‌های مقامات را مفهوم‌سازی کرده و کاربرد آن‌ها را در حوزه‌های مختلف مبدأ بررسی کند. در ضمن در ذیل بعضی از شاهد مثال‌ها به جهت تفهیم شدن و ظرفیت بحث نوع دیگر استعاره مفهومی (طرحواره حرکتی) نیز بررسی شده است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱. مبانی کلی نظریه پژوهش

در سال ۱۹۸۰م دو زبان‌شناس و فیلسوف مشهور به نام‌های جورج لیکاف و مارک جانسون در کتابی به نام «استعاره‌های که با آن زندگی می‌کنیم» نظریه جدیدی از شاخه زبان‌شناسی شناختی را ارائه دادند. لیکاف و جانسون مدعی شدند که مفاهیم حاکم بر اندیشه ما فقط شامل موضوعات فکری نمی‌شود، بلکه اعمال روزمره ما و حتی پیش پا افتاده‌ترین جزئیات آن را نیز دربرمی‌گیرد. ساختار ادراکات، نحوه مرادده ما در جهان، و چگونگی تعامل ما با سایر افراد را همین مفاهیم ذهنی شکل می‌دهد (هاشمی: ۱۳۸۹، ۱۲۳). از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، استعاره عبارت است از درک یک حوزه مفهومی در قالب حوزه مفهومی

دیگر است. زندگی به مثابه سفر، بحث و جدل به مثابه جنگ، عشق به مثابه سفر، نظریه به مثابه ساختمان و ... همه نمونه‌های هستند که در فکر و زبان ما جاری اند یک راه ساده و کوتاه در توصیف چنین دیدگاهی به استعاره می‌تواند چنین باشد: حوزه مفهومی الف همان حوزه مفهومی ب است که به آن استعاره مفهومی گفته می‌شود (کوچش: ۱۳۹۳، ۲۶).

ویژگی‌های که حوزه مبدأ باید دارا باشد عبارت‌اند از:

- معانی عینی‌تر باشد (هر آنچه را که می‌توان به سادگی تصور کرد، دید، شنید، لمس کرد، بویید و چشید).

- معانی مرتبط با حرکات فیزیکی باشند

- معانی واضح‌تر باشند (یعنی واضح در مقابل مبهم)

- معانی این حوزه به لحاظ زمانی قدیمی‌تر از حوزه مقصد باشند. (همان، ۱۶)

عبارات زیادی است که حاوی معانی استعاری هستند بدون آنکه گوینده متوجه آن باشد. بنابراین ما برای درک کردن نیازمند دو حوزه هستیم حوزه مفهومی که می‌خواهیم درک کنیم حوزه مقصد و حوزه مفهومی دیگر را که به این منظور از آن بهره می‌گیریم حوزه مبدأ نامیده می‌شود. لیکاف و جانسون با دلایل و شواهد نگاه سنتی به استعاره آن را به چالش کشیدند اساس نظریات لیکاف و جانسون در مورد استعاره مفهومی بر این مبنی استوار است: - استعاره‌های زبانی نمودی عینی و سطحی از استعاره‌های مفهومی هستند - این استعاره‌ها برگرفته از تجربه‌های روزانه بشر است. - استعاره‌ها تنها راه درک و دریافت اندیشه‌های انتزاعی و ناملموس هستند (بهنام: ۱۳۸۸، ۲). البته انواع دیگری از استعاره مفهومی به نام تصویری - طرحواره‌های وجود دارند. طرحواره‌ها حاصل تجربیات انسانها با جهان خارج هستند که آنها را به زبان خود انتقال می‌دهند. موضوع طرحواره‌ها با تجربه‌ی جسمی همراه شده و جسمانی شدن تأثیر مستقیمی بر ساختار مفهومی بشر دارد؛ در واقع طرحواره‌های دارای ساختار معنادار و جسمی شده‌ای هستند که حاصل حرکات جسم انسان در فضای سه بعدی، تعاملات ادراکی و نحوه‌ی برخورد با اجسام هستند (اسودی: ۱۴۰۱، ۲۶۲). یکی از انواع طرحواره‌ها، طرحواره حرکتی است؛ در این نوع طرحواره، ذهن از طریق تجربه‌ی حرکت انسان یا سایر اشیاء، برای تحرک مفاهیم انتزاعی یا اموری که قابلیت جابجایی ندارند، فضایی را خلق می‌کند که این طرحواره منعکس کننده حرکت از حوزه مبدأ به مقصد است (شکیبایی فر: ۱۴۰۱، ۳۰۴). در این نوع استعاره‌ها شکلهای مختلف تغییر به مثابه حرکتی که به تغییر مکان منجر می‌شود مفهوم سازی می‌گردد و هدف از تغییر، مکانهای مورد نظرند که دست‌یابی به یک هدف رسیدن، به مکان مورد نظر است (لیکاف: ۱۳۸۳، ۲۴۳)

۲-۱. کنایه و اهمیت آن در زبان‌شناسی شناختی

کنایه یکی از انواع فنون بلاغی است که گاهی متکلم برای اهداف نهفته‌ای که در آن است الفظی را بکار می‌گیرد که در معنی حقیقی خود نیستند بلکه از طریق قرائن موجود در کلام می‌توان به معانی آنها پی

برد. چنانچه عبدالقاهر جرجانی اینگونه می‌گوید: الكناية أن يرى المتكلم إثبات معنى من المعاني فلا يذكره باللفظ الموضوع في اللغة و لكن يجيء إلى المعنى هو تاليه و ردفه في الوجود فيوميء به اليه و يجعله دليلا عليه (فاضلی: ۱۳۶۵، ۳۴۲). در کتب بلاغی به انواع مختلفی تقسیم شده است. علماء بلاغت قدیم برای کنایه حوزه بسیار وسیعی قائل هستند بگونه‌ای که هر نوع عدم تصریح را مقوله کنایی می‌دانند حتی ضمیر را. اما از نگاه زبان‌شناسی شناختی، مفاهیم انتزاعی و نامحسوسی هستند نهفته در حوزه مقصد که تفهیم آنها از طریق حوزه فزیک‌تری و تجربه‌ای یعنی مبدا امکان پذیر است. از آنجا که استعاره‌های مفهومی با انتقال از یک حوزه مفهومی عینی به یک حوزه مفهومی انتزاعی درک می‌شوند و بشر این مفهوم عینی را از طریق روابط تجربی خود به دست می‌آورد، کنایات، که بیشتر از هر گونه زبانی دیگری از این ویژگی‌های عینی برخوردارند، اهمیت بسیاری در علم زبان‌شناسی شناختی دارند (حاجی خانی و همکاران: ۱۳۹۷، ۱۵۰). بنابراین کنایه‌ها از طریق تناظرها و نگاشته‌ها قابل بررسی و شناسایی هستند.

۲-۲-۲. ضرب المثل و اهمیت آن در زبان‌شناسی شناختی

ضرب المثله‌ها نیز همچون استعاره‌های مفهومی با برقراری ارتباطی قراردادی بین حوزه‌های مبدأ و مقصد به انسان کمک می‌کنند تا با استفاده از برخی واژگان و عبارات، مفاهیم دیگر را درک نماید؛ زیرا بین معنای امثال در کلیت خود و معنای کلمات تشکیل دهنده آنها ارتباطی وجود ندارد (رضایی: ۱۳۹۴، ۱۰۳). ابو هلال عسکری می‌گوید «نکته شگفت آور ضرب المثل در زبان عربی این است که با وجود لفظ مختصرش به اندازه یک کلام دارای اطناب، معنادار است. افزون بر این، به کلام جلوه خاصی بخشیده و با الفاظ اندک؛ اما پر محتوایش به راحتی در ذهن حک می‌شود» (العسکری: ۱۹۸۸، ۵/۱). در استعاره مفهومی با دو حوزه سر و کار داریم: حوزه مبدأ که ضرب المثل به آن ارجاع می‌یابد و ادراک ما از آن به طور خودکار، دانش حوزه مقصد را فعال می‌کند و در این حوزه نیز ضرب المثل در بافت به کار برده می‌شود (آرمان و همکاران: ۱۳۸، ۲۱۳).

۲-۳-۲. تحلیل کنایه‌ها و ضرب المثله‌ها بر مبنای حوزه‌های مبدأ

باتوجه به گستردگی بحث و فراوانی حوزه‌های مبدا در اینجا محدود به چند حوزه پر کاربرد مبدا که بیشترین بسامد را در مقامات حریری دارند، کنایه‌ها و ضرب المثله‌ها تحلیل می‌شوند.

۲-۳-۱. اعضای بدن

بدن انسان یک حوزه مبدأ ایده آل است، چرا که برای ما کاملا آشنا است و آن را خوب می‌شناسیم. البته این بدان معنا نیست که ما همه جنبه‌های این حوزه در درک استعاری مقصدهای انتزاعی بهره می‌گیریم اندامهای مختلف بدن مانند سر، صورت، پاهای، دستها، کمر، چشم و .. از انواع بخشهای این حوزه هستند که به طور خاص در درک استعاری نقش آفرینی می‌کنند (کوچش: ۱۳۳، ۳۶). بنابراین بخاطر اینکه دسترسی

انسانها به بدن خود بی واسطه و بدن ابزاری اصلی کنش انسان در طبیعت است در بسیاری از استعاره‌های مفهومی انسانها برای درک امور انتزاعی از مفاهیم به بدن استفاده کرده‌اند (هوشنگی: ۱۶، ۱۳۸۸).

فَلَمْ يَكُنْ أَلَّا كَلِمَاحِ الْبَصَرِ او اقرب (حریری، ۲۵) کنایه از خیلی زود بودن و سریع السیر است. در کنایه آنچه از مفاهیم ذهنی سریع و زود هنگامی که ذهن در هنگام پردازش و در نتیجه بیان آن، اقدام می‌کند مفاهیم متافیزیکی هستند که ابزارهای محسوس و فیزیکی تر همانند لمح بصر یا به عبارتی چشم بر هم زدن و بهره‌گیری از اعضای بدن انسان حالت شدت و سریع را هستند کرده است. بنابراین این کنایه دارای دو سازه مربوط به اعضای بدن را با خود دارد یکی لمح (اشاره با گوشه چشم) و دیگری بصر (چشم) است در این عبارت متکلم نمی‌خواهد به انسان و اعضای بدن آن فکر کند بلکه آنچه مدنظرش است سرعت عمل در یک کاری است. بنابراین برای مفهوم سازی حالت کنشها از شیوه حرکت می‌توان استفاده کرد. أَوْ يُعْنِي عَنكَ نَدْمُكَ إِذَا زَلَّتْ قَدَمُكَ (حریری، ۱۶) لغزیدن قدم کنایه از ارتکاب اشتباه و خطا شدن است. هنگامی که اشتباه خواسته یا ناخواسته از آدمی سربزند چه بسا اضطراب به او دست داده و علاوه بر سرزنش خود در وجود خویش احساس پشیمانی و ندامت کرده و آنچه از حالت‌های انتزاعی که او را فراگرفته از مجرای محسوسات قابل تفهیم و بیان است بنابراین نگاشتی که در این کنایه رخ داده بر حالت فیزیکی بدن انسان یعنی لغزیدن قدمها استوار است البته نگاشت دیگر نوع حرکتی هم وجود دارد که یکی از بنیادترین تجربه‌های بشری است این حرکت می‌تواند تغییر موقعیت شود که در این صورت منجر به جهت می‌شود و می‌تواند ایستا باشد که در این کنایه (لغزیدن قدم) به شکل حرکت ایستا کاربرد پیدا کرده است. ثُمَّ وَلَّى يُجْرُ عَظْفِيهِ وَ يَخْطُرُ بَيْدِيهِ (حریری، ۱۶۰) کنایه از تکبر و خودبرتربینی است. تکبر مفهوم انتزاعی دارد که تفهیم آن با اعضای بدن یا تشبیه معقول به محسوب امکان پذیر است. برخلاف استعاره سنتی که فقط در زبان و الفاظ کاربرد دارد اما بررسی استعاره مفهومی بر اعمال و رفتار انسانها نیز تمرکز دارد. طرحواره مطرح در این کنایه از نوع حرکتی است زیرا مسیر حرکت از بالا به پایین به مفهوم تکبر عینیت بخشیده است برای اینکه تکبر یکی از رذایلی است که باعث سقوط اخلاقی می‌شود پس مسیر حرکت از بالا به پایین است. بنابراین ضمن اینکه حالت و حرکات فیزیکی انسان حوزه مبدأ به مفهوم تکبر عینیت بخشیده است پدیده ملموسی حرکت از بالا به پایین نیز تکبر را مفهوم سازی کرده است چون تکبر یک خصلت منفی است پس جهت حرکت از بالا به پایین است که همان حالت منفی را نشان می‌دهد. الْمُشَارُّ إِلَيْهِ بِالْبَنَانِ (حریری، ۱۶۲) کنایه از شهرت است. گاهی آدمها با کسب ثروت و علم و دانش و یا جایگاه‌های سیاسی و اجتماعی و... صاحب وجهه برتری می‌شوند و این برتری آنها را در مقابل افرادی که از این ویژگی برخوردار نیستند، نمایان می‌کند بنابراین آنچه که ذهن برای شهرت فردی بیان می‌کند نگاشتش یا به عبارتی نامحسوس را محسوس کردن با اعضای بدن که حالت فیزیکی

دارد امکان پذیر می‌کند. بالمشیبِ انذاؤک (حریری، ۱۶) پیری هشدار دهنده است کنایه از پایان عمر و نزدیک شدن به مرگ است. در این کنایه پایان زندگی و فرارسیدن مرگ به وسیله حالت های بدن که سفیدی مو و ... است مفهوم سازی شده است در این کنایه نیز طرحواره حرکتی رخ داده است بدین معنی که حرکت بین دو مبدأ؛ ایام طفولیت به صورت عمودی به سمت جوانی بوده است پس از تحمل سختی و دشواری های روزگار اینک پیری او را دریافته و حرکت نزولی و به سمت مرگ، به عبارتی از نقطه آغازین به نقطه پایانی رسیده است بنابراین مفهومی که ذهن تداعی کرده است به شکل یک پدیده محسوس، حرکت و مسیر پریپیچ و خم ترسیم شده است.

تَعْصُفُ بَنَانِ النَّادِمِ (حریری، ۲۶). کنایه از ندامت و پشیمانی است بر اساس این کنایه مخاطب از حوزه مبدأ که همان گاز گرفتن انگشتان است به حوزه مقصد یعنی ندامت و پشیمانی می‌رسد. وَلَا تَبَصَّتْ لِي مِنْهُ فَرِيصَةٌ (حریری، ۱۹)؛ کنایه از عدم ترس است. مجموعه تناظرهای این کنایه برگرفته از ترس و اضطراب درونی است که به کمک حالت فیزیکی بدن و لرزیدن شانه‌ها مفهوم سازی شده است. همانطور که گفته شد کاربرد حوزه های مبدأ بسته به فرهنگ هر ملت دارد بنابراین در فرهنگ عرب و چه بسا ایرانیان لرزیدن پشت و شانه ها حکایت از اضطراب و خوف درونی دارد که از این جهت برای این حوزه کاربرد پیدا کرده است. رَقَّ قَلْبُ الْوَالِي (حریری، ۲۲۰). نرمی دل کنایه از مهربانی است. حریری در این کنایه برای درک مفهوم مهربانی از حوزه مبدأ نرمی دل که از جوارح انسان است، بهره برده است و عینیت بخشیده است.

۲-۳-۲. حیوانات

قرنها انسان در امور مختلف زندگی خود، همانند حمل و نقل، کشاورزی، تولید منابع غذایی، جنگها، نگهداری از حریم خود، بافت لباس و ابزارهایی نظیر فرش، چادر و ... از حیوانات و اجزای بدن آنها استفاده کرده است؛ به همین دلیل ارتباط نزدیک و عمیقی بین انسان و حیوان وجود دارد و در بسیاری موارد حیوانات ابزاری برای ایجاد شناخت در بشر قرار گرفته اند (رضایی: ۱۳۹۲، ۱۸). حوزه حیوانات، حوزه بسیار پرکاربردی است؛ خصوصاً انسانها که اغلب در قالب ویژگیهای (مفروض) حیوانات درک می شوند از همین روست که ما حیوانات، گاو، گاو، سگ، گاو و ... را برای انسان به کار می‌بریم اما استفاده استعاری از اصطلاحات حوزه حیوانات به انسانها محدود نمی‌شود بلکه در موقعیت های مختلف کاربرد دارند... بنابراین حیوانات در مفهوم سازی استعاری حوزه های مبدأ بسیار به کار می‌روند (کوچش: ۱۳۳، ۳۵). و اسْتَنْزَلَتِ الْعُصَمَاءُ مِنَ الْمَعَاقِلِ (حریری، ۱۶۵) این جمله نیز کنایه از صفت نغمه خوانی و خوش آوازی است یعنی زمانی که شروع به آواز خواندن می‌کند چنان نغمه‌های دلنوازی از خود سر می‌دهد که در اثر آن بز وحشی جذب شده و از کوه‌ها پایین کشانده می‌شود. در این کنایه شدت مضمون جذب کننده آواز، به حالت پایین کشاندن حیوان مفهوم سازی شده است. در این استعاره مفهومی طرحواره جذب هم رخ

داده است همانطور که نغمه او جذب می‌کند پایین آمدن حیوان (بز وحشی) از کوه نیز حالت جذب شدن دارد. یک ساختار رایج طرحواره‌ای برای جذب وجود دارد که میان این تجربه‌ها مشترک است. وقتی ما از لحاظ فیزیکی احساس می‌کنیم فرد دیگری را به سوی خود جذب می‌کنیم نیز همین ساختار وجود دارد. این نیرو به معنای استاندارد، گرانشی (جاذبه ای) نیست؛ بلکه نوعی گرایش به سوی جسم دیگر است. این نیرو به معنای دقیق کلمه، در همین طرحواره زیر بنایی جذب شریک است (پهلوان نژاد: ۵۵، ۱۴۰۳). مَثَلُ: الْبَاحِثِ عَنْ حَتْفِهِ بِظَلْفِهِ (حریری، ۱۲). مضمون این ضرب المثل در فارسی؛ تیشه به ریشه خود زدن است. قرآن نیز در این مورد می‌فرماید: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (البقرة/۱۹۵). در مورد این ضرب المثل آورده‌اند که فردی شکاری گرفت اما کاردی نداشت که آن را ذبح کند شکار در زیر دست شکارچی دست و پا می‌زند تا اینکه در اثر آن از زیر خاک کاردی پیدا شد پس سرش به وسیله آن بریده شد. بنابراین برای بیان این مفاهیم که گاهی انسان با دست خویش خودش را به هلاکت می‌اندازد مفهوم سازی شده به حالت آن حیوانی که خود باعث مرگش شد مَثَلُ: أَحْيَرٌ مِنْ ضَبِّ (حریری، ۱۳۵). ضرب المثل است برای کسی که در پریشانی بسر می‌برد. اصل این مَثَل بدین قرار است، زمانی که سوسمار خانه زیرزمین درست می‌کند در دهانه آن سنگ کوچکی قرار می‌دهد که در هنگام بازگشت دچار اشتباه نشود اما اگر کسی آن را بردارد راه را گم کرده و سرگردان می‌شود. مفاهیم انتزاعی که دربرگیرنده حالات اضطراب و سردرگمی است به حالت عینی سوسمار مفهوم سازی شده است. أَصْدُقَانِي سِنَّ بَكْرِكَمَا (حریری، ۷۷). بکر به شتر جوانی گفته می‌شود که هنوز به سن جفت گیری نرسیده است. اصل ضرب المثل از این قرار است که شخصی شبانگاه شترش را فروخت مشتری از سن شتر پرسید او گفت هنوز بکر است چون روز مشتری شترش را نگاه کرد از علائم آن فهمید که راست گفته و شتر جوان است. آنچه از راستگویی و صداقت در رفتار و گفتار از مفاهیم ذهنی‌ای هستند که عینیت بخشیدن آنها نیازمند حوزه مبدا است در این ضرب المثل حریری صداقت و راستگویی را به صورت ساختاری به آنچه به عینیت و تجربه در ضرب المثل شتر جوان است، مفهوم سازی کرده است. یعنی مفاهیم حوزه مبدا (شتر بکر که در یک مناسبتی بکار رفته است) نگاشت می‌کند. در این مثالها استعاره‌های مفهومی که با مبدأ حیوانات قابل شناخت و مفهوم سازی است شرح آنها، بدین صورت است که ویژگی‌های انسانی به حیوانات نسبت داده می‌شود و آن ویژگی مجدد به او بکار می‌رود یعنی ابتدا به حیوانات شخصیت بخشیده می‌شود و سپس ویژگی‌های حیوانی مربوط به انسان برای درک رفتار انسانها بکار می‌رود اما این تنها رفتار نیست که با بیان استعاری در قالب رفتارهای حیوانی درک می‌شود بلکه اغلب خود افراد نوعی حیوان توصیف می‌شود (کوچش: ۱۳۹۳، ۲۰۹).

جنگ در طول تاریخ یکی از عواملی بوده که بشر همواره با آن دست و پنجه نرم کرده و از نزدیک و دور نظاره گر آن بوده است این پدیده ضمن اینکه تبعات منفی دارد اما چه بسا ملت‌ها از آن نفع برده اند و سبب اتحاد آنها شده است و به ترتیب ابزارهای آن برای بشر به صورت عینی و ملموس تجربه شده است و به تدریج به عنوان حوزه‌های مبدأ در جهت تفهیم انتزاعات ذهنی ملتها باتوجه به فرهنگ و آداب خود از آنها بهره برده اند. ثُمَّ تَابَ الْفَهْمُ بَعْدَ أَنْ صَرَدَ السَّهْمُ (حریری، ۱۶۷) تیر از کمان جستن کنایه از؛ کار از کار گذاشتن است. آنچه در حوزه مبدأ برای ما عینی و ملموس است ابزارهای جنگی همانند تیر، کمان و... است که جزو تجربه‌های عینی بشر است که می‌توان برخی از انتزاعات ذهنی را به وسیله آنها مفهوم سازی کرد در این کنایه حریری کار از کار گذاشتن را به تیر از کمان جستن مانند کرده است. لَا تُضِحِّنَا عَنْ ظَلْكَ السَّابِغِ (حریری، ۸). کنایه از لطف دائمی است. واژه سابغ از نظر لغوی به معنی عریض و طویل بودن است (آذنوش: ۱۳۹۱، ۴۲۳). و در اصطلاح به لباس زره ای بلندی گفته می‌شود که تمام بدن را پوشش می‌دهد گویا لطف و رحمت دائمی خداوند نسبت به بندگانش همان لباس زره ای طویلی است که دائماً انسان را در بر می‌گیرد و از هجمات هر نوع تیر بلا و مصیبت حفاظت می‌کند بنابراین مفهوم سازی و عنیت بخشیدن رحمت و لطف خداوند که غیر ملموس و تجربی است، با ظَلْكَ السَّابِغِ امکان پذیرتر شده است. رَمَى عَنِ قَوْسٍ عَقِيدَتَنَا (حریری، ۴۵). اینکه پرتاب شدن از کمان عقیده کنایه از اینکه مطابق میل ما سخن گفت. در این کنایه نیز ابزارهای جنگی مانند تیر و کمان و حالت پرتاب کردن به عنوان حوزه مبدأ جهت مفهوم سازی سخن مطابق میل کاربرد پیدا کرده است مَثَلٌ: قُرْبٌ رَمِيَةٍ مِنْ غَيْرِ رَامٍ (حریری، ۱۳۷). ضرب المثل برای کسی که گاهی ناخواسته کارش روبراه می‌شود. در این ضرب المثل بدون اراده کار وفق مراد انجام شدن به مثابه تیری است که ناخواسته از کمان پرتاب می‌شود و به هدف می‌خورد بنابراین آنچه از انتزاعات ذهنی در مورد اینکه گاهی کار بدون خواسته انجام می‌شود، را مفهوم سازی و مانند کرده به تیر بدون اراده به هدف خوردن. بنابراین شرح مطالب نشانگر آن است که این استعاره سر و کار مفهومی دارند نه لفظی.

۴-۳-۲. لباس

لباسها و انواع آن نیز از اشیاء عینی و ملموس است و از آنجایی که بشر به صورت مستقیم با آن ارتباط دارد و بر او ملموس و محسوس است گاهی برای تفهیم مفاهیم انتزاعی از آن بهره جسته است. حریری در مورد رازداری فردی می‌گوید: أَنَّهُ لَا يَهْتِكُ الْأَسْتَارَ وَ لَوْ عُوِّضَ لِأَنْ يَلِجَ النَّارَ (حریری، ۱۶۵) و جای دیگر می‌گوید: قَبْلَ أَنْ يَنْهَيْتَكَ السُّرَّ (حریری، ۱۳۹). در این عبارتهای حریری؛ ندریدن و دریدن پرده‌ها کنایه از عدم افشا و افشا کردن اسرار است گویا عدم افشای اسرار همانند ندریدن پرده است همانطوری که پرده باعث مخفی شدن مستور می‌شود و پاره شدن آن باعث برملا شدن است نگاشت این استعاره بر مبنای حوزه مبدأ لباس هستند شده است.

و ان رَقَصَتْ أَمَالَتْ العِمَانَمَ عن الروؤس (حریری، ۱۶۶) کنایه از قدبلندی است. آنچه از استعاره مفهومی که در این کنایه صورت پذیرفته است ویژگی و صفت به حیرت آورنده بلندی قد است که مفهوم سازی آن به وسیله حالت‌های عمامه از جمله متمایل و کج شدن از سرها در اثر نگاه کردن به بلاست چنانچه حرکت به سمت بالا رفتن در ذهن تداعی شود یعنی حرکت بین مبدأ و مقصد به سمت صعودی با استعاره مفهومی نوع طرحواره حرکت عمودی مواجه هستیم. به عبارتی، حرکت شیء از محیطی فراتر از مقصد آغاز شده، به صورت سقوطی ادامه می‌یابد و سرانجام بر روی سطح مرزنا متوقف می‌شود. و نیطت بی العِمَانَم (حریری، ۲۰) کنایه از بزرگ شدن، یعنی صاحب عمامه شده و از حالت کودکی بیرون آمده است. رشد کردن از امور انتزاعی است آنچه آن را عینیت می‌بخشد نگاشت آن به یک شیء ملموس است در این کنایه نوع استعاره حرکتی نیز نمود پیدا کرده است یعنی مراحل رشد را به یک پدیده‌ای دارای حرکت تدریجی مفهوم سازی کرده است. ... قَبْلَ نَزْعِ مَلْبُوسِهِ (حریری، مقامه ۳۱) پیش از گذن لباس احرام، باتوجه به سیر کلام، کنایه از اعمال حج است. تصویرسازی که در این کنایه بر مبنای حوزه مبدأ انجام شده است به اتمام رساندن مناسک و اعمال حج مفهوم سازی شده به حالت گذن لباس احرام پس از اتمام آن. بنابراین تجسم اعمال که امر انتزاعی و معنوی است عینیتش به یک شیء ملموس و همان گذن لباس احرام، امکان پذیر شده است. سَمَرْتُ تَسْمِيرَ مَنْ لَا يَأْلُو جُهْدًا (حریری، ۲۵۱). سَمَرْتُ ثِيَابَهُ اَزْدَفَرُ جَرَابَهُ (حریری، ۱۴۸). سَمَرْتُ الذَّيْلَ وَ بَادِرِ السَّيْلِ (حریری، ۱۴۱). در همه این عبارتها؛ آستین، جامه، انبان و شلوار بالا زدن کنایه از آماده شدن است.

۲-۳-۵. نامهای استعاری اشخاص

منظور از نامهای استعاری اشخاص، ضرب المثل‌های است که بنام بعضی از اشخاص در برهه‌ای از زمان اتفاق افتاده و رواج پیدا کرده اند بسامد این نوع ضرب المثلها در مقامات حریری بالاست و غالباً اکثر آنها با افعال تفضیل ذکر شده‌اند. گاهی نظامهای پیچیده انتزاعی در استعاره‌ها به مثابه اشخاص مفهوم سازی می‌شوند البته این کل شخص نیست که به عنوان حوزه مبدأ بکار می‌رود بلکه حالت‌های رفتاری یا بدن اوست که حوزه مبدأ است (کوچش: ۱۳۹۳، ۲۱۵).

مواعید عرقوب (حریری، ۴۳). هَلْ ضَاهَتْ عِدَّتُنَا عِدَّةَ عَرْقُوبٍ (حریری، ۱۳۰). عرقوب کسی بوده که به خلف وعده ضرب المثل شده است همان ضرب المثل‌های فارسی؛ وعده سرخرمن دادن، بزک نمیر که بهار می‌آد کنیزه با خیار می‌آد (نجاریان: ۱۳۹۲، ۲۱۶). شرح این هر دو ضرب المثل برای کسی کاربرد دارد که عادت به حرف مفت زدن دارد و در عمل کاری انجام نمی‌دهد بنابراین عدم انجام فعلی در موقع آن مفهوم سازی شده است به حالت تجربی شخصی بنام عرقوب که زمانی در خُلف وعده و عدم انجام کار به موقع مشهور شده است.

تناظرهای این طرحواره، تشریح استعاری ضرب المثل را به آن صورت که در عملکرد مردی با این اوصاف بکار رفته، تعرف می‌کند. يُنْسِي سَحْبَانَ كَلَّمَا أَبَانَ (حریری، ۱۵۴). سحبان شخص خطیب و فصیحی بوده که در زمان معاویه می‌زیسته و به فصاحت و خطابت مشهور شده بود. شرح این ضرب المثل برای کسی پیدا می‌کند که در هنگام سخن گفتن مهارت فصاحت و بلاغت را از خود نشان دهد. به عبارتی؛ در هنگام عمل خوب برتری خود را به نمایش گذارد نگاشت شده به مانند فردی بنام سحبان که در زمان خود در سخن گفتن و فصاحت شهرت داشته است. بنابراین حریری تعبیر تمثیلی برتری و شهره بودن در یک مهارتی را محسوس کرده و به آن عینیت بخشیده است. بِأَعْطَرَ مَنْشَمٍ (حریری، ۴۶۱). این ضرب المثل در شومی و تیره بختی است. بنابراین حالت شومی و نحس بودن در یک امری عینیت یافته به وسیله ضرب المثل زنی بنام منشم. فَقَدَ تَجَوَّعَ الْحُرَّةُ وَلَا تَأْكُلُ بِثَدْيِهَا (حریری، ۱۳۸) این ضرب المثل برای کسی کاربرد دارد که بخاطر ارجمندی و ریشه و تبارش در هنگامی لغزش، پستی‌ها را بر مصیبت‌ها ترجیح نمی‌دهد. بنابراین عدم ترجیح پستی‌ها بر ارجمندی و گرانقداری نفس در هنگام مصیبت عینیت داده شده به حالت زنی که در یک زمانی بخاطر فقر و گرسنگی اجیر نمی‌شد (به بچه ای شیر بدهد و مزد دریافت کند) و کرامت نفسش را حفظ می‌کرد. مَنْ ضَيَّعَ اللَّبْنَ فِي الصَّيْفِ (حریری، ۴۳۱). اصل مثل از این قرار است که زنی به عقد پیرمردی ثروتمندی در آمد از او خوشش نیاند و طلاق گرفت. و با جوان خوش سیمای فقیری ازدواج کرد در قحط سالی پیش پیرمرد شوهر قبلی رفت از او درخواست شیر حیوان کرد پیرمرد گفت در تابستان شیر را ضایع کردی (الهاشمی: ۱۹۹۹، ۲۷۳). این مثل برای کسی کاربرد دارد که در زمانی که امکان به دست آوردن یک کاری فراهم است، اقدام نکند و در زمانی که امکانش نیست اقدام کند مفهوم سازی شده به واقع آن زنی که این امر را در یک زمانی عیناً تجربه کرده است. نمونه‌های فراوانی از این نوع ضرب المثلها یافت می‌شود که بنیان استعاری دارند و هر کدام از این نوع ضرب المثلها ساختاری به دست می‌دهند که نمونه‌های زیادی را پوشش می‌دهند. منشأ همه این ضرب المثلها، اتفاقی است که توسط یک فردی رخ داده است سپس بنام آن شخص به صورت استعاری رایج شده است نگاشت آنها در حوزه مبدأ حالت آن فرد است که عیناً این مفهوم استعاره از او سرزده است. همانطور که ذکر شد یکی از مهم ترین ویژگی‌های حوزه مبدأ این است که به لحاظ زمانی قدیمی‌تر از حوزه مقصد باشد. بنابراین می‌بینیم که انطباق مفاهیم حوزه مقصد بدین جهت امکان پذیر هستند که حوزه مبدأ (مورد و مضرب ضرب المثلها) در یک زمان دورتر تجربه شده‌اند.

۲-۳-۶. رنگها

انسان به صورت فطری از رنگها تأثیر می‌پذیرد؛ هر آنچه بشر را در خود احاطه کرده است، رنگ دارد و این رنگها بر ذهن و اثر پذیری او از محیط پیرامون مؤثر واقع می‌شوند (رضایی: ۱۳۹۴، ۲۱۲). حریری می‌گوید: رَنَى لِي الْعَدُوُّ الْأَرْزَقُ (حریری، ۱۱۸) در اصل این مثل، گفته شده است که رومی‌ها و دیلمی‌ها چشم

آبی بودند و با عربها جنگهای زیادی داشتند لذا دشمن کینه توز را به آنها مَثَل می‌زدند بنابراین کینه توزی و عداوت از مفاهیم انتزاعی و ذهنی، به عبارتی ناملموسی هستند که ذهن انسان برای بیان آن در عالم واقع نیاز به مفاهیم حوزه مبدأ که فیزیکی تر و عینی تر هستند، دارد تا از رهگذر آن بیان تناظرها بین دو حوزه رخ دهد. فَمُدَّ اغْبَرَّ الْعَيْشُ الْأَخْضَرُ (همان). اینکه زندگی سرسبز روی به تیرگی نهاده، کنایه از عدم رفاه و آسودگی است. الْعَيْشُ الْأَخْضَرُ یعنی زندگی توأم با رفاه و خوشی. ارتباطی که بین دو مبدا برقرار است همانطور که سرسبزی باعث شادابی و نشاط می‌شود، زندگی که در آن رفاه و آرامش باشد نشاط و شادابی دارد. بنابراین این مفهوم ذهنی به وسیله رنگ سبز که با آن ارتباط نزدیک دارد مفهوم سازی شده است. اِرْوَرَّ الْمَحْبُوبُ الْأَصْفَرُ (همان). رویگردانی محبوب زردرنگ کنایه از دست دادن شیء نفیس (طلا) است. گرانبها بودن مفهوم سازی شده با شیء زرد رنگ که همان طلا است. اِسْوَدَّ يَوْمِي الْأَبْيَضُ (همان). از میان رنگها سیاهی نماد بدبختی و شومی است. مثلا در محاوره های روزمره گفته می‌شود فلانی دروغ گفت و رویش را سیاه کرد. رنگ سفید نماد خوبی است. روز سفیدم سیاه شد کنایه از تغییر حالت خوبی و خوشی به بدبختی است. بنابراین خوشبختی و بدبختی در قالب رنگهای سفید و سیاه مفهوم سازی کرده است. اِبْيَضَ فَوْدِي الْأَسْوَدُ (همان). سفید شدن موهای سیاه کنایه از پیری است. که دو صفت حوزه انتزاعی را به وسیله حوزه رنگها مفهوم سازی کرده است فَحَبَّذا الموتُ الْأَحْمَرُ (همان) کنایه از مرگ ناگهانی است. مرگی که به وسیله شمشیرها اتفاق می‌افتد. حوزه مقصد مرگ و حوزه مبدا رنگ قرمز است که باعث خلق استعاره مفهومی شده است. ارتباط این دو حوزه از این جهت است که رنگ خون قرمز است و مرگ توسط شمشیر، ریختن خون است بنابراین در این عبارات حریری، مفاهیم مختلف انتزاعی، چون کینه توزی، رفاه، نفیس، بدبختی، خوبی، پیری، جوانی و مرگ ناگهانی بر مبنای شناختی از حوزه رنگها قابل درک هستند.

نتیجه

بر اساس یافته‌های پژوهش، نتایج ذیل حاصل گردیده است:

ضرب المثلهای و کنایه‌ها بر خواسته از بطن زندگی جامعه است و با فرهنگ هر ملتی گره خورده است درک مفاهیم آنها نیازمند حوزه‌های فیزیکی تر و تجربه‌ای یعنی حوزه مبدا است. حوزه‌های تعریف شده در نظریه استعاره مفهومی و مصادیق آن از جهات بسیاری با زمینه‌های مفهومی و کاربردی ضرب المثلهای و کنایه‌ها مشابهت‌هایی دارد با توجه به مصنوع بودن عبارات حریری، واکاوی آنها در پرتو نظریه استعاره مفهومی باعث درک عمیق‌تر مخاطب از مطالب می‌گردد و از رهگذر آن می‌تواند مفاهیم انتزاعی را به آسانی درک نماید.

استعاره مفهومی و حوزه‌های مبدأ آن در مقامات حریری فراتر از آن چیزی است که در این گفتار به آن اشاره شده اما اهم حوزه‌های ملموس به عنوان حوزه مبدأ که در این پژوهش بدان پرداخته شده

عبارت‌اند از؛ اعضای بدن انسان، حیوانات، لباسها، ابزارهای جنگی، رنگها و نامهای استعاری اشخاص. این حوزه‌های مبدأ نقش برجسته‌ای در مفهوم‌سازی کنایه‌ها و ضرب المثلها مذکور ایفا نموده‌اند. در ضمن طرحواره حرکتی که یکی دیگر از شاخه‌های استعاره مفهومی است، در بیشتر استعاره‌ها نمود یافته است.

منابع

منابع عربی

قرآن کریم

- حریری، ابی‌محمد القاسم (د.ت). *مقامات*. دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
- العسکری، أبوهلال (۱۹۸۸م). *جمهره الأمثال*. ج ۲، بیروت، دار الجیل.
- فاضلی، محمد (۱۳۶۵ش) - «دراسة و نقد فی مسائل البلاغیة هامة»، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- میدانی، أبی الفل احمد بن محمد (۱۷۲م). *مجمع الامثال*. الجزء الاول و الثاني، بیروت، دارالفکر.

منابع فارسی

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۹۲ش). *فرهنگ معاصر عربی-فارسی*. چاپ پانزدهم، تهران، نشر نی.
- آرمان، علیرضا، علوی مقدم، مهیار، تسنیمی، علی، الیاسی، محمود (۱۳۹۸ش) - «نگاشتهای استعاره‌های حیوانات در ضرب المثلهای برآمده از متون ادب فارسی»، *دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، سال ۷، شماره ۲۶، خرداد و تیر، صص ۲۴۰-۲۰۷.
- اچيستون، جین (۱۳۷۱ش). *مبانی زبان شناسی*: ترجمه محمد فائض، تهران، نگاه.
- اسودی، علی؛ آب رون، مهدی؛ (۱۴۰۳ش) - «بررسی طرحواره‌های تصویری در ضرب المثلهای عامیانه موصلی». *ادب عربی*، سال ۱۶، شماره ۲، شماره پیاپی ۴۰، تابستان، صص ۹۵-۷۵.
- الهاشمی، احمد (۱۳۸۳ش). *ترجمه و شرح جواهر البلاغه*. مترجم، عرفان حسن، ج ۲، قم.
- بندرریگی، محمد (۱۳۷۴ش). *ترجمه منجد الطلاب*. چاپ یازدهم، تهران، نشر اسلامی.
- بهنام، مینا (۱۳۸۹ش) - «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس» *نشریه نقد ادبی*، شماره ۱۰، صص ۹۱-۱۱۴.
- پهلوان نژاد، محمدرضا، محسنی، بلاسم (۱۴۰۳ش) - «واکاوی طرحواره‌های تصویری در ضرب المثلهای لهجه اماراتی) مورد پژوهش: کتاب الرمسة الإماراتیة»؛ *ادب عربی*، سال ۱۶، شماره ۴ زمستان، شماره پیاپی ۴۲، صص ۱۳۹-۱۶۳.

حاجی خان، علی، تک بار فیروزجایی، حسین، صابری، زینب (۱۳۹۷ش) - «بررسی اطنیقی استعاره‌های مفهومی در کنایه های فارسی و مصری» فصلنامه علمی - پژوهشی - پژوهش ادبیات تطبیقی، دوره ۶، شماره ۲، صص ۱۶۷-۱۴۴.

رضایی، محمد، مقیمی، نرجس (۱۳۹۲ش) - «بررسی استعاره‌های مفهومی ضرب المثل‌های فارسی» نشریه مطالعات زبانی - بلاغی، شماره ۸، صص ۱۱۶-۹۱.

گوچش، ژلتن، (۱۳۹۳ش). مقدمه کاربردی بر استعاره: ترجمه شیرین پورابراهیم، نشر: تهران سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).

شکیبایی فر، شهلا، پیشوایی علوی محسن (۱۴۰۱ش) «تحلیل شناختی طرحواره های تصویری در شعر سمیح القاسم با تاکید بر نظریه مارک جانسون» پژوهشنامه نقد ادبی، شماره ۲۵، صص ۳۱۹-۲۹۰.

نجاریان، محمدرضا، (۱۳۹۲ش) - «شرح دشواری های مقامات حریری»، چاپ اول، ناشر، انتشارات دانشگاه یزد.

الهاشمی، احمد (۱۳۸۳ش). ترجمه و شرح جواهر البلاغه. مترجم، عرفان حسن، ج ۲، قم.

هوشنگی، حسین، سیفی پرگو، محمود (۱۳۸۸ش) «استعاره های مفهومی در قرآن از منظر زبان شناسی شناختی» پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، شماره ۳، صص ۳۵-۹.



تحليل الكنايات والأمثال في مقامات الحريري على أساس اللغويات المعرفية

محمد شيخ^١، رضا رضايي^٢، عبيدالله كوچ توتاهي^{٣*}

^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سيستان وبلوتشستان، زاهدان، إيران.

^٢ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سيستان وبلوتشستان، زاهدان، إيران.

^٣ طالب دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة سيستان وبلوتشستان، زاهدان، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

تعد اللغويات المعرفية من الاتجاهات الجديدة في علم النفس والتي تمتلك أدوات وأساليب فعالة لتحليل النصوص، ومن هذه الأساليب نظرية الاستعارة المفهومية، حيث أن الاستعارات والأمثال لها مفاهيم مجردة ويتطلب التعبير عنها مجالاً محدداً، ودراستها في ضوء هذه النظرية تتطلب دراسة وتحليل النصوص. إن إطار نظرية الاستعارة المفهومية له أهمية كبيرة، وقد تناولت الأبحاث الرائدة، باستخدام المنهج الوصفي التحليلي، الاستعارات المفهومية في الأمثال والتلميحات في أعمال الحريري، وأظهرت نتائجها أن الحريري صاغ الاستعارات والأمثال على أساس مجالات مختلفة من المعرفة. الأصل. مجالات الأصل التي تم فحصها في البحث السابق هي؛ تعتبر أجزاء جسم الإنسان، الحيوانات، أدوات الحرب، الألوان، الملابس، وغيرها من المجالات الأكثر استخداماً والتي يتم من خلالها تكوين المفاهيم والتجريدات العقلية. بالإضافة إلى ذلك، فإن بعض المفارقات، بالإضافة إلى الاستعارة المفهومية، لها أيضاً مخطط حركي. وبما أن معظم الأمثال تتبع من الأفراد، فإن مجالاً آخر بعنوان؛ تم تحليل الأسماء المجازية للأشخاص، حيث أن هذا النوع من الأمثال يكثر استخدامه في المراجع الحبرية، وكثيراً ما يتم ذكرها مع الفعل "التفضيل".

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٦/٠٥/٢٩

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٧/٢٠

الكلمات المفتاحية: المثل، الكناية، مقامات الحريري، الاستعارة المفهومية، اللسانيات المعرفية.

الاقْتباس: شيخ، م. رضايي، ر. كوچ توتاهي، ع. (١٤٤٦). تحليل الكنايات والأمثال في مقامات الحريري على أساس اللغويات

المعرفية. مقالة محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ١٣٩-١٥٨. DOI: 10.22034/jisall.2025.497150.1032



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

* - البريد الإلكتروني (الكاتب المسؤول): totazahi054@gmail.com

Analysis of proverbs and allusions in Hariri's works based on cognitive linguistics

Dr.Moahmmad Sheikh: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

Dr.Reza Rezaei: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

Obeydollah Koch Totazahi (Corresponding Author): PhD student in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran. totazahi054@gmail.com

Introduction

The theory of conceptual metaphor, which is one of the topics studied in the field of cognitive linguistics, examines the way of perception and cognition in the human mind. According to this theory, metaphors; They not only have a linguistic function in the service of literature and text, but are also a fundamental tool for understanding abstract and intangible matters in the human mind, and their scope and impact are not at the level of words but in the depth of meaning and concepts. The areas defined in the theory of conceptual metaphor and its examples are similar in many ways to the conceptual and practical areas of proverbs and irony. In such a way that proverbs and irony can also be considered examples of conceptual metaphors that use different fields of origin to convey meanings and concepts appropriate to them. Since proverbs and irony are considered the most general and widely used part of literature, in this research, in addition to examining conceptual metaphors, various schemas are also examined during the discussions presented in order to provide as many reasons and understanding of intellectual foundations as possible.

In 1980, prominent linguists and philosophers George Lakoff and Mark Johnson introduced a groundbreaking theory in cognitive linguistics through their book *Metaphors We Live By*. They argued that the conceptual frameworks shaping human thought extend beyond abstract ideas—they govern everyday actions, perceptions, social interactions, and even mundane details of life. From a cognitive linguistics perspective, a metaphor is the understanding of one conceptual domain in terms of another. Examples like "life as a journey," "argument as war," or "theory as a building" permeate language and cognition. This view can be summarized as: Conceptual Domain A is Conceptual Domain B.

The source domain (used to explain abstract concepts) must:

Be concrete (easily perceived via senses: sight, touch, etc).

Involve physical motion or interaction.

Be clearer (as opposed to ambiguous).

Predate the target domain historically.

Metaphorical expressions often operate subconsciously. Comprehension thus requires two domains: the target domain (the abstract concept) and the source domain (the concrete basis for understanding). Lakoff and Johnson challenged traditional views of metaphor, asserting that: Linguistic metaphors are surface manifestations of deeper conceptual metaphors. These metaphors arise from embodied human experience. They are essential for grasping abstract or intangible ideas.

Image schemas emerge from humans' physical interactions with the world, later encoded into language. They are embodied, meaning bodily experiences directly shape conceptual structures (Asvadi, 2022:262). For instance, motion schemas spatialize abstract concepts by mapping them onto physical movement (e.g., progress as "moving forward"). Here, change is conceptualized as movement toward a destination.

Methodology

The present research method is descriptive-analytical in that it analyzes the proverbs and allegories of Hariri authorities based on conceptual metaphors and their analysis based on different domains of origin. And it seeks to answer the question of what is the importance of examining proverbs and allegories in Hariri authorities based on the theory of conceptual metaphor?

Discussion and Results

From the perspective of cognitive linguistics, metaphor is the understanding of one conceptual domain in the form of another conceptual domain. Life as a journey, debate and argument as war, love as a journey, theory as a building, etc. are all examples that are current in our thought and language. A simple and short way to describe such a view of metaphor can be as follows: Conceptual domain A is the same as conceptual domain B, which is called conceptual metaphor (Kouchesh: 26, 2014). The basis of Lakoff and Johnson's theories on conceptual metaphor is based on the following: - Linguistic metaphors are an objective and superficial manifestation of conceptual metaphors - These metaphors are derived from human daily experiences. - Metaphors are the only way to understand and perceive abstract and intangible ideas (Behnam: 2,138). Since conceptual metaphors are understood by transferring from an objective conceptual domain to an abstract conceptual domain, and humans acquire this objective concept through their empirical relationships, metaphors, which have these objective characteristics more than any other linguistic form, are of great importance in cognitive linguistics (Hajikhani et al.: 150, 2018). In conceptual metaphor,

we deal with two domains: the source domain to which the proverb refers and our perception of it automatically activates knowledge of the target domain, and in this domain, the proverb is also used in context (Arman et al.: 213, 138).

Conclusion

Based on the research findings, the following results have been obtained:

- Proverbs and allegories are based on the demands of the inner life of society and are tied to the culture of each nation. Understanding their concepts requires more physical and experimental areas. Given the artificiality of Hariri's expressions, analyzing them in the light of the theory of conceptual metaphor allows the audience to understand the material more deeply and through it to easily understand abstract concepts.

- Conceptual metaphor and its areas of origin in Hariri's references go beyond what is mentioned in this speech, but the most important tangible areas as areas of origin that are addressed in this research are: human body parts, animals, clothes, war tools, colors and metaphorical names of individuals. These source areas have played a prominent role in conceptualizing the aforementioned metaphors and proverbs.

Proverbs and idioms arise from the lived experiences of a society and are deeply intertwined with its culture. Understanding their meanings requires source domains—concrete, experiential frameworks—as outlined in Conceptual Metaphor Theory (CMT). The conceptual domains defined in CMT share significant similarities with the underlying structures of proverbs and idioms. Given the crafted nature of Hariri's Maqamat, analyzing them through the lens of CMT allows for a deeper comprehension of their abstract concepts, making them more accessible to the audience.

References

- Aarafat, A. (2013). *Contemporary Arabic-Persian dictionary* (15th ed.). Nashr-e Ney. {In Persian}
- Ahmadi, M. (2004). *Translation and commentary of Jawahir al-Balagha* (Vol. 2, E. Hassan, Trans.). Qom. {In Persian}
- Al-Askari, A. (1988). *Jamharat al-Amthal* (Vol. 2). Dar al-Jeel. {In Arabic}
- Al-Hashimi, A. (2004). *Translation and commentary of Jawahir al-Balagha* (Vol. 2, E. Hassan, Trans.). Qom. {In Persian}
- Arman, A., Alavi Moghadam, M., Tasnimi, A., & Elyasi, M. (2019). "The mapping of animal metaphors in proverbs derived from Persian literary texts." *Bimonthly Journal of Folk Culture and Literature*, 7(26), 207–240. {In Persian}
- Asvadi, A., & Abrun, M. (2024). "Investigating image schemas in Mosuli colloquial proverbs." *Arabic Literature*, 16(2), 75–95. {In Persian}

- Bandar Rigi, M. (1995). *Translation of Munjid al-Tullab* (11th ed.). Islamic Publishing. {In Persian}
- Behnam, M. (2010). "The conceptual metaphor of light in the Divan-e Shams." *Literary Criticism Journal*, 10, 91–114. {In Persian}
- De Saussure, F. (1992). *Course in general linguistics* (M. Fazel, Trans.). Negah. (Original work published 1916) {In Persian}
- Fazeli, M. (1986). *A study and critique of important rhetorical issues*. Ferdowsi University Press. {In Persian}
- Haji Khan, A., Takbar Firoozjaei, H., & Saberi, Z. (2018). "A comparative study of conceptual metaphors in Persian and Egyptian proverbs." *Comparative Literature Research Quarterly*, 6(2), 144–167. {In Persian}
- Hariri, A. (n.d.). *Maqamat*. Dar Ihya al-Turath al-Arabi. {In Arabic}
- Johnston, M. (2014). *A practical introduction to metaphor* (S. Pour Ebrahim, Trans.). SAMT. (Original work published 2002) {In Persian}
- Maydani, A. (172). *Majma' al-Amthal* (Vols. 1–2). Dar al-Fikr. {In Arabic}
- Najjarian, M. (2013). *Explaining the difficulties of Hariri's Maqamat*. Yazd University Press. {In Persian}
- Pahlavan Nejad, M., & Mohseni, B. (2024). "Analyzing image schemas in Emirati dialect proverbs (Case study: *Al-Ramsa al-Emiratiya*)." *Arabic Literature*, 16(4), 139–163. {In Persian}
- Rezaei, M., & Moghimi, N. (2013). "A study of conceptual metaphors in Persian proverbs." *Linguistic-Rhetorical Studies Journal*, 8, 91–116. {In Persian}
- Shakibaei Far, S., & Pishvaei Alavi, M. (2022). "A cognitive analysis of image schemas in Samih al-Qasim's poetry with emphasis on Mark Johnson's theory." *Literary Criticism Research Journal*, 25, 290–319. {In Persian}
- Hooshangi, H., & Seifi Pargoo, M. (2009). "Conceptual metaphors in the Quran from a cognitive linguistics perspective." *Quranic Sciences and Teachings Research Journal*, 3, 9–35. {In Persian}



Narrative techniques in the writings of Abd al-Karim al-Qushayri -Al-Risala al-Qushayriyya- an example

Monireh Zibaei*¹, Ibrahim Ali Naithal Al-Gharabi²

¹Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

²Phd student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
29/11/2024

Accepted:
09/02/2025

Narrative techniques play a pivotal role in shaping the structure of the text and its impact on the reader, and the writer uses them to weave his story and communicate his ideas. They are important tools for understanding and appreciating narrative texts. They aim to study the structure of the plot with the aim of expressing part of the details of the narrative process, following the rules of the literary genre or subverting them, and using different storytelling methods and linguistic techniques. The Al-Risala al-Qushayriyya is a role model for applying narrative theory to it because of what it carries. Among its aspects are news and narrative as an integral part of the narrative process. This article relied on the analytical approach to deconstruct these texts, and aims to explain the narrative techniques in Al-Risala al-Qushayriyya, including: the technique of time, space, sound, plot technique, and others. It concluded that Abdul Karim Al-Qushayri excelled in using these techniques in particular. The voice, as it intends to convey its own voice and the voices of other characters, with the intention of opening channels of communication with the recipient's senses, and giving him the ability to enter the intellectual space according to which the narrative is composed, and he also did well in employing the elements of the narrative.

Keywords: narration techniques, space-time, narration voices, Al-Risala al-Qushayriyya.

Cite this article: Zibaei, M. & Al-Gharabi, I.A.N. (2025). *Narrative techniques in the writings of Abd al-Karim al-Qushayri -Al-Risala al-Qushayriyya- an example*, year1, issue2, Pp 159-180.

DOI: 10.22034/jisall.2025.509208.1039.

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



*Corresponding Author: Monireh Zibaei

Address: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

E-mail: monirehzbay@ferdowsi.um.ac.ir



التقنيات السردية في كتابات عبد الكريم القشيري: الرسالة القشيرية أنموذجاً

منيرة زيباني^١، إبراهيم علي نعيث الغرابي^٢

^١ أستاذة مساعدة، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة فردوسي مشهد، مشهد، إيران.

^٢ طالب دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة فردوسي مشهد، مشهد، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

إن التقنيات السردية تلعب دوراً محورياً في تشكيل بنية النص وتأثيره على القارئ، والكاتب يستخدمها لنسج حكايته، وإيصال أفكاره. فهي التي تُعدّ أدوات مهمة لفهم وتقدير النصوص السردية، تقصد إلى دراسة بناء الحكمة بهدف التعبير عن جزء من تفاصيل العملية السردية، واتباع قواعد النوع الأدبي أو تخريبها، واستخدام طرائق سرد القصص والتقنيات اللغوية المختلفة، فالرسالة القشيرية نموذج يحتذى به لتطبيق النظرية السردية عليها لما تحمل بين جنباتها أخباراً وحكيًا بوصفه جزءاً لا يتجزأ من العملية السردية، واعتمد هذا المقال على المنهج التحليلي لتفكيك تلك النصوص، ويهدف إلى بيان التقنيات السردية في الرسالة القشيرية من: تقنية الزمان والمكان والصوت وتقنية الحكمة وغيرها، وتوصل إلى أن عبد الكريم القشيري أجاد استخدام هذه التقنيات خاصة الصوت، حيث بنوي إلى نقل صوته الخاص وأصوات الشخصيات الأخرى، بقصد فتح قنوات التواصل مع حواس المتلقي، وإعطائه القدرة على الدخول إلى الفضاء الفكري الذي يقوم بموجبه تكوين السرد، كما أنه أحسن في توظيف عناصر السرد.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٦/٠٥/٢٧

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٨/١٠

الكلمات المفتاحية: تقنيات السرد، زمكانية، أصوات السرد، الرسالة القشيرية.

الاقْتِباس: زيباني، م. الغرابي، إ. ن. (١٤٤٦). التقنيات السردية في كتابات عبد الكريم القشيري - الرسالة القشيرية - أنموذجاً، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ١٥٩-١٨٠.

DOI: 10.22034/jisall.2025.509208.1039



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

۱. المقدمة

تعد الرسالة القشيرية من مصادر التراث الأدبي القديم التي حملت بين جنباتها من آثار خبرية المتمثلة بالأخلاق وكل ما يختص بتربية الفرد وتنشأته دينياً، حيث رأى الباحثون من الضروري دراسة هذه الآثار الخبرية من جانب تقنيات السرد، ويعود سبب ذلك إلى نوعية الدراسة هذه، لأنه وبعد قراءتهم واطلاعهم على هذه الأخبار تبين لهم احتوائها على التقنيات السردية ووسائلها.

يسعى هذا المقال إلى تناول شكل من أشكال بناء الرسالة القشيرية، وهي التقنية السردية وتكوينها في ضوء الانتساب الإيدولوجي لمبدعها. ونسعى إلى الارتباط القائم بين الإيدولوجية الأدبية التي يقولها النص السردية والأخرى العامة للسارد، بهدف التعريف بجزء من التراث الأدبي المكتوب باللغة العربية وإثراء المجتمع بأخبار وأعمال الصوفية.

۱-۱. أسئلة البحث

۱. ما التقنيات والأساليب السردية التي وظفها الكاتب في كتابه؟
۲. لأي مدى لعب المكان والزمان والصوت دورها في الرسالة القشيرية وهل كان فاعلاً؟
۳. كيف برزت الحبكة وسيل الوعي والوصف وهل أجاد الكاتب استعمالها؟

۱-۲. فرضيات البحث

۱. إن القشيري استطاع أن يوظف في كتابه التقنيات من زمان ومكان وصوت وسيل الوعي ووصف وحبكة والأساليب السردية من سرد تابع ومتقدم وآني.
۲. إن المكان والزمان وأيضاً الصوت كلها أخذت دوراً مؤثراً بحيث لا يمكن التخلي عنها داخل إطار العملية السردية بوصفها الكينونة والأساس الذي تبنى عليه السردية.
۳. إن الكاتب أيقن استخدام الحبكة، لأنها الأداة التي تربط بين الأحداث بينما سيل الوعي كونه التقنية التي تبغي لإظهار وجهات النظر وأفعال الشخصيات أما الوصف الذي يعد من فنون التواصل اللغوي المستخدم في تصوير المشاهد مما يجعل القارئ يسترسل ويواصل القراءة دون كلل.

۱-۳. خلفية البحث

هنالك دراسات ومقالات عديدة درست الرسالة القشيرية وأيضاً التقنية السردية، منها: ستار، د. ناهضة. (۲۰۰۳م) البنية السردية في القصص الصوفي (المكونات، الوظائف، التقنيات) دراسة. منشورات اتحاد الكتاب العرب بدمشق. تطرقت فيه إلى مفهوم التصوف وأثره ومكونات البنية السردية من صيغ الاستهلال والراوي والمروي له واسترجاع الأحداث واستباقها والوظائف وأنماط الشخصية وآليات السرد القصصي من حيث الزمن وأقسامه التواتر والترتيب.

يعكوب، د. فاطمة حميد. (٢٠١٨م) بنية الحكاية فى الرسالة القشيرية للإمام القشيري، مجلة القادسية فى الآداب والعلوم التربوية، المجلد ١٨، العدد ٢. وتطرق فى منهج بروب وغريماس من حيث المفهوم وجاء المبحث الأول التعريف بالشخصية وأشكالها (المرجعي والتخييلي والعجائبي) والمبحث الثانى تطرق إلى الأحداث.

شريف، د. سحر حسين شريف. (٢٠٠٩م) تقنيات السرد فى رواية (عتبات البهجة) لإبراهيم عبد المجيد. مجلة بحوث كلية الآداب - جامعة المنوفية. المجلد ٢٠. العدد ٧٦. تطرقت إلى السرد وأنواع الراوي (الراوي المفرد والمتعدد و الراوي العليم والراوي بضمير المتكلم والراوي المشارك والراوي من الداخل والخارج والراوي الثقة والغير موثوق) والرؤية السردية داخلية وخارجية والشخصيات فى عتبات البهجة وأخيراً زمن السرد التاريخي والنفسى والداخلي ومستويات زمن السرد. لكن مقالتنا تناولت التقنية السردية بشكلٍ مختلفٍ من جانب معنى السرد وأنواعه (الآني والتابع والمتقدم) ووظائفه (الوظيفة السردية والاستشهادية والتنسيقية) وتقنية المكان المغلق والمفتوح وتقنية الزمن من استذكار واستباق وصوت السرد وتقنية الحكمة والوصف، وسيل الوعي.

٢. الإطار النظري

حينما يقال: «سَرَدَ الحديثُ والقراءة»، ذلك بمعنى تابعهما وأجاد سياقهما (عبد النور، ١٩٨٤م: ١٣٩) أي السرد هو عملية إنتاج يتخذ الراوي فيها وظيفة المُنتج، بينما المروي له يأخذ وظيفة المستهلك، والحكي أو النص وظيفته السلعة والبضاعة المنتجة. (زيتوني، ٢٠٠٢م: ١٠٦)

ومن ذلك يكون السرد هو المعنى العام الذي يشمل سرد خبر أو أخبار أو حدث أو أحداث، سواء كان من صلب الحقيقة أو من نسج الخيال. (وهبة، ١٩٨٤م: ١٩٨) ويستخدم هذا المصطلح فى القسم الثالث من الخطاب السردى ويسمى صوتاً ويقصد به الصوت السردى المائل على فعل السرد، ويفرق هذا الشكل بين فعل الكتابة الذي يصنعه المؤلف وهو فعل حقيقي، وبين فعل السرد الذي يقوم به الراوي وهو فعل متخيل من قبل الراوي. (القاضي وآخرون، ٢٠١٠م: ٢٤٣)

أمّا بالنسبة للعناصر والمكونات السردية فهى العناصر ذاتها التي تُبنى عليها الأخبار؛ وهى السارد يقابل الراوي أو المُنتج والمسرود يقابل المروي أو الإنتاج، والمسرود له يقابل المروي له أو المستهلك، ذلك فى المتون السردية كالقصة والقصة القصيرة والرواية... إلخ، أي تعتبر من ثوابت الأخبار ويعتمد السارد بشكل عام فى أخباره على عرض الحدث بهيئة مجردة، أي خالياً من تأثير الشخصية وارتباطه بالمكان والزمان. (عثمان، ٢٠١٥م: ١٤)

٢-١. أنواع السرد

٢-١-١. السرد الآني

هو الزمن النشيط والآني الذي تتزامن فيه كلمات الراوي مع تدفق الحدث. (زيتوني، ٢٠٠٢م: ١٠٦) أي تكون أحداث الحكاية وعملية السرد تدور فى آن واحد" (المرزوقي وشاكر، ١٩٨٦م، ٩٨) ويمكننا القول بأنه تدور خلاله

أحداث القصة وعملية السرد في آن واحد أي في نفس اللحظة. حيث يبدأ السارد حديثه مثلاً: "فالآن أشدك وأرسلك في هذه الصحراء لتأكل الكلاً فإذا أردنا الرحيل فتعال..." (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۴۸۴)

۲-۱-۲. السرد التابع

أي أنها رواية يذكر فيها الراوي أحداثاً وقعت قبل وقت السرد من خلال سرد أحداث ماضية ما بعد وقوعها، ويعتبر هذا النوع تقليدي للسرد، كونه الأكثر شيوعاً. (المرزوقي وشاكر، ۱۹۸۶م: ۹۷) بحيث يشير السارد إلى أنه يسرد أحداثاً في الزمن الماضي القريب أو البعيد. (زيتوني، ۲۰۰۲م: ۱۰۵) أي يسرد الراوي أحداثاً وقعت في الزمن الماضي بأسلوب الماضي مثلاً: "يقول: اجتمعت ليلة مع الشبلي، فقال القوال شيئا، فصاح الشبلي وتواجد قاعداً، فقيل له: يا أبا بكر، مالك من بين الجماعة قاعداً؟ فقام وتواجد وقال..." (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۴۴۷)

۳-۱-۲. السرد المتقدم

ويعرف بالسرد المستقبل ويبيّن مفهومه بأنه "سرد استطلاعي يتواجد غالباً بصيغة المستقبل وهو نادر في تاريخ الأدب". (المرزوقي وشاكر، ۱۹۸۶م: ۹۷) أي زمان الحكاية التنبؤية التي تركز بشكل عام على أسلوب السرد المستقبلي ولكن في بعض الأحيان لا توجد عوائق كي تسرد في الحاضر. (زيتوني، ۲۰۰۲م: ۱۰۵) ويتم استخدامه في حكايات الخيال العلمي فالسارد يقول: «فقلت في نفسي: أحمله حتى يجيء صاحبه فربما يعطيني شيئاً فأرده عليه، فإذا أنا بتلك المرأة قالت لي: أنت تاجر، تقول يجيء صاحبه فأخذ منه شيئاً، ثم رمت إليّ شيئاً من الدراهم...» (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۲۱۷)

۲-۲. وظائف السرد

۱-۲-۲. الوظيفة السردية

وهي تعتبر أبرز وظائف السارد وأقدمها، فأيّما وجد القصص، دلّ ذلك على وجود سارد يقوم بعملية نقل القصة من المرسل الذي يحاول التأثير على المرسل له من خلال السرد. (عثمان، ۲۰۱۵م: ۲۳)

وتبرز الوظيفة هذه في رسالة القشيري حاضرة، عندما يشير إلى اسم الراوي الذي يروي عنه خبره وخير مثال على ذلك عندما يسرد خبر ذي النون يقول: "قال ذو النون: معاشر العارف كمعاشره الله، يحتملك ويحلم عنك، تخلّقاً بأخلاق الله." (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۴۰۴)

في هذا الخبر يصرح القشيري في اسم السارد هنا ونلاحظ هذه الوظيفة بشكل متكرر في أخباره.

۲-۲-۲. الوظيفة الاستشهادية

وتتجلى هذه الوظيفة عندما يحاول الراوي الاستشهاد بصحة تجربته من خلال إثبات المصدر الذي استمد منه أو حصل منه معلوماته. وذلك من خلال إحالة خبره إلى مصادر تاريخية موثوقة أو تضمين خبره نصوصاً وأبياتاً شعرية. (عثمان، ٢٠١٥م: ٢٩) ونجد هذا المثل عندما يقول في خبره عن النوري: "أخبرنا محمد بن الحسين قال أخبرنا أبو الفرج الورثاني قال سمعت أبا الحسن علي بن محمد الصوفي قال سمعت جعفر الديبلي قال: دخل النوري الماء فجاء لص فأخذ ثيابه، ثم إته جاء معه الثياب، وقد جفت يده فقال النوري: قد ردّ علينا الثياب، فردّ عليه يده فعوفي. (القشيري، ١٣٩٢ش: ٤٨٤)

نرى السارد ظهر هنا بشكل مؤرخ يحاول إثبات وإرجاع أخباره عن طريق سلسلة أسانيد مذكورة في أول خبره ومن ثم يهتم بنصه الخبري.

٢-٢-٣. الوظيفة التسيقية

يأخذ الراوي على كنهه الترتيب الداخلي للكلام السردى، مثل ذكر بعض الأحداث، أو يسبقها، أو الربط بينها عن طريق إدارة للنصوص الإخبارية وترتيبها وتسيقها بما يعتمد على الخطاب وجمالياته، فيلجأ إلى المروي له ليشده لعالمه السردى. (عثمان، ٢٠١٣م: ٢٤)

ونلاحظ هذه الوظيفة عندما يفتح باب الشكر بآية قرآنية وبعدها يوثقه بقول إلى الرسول (ص): "قال الله، عز وجل: لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (إبراهيم/٧)... حقيقة الشكر عند أهل التحقيق الإعراف بنعمة المنعم على وجه الخضوع وعلى هذا القول يوصف الحق -سبحانه- بأنه شكور توسّعاً ومعناه أنه يجازي العباد على الشكر فيسمى جزاء الشكر شكراً كما قال تعالى: وَجَزَاءً سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا (الشورى/٤٠) وقيل: شكره تعالى إعطاؤه الكثير من الثواب على العمل اليسير" (القشيري، ١٣٩٢ش: ٢٢١)

نجد القشيري في سرد هذا الخبر عمد إلى توثيق كلامه أولاً بآية من القرآن الكريم ويختتمها بآية، وهذا ما يجعل القارئ يسترسل في قراءة النص ويندمج معه ويشده إلى قراءته.

٣. تقنيات السرد

٣-١. تقنية مكان السرد

المكان يُعدُّ مكوناً أساسياً من مكونات النَّصِّ السردى. إذ "هو جزء من الفضاء المرجعي المنتمي إلى الفضاء في القصص فأياً تكن أبعاد المكان بيتاً أو كوناً وأياً يكن انتماؤه مفتوحاً أو مغلقاً" (القاضي وآخرون، ٢٠١٠م: ٤١٨) ويعتبر المكان فضاء ينقضي عمل الرواية فيه ويتداعى في الذهن سواء أكان واقعياً أو خيالياً. (كنجعلي وأحمدنيا، ٢٠١٥م: ٤٣٩) وبناءً على ما ذكر ينقسم المكان إلى:

٣-١-١. المكان المغلق

ويعتبر المكان المغلق هو "كل الأماكن المحدودة المحصورة المعزولة عن العالم الخارجي ويكون فيها محيط ضيق" (مبروك وآخرون، ۲۰۲۰م: ۴۵) أي كل ما تحدده جدران من الجهات الأربع.

إذن المكان المغلق يوحى بالخصوصية في انتمائه إلى أشخاص معينين أو تأطيرهم، والانغلاق في مكان واحد يوحى بمحدودية الحركة أو الانغلاق النفسي معبراً عن الملل وعدم القدرة على التصرف أو التفاعل مع الفضاء الخارجي، أي أنه لا يعطي الشخصية الحرية في أن تكون وحيداً. (الدخيلي، ۲۰۲۲م: ۱۷۸) ومن الأماكن المغلقة التي جاءنا بها القشيري في خبره الآتي: «قال إبراهيم: فمضيتُ إلى البصرة واشترت التمر من ذلك الرجل وأوقعت ثمرة على ثمرة ورجعت إلى بيت المقدس وبتت في الصخرة فلما كان بعض الليل نزل ملكان، فقال أحدهما لصاحبه من هاهنا؟ فقال الآخر: إبراهيم بن أدهم، فقال: ذلك الذي ردّ مكانه ورفعت درجته.» (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۱۳۶)

بهذا الخبر يمثل (بيت المقدس) كونه يتصف بالانغلاق جاء عن طريق وصف الحالة التي كان فيها وهو نائم داخل بيت المقدس، فهذه ميزات المكان الاختياري المغلق، بصفته يحمل الألفة ويبرز الطمأنينة ويبعث الدفء العاطفي داخل حيز فضائه، لذلك الشخصية ترغب إليه برغبتها بدون قيد أو شرط تجبر عليها وسبب اختيار هذا المكان يأتي بالإرادة لا إكراه.

۳-۱-۲. المكان المفتوح

ويعرف بأن "هو حيز مكاني يوحى بالحرية والانفتاح ويمنح القدرة على الحركة والانتقال" (الدخيلي وحميد، ۲۰۲۲م: ۱۷۶) وفي الغالب تحاول الأماكن المفتوحة عادةً تقصي التحولات التي تحدث في المجتمع وإظهار مدى تفاعل العلاقات الاجتماعية والإنسانية مع المكان الذي يستضيفها. (عثمان، ۲۰۱۵م: ۱۶۹) ومن النماذج التي يسوقها إلينا القشيري هو خبر ابن خفيف ودخوله بغداد وما حدث معه: "وقال أبو عبد الله بن خفيف: دخلت بغداد قاصداً إلى الحج وفي رأسي نخوة صوفية ولم أكل الخبز أربعين يوماً، ولم أدخل على الجنيد وكنت على طهارة فرأيت ظيباً على رأس البئر وهو يشرب وكنت عطشانا ... فمألت ركوتي فكنت أشرب منه... فلما رجعت من الحج دخلت الجامع، فلما وقع بصر الجنيد عليّ قال: لو صبرت ولو ساعة، لنبع الماء من تحت رجلك." (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۴۸۵)

بهذا الخبر نلاحظ أن الراوي استعان بمكان (بغداد) وجاء به لترسيخ صورة المكان للمتلقي كي يوهمه بأن ما يرويه من أحداث واقعية، فهذا علامة دلالية مكانية تقوم بواجب واقعي باتجاه المكونات السردية، لذا جاء المكان (بغداد) شكلاً يضم الاثنين مع الحديث والحوار، فالحوار الذي دار بين جنيد وبن خفيف في حادث معين يعد نواة تجمع محصّلة ما تطلّعه لعجائب وقعت أمام عينه.

۳-۲. تقنيات زمن السرد

ويعدّ الزمن أحد العناصر الفعّالة إذ يحدد المكونات الأساسية المشكلة للسرد ويساهم في ردفه بخطابه الاستثنائي؛ لأنه يتسرب إلى كافة جوانب النص السردى وعندها ليس بالإمكان الاستغناء عنه. (غفالي، ٢٠١٨م: ٢٨٧) كونه "ينظم العلاقات القائمة والرابط بين الأحداث والشخصيات والأمكنة، فيعمل على تبلورها ومزجها لتحقيق الخطاب السردى بمنحه صورته النهائية". (حامى، ٢٠١٨م: ١٦٤) بهذا يقوم الكاتب في عرض قصته وترتيب وتسلسل حوادثها فالزمن ينقسم إلى استذكار أو استرجاع، واستباق.

٣-٢-١. الاستباق

تقنية الاستباق تكون مختصة بالكتب الحماسية أو المقدسة أو جميع التحليلات التنبؤية كونها تنتهي إلى تكهن الزمنى يجعل الحكمة غير متساوية في السرد. (عامري وبخشش، ٢٠١٨م: ٦٥٠) وتسمى التقنية هذه بـ (الاستشراف) وهي تعبر عن مفارقة زمنية سردية مستقبلية، ممثلة بتصوير حدث سردي مستقبلي، تتم مناقشته بالتفصيل لاحقاً. (غفالي، ٢٠١٨م: ٣٢٧) وبمعنى آخر إنها "عملية سردية تتمثل في إيراد حدثٍ أو الإشارة إليه مسبقاً" (المرزوقي وشاكر، ١٩٨٦م: ٧٦) أي أنها تخالف سريان زمن السرد بتخطي حاضر القصة وذكر حدث لم يحن أجله بعد، والاستباق متداول في النصوص المسرودة بضمير المتكلم. (زيتوني، ٢٠٠٢م: ١٥) وبذلك هو الحركة التي تنقل الفرد بكيانه كله إلى ما بعد الحاضر أي إلى المستقبل إما قريب أو بعيد.

وخير مثال يسوقه لنا القشيري في خبره هذا عن عمر الحمال: «وحكى عن بعضهم أنه كان يقول أبدا: العافية العافية، فقيل له ما معنى هذا الدعاء؟ فقال: كنت حمالاً في أمري وكنت حملت يوماً صدرأ من الدقيق فوضعت لأستريح، فكنت أقول: يا رب لو أعطيتني كل يوم رغبين من غير تعب لكنت أكتفي بهما، فإذا رجلا ن يختصمان فتقدمت أصلح بينهما فضرب أحدهما رأسي بشيء أراد أن يضرب خصمه فدمى وجهي، فجاء صاحب الربع فأخذهما فلما رأني ملوثاً بالدم أخذني وظنّ أنّي ممن تشاجر، فأدخلني السجن وبقيت في السجن مدة طويلة أوتي كل يوم برغبين، فرأيت ليلة في المنام: أنّك سألت الرغبين كل يوم من غير نصب ولم تسأل العافية، فانتبهت وقلت: العافية العافية، فرأيت باب السجن يقرع وقيل: أين عمر الحمال؟ وخلصوا سيّلي». (القشيري، ١٣٩٢ش: ٤٩٧)

فعل الاستباق بهذا الخبر على تنبيه الراي المتمثل بـ (عمر الحمال) وتوجيهه إلى الخروج من السجن من خلال رؤيته إلى أحداث مستقبلية، فقد تمكّن القشيري أن يصنع من الحلم أساساً يُبنى عليه المتن الخبري بعدما وهب القارئ طاقة ومساحة واسعة للتحرك ودلالات حديثة، فقد رسمت رؤيا عمر الحمال بهذا الخبر استباقاً لزمنٍ سردي متمثلة بحالة العجب والسرور عند تحقيق ما حلم به وأخذ يردد العافية العافية.

٣-٢-٢. الاستذكار أو الاسترجاع

وهي مخالفة لاستمرار السرد بحيث يعود الراوي إلى حدث سالف ومعاكس للاستباق، وهذه المخالفة لكلمة الزمن، وبه تتولد قصة فرعية داخل قصة رئيسة. (مبروك وآخرون، ٢٠٢٠م: ٣٣) وهذا يسمى السرد الاستدراكي

ويعرف بأنه "تقنية من تقنيات السرد الروائي التي من خلالها نستطيع العودة إلى الماضي بالنسبة لزمن الرواية ونسترجعه بكافة تفاصيله، فهو الرابطة بين الماضي والحاضر". (تيطراوي، ۲۰۲۱م: ۱۹)

وبذلك تتحول وظيفة الاستذكار من أنها إحدى أدوات الكتابة السردية إلى مكون للسرد، إذ يمكننا القول بأنه مفارقة زمنية تستردنا إلى ما مضى فيما يتعلق باللحظة الحالية أو اللحظة السابقة. حيث يتوقف السرد الزمني للأحداث ليسمح للسارد أن يستعين بعملية الاستذكار. (غفالي، ۲۰۱۸م: ۲۹۰) ويكمن في استخدام الاسترجاع من قبل الكاتب أهمية وتأثير بعض الأزمنة على التطور والتنامي السردية داخل إطار الرواية (عامري وبخشش، ۲۰۱۸م: ۶۴۹) وخير مثال لتقنية الاستذكار خبر محمد بن عبدالله الشيرازي، فيقول: «سمعت أبا عبد الله بن خفيف يقول: كنت في حال حدثي استقبلني بعض الفقراء، فرأى في أثر الضر والجوع فأدخلني داره وقدم إليّ لحماً طبخ بالكشك واللحم متغير، فكنت أكل الثريد وأتجّب اللحم لتغيره، فلقمني لقمة فأكلتها بجهد، ثم لقمني ثانية فبلغتني مشقة فرأى ذلك فيّ، وخجل وخجلت لأجله فخرجت وانزعجت في الحال للسفر ... فارتحلت من القادسية مع جماعة من الفقراء فثّنها ونفذ ما كان معنا وأشرفنا على التلف، فوصلنا إلى حي من أحياء العرب ولم نجد شيئاً واضطربنا إلى أن اشترينا منهم كلباً بدنانير وشووه وأعطوني قطعة من لحمه، فلما أردت أكله فكّرت في حالي، فوقع لي أنه عقوبة خجل ذلك الفقير فتبت في نفسي وسكنت...» (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۳۷۷)

إنّ الاستذكار بهذا النص الخبري ينذر بشينين: الأول يدل على الكرم والسخاء الذي يتصف به الفقير ورغم فقر حاله إلا أنه قدم أحسن طعامه إلى عبد الله بن خفيف، والثاني هو موقف الذي أثار عبد الله بن خفيف وتذكره لذلك الموقف وتركه للزاد، فهذا الخبر يرجع السارد بفتتاحيته ماضياً بحديثه عن الكرم والسخاء وهذا من الواجبات التي يحث عليها الدين الإسلامي وأجر الكريم عند الله سبحانه وتعالى، والاستذكار هذا يتميز بالعلاقة المباشرة في الحدث الذي يستذكره من أجل يرتبط ارتباطاً وثيقاً ومباشراً في اللحظة السردية التي أضحت قابلة للتلقي والفهم.

۳-۳. أصوات السرد

لا يمكن بناء قصة أو فعل سردي بدون سارد، كونه يعدّ سيد السرد، فهو صاحب الحقيقة إن كانت خيالية أم واقعية. فهو المتحكم بالمادة السردية داخل الخطاب، "إذ بطبيعته وموقعه تتحدد طبيعة النص السردية وقد سعى المبدعون إلى إخفاء صورهم ورفع سارد يسرد الأحداث وفق رواية معينة". (ابن عبدالسلام وطايبي، ۲۰۲۲م: ۱۰)

ينبع مفهوم الراوي من أنه أحد مكونات التقنية السردية للنص الأدبي. إنه القوة التي تقدم فعل السرد وتعمل كحلقة وصل بين المسرود والمسرود إليه. فهو يمثل الوسيط بين الأحداث ومتلقيها. (الدخيلي وحמיד، ۲۰۲۲م: ۶۳) وقد يقوم عالمه السردية على سرد الأحداث التي سمع عنها أو شهدها، أو قد يسرد سيرته كما كان يعيشها أو كما رآها وقت كتابتها. وفي الحالتين نحن أمام سردٍ حقيقي، وليس خيالي؛ لأن الأحداث التي يرويها حقيقية وواقعية. (عثمان، ۲۰۱۵م: ۱۹) وعلى ما تقدم ينقسم السارد إلى السارد الممسرح وشبه الممسرح والغير الممسرح وسيوضح في الآتي:

٣-٣-١. السارد الممسرح

وبالإمكان أن نبيّن معناه بأنه "راوٍ حاضر كشخصية فى الحكاية التى يروي أحداثها ويلفظ هذا السرد باستعمال ضمير المتكلم فهو لا يتمسرح إلا إذا تحدث بضمير المتكلم" (العبودي، ١٤٢٦ق: ١٢٢) ويستخدم هذا الراوي ضمائر المخاطب والغائب، لكنه يحافظ دائماً على مظهر الرؤية. عندما يكون هناك مثل هذا الراوي، يكون هناك أسلوب فى السرد الذاتى والتبئير الداخلى. (الدخيلي وحميد، ٢٠٢٢م: ٦٥)

وبذلك يكون شخصية ذات تواجد ضمن النص السردى كمشارك فى الأحداث، ولها معرفة تعادل، إن لم تكن أكثر معرفة عن بقية الشخصيات فى القصة، وتمتلك سمات وخصائص يتعرّف عليها القارئ ويدركها المتلقي. وخير مثال على ذلك فى خبر السريّ: «كنت أطلب رجلاً صديقاً مدة من الأوقات، فمررت فى بعض الجبال فإذا أنا بجماعة زمنى وعميان ومرضى فسألت عن حالهم فقالوا: ها هنا رجل يخرج فى السنة مرة يدعو لهم فيجدون الشفاء، فصبرت حتى خرج ودعا لهم فوجدوا الشفاء، فقوت أثره وتعلقت به وقلت: لي علة باطنية فما دواءها؟ فقال: يا سريّ خلّ عني، فإنه -تعالى- غيور لا يراك تساكّن غيره فتسقط من عينه». (القشيري، ١٣٩٢ش: ٤٦١)

يتبين السارد لنا بهذا الخبر عارفاً بالأحداث، وعموم الأحداث هذه تسرد بلسانه والمتكلم عن ذاته من خلال الألفاظ [قلت وفعال] ويمكننا أن نرى بطولية السارد فى عبارات [فسألت عن حالهم وفقوت أثره...] أي هو من استهل بالسرد، إذ يتكلم السارد بضمير المخاطب ليسرد للمتلقي جزءاً ما حدث بينه وبين ذلك الرجل ساعياً إلى إقامة مسافة عازلة بينه سارداً للخبر من جانب، وشخصية أساسية كفلت بتيسير الأحداث معتمداً على إيضاح كل ما حدث له مصنفًا لجانب من الصدق حسبما يود أن تسري به مادته القصصية.

٣-٣-٢. السارد شبه الممسرح

والمقصود بالسارد شبه الممسرح هو "ذلك الراوي الذي ليس له شخصية محددة فى بنية الخطاب السردى ولا ينجز فيها إلا من خلال رواة آخرين يسندون إليه السرد أو ينقلونه عنه". (الدخيلي وحميد، ٢٠٢٢م: ٧٣) وهذا النمط يكون حضوره دخل السرد فى الصيغ الافتتاحية للأخبار أو الحكى بعبارات وجمل تميل نحو التعظيم والتقدم كذكر أن أو ذكر أو حكي رواة الحديث وغيرهم ويكون خلف هذه الصيغ سارد مجهول.

وخير مثال لهذا السارد عندما يطلعنا القشيري فى خبره الآتي: «حكى أنّ بعض الهند عشق جارية فرحلت الجارية فخرج الرجل فى وداعها فدمعت إحدى عينيه دون الأخرى، فغمض التي لم تدمع أربعاً وثمانين سنة ولم يفتحها عقوبة لها، لأنّها لم تبكي على فراق الحبيب». (القشيري، ١٣٩٢ش: ٤١٨)

إنّ القارئ لهذا الخبر يلحظ أنّ السارد الحامل للسرد غير معلوم اسمه بدلالة (حكى أنّ...) وكذلك أن طرفي السرد اللذين تبادلوا الحديث بينهما كذلك هما كانا مجهولين، وهما [الجارية والهندي] وربّما يعود ذلك للمؤلف الذى رغب إلى أن يؤكد على محتوى الخبر وسرده لضرورة صدق الحب الذى بينهما وانتهى بالفراق بين الجارية

والرجل أكثر من اهتمامه على تعيين روايته، وربما هذا من سمات الخبر وخصائصه الذي يكون سارده شبه ممسرح مخالفا الأنواع الأخرى؛ لأنه يهتم بالمحتوى ولا يركز على من حمله أو تحدث به.

۳-۳-۳. السارد غير الممسرح

ويعرف بأنه السارد "الذي يسوق خبراً لم يكن حاضراً فيه، بأي شكل من الأشكال ماعدا حضور الوهم والخيال. ولا يستخدم من الضمائر إلا ضمائر الغياب المستتر ولا يشير إلى نفسه مطلقاً". (العبودي، ۱۴۲۶ق: ۱۲۱) وهذا النوع من الرواية يكون مشابه للكاميرا الخفية أو مثل العين التي تشاهد ما يحدث أمام نصبها أو كالأذن المكتفية بما تسمع به، ويرتكز على الوصف الظاهري أي وصف الأفعال والأوصاف من دون تفسير أو تحليل وكذلك يعتمد في العرض على أسلوب الحوار لذلك تظهر الشخصيات فيه ويبيّن أفعالها وكلامها وعقليتها المتنوعة. (الدخيلي وحמיד، ۲۰۲۲م: ۷۱) ويرجع سبب عدم مشاركته في العمل، كونه شخصية وهمية في مخيل الراوي، يخاطبها الراوي بين حين وآخر. وخير مثال يسوقه لنا القشيري في خبره عن إبراهيم اليماني: «قال: خرجنا نسير على ساحل البحر مع إبراهيم بن أدهم، فانتبهنا إلى غيضة فيها حطب يابس كثير وبالقرب منه حصن، فقلنا لإبراهيم بن أدهم: لو أقمنا الليلة هاهنا وأوقدنا من هذا الحطب، فقال: افعلوا. فطلبنا النار من الحصن وأوقدنا وكان معنا الخبز فأخرجنا نأكل فقال واحد منا: ما أحسن هذا الجمر لو كان لنا لحم نشوي... قال: فبينما نحن كذلك إذا بأسد يطرد أَيْلاً فلما قرب منا وقع واندق عنقه، وقام إبراهيم بن أدهم وقال: اذبحوه فقد أطعمكم الله، فذبحناه وشوينا من لحمه». (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۴۷۹) فالسارد بهذا الخبر يسرد وقائع لم يضطلع فيها وغير شاهد عليها، إنما أتى مستقلاً يسرد من رواية آخرين، ربما شاهده أو سمعه وعلى الرغم من إحاطته وعلمه بأحداث الخبر إلا أنه قدم شخصياته بمسمياتها وكل ما يدور بينهما من حوار داخل النص الخبري والمنبئة عن معرفته بكل أحداث الخبر كقوله (اذبحوه فقد أطعمكم الله) فهنا حدد راصدة لتلك الأحداث من مسرحها الخارجي ولم يغفل جانباً غير تاما الفهم أو مبهم لدى القارئ ويفسح الحيز للشخصيات كي تكشف عن ذاتها تسير حسب أحداث لبتيسر على القارئ فهمها.

۳-۴. تقنية الحكبة

والحكمة هي "بنية النص، أي النظام الذي يجعل من الرواية بناءً متكاملًا، سلسلة من الأحداث البسيطة لا تصنع رواية، بل ترتيب الوقائع واستخلاص النتائج". (زيتوني، ۲۰۰۲م: ۷۲) فالحكمة إذن تقوم أساساً على اختيار وتنظيم الأحداث والأفعال المرورية، مما تصنع من المادة السردية قصة موحدة كاملة لها بداية ومنتصف ونهاية. (القاضي وآخرون، ۲۰۱۰م: ۱۴۱)

ولذلك إنَّها تعتبر جمع من الأحداث المتعاقبة والمتسلسلة التي تشكل القصة، مع التركيز على علاقة ترابط الأحداث ببعضها البعض، وذلك لإحداث تأثير فني أو عاطفي لدى المشاهد. ومثالاً لهذا النموذج السرد في خبر القشيري عن أنس بن مالك: «قال: كان رجل على عهد رسول الله -صلى الله عليه وسلم- يتجر من بلاد الشام إلى

المدينة ومن المدينة إلى بلاد الشام ولا يصحب القوافل توكلاً منه على الله قال: فيينا هو جاء من الشام يريد المدينة إذ عرض له لص على فرس فصاح بالتاجر: قف، فوقف له التاجر وقال له: شأنك بمالي وخلّ سبيلي، قال: فقال له اللص المال مالي وإنما أريد نفسك، قال له التاجر: ما ترجو بنفسي، شأنك والمال وخلّ سبيلي، قال: فردّ عليه اللص مثل المقالة الأولى، فقال له التاجر: أنظرنى حتى أتوصّأ وأصلّي وأدعو ربّي - عز وجل - فقال: افعل ما بدا لك. قال: فقام التاجر توصّأ وصلّى أربع ركعات ثم رفع يده إلى السماء فكان من دعائه أن قال: يا ودود يا ودود... ثلاث مرات. فلما فرغ من دعائه إذا بفارس على فرس أشهب، عليه ثياب خضر بيده حربة من نور، فلما نظر اللص إلى الفارس ترك التاجر ومّر نحو الفارس فلما دنا منه شدّ الفارس على اللص فطعنه طعنة إذ رآه عن فرسه، ثم جاء إلى التاجر فقال له: قم، فاقتله. فقال له التاجر: أنت؟ فما قتلت أحدا قط ولا أطيب نفسي بقتله، قال: فرجع الفارس إلى اللص فقتله...» (القشيري، ١٣٩٢ش: ٣٤٠)

إذ عمد السارد إلى سرد الخبر وتصوير الحدث الأساسي من خلال التابع والتنظيم حيث ابتدأ من قوله (فيينا هو جاء من الشام...) هذه العبارة تمثل قاعدة الهرم ونقطة انطلاق الأحداث وبعدها ينتقل إلى قوله (فصاح بالتاجر: قف فوقف له التاجر...) وهنا تبدأ الأحداث تتصاعد مولدة لنواة الحبكة وتتأزم الأحداث في داخل التاجر ليطلب من اللص أن يتركه ليعرض السارد الحوار الذي وصل إلى شدته، مسلطاً الضوء على الوضع النفسي والشعوري لشخصية التاجر محددا أفعالها وسلوكها في قولها: (أنظرنى حتى أتوصّأ وأصلّي وأدعو ربّي) وهنا يصل إلى منتصف الهرم وهي الحبكة وتصل الأحداث إلى أوجها وبعدها يستمر بسرد الوقائع والأحداث المتعلقة بالتاجر بشكل متصاعد إلى أن تصل قوله: (فلما فرغ من دعائه إذا بفارس على فرسه) وهذه تمثل قمة الأحداث لتكتمل بقتل اللص من قبل الفارس.

٣-٥. تقنية سيل الوعي

في عملية نقل وإيصال ما يسرد إلى الشخص المحكي له، يعتمد السارد على الحوار بوصفه تشارك الكلام بين الشخصيات داخل الحكاية أو المسرحية. أي تمثيل للتقاسم الشفهي، يفترض هذا التمثيل أن يكون تبادل كلام الشخصيات معروض بشكل حرفي، سواء كان بين قوسين أم لا، ولهذا التبادل للكلام يكون بأشكال متعددة كالمحادثة والاتصال والمناظرة... إلخ. (عثمان، ٢٠١٥م: ٨٢) وبهذه التقنية يتوافق زمني السرد والقص في آن واحد من خلال الاستغراق، وله مكانته في البنية العامة للقصة، إذ يوجه الأنظار على الشخصيات المتحركة أمام القارئ وتقدم الحدث عن طريق أفعالها وأقوالها. (الدخيلي وحמיד، ٢٠٢٢م: ١٦١) وللحوار دور هام في النص السردى، كونه يؤدي الدور المشهدي الدرامي؛ لأن من خلاله نتعرف على الشخصيات والأحداث والفضاء السردى. وعلى الأغلب نلاحظ بمثل هذا النمط من الحوارات إشارات لفظية دالة عليه مثل: قلت وقال وسألت... إلخ والرسالة القشيرية حافلة بهكذا حوادث ومن النماذج لذلك الحوار ما يطلعنا به القشيري، يقول: «عن أبي علي الدقاق يقول: لما سعى غلام الخليل بالصوفية إلى الخليفة أمر بضرب أعناقهم فأما الجنيد فإنه تسترّ بالفقه، وكان يفتي على مذهب أبي ثور والشحام والرقام والنوري وجماعة، فقبض عليهم فبسط النطع لضرب أعناقهم فتقدم الدوري فقال السياف: تدري إلى ماذا تبادر؟ فقال:

نعم، فقال: وما يعجبك، فقال: أوتر على أصحابي بحياة ساعة، فتحيّر السيف وأنهى الخبر إلى الخليفة، فردّهم إلى القاضي ليتعرف حالهم، فألقى القاضي على أبي الحسن النوري مسائل فقهية فأجاب عن الكل ثم أخذ يقول وبعد... وسرد ألفاظاً أبكى القاضي، فأرسل القاضي إلى الخليفة وقال: لئن كان هؤلاء زنادقة فما على وجه الأرض مسلم». (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۳۱۸)

نلاحظ السارد بهذا النص الخبري اعتمد على الحوار واسطة لتأخير سرده، لذلك يصور لنا مشهداً دراماتيكيًا يحسنا بحركة الحدث، لذا الشخصيات تتبادل الحوار وتتحرك، فيما بينها بشكل مباشر، وبين السارد خبره وأساسه تبادل الحوار بين الشخصيات موضحاً لأفكارها وحديثها وما تضمنه خواطرها، لذلك يكشف الحوار عن أفكار الشخصية التي آمنت بها، ليربط الحوار بكشفها مُسهماً في إنمائها، فالسارد هنا أعطى للشخصيتين المجال لكي يترأسا قيادة الحوار بنفسيهما لكن هذه التقنية أربكت عملية السرد وأبطأتها داخل النص الخبري.

۳-۶. تقنية الوصف

ويختلف مفهوم الوصف في الكتب النقدية باختلاف آراء النقاد فيه، لقد عُرف بأنه تمثيل الحالات أو الأشياء أو الأحداث أو الوقائع في حضورها ووظيفتها مكانياً وليس زمانياً. إذ يعين السارد الموصوف من أول الوصف ليتيسر على القارئ فهمه ومتابعته. (زيتوني، ۲۰۰۲م: ۱۷۱) إذ يرغب الوصف إلى تلبية حاجة القارئ الجمالية، فيشكل استراحة أو وقفة يسترجع أنفاس السرد فيها. كذلك يسعى الوصف إلى إحراز نوع ثاني من المهام بعيداً عن التفسير والتصوير والزخرفة ونحو ذلك. ويرتبط هذا النوع بالطرف الموسيقي، حيث يشعر القارئ بالاسترخاء والابتعاد عن التوتر الحاصل عن الانجذاب وانشداده بالأحداث. (الدخيلي وحמיד، ۲۰۲۲م: ۱۶۷)

وخير مثال على الوصف في أخبار القشيري في خبر ذي النون المصري: «فقال: التاجر أنظرني حتى أتوصّأ وأصلي... إذا بفارس على فرس أشهب عليه ثياب خضر، بيده حربة من نور... سمعنا لأبواب السماء قعقعة، فقلنا أيش حدث، ثم دعوت الثانية، ففتحت أبواب السماء ولها شرر كشرر النار... فإذا أنا بقنبرة عمياء سقطت من شجرة على الأرض، فانشقت الأرض فخرجت منها سكرجتان إحداهما من ذهب والأخرى من فضة، في إحداهما سمس وفي الأخرى ماء ورد...» (القشيري، ۱۳۹۲ش: ۳۴۰ و ۴۸۳)

نشاهد أنّ السارد في الخبرين رغّب من خلال سرده للوقائع والأحداث إلى الوصف إلا أنه بصورة زخرفيّة وتزيّنة، لذا ابتغى عن طريقة توصيل صورة جمالية شكلية إلى القارئ، محاولة تنويع الوصف عن طريق الوصف الخارجي مرة كوصفه للفارس وهو يحمل حربة من نور ولابس ثياب خضر وقعقعة الأبواب ووصفه للسكرجتان من ذهب وفضة وما يحويان، والأخرى وصفه الداخلي من أفعال وسلوكيات الشخصية، كما هو وضح عن عدم قدرة التاجر على التخلص من اللص وعدم قدرة القنبرة على الأكل.

النتائج

توصّل هذا المقال إلى جملة من النتائج التي سنوجزها وفق الآتي:

وظّف القشيري في كتابه المسمى بالرسالة القشيرية، التقنيات كتقنية المكان المغلق والمفتوح، وتقنية الزمن من استذكار واستباق، وصوت السرد، وتقنية الحبكة، والوصف، وسيل الوعي، كما أنه استخدم أشكال الأساليب السردية من سرد تابع، ومتقدم، وأني.

من حيث المكان، أظهرت الدراسة عن تنوع ملموس للأماكن، منها الأماكن المغلقة والمفتوحة. ويعود هذا السبب إلى كونها واقعية، وتأخذ دوراً مميزاً كفضاء للأحداث والوقائع؛ لأن القشيري أجاد توظيف المكان كي يخدم الحدث. بينما الترتيب، أخذ يشغل الاستذكار حيزاً نصّياً أكبر من الاستشراف، وذلك لجعل القارئ مستمياً لتلك الأحداث. أمّا قلة الاستباق يرجع إلى أنّ البوح بما سيجري قبل حدوثه لا يطابق عنصرى المباعثة والتشويق الفنيين.

بنيت الرسالة على مستويات صوتية متعددة، لكن المؤلف أخذ على عاتقه المهمة الأكبر باعتباره المصدر الرئيسي للسرد، لكنه لم يستبعد أصوات الآخرين، بل أتاح لهم المساحة ليأخذوا على عاتقهم رواية أخبارهم الخاصة.

إن الحبكة فلا طعم للسرد بدونها. حيث نراه أولاً وأخيراً في رسالته، لأنها مرتبطة بالعلاقة السببية بينهما ولا تنفصل أبداً عن الشخصيات. يقدم لنا السارد شخصياته دوماً وهي متأثرة بالأحداث متفاعلة معها. أما سيل الوعي وما يحويه من حوار بين الشخصيات حيث جاء الحوار معبراً وموجزاً، متسماً بالإيجاز والتكثيف. حيث أجاد القشيري توظيفه وأحسن استخدامه حسبما يحتاج الحدث. وأخذ الوصف غايته الفعالة في بنية الأخبار. باعتبارها رسماً لصور الأشياء بشكل دقيق باستعمال الكلمات التي تجعل القارئ يتخيل أنه يرى ما يوصف بالعين، وليس بالكلام فقط.

المصادر والمراجع

المصادر العربية

ابن عبد السلام، هالة؛ سيليا طايبي. (٢٠٢٢م). تجليات الصوت السردى في رواية ليك حج الفقراء؛ رسالة ماجستير، الجزائر: جامعة البويرة.

بكر، أيمن. (١٩٩٨م). السرد في مقامات الهمذاني؛ القاهرة: الهيئة العامة للكتاب.

بودرمين، فاطمة الزهراء؛ إيمان بولهدو. (٢٠١٨م). الراوي بين الرؤية والوظائف في رواية اللجنة لصنع الله إبراهيم؛ رسالة ماجستير، الجزائر: جامعة محمد الصديق بن يحيى.

تيطراوي، آية. (٢٠٢١م). تقنيات السرد في رواية بغلة العرش لـ خيرى شبلي؛ رسالة ماجستير، جامعة محمد بوضياف المسيلة.

جنیت، جیرار. (۱۹۹۷م). *خطاب الحكایة بحث في المنهج*؛ ترجمة. محمد معتصم وعبد الجليل وعمر حلي. ط ۲. الهيئة العامة للمطابع الأميرية.

حامی، تغريد خليل. (۲۰۱۸م). *سردية الخبر في كتاب زهر الآداب وثمر الألباب وذيله جمع الجواهر في الملح والنوادر للحصري القيرواني*؛ رسالة ماجستير، جامعة ذي قار.

الدخيلي، حسين؛ زينب حميد. (۲۰۲۲م). *الخبر في كتاب نزهة الابصار للمامطري*؛ بيروت: دار ومكتبة البصائر.

زيتوني، لطيف. (۲۰۰۲م). *معجم مصطلحات نقد الرواية*؛ ط ۱. بيروت: دار النهار، مكتبة لبنان.

عامري، شاكر؛ مقصود بخشش. (۲۰۱۸م). «التقنيات الزمنية في رواية (عبث الأقدار) لنجيب محفوظ دراسة في ضوء نظرية جيرار جنيت»؛ *مجلة اللغة العربية وآدابها*، السنة ۱۴، العدد ۴، شتاء ۱۴۴۰ق، ۶۶۳-۶۴۱.

عبدالنور، جبور. (۱۹۸۴م). *المعجم الأدبي*؛ ط ۲. بيروت: دار العلم للملايين.

عثمان، تشيكو. (۲۰۱۵م). *الخبر في آثار ابن الجوزي دراسة سردية؛ أطروحة دكتوراه*. جامعة السليمانية.

العبودي، ضياء. (۱۴۲۶ق). *البنية السردية في شعر الصعاليك؛ أطروحة دكتوراه*. جامعة البصرة.

غفالي، نجاة. (۲۰۱۸م). *الخبر في الأدب المغربي القديم؛ أطروحة دكتوراه*. جامعة الخضر باتنه.

القاضي، محمد وآخرون. (۲۰۱۰م). *معجم السرديات*؛ ط ۱. تونس: دار محمد علي للنشر.

كننجعلي؛ عباس، سيد محمد أحمدنيا. (۲۰۱۵م). «*رواية النهايات لعبد الرحمن منيف (دراسة في الشخصيات والمكان)*»؛ *مجلة اللغة العربية وآدابها*، السنة ۱۱، العدد ۳، خريف ۱۴۳۶ق، ۴۴۶-۴۲۷.

المرزوقي، سمير؛ جميل شاكر. (۱۹۸۶م). *مدخل إلى نظرية القصة تحليلاً وتطبيقاً*؛ بغداد: الشؤون الثقافية العامة آفاق عربية.

مبروك، ونام وآخرون. (۲۰۲۰م). *تقنيات السرد في رواية المجنون لمحمد جربوعه؛ جامعة الشهيد حمه لخضر الوادي*.

وهبة، مجدي؛ شاكر المهندس. (۱۹۸۴م). *معجم المصطلحات العربية في اللغة والأدب*؛ ط ۲. بيروت: مكتبة لبنان.

المصادر الفارسية

القشيري، عبد الكريم. (۱۳۹۲ش). *الرسالة القشيرية*، تحقيق: علي ميرباقری، زهره نجفی، طهران: انتشارات سخن.



دوفصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی

شاپای الکترونیکی: ۶۹۵۵-۳۰۹۲



شگردهای روایی در نوشته های عبدالکریم قشیری: بررسی موردی رساله قشیریة

منیره زیبائی*^۱، ابراهیم علی نعیتل الغرابی^۲

^۱استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
^۲دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی
دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۹
پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۲۱

شگردهای روایی در شکل دهی به ساختار متن و تأثیر آن بر خواننده، نقش محوری دارند. نویسنده از این شگردها برای داستان پردازی استفاده می کند و به کمک آنها اندیشه ها و نظریات خود را به دیگران منتقل می کند. رساله قشیریة از آنجایی که حاوی اخبار و داستان های متعدد است و به نقل و حکایت به عنوان جزء لاینفک فرایند روایت تکیه دارد، به همین دلیل نمونه ی خوبی است که می توان آن را از منظر روایت شناسی مورد بررسی قرار داد. این مقاله با تکیه بر روش تحلیلی و با هدف تبیین شگردهای روایی به کار رفته در رساله قشیریة از قبیل: تکنیک زمان، مکان، چند صدایی متن، و چگونگی پیرنگ و غیره به تجزیه و تحلیل متون این کتاب می پردازد. دستاوردهای پژوهش حاکی از آن است که قشیری علاوه بر تبحر در چگونگی استفاده از عناصر روایی، در کاربست این شگردها، به ویژه صدای متن نیز موفق عمل نموده است. بخصوص آنجا که می کوشد صدای خود و سایر شخصیت ها را به گوش مخاطب برساند و با مخاطب و حواس او یک کانال ارتباطی برقرار کند و این امکان را برای او فراهم نماید تا به فضای فکری داستان وارد شود.

کلمات کلیدی: شگردهای روایی، زمان و مکان، صدای متن، رساله قشیریة.

استناد: زیبائی، م. الغرابی، ا. ع. ن. (۱۴۰۳). شگردهای روایی در نوشته های عبدالکریم قشیری: بررسی موردی رساله قشیریة، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۵۹-۱۸۰.

DOI: 10.22034/jisall.2025.509208.1039.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

Narrative techniques in the writings of Abd al-Karim al-Qushayri -Al-Risala al-Qushayriyya- an example

Monireh Zibaei, (Corresponding Author): Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. E-mail: monirehzbay@ferdowsi.um.ac.ir
Ibrahim Ali Naithal Al-Gharabi, Phd student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Introduction

The Qushayri Epistle is one of the ancient literary heritage sources that contains within it news effects represented by morals and everything related to the individual's upbringing and religious education. Researchers saw it necessary to study these news effects from the perspective of narrative techniques. The reason for this is due to this type of study, because after reading and examining these news, it became clear to them that they contain narrative techniques and their means.

This article seeks to address a form of constructing the Qushayri message, namely the narrative technique and its composition in light of the ideological affiliation of its creator. We seek to establish the connection between the literary ideology conveyed by the narrative text and the narrator's general ideology, with the goal of introducing a portion of the literary heritage written in the Arabic language and enriching society with Sufi news and works.

The concept of narration, as encapsulated in the phrase "He narrated the hadith and the recitation," implies a meticulous process of following and mastering a sequence of transmitted knowledge or artistic expression. This process positions narration as a dynamic act of production, where the narrator assumes the role of a producer, the narratee serves as the consumer, and the narrative itself—whether a text, oral recounting, or performance—functions as the commodity. This framework provides a lens through which to explore narration as a multifaceted phenomenon, encompassing the recounting of reports, events, or imaginative constructs, and situating it within the broader structure of narrative discourse, particularly in the dimension of "voice."

Narration, in its essence, is a generative act. The narrator, akin to a producer in an economic model, crafts a narrative by selecting, organizing, and presenting material—be it historical reports, religious hadith, or fictional tales. This material is not merely relayed but is shaped into a coherent sequence that adheres to cultural, aesthetic, or doctrinal conventions. The narratee, as the consumer, receives and interprets this product, engaging with it through intellectual, emotional, or spiritual faculties. The narrative itself, as the commodity, carries value derived from its ability to inform, persuade, entertain, or inspire. This production model highlights the intentionality behind narration. Unlike spontaneous speech, narration involves deliberate choices regarding structure, tone, and perspective. For instance, in the context of hadith narration, the narrator must adhere to a chain of transmission (isnad) and ensure fidelity to the content (matn), thereby maintaining the authenticity and authority of the narrative. Similarly, in literary narration, the storyteller weaves events—real or imagined—into a cohesive plot, employing techniques such as foreshadowing, flashback, or dialogue to enhance the narrative's impact. In both cases, the act of narration transforms raw material into a consumable product, tailored to the expectations and needs of its audience.

Methodology

This article relies on the analytical approach to deconstruct these texts in the Qushayri Epistle, and aims to demonstrate the narrative techniques in the Qushayri Epistle, including: the techniques of time, place, sound, plot, and others.

Discussion and Results

Narrative techniques play a pivotal role in shaping the structure of a text and its impact on the reader. Writers use them to weave their story and communicate their ideas. They are important tools for understanding and appreciating narrative texts. One of these techniques is the technique of space, which is a fundamental component of narrative text. It "is part of the referential space belonging to the space in stories, regardless of the dimensions of space-house or universe, and regardless of its affiliation, open or closed." (Al-Qadi & Others, 2010: 418) A closed space is considered to be

"all limited, confined spaces isolated from the outside world and with a narrow perimeter." (Mabrouk & Others 2020: 45) This type of place, in Al-Qushayri's narrative, is represented by Jerusalem and similar places. An open space is defined as "a spatial area that suggests freedom and openness and provides the ability to move and transition." (Al-Dakhili & Hamid, 2022: 176) Time is also one of the effective elements in narration, as it defines the basic components that constitute the narrative and contributes to its exceptional discourse, because it seeps into all aspects of the narrative text and then it is indispensable. (Ghafali, 2018: 287) Time is divided into recollection or recall, and anticipation. The anticipation technique is specific to epic or sacred books, or all predictive analyses, as it results in a temporal prediction that renders the plot uneven in the narrative. (Ameri & Bakhshash, 2018: 650) As for recollection or flashback, it is a contradiction to the continuation of the narrative, whereby the narrator returns to a previous event that is opposite to the anticipation, and this contradicts the word time, and with it a sub-story is generated within a main story. (Mabrouk & Others 2020: 33)

The narrator is one of the components of the narrative technique of a literary text. He controls the narrative material within the discourse and acts as a link between the narrator and the narratee. (Al-Dakhili & Hamid, 2022: 63) The narrator is divided into the theatrical, semi-theatrical, and non-theatrical narrator. The plot is based primarily on the selection and organization of the narrated events and actions, which creates a complete, unified story from the narrative material, with a beginning, middle, and end. (Al-Qadi & Others, 2010: 141) Therefore, it is considered a collection of successive and sequential events that form a story, with an emphasis on the interconnectedness of these events to create an artistic or emotional impact on the viewer. In the process of conveying and communicating what is being narrated to the person being told, the narrator relies on dialogue as the sharing of speech between the characters within the story or play. (Othman, 2015: 82) With the flow of consciousness technique, the narration and storytelling timelines coincide simultaneously through immersion, and this has its place in the overall structure of the story. The technique of description is defined as the representation of situations, objects, events, or facts in their spatial, rather than temporal, presence and function. The narrator identifies

the described from the beginning of the description to facilitate the reader's understanding and follow-through.(Zitouni,2002: 171)

Conclusion

Al-Qushayri employed in his book, called Al-Risalah Al-Qushayriyyah, techniques such as the closed and open space technique, the time technique of recollection and anticipation, the narrative voice, the plot technique, description, and the stream of consciousness. He also employed forms of narrative styles such as subordinate, forward, and immediate narration.

In terms of location, the study revealed a tangible diversity of settings, including both indoor and outdoor spaces. This is due to their realism, and their distinctive role as a space for events and incidents; Al-Qushayri skillfully utilized the setting to serve the event. As for arrangement, recollection occupies a larger textual space than foreshadowing, in order to keep the reader engaged in these events. The lack of foreshadowing is due to the fact that revealing what will happen before it happens does not match the artistic elements of surprise and suspense.

The message is built on multiple vocal levels, but the author takes on the greater task as the primary source of the narrative. However, he does not exclude the voices of others, but rather allows them space to take it upon themselves to tell their own stories.

The plot is flavorless without which the narrative is incomplete. We see it as the foremost priority in his message, because it is linked to the causal relationship between them and is never separate from the characters. The narrator always presents his characters as they are affected by the events and interact with them. As for the stream of consciousness and the dialogue it contains between the characters, the dialogue is expressive and concise, characterized by brevity and condensation. Al-Qushayri excelled in its use and utilized it well according to the needs of the event. Description took its effective purpose in the structure of the news. It is a drawing of pictures of things in an accurate manner using words that make the reader imagine that he is seeing what is being described with the eye, and not just with words.

Reference

- Abdel Nour, J. (1984). *Literary dictionary* (2nd ed.). Dar Al-Ilm Lilmalayin. {In Arabic}
- Al-Aboudi, D. (2005). *The narrative structure in the poetry of the Tramps* [Doctoral thesis, University of Basra]. {In Arabic}
- Al-Dakhili, H., & Hamid, Z. (2022). *The news in the book Nuzhat Al-Absar by Al-Mamatari*. Al-Basaer House and Library. {In Arabic}
- Al-Marzouqi, S., & Shaker, J. (1986). *An introduction to story theory, analysis and application*. General Cultural Affairs, Arab Horizons. {In Arabic}
- Al-Qadi, M., et al. (2010). *Dictionary of narratives* (1st ed.). Muhammad Ali Publishing House. {In Arabic}
- Al-Qushayri, A. K. (2013). *Al-Risala Al-Qushayri* (A. Mirbagheri & Z. Najafi, Eds.). Sakhn Publications. {In Persian}
- Ameri, S., & Bakhshash, M. (2018). Temporal techniques in the novel *The Abuse of Destiny* by Naguib Mahfouz: A study in light of Gerard Genette's theory. *Journal of Arabic Language and Literature*, 14(4), 641-663. {In Arabic}
- Bakr, A. (1998). *Narration in Maqamat al-Hamdhani*. General Book Authority. {In Arabic}
- Boudermin, F. A., & Boulado, I. (2018). *The narrator between vision and functions in the novel Al-Lajnah by Sanallah Ibrahim* [Master's thesis, Muhammad Al-Siddiq Bin Yahya University]. {In Arabic}
- Genette, G. (1997). *The discourse of the story: Research on method* (M. Moatasem, A. Jalid, & O. Hali, Trans.; 2nd ed.). General Authority for Princely Printing Press. {In Arabic}
- Ghafali, N. (2018). *Al-Khabar in ancient Moroccan literature* [Doctoral thesis, Al-Khader University]. {In Arabic}
- Hami, T. K. (2018). *The narrative of the news in the book The Flower of Manners and the Fruit of Hearts and the tail of the collection of jewels in Salt and Anecdotes by Al-Husri Al-Qayrawani* [Master's thesis, Dhi Qar University]. {In Arabic}
- Ibn Abdel Salam, H., & Taibi, C. (2022). *Manifestations of the narrative voice in Labayk's novel Hajj al-Faqar* [Master's thesis, University of Bouira]. {In Arabic}

- Kanjaali, A., & Ahmadnia, S. M. (2015). The novel *The Ends* by Abd al-Rahman Munif: A study of characters and place. *Journal of Arabic Language and Literature*, 11(3), 427–446. {In Arabic}
- Mabrouk, W., et al. (2020). *Narrative techniques in the novel Al-Magnon by Muhammad Jarboua*. University of Martyr Hama Lakhdar El Oued. {In Arabic}
- Othman, C. (2015). *The news in the works of Ibn al-Jawzi: A narrative study* [Doctoral dissertation, University of Sulaymaniyah]. {In Arabic}
- Titarawi, A. (2021). *Narrative techniques in the novel The Mule of the Throne by Khairy Chebli* [Master's thesis, Mohamed Boudiaf University of M'sila]. {In Arabic}
- Wahba, M., & Al-Muhandi, S. (1984). *A dictionary of Arabic terms in language and literature* (2nd ed.). Lebanon Library. {In Arabic}
- Zitouni, L. (2002). *A dictionary of novel criticism terms* (1st ed.). Dar Al-Nahar. {In Arabic}



A study of the moral implications of the Uday bin Zaid community: semantic vision

Marzieh Zare Zardini¹, Mehrdad Aghaei*²

¹ Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payam Nour University, Yazd, Iran.

² Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literatures and Humanities, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
29/10/2024

Accepted:
28/01/2025

The ignorant poetry is the source of such values, as it is a rich record of human values that represent a high society in some ethical curricula such as generosity. And bully and honor the guest. The Arabian Peninsula has been the cradle of the heavenly religions since ancient times. Some of the ignorant poets belong to these religions; In his poems, we speak of faith in God and the Hereafter, including moral and religious implications. We chose from among his various poems his remarkable poem called "The Mass" for this research, and in this article we try to address the semantic fields of ethics in his famous collections. There is a lot of vocabulary in this well-known poem. The approach we have adopted in this article is descriptive and analytical and we seek in this modest effort to bring a holistic view of the semantic fields and manifestations in the Uday bin Zaid population and a study on some of the ethical approaches found in the population.

Keywords: *Uday bin Zaid, Semantic fields, morals, Arabic Poetry.*

Cite this article: Zare Zardini, M. & Aghaei, M. (2025). *A study of the moral implications of the Uday bin Zaid community (semantic vision)*. , issue, year1, issue2, Pp 181-198.

DOI: 10.22034/jisall.2025.509073.1036

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Mehrdad Aghaei

Address: Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literatures and Humanities, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

E-mail: m.ghaei@uma.ac.ir



دراسة المضامين الأخلاقية في مجتمعة عدي بن زيد: رؤية دلالية

مرضيه زارع زرديني^١، مهرداد آقاني^{٢*}

^١ أستاذة مساعدة، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة بيام نور مركز ميبد، يزد، إيران.

^٢ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب و العلوم الإنسانية، جامعة محقق الأردبيلي، أردبيل، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

الشعر الجاهلي ديوان العرب ومرآة للحياة العربية؛ حيث تنعكس فيه الآداب والسنن الجاهلية، ونرى في الشعر الجاهلي صوراً رائعة من الأخلاق القومية والأمثلة العليا منها، فهو مصدر زاخر لمثل هذه القيم، كما هو سجل حافل بالقيم الإنسانية التي تمثل مجتمعاً راقياً في بعض المناهج الأخلاقية كالكرم والفتوة وإكرام الضيف. كانت الجزيرة العربية مهداً للأديان السماوية منذ القديم، وفيها من أهل الكتاب من اليهود والنصارى. وينتمي بعض الشعراء الجاهليين إلى تلك الأديان؛ إنَّ عدي بن زيد العبادي من الشعراء الذين يدين بالمسيحية في العصر الجاهلي. ونرى في قصائده يتكلم عن الإيمان بالله وبالآخرة، وهي متضمنة المضامين الأخلاقية والدينية. انتخبنا من بين قصائده المختلفة قصيدته الرائعة المسماة بـ«المجمهرة» لهذا البحث، ونحاول في هذه المقالة أن نعالج الحقول الدلالية التي تختص بالأخلاق في مجتمهته الشهيرة. هناك مفردات كثيرة في هذه القصيدة المعروفة، حيث تدلُّ على المضامين الأخلاقية، ولكن لصيق المجال في المقالة اخترنا بعضها لمعالجتها كدراسة دلالية. والمنهج الذي اعتمدناه في هذا المقال هو المنهج الوصفي والتحليلي ونسعى في هذا الجهد المتواضع أن نأتي بنظرة جامعة حول الحقول الدلالية وتجلياتها في مجتمهه عدي بن زيد ودراسة حول بعض المناهج الأخلاقية الموجودة في المجتمهه. فاستنتجنا أنَّ العلاقات الموجودة بين الكلمات في داخل جمل المجتمهه تؤدي إلى التعرّف على الحقول الدلالية المختلفة التي توجد في نصّها بأشكالها المتعددة في إطار دلالي.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٦/٠٤/٢٥

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٧/٢٧

الكلمات المفتاحية: الشعر الجاهلي، المجتمهه، الأخلاق، الحقول الدلالية، عدي بن زيد.

الاقبباس: زارع زرديني، م. آقاني، م. (١٤٤٦). دراسة المضامين الأخلاقية في مجتمهه عدي بن زيد: رؤية دلالية، مقالة محكمة، السنة ١،

DOI: 10.22034/jisall.2025.509073.1036

العدد ٢، صص ١٨١-١٩٨.



حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

۱. المقدمة

الشعر الجاهلي الذي قد وصل إلينا مجموعة من القصائد الفنيّة التي تحكي لنا عن الحياة البدوية القحّة وعن الظروف الصعبة السائدة على الصحراء، حيث يعيش العربي البدوي عيشة ضنكا ومع هذه الصعوبات لا يسمح لنفسه أن يدسّ الكرامة والأخلاق الحميدة بما أنّه معروف بها والعرب يشتهرون بالجد والكرم. إنّ القصيدة العربية في العصر الجاهلي مرّت بمراحل مختلفة من النّمّ والتطوّر، حتى بلغت إلى الشكل الذي نلاحظه اليوم. يُعدّ الشعر الجاهلي أصل الشعر الذي انبثق منه شعرنا العربي في مختلف عصوره، «وذلك لأنّه أرسى دعائم عمود الشعر، وثبتّ نظام القصيدة، فضلاً عن كونه يمثّل أهمّ القيم الفنية الأصيلة، ويشكّل مصدراً من مصادر الدراسة، ثم إنه استطاع أن يصرّو لنا فترة من أصعب الفترات التاريخية في حياتنا العربية، ويرسمها، وهي تتجاز مراحل نموها وتطورها» (القيسي، ۱۹۸۴: ۲۰۷). «فالشعر الجاهلي لم يخل من تصوير أخلاق القوم ومثلهم العليا، فهو يزخر بمثل تلك القيم، كما أنه سجّل حافلّ بالقيم التي تمثّل ناموساً طبيعياً يتحمّم احترامه وتقديسه، وإذا كان هذا الشعر تصويراً للحياة في مظاهرها الشاملة في مختلف جوانبها، فهو أيضاً تصوير ذاتي ينطلق من الذات ليعبر عن الآخر، ومن ثمة يبدو فردياً لينتهي عبر إيصال الرسالة إلى الجماعي» (منصور، ۱۹۹۱: ۱۶).

كانت شبه الجزيرة مهداً للأديان السماوية منذ القديم، وفيها من أهل الكتاب من اليهود والنصارى. وينتمي بعض الشعراء الجاهليين بهذه الأديان؛ إنّ عدي بن زيد العبادي من الشعراء الذين اتسم بالمسيحية في العصر الجاهلي. ونرى في قصائده يتكلم عن الإيمان بالله وبالآخرة فهي تحوي المضامين الأخلاقية والدينية. انتخبنا من بين قصائده المختلفة قصيدته الرائعة المسماة بـ«المُجمهرة» لهذا البحث، ونحاول في هذا المقال أن نعالج الحقول الدلالية التي تختص بالأخلاق في مُجمهرته الشهيرة. والأخلاق - كما جاء في لسان العرب- هي «صورة الإنسان الباطنة، وهي نفسه، وأوصافها ومعانيها المختصة بها، بمنزلة الخلق لصورته الظاهرة وأوصافها ومعانيها؛ ولهما أوصاف حسنة وقبيحة» (ابن منظور، ۱۹۵۵: ۱۲۴۵). فإذن الأخلاق مجموعة من الصفات الحسنة والسيئة، ونحن ذكرنا في مقالنا هذا كلا الأخلاقيين الموجودين في قصيدة شاعرنا عدي بن زيد.

تركز هذا البحث في دراسة قصيدة مجمهرة عدي بن زيد دراسةً دلاليةً للألفاظ التي تدلّ على الأخلاق. ويهدف إلى الوقوف على الحقول الدلالية الخاصة بالأخلاق في قصيدة مجمهرة والتعرف على المعاني المتوخية للكلمات والمفردات المستخرجة من القصيدة. ومعرفة الشعر الجاهلي وأغراضه التي استخدمت في ديوان العرب، للحصول على معرفة الحياة العربية القديمة ومعرفة آدابها وسننها التي تدلّ على الأخلاق.

۱-۱. سؤال البحث

يسعى هذا المقال أن يجيب عن السؤال التالي:

- كيف تكون العلاقة العقلية والفكرية بين الأخلاق والشعر الجاهلي خاصة عند الشاعر الجاهلي «عدي بن زيد»؟

۲-۱. خلفية البحث

الدراسة عن عدي بن زيد قليلة جداً لاسيما الدراسة عن شعره وخصائصه الشعرية، وأمّا الدراسات التي لها علاقة بموضوع الدراسة ما تذكر في التالي:

نادر نظام طهراني (٢٠١٠)، «عدي بن زيد العبادي؛ شاعر الحكمة في الجاهلية» المقالة المطبوعة في مجلة دراسات الأدب المعاصر بجامعة جيرفت. هذا المقال يتكلم عن حياة الشاعر وشعره قائلاً: كان له في حياته جانبان: فقد عاش حياة لهو، وعبث، وعافر الخمرة؛ كما كان سياسياً، وأديباً شاعراً، اشتهر بخمرياته، وحكمه. وبلغ مكانة سامية في البلاطين، ويعتبر من الشعراء الذين يمتازون بالبرقة، رغم أنه كان في العصر الجاهلي. وله قصيدة مستقلة في الحكمة تعتبر من عيون الشعر.

باديس لهويميل (٢٠١٢)، «نظرية الحقول الدلالية بين التراث العربي والفكر اللساني المعاصر» المقالة المطبوعة في مجلة المنهل. يهدف هذا المقال تحديد مفهوم نظرية الحقول الدلالية وعرض كيفية تطورها التاريخي. وأهم مبادئها في تحليل المعنى ثم بحث جذورها وامتداداتها في التراث اللغوي العربي للوصول إلى تحديد مكائنها وقيمتها في البحث عن المعنى والكشف عن الملامح الدلالية المشتركة للكلمات.

عمر بن زيادي (٢٠١٣)، «معجم الحقول الدلالية في قصيدة "في أذن الشرق" للشاعر الجزائري محمد العيد آل خليفة» المقالة المطبوعة في مجلة عود الند. هذا المقال يتكلم عن المكانة التي حظيت بها الدراسات اللغوية قديماً وحديثاً لدى الدارسين اللغويين في تصنيف شتى العلوم المتعلقة باللغة، وأن مجال الحقول الدلالية لم يحظ بالاهتمام إلا حديثاً، وبخاصة في تطبيق هذه النظرية على الأدب بنوعيه النثري والشعري، ولذلك يأتي هذا العمل لإلقاء الضوء على أهمية معجم الحقول الدلالية في تحليل النص الأدبي عامة، والشعري منه خاصة.

عباس عرب وامايد ايزانلو (٢٠١٦)، «نقد جامعه شناختي شعر عدي بن زيد عبادي»، المطبوعة في مجلة أدب عربي بجامعة طهران. هذا المقال تنقد أشعار عدي بن زيد من منظر علم الاجتماع على أساس القضايا الاجتماعية من رؤية علماء علم الاجتماع، وتشير المقالة إلى العلاقات الموجودة بين الشاعر وبلاط إيران آنذاك.

٢. مفهوم الحقل الدلالي

كانت العرب تجهل مصطلح الحقل الدلالي في القرن العشرين و«لم تتبلور فكرة الحقول الدلالية إلا في العشرينات والثلاثينات من القرن العشرين على يد علماء سويسريين وألمان، ثم تطوّر السيميائيك في فرنسا باتجاه خاص، حيث ركّز «ماتور» وأتباعه في سنة ١٩٥٣م. على حقول تتعرض ألفاظها للتغيير والامتداد؛ وتعكس تطوراً سياسياً واقتصادياً واجتماعياً هاماً. تبني هذه النظرية على المفهوم الحقلّي، وهو المفهوم الذي يندرج تحته مجموعة من العناصر التي تربطها علاقة ما، لأن المفهوم قاعدة تصنيفية، تصنف من خلالها أشياء الكون وعناصره وفق قواعد معينة» (مختار عمر، ١٩٩٣: ٣٨). «إنّ معالجة معجم الحقول الدلالية للكلمات يؤكد قرابة دلالية بين مدلولات نجدتها في عدد معيّن من الكلمات وبهذا نرى أن النص الأدبي يحتمل في طيّاته معاني أخرى تتعدى بذلك المعاني المركزية وحتى الهامشية، يتكفل السياق بتحديدتها؛ لأن اللفظة في النص الأدبي ترمي إلى ما وراء مدلولها. لهذا يصبح لها معانٍ وظلال تتعدى

بکثیر المعنى المعجمي المركزي من والهامشي. ومن هنا يتبين دور الدلالة المعجمية في عملية الإبداع الفني، فلا بد من التطرق إليه عند معالجة أي نص أدبي شعرا كان أم نثراً» (عنافجه، ۱۴۳۸ق: ۱۲۱).
لا مجال هنا للخوض في هذه النظرية، فلقد تناول الموضوع كثير من الدارسين المحدثين من جوانبه المتعددة؛ لكن سيعمد المقال إلى إعطاء بعض المفاهيم الأساسية حول هذه النظرية التي تعد من أخصب أبواب علم الدلالة في الدراسات اللغوية الحديثة. يُعرّف الباحث اللغوي، «أحمد مختار عمر»، الحقل الدلالي بقوله: «فلا خلاف بين علماء اللغة المحدثين في كون الحقول الدلالية تعنى بدراسة الكلمات من خلال تجميعها في حقول دلالية، حيث ترى هذه النظرية أنه: لكي تفهم معنى كلمة يجب أن تفهم كذلك مجموعة الكلمات المتصلة بها دلاليًا، وأهم ما يميز أنصار هذه النظرية هو اتفاقهم على ضرورة مراعاة السياق الذي ترد فيه الكلمة.» «الحقل الدلالي» أو «Semantic field» هو: مجموعة من الكلمات ترتبط دلالتها، وتوضع عادة تحت لفظ عام يجمعها، و لكي تفهم معنى كلمة يجب أن تفهم مجموعة الكلمات المتصلة بها دلاليًا، فمعنى الكلمة هو محصلة علاقاتها بالكلمات الأخرى في داخل الحقل المعجمي» (مختار عمر، ۱۹۹۳: ۷۹).

الحقل الدلالي يربط العلاقات الدلالية بين المفردات في داخل حقل مشترك واحد، ويفرق بين الكلمة العامة والخاصة مع بيان مدلولاتها. «والهدف الأساسي للحقول الدلالية هو أن تكون كل كلمة متخصصة في حقل دلالي معين، واكتشاف عن علاقاتها المعنوية مع بعضها، وعلاقتها بالمصطلحات العامة التي تتفق مع الكلمة» (قدور، ۱۹۹۶: ۳۰۳).

الحقول الدلالية نطاقها واسع، وكان «أولمن» قد قسم الحقول الدلالية إلى ثلاثة أنواع:

- ١- الحقول المحسوسة المتصلة : والمثال على ذلك نظام الألوان إذ أن مجموعة الألوان امتداد متصل من الممكن تقسيمه بطرق مختلفة، وتختلف اللغات في ذلك التقسيم.
- ٢- الحقول المحسوسة ذات العناصر المنفصلة كنظام العلاقات الأسرية، وهي أيضا يمكن أن تصنف وفق معايير مختلفة.
- ٣- الحقول التجريدية وتمثلها الألفاظ الخاصة بالمعاني الفكرية غير المحسوسة (مختار عمر، ۱۹۹۳: ۱۰۷).
وكما نعلم «كانت الدلالة من أهم ما شغلت فكر الإنسان عبر العصور لكونها وسيلة للتواصل بين أبناء اللغات. فقد كان البحث في مشكلة الدلالة وتطور الألفاظ الدلالي قديم قدم اللغة نفسها، وتناولها الهنود واليونان قبل الآخرين، وسبر المسلمون كذلك أغوارها منذ عصورهم القديمة إلى اليوم، والكلّ ولج في أبوابها وفقا لزاويته الخاصة ورؤيته المحددة، فلأصولي رؤيته وللبلಾಗಿ رؤيته وللنحويّ والفيلسوف واللغويّ رؤيتهم» (طاهري نيا، ۱۴۳۹: ۲۶۴). ويمكن القول «إن دلالة اللفظ تتطور بفعل ما يحصل من ظواهر تاريخية واجتماعية ونفسية، فألفاظ تبني وأخرى تستحدث، وألفاظ تفقد دلالتها الأصلية. وهذا بفعل أنّ اللغة كالكائن الحي ينمو ويتغير بمرور الزمن، ثم إنّ العلاقات بين المجتمعات وظهور ظروف جديدة تطرأ عليها، لها أثر كبير في تغيير الدلالات أو بالأحرى تطور هذه الدلالات. والتغيير على ما عهدنا في لغتنا مثلا أو في اللغات الأخرى يتنامى ولكن ببطء، وكل تغيير في اللفظ ودلالاته يأخذ وقتا طويلا» (عموري، ۱۴۳۸ق: ۱۰۵).

وعلى أساس ما قيل في الحقول الدلالية «تمثل نظرية الحقول الدلالية الطريقة أكثر حداثة في علم الدلالة فهي لا تسعى إلى تحديد البنية الداخلية لمدلول المونمات [الكلمات] فحسب، وإنما إلى الكشف عن بنية أخرى تسمح لنا بالتأكد أن هناك قرابة دلالية بين مدلولات عدد معين من المونمات» (أبو ناضر، ١٩٨٢ : ٣٥). «فتصنيف المدلولات إلى قوائم تشكل كل قائمة حقلاً دلالياً يتيح استعمال أمثل لمفردات اللغة، وفي سبيل ذلك اتخذت معايير معينة منها استنباط العلاقات الأساسية بين الأدلة اللغوية، فقد تكون هذه العلاقة مبنية على أساس التضاد أو التقابل، أو على أساس التماثل أو الترادف أو على أساس التدرج أو التعاقب، أو غير ذلك من العلاقات التي يتشكل على أساسها الحقل الدلالي ويميز علماء الدلالة بين ثلاثة أنواع من الحقول الدلالية: الحقول الدلالية المحسوسة المنفصلة، والحقول الدلالية المحسوسة المتصلة، والحقول الدلالية التجريدية» (حاجي زاده، ١٤٣١ق: ١٥ و١٤).

٣. عدي بن زيد العبادي

هو عدي بن زيد بن حماد بن أيوب التميمي العبادي، ينتمي إلى بيت من البيوتات القديمة في الحيرة، قد نشأ مع ابن أحد المرازبة على طريقة بُلاء فارس، ثم عاش في بلاط الأكاسرة بالمدائن، وقرّبه الملك كسرى أبرويز، وجعله ترجمانه وكتابه بالعربية (الفاخوري، ١٩٨٦: ٢٨٤). تزلّع عدي من العربية والفارسية، وتخرّج في أنواع الأدب والفروسية، متأثراً بالحضارة الفارسية، وهي في أوجها على عهد كسرى انوشروان، «عدي بن زيد في الشعراء بمنزلة سهيل في النجوم يعارضها ولايجري معها مجراها». بيد أن التميميين ظلّوا على تذوق شاعرهم الكبير، لايفضّلون عليه أحداً، بشهادة حماد الراوية (البستاني، ١٩٦٠: ٢٤٩)، هو شاعر جاهلي كبير، حيث «يعده ابن سلام الجمحي (ت ٢٥١هـ). في الطبقة الرابعة من فحول الجاهلية. ويدور شعره حول أغراض عديدة؛ كالإعتذار والإستعطاف والمواعظ والخمريات والغزل والوصف، بيد أن أغلب شعره كان في الإعتذار والمواعظ، ولا غرو في هذا، فقد كانت نشأته ذات صبغة دينية من جهة، ولهو وترف من جهة أخرى، ولذا جاء شعره صورة لحياته» (الهاشمي، ١٩٦٧: ٢٥٠).

يعتقد الدكتور طه حسين بأن عدي بن زيد لم يتأثر من ثقافة الأدب الفارسي، وينكر أيضاً علاقة عدي بن زيد بالفرس ويقول: «كلّ ما يروي من هذه الأخبار والأشعار، التي تتصل بما كان بين العرب والأمم الأجنبية؛ من العلاقات قبل الإسلام، كعلاقتهم بالفرس واليهود والحبشة، خليق بأن يكون موضوعاً، وكثرته المطلقة موضوعة من غير شك» (حسين، ١٩٢٧: ١٥٩). وأما أسلوب عدي بن زيد هو «أسلوب السذاجة، وكلامه سهل، لينته الحاضرة، وجعلت بعضه ناعم الجرس، رائع التشبيه والتصوير، بعيداً عن كلّ تعقيد؛ وهذا اللين ينحدر أحياناً إلى الركاكة» (الفاخوري، ١٩٨٦: ٢٨٦).

٤. مجتمعة عدي بن زيد

لعدي بن زيد ديوان مطبوع في ٣٣٢ صفحة، وله قصائد كثيرة، متفرقة في كتب «الأغاني» و«الشعر والشعراء» و«الجمهرة»، وغيرها من كتب الأدب. وقد اختار أبو زيد القرشي قصيدة دالية حكمية له، وجعلها في «جمهرة أشعار العرب» الثانية من «المجمهرات» بعد مجتمعة عبيد بن الأبرص. لعدي بن زيد قصيدة شهيرة جمع

فيها من الحكم و الإعتبارات في الحياة (البستاني، ۱۹۶۰: ۲۵۱)، كما انتخب أبو زيد القرشي في كتاب جمهرة أشعار العرب في قسم المُجمهرات ستّ قصائد أخرى من أشعار الشعراء الآخرين، و هي قصائد رائعة من الشعراء الجاهليين و هم: عبيد بن الأبرص، عنتر بن عمرو شدّاد العبسي، بشر بن ابي الخازم، اميه ابن ابي الصلت الثقيفي، خدّاش ابن زهير بن ربيعه، ونمر ابن تولب، وسمي هذه القصائد المنتخبة السبعة في مجموعة بـ«المُجمهرات».

قصيدة «المُجمهرة» لعدي، لها ۴۹ بيتاً في ديوانه، الذي جمعه محمد جبار المعبيد، وفي جمهرة أبي زيد القرشي لها ۴۵ بيتاً، ولكن في مجاني الحديثة للبستاني لها ۴۲ بيتاً. وهناك إختلاف في بعض الأبيات التي قد جاءت في بعض الكتب المذكورة ولم تُذكر في الأخرى. و هذه الأبيات هي التي يختلف بعضها عن بعض:

۵. الحقول الدلالية الأخلاقية في مُجمهرة عدي بن زيد

لعدي بن زيد قصائد جميلة كثيرة في ديوانه، ولكن قصيدته المُجمهرة تُعدّ أفضلها وأحسنها مقاماً عند القُدامى والحاضرين. فانتخبنا الأبيات التي توجد فيها الحقول الدلالية المختصة بالأخلاقيات كلّها؛ إمّا الحسنة منها أو السيئة. إنّ الأخلاق تدلّ على الأوصاف الحسنة والسيئة للإنسان- فنحن قسّمنا المفردات المستخرجة للدلالة على الأخلاق الموجودة في القصيدة إلى قسمين؛ وهما: المدلولات الأخلاقية الحسنة والمدلولات الأخلاقية السيئة.

۵-۱. المدلولات الأخلاقية ذات المفاهيم الحسنة

والمفردات التي تُوجد في القصيدة وتدلّ على الأخلاق الحسنة فهي:

۵-۱-۱. التجلّد والشوق

«أَتَعْرِفُ رَسْمَ الدَّارِ مِنْ أُمِّ مَعْبِدٍ نَعَمْ، فَرَمَاكَ الشُّوقُ بَعْدَ التَّجَلُّدِ» (ديوانه: ۱۰۲)

التجلّد نوع من الصبر الصعب، الذي يحتاج إلى المثابرة والحلم أمام حوادث الدهر، والشوق كما جاء في لسان العرب، «هو حركة الهوى و نزاع النفس إلى الشيء» (ابن منظور، ۱۹۵۵: ۲۳۶۱)، والشوق هو الحبّ الذي يؤدي إلى الهلاك، ويحتاج إلى الصبر الشديد، والتجلّد هو الصبر الذي يقوّي جلد الإنسان أمام المخاطر، والصبر من الخلق الجميل. كما قال «طرفة بن العبد» في معلقته:

«وَقَوْلاً بِهَا صَحْبِي عَلِيٌّ مَطِيَّهْمُ يَقُولُونَ لِأَتَهْلِكُ أَسِيٌّ وَتَجَلُّدٌ» (البستاني، ۱۹۶۰: ۵۷)

الشاعر في هذا البيت يشير إلى كلمة «التجلّد» وهي مأخوذ من الجلد وهو غشاء الجسم (أنيس، ۱۹۹۸: ۱۵۰) والشخص المُجلّد هو الذي لايفزع من الضرب ودلالته الشخص الصبور. وأشار الشاعر إلى الشوق الذي يحصل بعد التجلّد ويخصّ للعاشقين المحبين.

۵-۱-۲. اللوم والعدل

«أَعَاذُ، إِنَّ اللُّومَ فِي غَيْرِ كُنْهٍ عَلِيٌّ ثِيٌّ مِنْ غَيْرِكَ الْمُتَرَدُّدُ» (ديوانه: ۱۰۲)

اللوم عادة يستعمل للملامة و التوبيخ، وعادة يستعمل لتنبية المُغفّل عن الخطأ الذي قام به، والعدل مرادف له، ولكنّ اللوم أمرّ منه وأشدّ؛ بما في حروف مادته (ل و م) لفّ، وأما في حروف مادة (ع ذل) نشر. واللفّ أكثر تأثيراً من النشر. كما قال طرفة بن العبد في معلقته:

«يَلُومُ وَمَا أَرَى عَلَى مَا يَلُومُنِي كَمَا لَأْمَنِي فِي الْحَيِّ، قُرْطُ بْنُ أَحْبَدٍ» (البستاني، ١٩٦٠: ٦٤)

يخاطب عدي العاذلين واللائمين بأنّ عدلهم ولومهم بالنسبة له ثناء ومدح وهو لا يزعل منهم، بل يفرح والدلالة الموجودة هنا في كلمتي «العدل» و«اللوم» وهنا الشاعر يحسبهما مدحا له.

٥-١-٣. الرّشاد والسّداد

«أَعَاذُلْ، مَا أَدْنِي الرّشَادَ مِنَ الْفَتِي وَأُبْعِدُهُ مِنْهُ، إِذَا لَمْ يَسُدِّدْ» (ديوانه: ١٠٣)

الرّشاد يدلّ على الرشد والعقل والحلم، وسداد الرأي للذي يكون عاقلاً، والفتي هو صاحب هاتين الخصلتين هما من فضائل الأخلاق. الرشد يقرب الإنسان إلى الكمال، والسداد هو يمنع الإنسان ويسدّه عن السقوط في المهالك. والرشد هو الجالب والجادب، والسداد هو الدافع والمُبعد، كالسّد الذي يدفع الماء إلى الوراء.

الشاعر استخدم الرشاد والسداد بمعنى متقارب وهما يدلّان على الخصال الفضيلة للإنسان ويمنعانه من التهلكة. والرشيد هو من يتبع سبيل الرشد.

٥-١-٤. حفظ النفس

«فَنَفْسِكَ، فَاحْفَظِهَا عَنِ الْغِي وَالْخَنِي مَتَى تُغْوَاهَا يَغْوِ الَّذِي بِكَ يَقْتَدِي» (ديوانه: ١٠٤)

نفسك هنا، منصوب قام مقام فعل الأمر، للدلالة على التحذير عن الخطر، وهو الغي والردى، وفعل أمر احفظ جاء تأكيداً لنفسك بمعنى التحذير، بما أنّ عامل الخطر إثنان؛ وهما الغي والردى، لأجل هذا جاء بعاملين للتحذير. وهذا نوع من التوازن في اللفظ والمعنى. والأمر بالمعروف - الوقاية - والنهي عن المنكر - الضلال والهلاك - بينهما مقابلة طباقية.

٥-١-٥. عدم الكثرة والإطناب في الكلام

«إِذَا أَنْتَ فَاهَكْتِ الرِّجَالَ فَلَا تَلْعَ وَقُلْ مِثْلَ مَا قَالُوا، وَلَا تَتَزَيَّدْ» (ديوانه: ١٠٥)

الكذب ميراث الكثرة في الكلام، كلا الفعلين نهي في اللفظ والمعنى وإيجابهما الصداقة والإيجاز، لأنّ الإطناب يجزّ وراءه بعض الكذب والزور. فعل لا تتزيد جاء لتقوية معنى لا تلّع، وكلمة لا تلّع حُذف منه فاء الفعل وقصُر؛ دلالة على قصر الكلام وإيجازه، وفعل لا تتزيد فعلٌ مزيد فيه الحروف للدلالة على معناه وهو الزيادة؛ أي هنا في كلا الفعلين نرى موازنة بين اللفظ والمعنى، وهما يدلّان على حسن الأخلاق؛ أي الصداقة في القول والإيجاز في الكلام.

٥-١-٦. العفّة

«إِذَا أَنْتَ طَالِبَتِ الرِّجَالَ نَوَالِهِمْ فَعِفِّ، وَلَا تَأْتِي بِجُهْدٍ فَتَنَكِدِ» (ديوانه: ١٠٥)

عِفٌّ فعل أمر يدلّ على الكفّ عن الحرام والسؤال من الناس، تقدّم الأمر (عِفِّ) على النهي (لا تطلب)؛ كما يتقدّم الأمر بالمعروف على النهي عن المنكر. العفاف شعبة من التقوى، وفيه تأكيد لتكرار حرف الفاء فيه، للدلالة على اللزوم بالعفّة.

٥-١-٧. الحلم والرفق

«سَتُدْرِكُ مِنَ ذِي الْفَحْشِ حَقِّكَ كُلَّهُ بِحِلْمِكَ فِي رَفْقٍ وَلَمَّا تَشَدَّدْ» (ديوانه: ١٠٥)

الحِلم نوع من الصبر مع الأناة والتعقل، وخاص للراشدين، والرفق بمعنى المعاملة باللبينة والتأني حيث يقوم به الشخص العاقل. ربّما لا يكون في الصبر الأناة، ولهذا لم يستعمله الشاعر في هذا البيت، واستعمال الحِلم مع الرفق يدلّ على أنّ بينهما علاقة في الوزن على زنة (فعل)، وعلاقة في المعنى.

۵-۱-۸. المجد

«و وارثٌ مجدٍ لم يَنلْه، وماجدٌ أصابَ بِمَجْدٍ طارفٍ غيرِ مُتَلدِّ» (ديوانه: ۱۰۶)

وارث مجد وماجد؛ كلاهما بمعنى واحد، وهو صاحب المجد والعظمة. وإتيان ثلاث كلمات فيها مادة (م ج د) دلالة على اهتمام الشاعر بالمجد. موسيقى البيت يتوقف على هذه الكلمات في حسن أجزائها، حيث إنّ الكلمات المتشكلة والمشتقة من مادة (م ج د) لها إيقاعات جميلة ومحبوقة للقلب والأذن.

۵-۱-۹. السعي في الخير والإزدياد

«فَلاتَقصِرْنَ عن سعي ما قد ورثته وما اسطعتْ من خيرٍ لنفسك فاذدِ» (ديوانه: ۱۰۶)

هذه الكلمات منتظمة على الترتيب الخاص، لأنّ السعي في الأمور ينتهي إلى الخير الكثير، والسعي نوع من الإجتهد وفيه الركض والمحاولة المضاعفة، كما أن الخير إسم تفضيل وفيه الرجحان. وفعل اذد لكونه مضاعفاً يدلّ على الكثرة والزيادة لفظاً ومعنى.

۵-۱-۱۰. العدالة

«وبالعدل فانطق إن نطقت، ولا تَلْمِ وذا الذمّ فاذممه، وذا الحمدي فاحمدِ» (ديوانه: ۱۰۷)

العدل على زنة الحمد، وهما يدلّان على المساواة. وفي البيت نرى التكرار لكلمات (فانطق و نطقت) و(الذمّ و فاذممه) و(الحمدي و فاحمدِ)، وهناك ثلاثة أفعال للأمر، وفعلٌ للنهي؛ ويمكن القول بأنّ الجملة لها صبغة إنشائية وطلبية. والفعل الطلبي يطلب القيام بالمهمة، وهذا يدلّ على التأكيد القوي.

۵-۱-۱۱. القيام بالبذل وعدم اللوم

«ولا تلح إلا من الأمّ، ولا تَلْمِ وبالبذل من شكوى صديقك فامدِ» (ديوانه: ۱۰۷)

(لحا و لام) فعلان مشتركان في حرفين وهما (ل و ا)، ولأجل هذا الإشتراك، يشتركان في المعنى - لأنّ كل فعل يشترك الفعل الآخر في الحرفين يشتركة في المعنى أيضاً- وكلاهما من أفعال الطلب للنهي يدلّان على القيام بخُلُق حسن، وهو الإهتمام بالميزات الإيجابية دون السلبية. والبذل أمر حسن يدلّ على الكرم والجد الذي يصدر من صاحب الأمر بالمعروف والناهي عن المنكر. والعلاقة التي تكون بين هذه الكلمات هي علاقة المجاورة.

۵-۱-۱۲. عدم الإفراط في الودّ

«أفادتني الأيامُ والدهرُ أنّهُ ودادي لِمَن لا يحفظُ الودَّ مُفسدِ» (ديوانه: ۱۰۸)

الوداد والودّ كلمتان تدلان على الحبّ الوفير، لأنّ في مادّتهما حرفين مكررين. وكما شاهدنا في الأبيات السالفة، أنّ الكلمات المتجانسة متوافرة في جميع الأبيات بإطراد. والجميل في هذا البيت أنّ كلمتي الوداد والودّ كلاهما مصدر، يدلّان على المودّة في حقل دلالي واحد، وفيهما أيضاً التضاعف في الحرفين. وهما مقابلان للبخس والحقد.

١٣-١-٥. زجر الظلم عن المظلوم

«وفي كثرة الأيدي عن الظلم زاجرٌ إذا حضرت أيدي الرجال بمشهد» (ديوانه: ١٠٨)

هذا المفهوم مُتَّخَذٌ مِنْ مضمون البيت، وزجر الظلم صفة حسنة لصاحبها الشجاع. هذا التركيب من نوعه الإضافي، وعلاقته مجازية بالكناية؛ في تشبيه الظلم إلى الدابة باستعارة مكنية. وهذا يدل على قوة الصلات بين الكلمات في الجملة.

١٤-١-٥. كسب المجد

«سأكسبُ مجداً أو تقومَ قيامتي علي بليلِ نادباتي وعودي» (ديوانه: ١٠٩)

اكتساب المجد هو من شيمة الرجال الذين قوامون على الوصول إلى المعالي بمصاحبة الخلايا المحمودة، والمجد كما قلناه سالفاً، مركب من مادة (م ج د)، وكل المشتقات من هذه المادة يدل على الحقل الدلالي الخاص بالأخلاق.

٢-٥. المدلولات الأخلاقية السيئة

وأما المفردات التي تدل على الأخلاق السيئة في هذه القصيدة فهي:

١-٢-٥. الجهل والذلة

«أعاذلُ إنَّ الجهلَ من ذلةِ الفتى وإنَّ المنايا للرجال بِمرصد» (ديوانه: ١٠٣)

إنَّ الجهل والذلة هما من نتائج التكاثر وضعف العزيمة، ومادتهما (ج ه ل) و (ذ ل ل)، تدل على الخمول، كما يكون أكثر الأفعال التي تنتهي بحرف (ل) في جذرها دلالتها على الفشل والخفة، كمثل: (زل)، ضلّ، قلّ، فشل، خمل، ذبل، جهل، ذلّ، كسل، خجل، قتل، خذل) وهلمّ جراً. هذا الحقل الدلالي ينطبق على مشتقات هذه الأفعال أيضاً.

٢-٢-٥. الإفراط في المزاح والتسفيه

«وياك من فرط المزاح فإته جديرٌ بتسفيه الحليم المُسدّد» (ديوانه: ١٠٥)

المزاح المُفْرَط من معالم السفاهة، حيث نرى أنَّ الحليم المُسدّد لا يفرط في المزاح أبداً. وتوجد بين السفاهة و الإفراط في المزاح علاقة سببية؛ لأنّ الذي يفرط في المزاح مع الآخرين سببه السفاهة في عقله وعدم سداه في الفكرة.

٣-٢-٥. الشرّ

«إذا ما رأيتَ الشرَّ يبعثُ أهله وقامَ جُناةُ الشرِّ للشرِّ فأقعُد» (ديوانه: ١٠٧)

هذه الكلمات المتجانسة في الحروف وتكرارها لفظاً في بيت واحد، تدل على خبائة الكلمة، وحروف مادة الشرّ (ش ر ر) بما فيه حرف (ش) وتكرار (ر) تشير إلى سوء الخلق، وأكثر الكلمات التي يوجد فيها هذان الحرفان يدل على الرذالة والخبائة، كمثل: (شرك، شراب، رشوة، شرد، شرس، شرز، شرر، شمر، شغر، و...). كما قال حسن عباس في كتابه خصائص الحروف: «ففي الكلمة العربية موسيقى باطنية عفوية بلا تصنع، قوامها التوافق الفطري بين خصائص أحرفها وبين ما تدل عليه من المعاني إيحاءً أو إيماهاً. فما أن تشد الكلمة في الشعر العربي الأصيل أو ترتل في القرآن الكريم، حتى نجد أن خصائص الحروف ومعانيها هي التي تتحكم بموسيقاها طواعية ذوقٍ أدبي رفيع بلا قسر ولا تصنع» (عباس، ١٩٩٨: ١٨).

۵-۲-۴. البخل والضنّ

«وَلِلْمَخْلُوقِ إِذْلالٌ لِمَنْ كانَ باخِلاً ضنّيناً وَمَنْ يَبْخُلُ يَذُلُّ وَيَزْهَدُ» (ديوانه: ۱۰۷)

الباخل والضنين مرادفان في المعنى، ولكن شدة البخل أكثر في الباخل من الضنين، لأن الباخل اسم فاعل والضنين صفت مشبهة، ويوجد للباخل صفة مشبهة وهي البخيل، وأما الضنين فليس له اسم فاعل. والذلة والزهّد مشتركان في المعنى على حدود ما، لأنّ الذلة أقرب من الرذالة، والزهّد أقرب من العفة. والذلة والزهّد نتيجة للبخل والضعف، وبينهما علاقة سببية.

۵-۲-۵. البُخلة الأولى

«وَلِلْبُخْلَةِ الْأُولَى لِمَنْ كانَ باخِلاً أَعْفُ وَمَنْ يَبْخُلُ يَلْمُ وَيَلْهَدُ» (ديوانه: ۱۰۸)

البُخلة الأولى هي البخل الكبير من الدرجة الأولى، حيث البخيل في هذه الدرجة من البخل يحرم على نفسه جميع الحلائل في شدة وقساوة، ولا يرحم نفسه، والباخل شرحناه في البيت المنصرم، واللّم و الّهّد بينهما علاقة في المعنى، وهما يتبعان البخل الشديد. إنّ العرب يبغضون البخل ولو كانوا فقراء. لأنّ البخل عندهم يساوي عدم الكرامة للإنسان والعرب دون الكرامة لا معنى لهم.

۶. النتائج

حصل هذا المقال في دراسة موضوعه على النتائج التالية التي تهدف إلى النقاط الجديدة خلال البحث: إنّ الشعر الجاهلي ديوان العرب، ومرآة للحياة العربية الاجتماعية والقبلية؛ حيث تنعكس فيه الآداب والسنن الجاهلية في صورة بدوية رائعة دون أي خلطة مدنية. الشاعر الجاهلي يمثّل أخلاق المجتمع العربي القديم حسنها وسوءها، كما تتمثل النماذج الأخلاقية في ديوان عدي بن زيد كتمثّل عن الشعراء الآخرين. الحقول الدلالية ذات نطاق واسع تشمل كل موضوع ومفهوم، كما تتعلّق بالألفاظ والمفردات ضمن الجملة والعبارات نثراً وشعراً.

إنّ الأخلاق سائدة على كل مجتمع، وكل مجتمع يفقد أخلاقه يضمحلّ ويمحو من صفحة الدهر. العلاقات الموجودة بين الكلمات في داخل الجمل تساعدنا على التعرّف على الحقول الدلالية المختلفة التي توجد في النص كما نشاهدها في شعر عدي بن زيد بأشكالها المتعددة في إطار دلالي.

المصادر والمراجع

أ) الكتب

- ابن منظور، جمال الدين (۱۹۵۵). لسان العرب، القاهرة: دار المعارف.
- انطوان الياس، الياس (۱۹۷۹). قاموس الياس العصري عربي-انكليزي، بيروت: دار الجليل.
- أنيس، ابراهيم والآخرون (۱۹۹۸). المعجم الوسيط، بيروت: دار الملايين.
- البستاني، فؤاد أفرام (۱۹۶۰). المجاني الحديث، بيروت: المطبعة الكاثوليكية.
- حسين، طه (۱۹۲۷). في الأدب الجاهلي، القاهرة: دار المعارف.
- ضيف، شوقي (۱۹۸۲). تاريخ الأدب العربي؛ العصر الجاهلي، القاهرة: دار المعارف.
- عبدالرحمن، عفيف (۱۹۸۴). الشعر و أيام العرب في العصر الجاهلي، بيروت: دار الأندلس.

- عباس، حسن (١٩٩٨). **خصائص الحروف العربية ومعانيها**. بيروت: منشورات اتحاد الكتاب العرب. العظمة، نذير (١٩٦٠). **عدي بن زيد العبادي؛ شخصيته وشعره**. بيروت: دار مجلة شعر.
- الفاخوري، حنا (١٩٨٦). **الجامع في تاريخ الأدب العربي؛ الأدب القديم**. بيروت: دار الجيل.
- قدّور، أحمد محمد (١٩٩٦). **مبادئ اللسانيات**. دمشق: دار الفكر.
- القرشي، أبوزيد (١٩٧٧). **مجتمعة أشعار العرب؛ شرحه علي محمد البجادي**. القاهرة: مكتبة نهضة مصر.
- القيسي، نوري حمودي (١٩٨٤). **الفروسية في الشعر الجاهلي**. القاهرة: مكتبة نهضة مصر.
- مختار عمر، أحمد (١٩٩٣). **علم الدلالة**. القاهرة: عالم الكتب.
- مدكور، إبراهيم (١٩٩٠). **المعجم الوجيز**. القم المقدسة: منشورات دار الثقافة.
- المعيبد، محمد جبار (١٩٦٥). **ديوان عدي بن زيد العبادي**. بغداد: شركة دار الجمهورية للنشر والطبع.
- منصور، سعيد حسين (١٩٩١). **القيمة الخلقية في الخطابة العربية**. بنغازي: منشورات جامعة قارونس.
- الهاشمي، أحمد (٢٠٠٥). **جواهر البلاغة؛ علّق عليه سليمان الصالح**. بيروت: دار المعرفة.
- الهاشمي، محمد علي (١٩٦٧). **عدي بن زيد العبادي؛ الشاعر المبتكر**. حلب: المكتبة العربية.
- (ب) المقالات
- بن زيادي، عمر (٢٠١٣). «معجم الحقول الدلالية في قصيدة "في أذن الشرق" للشاعر الجزائري محمد العيد آل خليفة»، **مجلة عود الند**، السنة الثامنة، العدد ٨٥، صص ٨٤-٩٥.
- حاجي زاده، مهين (١٤٣١ق). «البحث الدلالي عند ابن جني»، **مجلة اللغة العربية وآدابها**، السنة ٦، العدد ١٠، ربيع و صيف ١٤٣١هـ - صفحة ٥-٢٨.
- طاهري نيا، علي باقر و ابوبكر محمودي (١٤٣٩ق). «دور المشاعر النفسية في التطور الدلالي للألفاظ»، **مجلة اللغة العربية وآدابها**، السنة ١٤، العدد ٢، صيف ١٤٣٩هـ - صص ٢٦٣-٢٨٤.
- طهراني، نادر نظام (١٤٣٠ق). «عدي بن زيد العبادي؛ شاعر الحكمة في الجاهلية» **فصلية دراسات الأدب المعاصر**، المجلد الثاني، العدد الخامس، الخريف ١٤٣٠ق. صص ١٦٩-١٧٥.
- عرب، عباس و اميد ايزانلو (١٣٩٥). «نقد جامعه شناختي شعر عدي بن زيد عبادي» **مجلة أدب عربي**، دوره ٨، شماره ١، بهار و تابستان ١٣٩٥، صص ٢٤١-٢٦٢.
- عموري، نعيم (١٤٣٨ق). «دراسة الدلالة الهامشية في آيات من القرآن الكريم؛ سور (النساء - النور - المؤمنون - الزمر - التين)»، **مجلة اللغة العربية وآدابها**، السنة ١٣، العدد ١، ربيع ١٤٣٨هـ - صص ٩٩-١١٥.
- عنافجه، مهين و صادق إبراهيمي كاوري (١٤٣٨ق). «الدلالة المعجمية في قصيدة "لا تصالح" لأمل دنقل» **مجلة اللغة العربية وآدابها**، السنة ١٣، العدد ١، ربيع ١٤٣٨هـ - صص ١١٧-١٤٤.
- لهويميل، باديس (٢٠١٤). «نظرية الحقول الدلالية بين التراث العربي والفكر اللساني المعاصر» **مجلة المنهل**، السنة ٢٠١٤م، صص ١٤٧-١٥٨.



بررسی مضامین اخلاقی در مجمره عدی بن زید: از منظر معناشناسی

مرضیه زارع زردینی^۱، مهرداد آقائی^{۲*}

^۱ استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور مرکز میبد، یزد، ایران.

^۲ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۸/۰۸

پذیرش:

۱۴۰۳/۱۱/۰۹

شعر دوره جاهلی، دیوان عرب آن زمان، آینه‌ای است که آداب و رسوم زندگی دوره جاهلی را بازتاب می‌دهد. شعر جاهلی تصویرهایی شگفت‌انگیز از اخلاق و الگوهای متعالی قوم عرب را به ما نشان می‌دهد. این شعر گنجینه‌ای از ارزش‌های انسانی است که در برخی سلوک اخلاقی همچون بخشندگی، جوانمردی و تکریم میهمان، می‌تواند الگو باشد. شبه جزیره عربستان از قدیم الایام مهد ادیان آسمانی بوده و اهل کتاب اعم از یهودی و مسیحی را در بر می‌گیرد. برخی از شاعران پیش از اسلام به این مذاهب تعلق داشتند. از جمله شاعران دوره جاهلی عدی بن زید العبادی است که به مسیحیت منتسب می‌شود. عدی دارای اشعاری با مضامین اخلاقی و دینی است و از ایمان به خدا و آخرت سخن می‌گوید. در این پژوهش قصیده «مجمره» عدی را برگزیدیم تا حوزه‌های معناشناسی مختص به اخلاق را در آن بررسی کنیم. در قصیده مشهور «مجمره»، واژه‌های بسیاری بر مضامین اخلاقی دلالت دارد که بنا به فرصت برخی از آنها از منظر معناشناسی بررسی می‌شود. این مقاله با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشد با نگاهی جامع به حوزه‌های معناشناسی و نمودهای آن به بررسی برخی سلوک اخلاقی موجود در قصیده «مجمره» عدی بن زید پردازد. بنا به یافته‌های این پژوهش چنین می‌توان گفت: روابط کلمه‌های داخل جمله‌های این قصیده به شناخت حوزه‌های مختلف معناشناسی که در متن به شکل‌های مختلف حضور دارد منجر می‌شود.

کلمات کلیدی: شعر جاهلی، مجمره عدی بن زید، اخلاق، معناشناسی، عدی بن زید

استناد: زارع زردینی، م. آقائی، م. (۱۴۰۳). بررسی مضامین اخلاقی در مجمره عدی بن زید: از منظر معناشناسی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۸۱-۱۹۸.

DOI: 10.22034/jisall.2025.509073.1036



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

A study of the moral implications of the Uday bin Zaid community: semantic vision

Marzieh Zare Zardini: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payam Nour University, Yazd, Iran.

Mehrdad Aghaei, (corresponding author): Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literatures and Humanities, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran.

Introduction

Pre-Islamic poetry, which has come down to us, is a collection of artistic poems that tell us about the harsh Bedouin life and the difficult conditions prevailing in the desert. The Arab Bedouin lived a life of hardship, yet despite these difficulties, he did not allow himself to compromise his dignity and good morals, for which he was known, and Arabs are renowned for their generosity and benevolence. The Arabic poem of the pre-Islamic era went through various stages of growth and development, until it reached the form we observe today. Pre-Islamic poetry is considered the origin of poetry from which our Arabic poetry emerged in its various eras, "because it laid the foundations of the pillar of poetry and established the system of the poem, in addition to representing the most important authentic artistic values and constituting a source of study. It was also able to depict for us one of the most difficult historical periods in our Arab life, and depict it as it passed through the stages of its growth and development" (Al-Qaisi, 1984: 207). "Pre-Islamic poetry was not devoid of depicting the morals and ideals of the people. It abounds with such values, and it is also a record full of values that represent a natural law that must be respected and sanctified. If this poetry is a depiction of life in its comprehensive manifestations in its various aspects, it is also a self-portrait that begins with the self to express the other, and from there it appears individual to end by conveying the message to the collective" (Mansour, 1991: 16). The Arabian Peninsula has been the cradle of monotheistic religions since ancient times, and it was home to the People of the Book, including Jews and Christians. Some pre-Islamic poets affiliated with these religions. Adi ibn Zayd al-Abbadi is one of the poets who was known for his Christianity during the pre-Islamic era. We see in his poems that he speaks of faith in God and the afterlife, containing moral and religious content. We have selected from among his various poems his wonderful poem entitled "Al-Mujamhara" for this research. In this article, we attempt to address the semantic fields related to morals in his famous Al-Mujamhara. Morals, as stated in Lisan al-Arab, are "the inner image of a person, which is his soul, its characteristics, and its specific meanings, just as creation is

related to his outward image, its characteristics, and its meanings; and they both have good and bad characteristics" (Ibn Manzur, 1955: 1245).

Methodology

Morals, then, are a collection of good and bad qualities, and in this article, we have mentioned both of these morals found in the poem of our poet Adi ibn Zayd. This research focuses on a semantic study of the poem "Mujhamhara" by Adi ibn Zayd, examining the semantic aspects of the words that denote morality. It aims to explore the semantic fields related to morality in the poem "Mujhamhara" and to identify the intended meanings of the words and vocabulary extracted from the poem. It also aims to explore pre-Islamic poetry and its themes used in the Arab Diwan, to gain insight into ancient Arab life, its literature, and its traditions, which denote morality.

This article seeks to answer the following question:

- What is the intellectual and rational relationship between morality and pre-Islamic poetry, especially in the case of the pre-Islamic poet "Adi ibn Zayd"?

Discussion and Results

Arabs were ignorant of the term semantic field in the twentieth century, and "the idea of semantic fields did not crystallize until the 1920s and 1930s at the hands of Swiss and German scholars. Semantics then developed in France in a particular direction, where Matur and his followers focused in 1953 on fields whose terms are subject to change and expansion, reflecting significant political, economic, and social development. This theory is based on the field concept, which encompasses a group of elements linked by some relationship, because the concept is a classification rule through which the things and elements of the universe are classified according to specific rules" (Mukhtar Omar, 1993: 38). "The lexicon of semantic fields for words confirms a semantic affinity between the meanings found in a certain number of words. Thus, we see that the literary text carries within it other meanings that go beyond the central and even marginal meanings, which are determined by the context; Because the word in a literary text aims beyond its meaning, it acquires meanings and shades that go far beyond its central and marginal lexical meaning. Hence, the role of lexical semantics in the process of artistic creativity becomes clear. It must be addressed when dealing with any literary text, whether poetry or prose (Anafjeh, 1438 AH: 121). There is no room here to delve into this theory, as many modern scholars have addressed the subject from various angles. However, this article will endeavor to provide some basic concepts about this theory, which is considered one of the most fruitful chapters of semantics in modern linguistic studies. Linguistic researcher Ahmed Mukhtar Omar defines the semantic field by saying: "There is no disagreement among modern linguists that semantic fields concern the study of words by grouping them into

semantic fields. This theory holds that in order to understand the meaning of a word, one must also understand the set of words semantically connected to it. The most important characteristic of this theory's proponents is their agreement on the necessity of considering the context in which the word appears. A 'semantic field' is a group of words whose meanings are linked and are usually placed under a general term that unites them. In order to understand the meaning of a word, one must understand the set of words semantically connected to it. The meaning of a word is the sum of its relationships with other words within the lexical field" (Mukhtar Omar, 1993: 79). The semantic field connects the semantic relationships between vocabulary words within a single common field and distinguishes between general and specific words, clarifying their meanings. "The primary goal of semantic fields is for each word to be specialized in a specific semantic field, and to discover its semantic relationship with each other and its relationship to the general terms that correspond to the word" (Qaddour, 1996: 303.) Semantic fields are broad in scope, and Ulman divided semantic fields into three types:

١. Connected tangible fields: An example of this is the color system, as the set of colors is a connected extension that can be divided in various ways, and languages differ in this division.

٢. Concrete fields with separate elements, such as the family relationship system, which can also be classified according to different criteria.

٣. Abstract fields, represented by words specific to intangible intellectual meanings (Mukhtar Omar, 1993: 107.)

As we know, "semantics has been one of the most important concerns that has occupied human thought throughout the ages, as it is a means of communication between the speakers of different languages." "Research into the problem of semantics and the semantic evolution of words has been as old as language itself. The Indians and Greeks addressed it before others, and Muslims have also explored its depths from their ancient times to the present day. Each has delved into its chapters according to his own perspective and specific vision. The jurist has his own vision, the rhetorician his own, and the grammarian, philosopher, and linguist have their own visions" (Tahiri Nia, 1439: 264). It can be said that "the meaning of a word develops as a result of historical, social, and psychological phenomena. Words are constructed, others are created, and words lose their original meaning. "This is because language, like a living organism, grows and changes over time. Relationships between societies and the emergence of new circumstances have a significant impact on changing meanings, or rather, the development of these meanings. Change, as we know it in our language, for example, or in other languages, grows but slowly, and every change in pronunciation and its meanings takes a long time" (Amouri, 1438 AH: 105).

Conclusion

This article, in examining its subject, obtained the following results, which aim to address new points during the research:

Pre-Islamic poetry is the Arabs' collection of poems and a mirror of Arab social and tribal life. Pre-Islamic customs and traditions are reflected in it in a wonderful Bedouin image, without any urban mingling. The pre-Islamic poet represents the morals of ancient Arab society, both good and bad, and moral models are represented in the collection of poems by Uday ibn Zayd, representing other poets. Semantic fields are broad in scope, encompassing every topic and concept, and also relating to the words and vocabulary within sentences and phrases in prose and poetry.

Morals prevail in every society, and every society that loses its morals declines and is erased from the page of time. The relationships between words within sentences help us identify the various semantic fields present in the text, as we see them in the poetry of Uday ibn Zayd in its various forms within a semantic framework.

References

- Abbas, H. (1998). *Characteristics of the Arabic letters and their meanings*. Beirut: Arab Writers Union Publications.
- Abdulrahman, A. (1984). *Poetry and the days of the Arabs in the pre-Islamic era*. Beirut: Dar al-Andalus.
- Al-Azma, N. (1960). *Adi ibn Zayd al-Abbadi: His personality and poetry*. Beirut: Dar Majallat Shi'r.
- Al-Fakhouri, H. (1986). *The comprehensive history of Arabic literature: Ancient literature*. Beirut: Dar al-Jeel.
- Al-Hashemi, A. (2005). *Jewels of rhetoric* (S. Al-Saleh, Ed.). Beirut: Dar Al-Ma'rifa.
- Al-Hashemi, M. A. (1967). *Adi bin Zaid Al-Abbadi; The innovative poet*. Aleppo: Arab Library.
- Al-Muaybad, M. J. (1965). *The diwan of Adi ibn Zayd al-Abbadi*. Baghdad: Dar al-Jumhuriya Publishing and Printing Company.
- Al-Qaisi, N. H. (1984). *Chivalry in pre-Islamic poetry*. Cairo: Nahdet Misr Library.
- Al-Qurashi, A. Z. (1977). *The collection of Arab poetry* (A. M. al-Bijadi, Ed.). Cairo: Nahdet Misr Library.
- Amouri, N. (2017). A study of marginal semantics in verses from the Holy Quran; Surahs (An-Nisa, An-Nur, Al-Mu'minin, Az-Zumar, At-Tin). *Journal of Arabic Language and Literature*, 13(1), 99–115. {In Arabic}

- Anafjah, M., & Kawari, S. I. (2017). Lexical semantics in Amal Dunqul's poem "La Tasaleh." *Journal of Arabic Language and Literature*, 13(1), 117–144. {In Arabic}
- Anis, I., et al. (1998). *Al-Mu'jam al-Wasit*. Beirut: Dar al-Mala'een.
- Antoine Elias, E. (1979). *Elias's modern Arabic-English dictionary*. Beirut: Dar al-Jeel.
- Arab, A., & Izanloo, O. (2016). A comprehensive criticism of the poetry of Adi ibn Zayd al-Abadi. *Journal of Arabic Literature*, 8(1), 241–262. {In Persian}
- Bin Ziyadi, O. (2013). A dictionary of semantic fields in the poem 'In the Ear of the East' by the Algerian poet Muhammad Al-Eid Al-Khalifa. *Oud Al-Nad Magazine*, 8(85), 84–95.
- Bustani, F. A. (1960). *Al-Majani al-Hadithah*. Beirut: Catholic Press.
- Daif, S. (1982). *History of Arabic literature: The pre-Islamic era*. Cairo: Dar al-Maaref.
- Hajjizadeh, M. (2010). Semantic research in Ibn Jinni. *Journal of the Arabic Language and Literature*, 6(10), 5–28. {In Arabic}
- Hussein, T. (1927). *On pre-Islamic literature*. Cairo: Dar al-Maaref.
- Ibn Manzur, J. al-D. (1955). *Lisan al-Arab*. Cairo: Dar al-Maaref.
- Lahoumel, B. (2014). The theory of semantic fields between Arabic heritage and contemporary linguistic thought. *Al-Manhal Magazine*, 147–158.
- Madkour, I. (1990). *The concise dictionary*. Qom: Dar al-Thaqafa Publications. {In Arabic}
- Mansour, S. H. (1991). *Moral value in Arabic rhetoric*. Benghazi: Garyounis University Publications.
- Mukhtar Omar, A. (1993). *Semantics*. Cairo: Alam al-Kutub.
- Qaddour, A. M. (1996). *Principles of linguistics*. Damascus: Dar al-Fikr.
- Taheri Nia, A. B., & Mahmoudi, A. B. (2018). The role of psychological emotions in the semantic development of words. *Journal of Arabic Language and Literature*, 14(2), 263–284. {In Arabic}
- Tehrani, N. N. (2009). Adi ibn Zayd al-Abadi; The pre-Islamic poet of wisdom. *Quarterly of Contemporary Literary Studies*, 2(5), 169–175. {In Persian}



Eltefat in the Holy Qur'an at the level of listening, speaking and speaking, case study:

Nasser Makarem Shirazi's translation

Morteza Sadeqi Nezhad¹, Fereshteh Afzali^{2*}

¹. M.A. in Arabic Language Translation, University of Damghan, Damghan, Iran.

². Assistant Professor, Department of Arabic Translation, Faculty of Humanities, University of Damghan, Damghan, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

16/12/2024

Accepted:

26/01/2025

From the point of view of the science of semantics, eltefat means departure from what is expected as a natural form, and from the point of view of innovative science, rhetorical change deepens this meaning, and this method is one of the characteristics of the Qur'anic discourse, which, with the information structure of the discourse, constructs the originality and perspective. The speaker has a link. The main components of speech act in this industry are classified in three levels: listening, speaking and speaking. The present study tries to use the descriptive-analytical method and based on the definition of semantics of , eltefat and the use of speech act components, to deal with the typology of the application of this industry and to examine the content and situational context of the text of , eltefat verses in the Holy Quran in the translation of Nasser Makarem Shirazi. To answer these two questions, which of these three components is used more in , eltefat of the Holy Qur'an and how did Makarem Shirazi transfer its translation? The findings of the research show that among the three components of speech act: the speaking level is the most frequent and the speaking level is the least frequent, and Makarem Shirazi translated the verses based on the art of alliteration and word for word, and in some verses, he avoided the translation of alliteration.

Keywords: *eltefat, speech act, translation, Quran, Makarem Shirazi*

Cite this article: Sadeqi Nezhad, M.& Afzali, F. (2025). *Eltefat in the Holy Qur'an at the level of listening, speaking and speaking, case study: Nasser Makarem Shirazi's translation*, year1, issue2, Pp 199-224. DOI: 10.22034/jisall.2025.512708.1046.

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Fereshteh Afzali

Address: Assistant Professor, Department of Arabic Translation, Faculty of Humanities, University of Damghan, Damghan, Iran.

E-mail: f.afzali@du.ac.ir



التفات در قرآن مجید در سطح گفته‌شنو، گفته‌پرداز و گفته: موردپژوهی ترجمه ناصر مکارم شیرازی

مرتضی صادقی نژاد^۱، فرشته افضلی*^۲

^۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، مترجمی زبان عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه دامغان، دامغان، ایران.

^۲ استادیار، مترجمی زبان عربی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه دامغان، دامغان، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۹/۲۶

پذیرش:

۱۴۰۳/۱۱/۰۷

از دیدگاه علم معانی، التفات یعنی خروج از آنچه به گونه طبیعی انتظار می‌رود و از دیدگاه علم بدیع، تغییر بلاغی، این معنا را ژرف می‌کند و این شگرد، یکی از ویژگی‌های گفتمان قرآنی است که با ساختار اطلاعات گفتمان، ساخت مبتدایی و زاویه دید گوینده پیوند دارد. مؤلفه‌های اصلی کنش‌گفتاری در این صنعت در سه سطح گفته‌شنو، گفته‌پرداز و گفته‌دسته‌بندی می‌شود. پژوهش حاضر می‌کوشد با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر تعریف علم معانی از التفات و کاربرد مؤلفه‌های کنش‌گفتاری، به گونه‌شناسی کاربردی این صنعت بپردازد و درون‌مایه و بافت موقعیتی متن آیات التفات را در قرآن مجید در ترجمه ناصر مکارم شیرازی مورد بررسی قرار دهد و به این دو پرسش پاسخ دهد که کاربرد کدام یک از این سه مؤلفه در التفات قرآن مجید بیشتر است و مکارم شیرازی ترجمه آن را چگونه انتقال داده است؟ یافته‌های پژوهش نشان از آن دارد که از میان سه مؤلفه کنش‌گفتاری: سطح گفته‌پرداز، پرسامدترین و سطح گفته، کم‌سامدترین است و مکارم شیرازی، آیات را بر پایه صنعت التفات و واژه به واژه ترجمه کرده و در برخی از آیات از ترجمه التفات روی برتافته‌است.

کلمات کلیدی: کنش‌گفتاری، التفات، ترجمه، قرآن، مکارم شیرازی.

استناد: صادقی نژاد، م. افضلی، ف. (۱۴۰۳). التفات در قرآن مجید در سطح گفته‌شنو، گفته‌پرداز و گفته:

موردپژوهی ترجمه ناصر مکارم شیرازی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱۹۹-۲۲۴.

DOI: 10.22034/jisall.2025.512708.1046.



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

*- نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسئول): f.afzali@du.ac.ir

۱. مقدمه

تحلیل گفتمان، روش تحلیل ساختار متون یا گفتارها و پاره گفتارها یا کلام‌های طولانی‌تر از یک جمله است که هم درون‌مایه زبانی آن‌ها و هم زمینه و بافت اجتماعی - زبانی [زبان‌شناسی اجتماعی] آن‌ها را در زبان‌شناسی بررسی می‌کند (مک دانل، ۱۳۸۰ش: ۱). و موضوع بحث کنش‌گفتاری، معانی خاصی است که مشارکین گفتمان بنا به دانش زمینه‌ای و تفسیر خود از بافت متن به اجزای تشکیل‌دهنده متن نسبت می‌دهند (فرکلاف، ۱۳۷۹ش: ۲۳۵). یکی از شیوه‌های رایج زبانی در قرآن، بحث التفات است. علمای بلاغت و مفسران قرآن مجید بر این باورند که هرگونه دگرگونی در کلام که با هدف خاص و به مقتضای حال و مقام صورت پذیرفته باشد، باید زیرمجموعه مباحث علوم بلاغت مانند علم معانی و بدیع قرار گیرد (صفوی، ۱۳۸۰ش: ۱۷). همچنین از التفات به عنوان هنجارگریزی یاد می‌شود؛ زیرا این صنعت به معنای انتقال و تغییر از سویی به سوی دیگر است. ۷۹۸ آیه از ۶۲۳۶ آیه قرآن به شاخص‌های اسلوب التفات متعلق است و به سبب گستردگی کاربرد آن و زاویه‌های پنهان و بررسی نشده، انجام کار پژوهشی در این زمینه در جهت کشف رمزها و اهداف بلاغی آن ضروری است. و به این سبب که التفات، اسباب برانگیختگی عواطف را فراهم می‌سازد، نیاز است جنبه‌های غفلت‌قرار گرفته آن تحلیل شود. همچنین به سبب وجود ضمایر و تغییر آنها و نیز تغییر افراد شرکت‌کننده درگفتمان، نیاز به بررسی تغییر شخص دستوری در آیات قرآن و جایگاه آن از دید گفتمان احساس می‌شود. این پژوهش بر آن است که با تکیه بر تعریف علم معانی از التفات و کاربرد مؤلفه‌های کنش‌گفتاری، به گونه‌شناسی کاربست صنعت التفات در قرآن مجید بپردازد و ترجمه ناصر مکارم شیرازی را با توجه به این مؤلفه‌ها مورد کنکاش قرار دهد.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

- کاربرد کدام یک از سه مؤلفه گفته‌شنو، گفته‌پرداز و گفته در صنعت التفات در قرآن مجید بیشتر است؟

- مکارم شیرازی ترجمه التفات را در قرآن مجید چگونه انتقال داده است؟

۱-۲. روش پژوهش

روش این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است. ابتدا آیات التفات را بر پایه مؤلفه‌های کنش‌گفتاری یعنی: گفته‌شنو، گفته‌پرداز و گفته دسته‌بندی کرده و به شناسایی درون‌مایه پاره‌گفتارهای التفات در قرآن مجید می‌پردازیم و بررسی می‌کنیم که مکارم شیرازی، صنعت التفات را چگونه در ترجمه خود از قرآن انتقال داده است.

۱-۳. پیشینه پژوهش

برخی پژوهش‌ها در زمینه التفات و کنش‌گفتاری در قرآن مجید:

واعظ و عطایی (۱۳۹۱) در مقاله «شگردهای التفات در سه شاعر فارسی زبان (خاقانی، مولانا و حافظ) و مقایسه آن با بلاغت عربی قرآن» به بررسی سیر تحول التفات در کتاب‌های بلاغت عربی و فارسی و تأثیرپذیری این سه شاعر از این صنعت پرداختند.

ابوالفضل حرّی (۱۳۹۰) در مقاله «بررسی شگرد قرآنی التفات در پرتو ساختار اطلاعات گفتمانی» به معنای التفات، واژه‌های مترادف التفات، توجه جدی این فن در کتب بلاغت، انواع خاص و عام و نیز جایگاه آن در علم بلاغت اشاره کرده و در کنار این صنعت، مشخصه‌های تطبیقی آن را مانند تغییر دستور زبانی در راستای اهداف بلاغی تحلیل کرده است.

هما رحمانی (۱۳۹۱) در مقاله «بازنگری معنایی در التفات بلاغی واقسام و کارکردهای آن» ضمن ارائه تعریفی نو برای این شگرد ادبی، تصویری روشن از گونه‌های مختلف آن ارائه داد و به کارکردهای جدیدی چون آشنایی‌زدایی، هنجارگریزی، افزایش انسجام متن، ایجاد ابهام هنری و ... اشاره کرد.

نادره سادات سرکی و فرزانه سجودی (۱۳۹۳) در مقاله «گونه‌شناسی صنعت التفات در قرآن مجید با توجه به مؤلفه‌های گفته‌پرداز» به گونه‌های جدید التفات در سطح گفته‌شنو، گفته‌پرداز و گفته پرداختند و با استفاده از این مؤلفه‌ها به اشکال گوناگون این صنعت در قرآن مجید اشاره کردند.

پری قهرمانی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه «بررسی التفات با توجه به بلاغت معاصر در سوره‌های مکی» به بررسی تفاوت بلاغت قدیم و جدید درباره‌ی التفات پرداخته و به این نتیجه رسیده است که از میان شش گونه‌ی التفات به کاررفته در قرآن، ضمائر محور اصلی التفات در این سوره‌ها می‌باشند.

حامد علیپور (۱۳۸۹) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد «صنعت التفات و اهداف آن در قرآن مجید» التفات عددی و افعال را مطرح کرده و به بیان اهداف بلاغی التفات و پس از آن به گونه‌های التفات ضمائر در قرآن پرداختند.

علیرضا فرازی (۱۳۸۹) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «ترجمه و بررسی کتاب أسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة» به نقد و بررسی این کتاب و ترجمه آن پرداختند.

رضا امانی و ام‌البنین فرهادی (۱۳۹۶) در مقاله «ساختار التفات و جنبه‌های هنری-معنایی آن در قرآن (پژوهشی در سطح صیغه‌های ضمیر)» به کارکرد فن التفات پرداختند و به این نتیجه رسیدند که این الگوی زبانی افزون بر کارکرد هنری و زیباشناختی خود، نقش مهمی در انتقال مقصود گوینده کلام به مخاطبان دارد.

عبدالله رادمرد و هما رحمانی (۱۳۹۱) در مقاله «کاربرد التفات در بافت کلام الهی»، التفات را در قالب انواع تغییرات اسلوبی چون: تغییر در ضمائر، اعداد، حروف اضافه، زمان افعال، تغییر جهت خطاب، کاربرد اسم به جای ضمیر و... در قرآن بررسی کرده و با اشاره به دیدگاه‌های مفسران قرآن، به توضیح هر یک پرداختند.

فاطمه دست‌رنج و منصوره عرب (۱۳۹۹) در مقاله «کاربست نظریه کنش‌گفتاری در خوانش آیات جهاد» به تحلیل این آیات بر اساس کنش‌گفتاری پرداختند. به این ترتیب، پژوهش مستقلی، این سه مؤلفه کنش‌گفتاری را در ترجمه مکارم شیرازی مورد کنکاش قرار نداده است.

۲. مبانی نظری پژوهش

۲-۱. التفات

التفات مصدر باب افتعال از ریشه (لَفَتَ) و به معنای (صَرَفَ) (و صرف الشيء عن جهته) به معنای (صَرَفَ: روی‌گرداندن و منصرف کردن) است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۸۴). معنای لغوی آن نیز وانگریستن، بازپس‌نگریستن و به گوشه چشم‌نگریستن است (دهخدا، ۱۳۷۷ش: ۳۱۷۸). اصطلاح التفات در قالب نامهای دیگری همچون (صرف)، (عدول)، (انصراف) نیز آمده که با معنای آن تناسب دارد. ابو عبیده در کتاب (مجاز القرآن) این تحول اسلوبی یعنی التفات را در قالب نام مجاز مطرح کرده است (ابو عبیده، ۱۳۸۱ش: ۲۱۰).

دانشمندان ادبیات عربی و بلاغت، از دیرباز این صنعت بلاغی را می‌شناختند، ولی نام التفات را برای آن به کار نمی‌بردند (حسینی، ۱۳۷۸ش: ۳۱۲). مفهوم التفات در آثار بلاغیون قرن‌های نخست و دوم هجری بی‌آنکه تعریف مشخصی بیاید، با نام‌های گوناگونی آمده است (قبروانی، ۱۹۸۱م: ۶۴۲). نخستین پیشنهاد دهنده واژه التفات در علم بلاغت، اصمعی (۲۱۳ق) بوده است (ضیف، ۱۳۸۳: ۳۰)، ولی اسلوب التفات به معنای کنونی آن از عصر زمخشری (۵۳۸ق) بیان شده است. در کتاب‌های بلاغی، این آرایه به هر سه حوزه علوم بلاغت (معانی، بیان و بدیع) نسبت داده شده است. آنچه در کتاب‌های بلاغی تأمل‌برانگیز است، کاربرد این آرایه در علم معانی و بدیع است (ابن‌المعز، ۱۴۱۰ق: ۶۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۳؛ ابن‌اثیر، ۱۴۲۰ق: ۴ و...). بیشتر صاحب‌نظران، التفات را بخشی از علم معانی می‌دانند؛ نویسندگانی چون سکاکی و قزوینی و نویسندگان جدید، صنعت التفات را زیرمجموعه علم معانی و نویسندگان پیشین آن را زیرمجموعه علم بدیع برشمرده‌اند. سکاکی و سیوطی آن را بخشی از علم البدیع به شمار آورده‌اند (Abdel Haleem, 1992: 25). زمخشری التفات را جزء علم بیان دانسته و بلاغیون پس از او به پیروی از ابن‌معز، آن را آرایه‌ای بدیعی برشمرده‌اند. ابن‌اثیر، التفات را بخشی از علم بیان می‌داند و سکاکی با گفتن «و یُسمى هذا النقل التفاتاً عند علماء علم المعانی» (سکاکی، ۱۹۳۷م: ۹۵) آن را بخشی از علم معانی مطرح می‌کند.

تعریف علم معانی از التفات، یعنی «خروج از آنچه به گونه طبیعی مورد انتظار است (عبدالحلیم، ۱۳۸۳: ۳۶۹). جامع‌ترین تعریف داده‌شده از این صنعت است.

ولی اگر با دیدی زیبایی‌شناسانه به گونه‌های التفات بنگریم، می‌بینیم که حتی تغییرات کوچکی مانند تغییر در زمان افعال و دیگر تحولات صرفی و نحوی که با هدفی خاص و به مقتضای حال و مقام انجام می‌گیرد، بخشی از علم معانی به شمار می‌رود که به بررسی جمله و متعلقات آن می‌پردازد (رحمانی؛ رادمد، ۱۳۹۱: ۱۴۷).

از دیدگاه علم معانی، التفات یعنی خروج از آنچه به گونه طبیعی انتظار می‌رود و از دیدگاه علم بدیع، تغییر بلاغی، این معنا را ژرف می‌کند. قرآن چون گوینده‌ای که مخاطبی حی‌وحاضر را رودرروی خود قرار می‌دهد، با گروهی از مخاطبان، مثلاً مؤمنان، حرف می‌زند و آنگاه به آرامی روی صحبت خود را متوجه گروه دیگر، مثلاً کافران می‌کند. در این موقعیت، گوینده (قرآن) پرسش برخی از مخاطبان را پاسخ می‌دهد و درباره مسائلی که در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، ولی به کلام در نمی‌آید، نظر می‌دهد و به این سبب خود را بخشی از موقعیت شنیداری در نظر می‌گیرد (Mir, 2006:94).

شاعر و نویسنده با زبان خود یا از فرد غایب و یا از فردی که حاضر است، سخن می‌گوید؛ اما گاه برخلاف انتظار و بنا به دلایلی، از متکلم به غایب یا مخاطب و یا برعکس، انتقال صورت می‌گیرد. این انتقال در اصطلاح بدیعی، التفات نام دارد (مجتبی، ۱۳۸۶ش: ۹۰). ابو عبیده معمر بن مثنی، التفات را این‌گونه تعریف می‌کند: یکی از مصداق‌های مجاز، انتقال کلام از مخاطب و حاضر به غایب و برعکس است که در کلام وحی وجود دارد (ابو عبیده، ۱۳۸۱ق: ۱۱). این صنعت، چون یکی از ویژگی‌های کلامی قرآن مجید عبارت است از: «تغییر شخص دستوری کلام در درون یک جمله یا در جمله‌های پی‌درپی» (طیب، ۱۳۷۹: ۱۶۷). گونه تغییر سیاقی، چه در مسندآلیه صورت گیرد و چه در غیر آن، التفات نام دارد. به عبارت دیگر، برخلاف مقتضای ظاهری در دایره التفات جای می‌گیرد (سکاکی، ۱۹۳۷م: ۱۳۰). زمخشری و سکاکی از دو دیدگاه به التفات نگریسته‌اند: ۱. دگرگونی یکی از گونه‌های صیغه‌های ضمائر (تکلم، خطاب و غیبت) به گونه دیگر؛ ۲. تعبیر به یکی از گونه‌های این ضمائر در مقامی که کلام، ضمیری غیر از آن ضمیر را طلب می‌کند، به گونه‌ای که تکرار یا بازگشت به ضمیر در جمله صورت نمی‌گیرد (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۱۴).

همان‌گونه که در نسبت صنعت التفات به هریک از بخش‌های معانی، بیان و بدیع میان علمای بلاغت اختلاف نظر وجود دارد، در تقسیم‌بندی این صنعت نیز میان ادیبان اختلاف است. ابن‌اثیر التفات را بر سه گونه دانسته است: ۱. التفات از غیبت به خطاب و از خطاب به غیبت؛ ۲. التفات از فعل مستقبل به امر و از امر به امر؛ ۳. التفات در خبردادن از فعل ماضی با مستقبل و از مستقبل به ماضی (ابن‌اثیر، ۱۴۲۰ق: ۳). قاسم فائز در کتاب علوم البلاغه گونه‌های التفات را از یک دیدگاه در چهار دسته جای داده است: ۱. انصراف از صیغه‌ای به صیغه دیگر؛ ۲. انصراف از یک زمان به زمان دیگر؛ ۳. اخبار از ماضی با مضارع؛ ۴- اخبار از مضارع با ماضی. او همچنین از دیدگاهی دیگر این تقسیم‌شش‌گانه را

برای التفات مطرح کرده است: ۱. انتقال از خطاب مفرد به مثنی؛ ۲. خطاب مفرد به جمع؛ ۳. مثنی به مفرد؛ ۴. مثنی به جمع؛ ۵. جمع به مفرد؛ ۶. جمع به مثنی (فائز، ۱۳۸۸: ۱۷۲).

این شگرد، یکی از ویژگی‌های گفتمان قرآنی است که با ساختار اطلاعات گفتمان، ساخت مبتدایی و زاویه دید گوینده پیوند دارد (حری، ۱۳۹۰: ۱۹). بخشی از علم معانی که با گزینش واژه‌ها و چینش عبارت‌ها در قالب گزاره‌ای فصیح و بلیغ پیوند دارد، با نحو، یعنی چگونگی پیوند واژگان در ایجاد جمله‌ها و قواعد به‌وسیله ساختار واژگان یک جمله در زبان‌شناسی اروپایی متناظر است و بخش دیگر این علم که به مخاطب و مقام بستگی دارد، در حوزه گفتمان‌کاوی/کاربردشناسی قرار می‌گیرد (کواز، ۱۳۸۶ش: ۳۸۰).

حسن طبل در کتاب *أسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنیة*، گونه‌های التفات را در جدیدترین شکل خود، با ۶ عنوان کلی بیان کرده است که خود، تقسیماتی دارد؛ او در این رویکرد جدید، هرگونه تغییر اسلوبی در کلام یا تغییر سبک در واژه‌ها را اسلوب التفات دانسته است:

- صیغه‌ها: صیغه فعل (ماضی به مضارع، مضارع به ماضی، مضارع به امر) و صیغه اسم.
 - عدد (مفرد و جمع، مفرد و مثنی، مثنی و جمع، مفرد و جمع).
 - ضمایر (تکلم به غایب، غایب به تکلم، متکلم به مخاطب، مخاطب به متکلم، غیبت به مخاطب و -اضمار و اظهار- تذکیر و تأنیث).
 - حروف (حذف و ذکر حروف -مخالفت میان حروف متماثل).
 - ساختار نحوی (صیغه فاعلی و مفعولی -لازم و متعدی- اسمیه به فعلیه و...).
 - معجم (واژه‌های مبهم در معنا؛ مانند سنه و عام) (طبل، ۱۹۸۸م: ۶۱).
- گونه‌های دیگر التفات همچون تغییر زمان و صیغه افعال را می‌توان در قالب دستور زبان بررسی کرد، ولی علمای بلاغت بر این باورند که هریک از دگرگونی‌ها، دستوری یا غیردستوری، به مقتضای حال و مقام صورت گرفته است و باید در مباحث علوم بلاغت، همچون معانی و بدیع بررسی شود (صفوی، ۱۳۸۲ش: ۱۷۱).

۲-۲. مؤلفه‌های کنش‌گفتاری در آیات التفات و ترجمه مکارم شیرازی

مؤلفه‌های اصلی کنش‌گفتاری صنعت التفات در سه سطح دسته‌بندی می‌گردد: التفات در سطح گفته‌شنو؛ التفات در سطح گفته‌پرداز؛ التفات در سطح گفته.

۲-۲-۱. التفات در سطح گفته‌شنو

تلفات در سطح گفته‌شنو چهارگونه اصلی دارد: التفات در شخص؛ التفات در عدد؛ التفات در نوع و ماهیت و التفات در نحوه ارجاع به گفته‌شنو/گفته‌شنوها.

التفات در شخص: این گونه یکی از رایج‌ترین گونه‌های التفات است و به معنای تغییر در ضمیر میان ضمایر اول، دوم و سوم شخص است و به شش نوع تقسیم می‌شود. بیشتر نویسندگان در بحث التفات، کار را از انواع تغییر در ضمایر شروع می‌کنند و هدف آنها از شروط التفات همین تغییر در ضمایر است (محیسن، ۱۴۱۸ق: ۹۸-۹۴).

- ضمیر سوم شخص به اول شخص

التفات در قرآن انواع گوناگونی دارد؛ از تغییر دوم شخص به اول شخص نمونه‌ای نداریم، اما انواع دیگر التفات بسامد بسیار بالایی دارد؛ برای نمونه تغییر از سوم شخص به اول شخص بیش از صد مورد است (فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۲، ۵۴-۸۱). در این گونه التفات، خداوند در گفتار بیشتر آیات دخیل است. این تغییر، دو عنصر کارآمد را که با ماهیت نمایشی زبان قرآن همخوانی دارد، معرفی می‌کند: (اول، خود ضمیر اول شخص که از سوم شخص برتر است، زیرا خداوند به واسطه آن حرف می‌زند) و دوم، ضمیر جمع که از مفرد قدرتمندتر کار می‌کند (همان). برای نمونه:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى) ﴿وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾ ﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى﴾ ﴿فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى﴾ ﴿سُنُّرْتُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (أعلى: ۱-۶)

ترجمه: «منزه شمار نام پروردگار بلند مرتبهات را! * همان خداوندی که آفرید و منظم کرد، * و همان که اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود، * و آن کس را که چراگاه را به وجود آورد، * سپس آن را خشک و تیره قرار داد! * ما به زودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰ ش: ۵۹۱).

التفات: از سوم شخص مفرد (رب... خَلَقَ... قَدَّرَ و...) به فعل اول شخص جمع (سُنُّرْتُ)؛ مترجم التفات را به همان شکل از سوم شخص (پروردگار... آفرید و...) به اول شخص جمع یعنی متکلم مع الغیر (می‌خوانیم) ترجمه کرده است.

- ضمیر اول شخص به سوم شخص

بسامد این نوع التفات در قرآن کمتر از گونه اول نیست و در مقایسه با انواع التفات، پرسامد است. برخلاف سایر گونه‌های التفات، در التفات نوع اول و دوم هرگاه خداوند سخن می‌گوید، به صیغه اول شخص جمع است؛ در دیگر بخش از تغییر، خداوند به صیغه سوم شخص مفرد مطرح می‌شود که به صورت (الله)، «او»، یا (رب) «پروردگار» نمود پیدا می‌کند.

بل - وات بیان می‌دارند که گوینده مجاز است گاهی خود را به صیغه سوم شخص خطاب کند و بر این نکته اقرار دارند که خداوند در بیشتر بخش‌های قرآن به صیغه جمع سخن گفته است (بل، ۱۳۸۲ ش: ۱۰۵).

﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ (الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ﴾ (حجر: ۹۵-۹۸)

«ما شرّ استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد؛ * همانها که معبود دیگری با خدا قرار دادند؛ اما بزودی می‌فهمند!» * ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آنها می‌گویند تنگ می‌شود * پروردگارت را تسبیح و حمد گو! و از سجده‌کنندگان باش» (۲۶۷).

التفات از اول شخص جمع ﴿إِنَّا كَفَيْنَا﴾ به سوم شخص (ربّ)؛ مترجم التفات را از متکلم (ما) به اسم (پروردگار) ترجمه کرده است.

-ضمیر سوم شخص به دوم شخص

تغییر ضمائر در بیشتر نمونه‌های این نوع التفات در جهت نکوداشت، نکوهش، تهدید و گاهی درخواست رخ می‌دهد... نخستین نمونه التفات در قرآن که در کتاب‌های بلاغت بسیار بدان اشاره می‌شود این آیه است (عبدالخلیم، ۱۳۹۱: ۶۷).

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾ ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا﴾ (مریم: ۸۹-۸۸)

«و گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است» * راستی مطلب زشت و زنده‌ای گفتید» (۳۱۱)

التفات از سوم شخص جمع ﴿قَالُوا﴾ به دوم شخص جمع ﴿جِئْتُمْ﴾؛ مترجم التفات را از فعل غایب (گفتند) به مخاطب (گفتید) برگردانده است.

-ضمیر دوم شخص به سوم شخص

بسامد این نوع التفات از نوع سوم کمتر است:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنًا وَخَفْدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ، أَقْبَابًا بَاطِلٍ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾ (نحل: ۷۲)

«خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌هایی به وجود آورد و از پاکیزه‌ها به شما روزی داد آیا به باطل ایمان می‌آورند، و نعمت خدا را انکار می‌کنند؟!» (۲۷۴)

التفات از دوم شخص جمع ﴿لَكُمْ﴾ به سوم شخص جمع ﴿يُؤْمِنُونَ﴾؛ مترجم التفات را از مخاطب (شما) به جمع غایب (ایمان می‌آورند) ترجمه کرده است.

-اول شخص به دوم شخص

تنها یک نمونه این التفات در قرآن است:

﴿وَمَا لِي لَأَعْثِبُكَ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِنِّي تُرْجَعُونَ﴾ (یس: ۲۲)

من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! (۴۴۱)

التفات از اول شخص (أعبدُ) به دوم شخص جمع (تُرَجَعُونَ). مترجم التفات را از (من پرستش نکنم) به (شما به سوی او بازگشت داده می شوید) ترجمه کرده است.

-دوم شخص به اول شخص

به گفته سیوطی در «الاتقان»، هیچ نمونه ای از آن در قرآن به چشم نمی خورد (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۱۱۱).

التفات در عدد: التفات در اعداد نیز یکی از شکل های التفات در قرآن مجید است، گرچه از التفات در ضمایر کمتر است. در قرآن مجید، تغییر در خطاب بیشتر با التفات عددی همراه است؛ به این معنا که تغییر نه از یک شخص به شخص دیگر، بلکه از شخصی به اشخاص و از اشخاصی به شخص صورت می گیرد. انواع این تغییرات را با دو نام بررسی می کنیم: التفات عددی کاهشی و افزایشی (سرکی و سجودی، ۱۳۹۳: ۲۹۹).

-**عددی کاهشی:** در این التفات از شمار مخاطبان یا گفته شنوهای اولیه کلام کم می شود. به این معنا که برخی یا یکی از آن ها همچنان مورد خطاب قرار می گیرد. برای این گونه التفات سه شکل می توان در نظر گرفت:

-تثنيه به مفرد

﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾ (مؤمنون: ۵۰).

«و ما فرزند مریم [عیسی] و مادرش را آیت و نشانه ای قرار دادیم و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امنیت و آب جاری بود جای دادیم» (۳۴۵).

التفات از مثنی (مَرِيْمَ وَأُمَّهُ) به مفرد (آيَةً). مترجم دو اسم (فرزند مریم و مادرش) را به اسم مفرد (نشانه) برگردانده است، به جای اینکه از عبارت دو نشانه استفاده کند.

-جمع به تثنيه

﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ (ص: ۲۲).

«در آن هنگام که بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بردیگری ستم کرده، اکنون در میان ما بحق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن» (۴۵۴).

التفات از جمع (دَخَلُوا) به مثنی (خَصْمَانِ). مترجم التفات را از جمع (آنها وارد شدند) به مثنی (دو نفر شاکی) ترجمه کرده است.

-جمع به مفرد

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره: ۷).

«خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست» (۳).

التفات از جمع (قلوب) به مفرد (سَمْع) مترجم از قانون التفات گریز زده و با وجود اینکه قلوب (دل‌ها) را جمع ترجمه کرده، واژه (سمع) مفرد را به صورت جمع (گوش‌ها) آورده است.

- عددی افزایشی: در این نوع التفات، بر تعداد گفته‌شده‌های گفته افزوده می‌شود؛ به این معنا که گفته‌شده‌ها یا مخاطب اولیه همچنان طرف خطاب می‌ماند. برای این نوع التفات نیز سه حالت می‌توان در نظر گرفت:

- مفرد به تشبیه

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ...﴾ (مائده: ۶۴).

«و یهود گفتند: «دست خدا (با زنجیر) بسته است» دست‌هایشان بسته باد! و بخاطر این سخن، از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است...» (۱۱۸)

التفات از مفرد (ید) به مثنی (یداه) مترجم التفات را از مفرد (دست) به مثنی (دست‌ها) ترجمه کرده است.

- مفرد به جمع

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ (وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ (قیامه: ۴-۱).

«سوگند به روز قیامت* و سوگند به (نفس لوامه) و وجدان بیدار* آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟!»* (۵۷۷)

التفات از مفرد: انا در (أقسم) به صیغه جمع: ن متکلم مع الغیر در (نجمع)؛ مترجم ﴿لَا أُقْسِمُ﴾ را به صورت متکلم وحده و فعل ترجمه نکرده و تنها به آوردن صورت اسمی بسنده کرده است؛ ولی فعل ﴿نَجْمَعُ﴾ را (متکلم مع الغیر) ترجمه کرده است.

- تشبیه به جمع

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ (انبیاء: ۷۸).

«و داوود و سلیمان را (به خاطر بیاور) هنگامی که درباره کشتزاری که گوسفندان بی‌شبان قوم، شبانگاه در آن چریده بودند، داوری می‌کردند و ما بر حکم آنان شاهد بودیم» (۳۲۸).

التفات از تشبیه (يَحْكُمَانِ) به جمع (حُكْمِهِمْ)؛ مترجم التفات را از جمله (داوود و سلیمان داوری می‌کردند) به جمع (حکم آنان) ترجمه کرده است.

التفات در نوع و ماهیت: این گونه التفات، پیوند نزدیکی با صنعت تشخیص دارد؛ از این روی، باید میان تغییر خطاب از یک گفته‌شده به گفته‌شده‌ی با مرتبه وجودی یکسان و تغییر خطاب از یک گفته‌شده

به گفته‌شنویی با مرتبه وجودی متفاوت، تفاوت گذاشت. گرچه بیشتر التفات‌های قرآنی در سطح گفته‌شنو، در ردیف گونه اول به شمار می‌آید، ولی نمونه‌هایی از گونه دوم نیز در این متن الهی دیده می‌شود:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ (سبأ: ۱۰)

«و ما به داوود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم (ما به کوه‌ها و پرندگان گفتیم) ای کوه‌ها و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید و همراه او تسبیح خدا گوید! و آهن را برای او نرم کردیم» (۴۲۹).

خطاب در آیه، ابتدا انسان و در پایان، کوه‌ها و پرندگان هستند. مترجم التفات را همان‌گونه انتقال داده است.

التفات در نحوه ارجاع به گفته‌شنو / گفته‌شنوها: در این گونه از التفات، آنچه تغییر می‌کند گفته‌شنو نیست، بلکه چگونگی ارجاع به اوست. تغییر در ضمیر و کاربرد اسم و صفت به جای ضمیر از اشکال این گونه التفات است که نمونه‌های بسیاری از آن در قرآن مشاهده می‌شود، برای نمونه:

—جمع مذکر مخاطب به جمع مذکر غایب

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...﴾ (یونس: ۲۲).

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد؛ زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید، و بادهای موافق آنان را (به‌سوی مقصد) حرکت می‌دهد و خوشحال می‌شوند، ناگهان طوفان شدیدی می‌وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می‌آید و گمان می‌کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام خدا را از روی اخلاص می‌خوانند...» (۲۱۱).

التفات از جمع مذکر مخاطب ضمیر بارز کُم در فعل (يُسَيِّرُكُمْ) به جمع مذکر غایب هم در (بِهِمْ). مترجم، التفات را از (شما) به (آنان) ترجمه کرده است.

—ضمیر متکلم وحده به اسم

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (آل عمران: ۳۱).

«بگو: «اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است» * (۵۴).

التفات از ضمیر متکلم ی در فعل «اتَّبِعُونِي» به اسم ظاهر «اللَّهُ». مترجم التفات را از (مرا) در «اتَّبِعُونِي» به اسم ظاهر (الله) در «يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ» ترجمه کرده است.

۲-۲-۲. التفات در سطح گفته‌پرداز

گونه‌های التفات در سطح گفته‌پرداز با گونه‌های آن در سطح گفته‌شنو متناظر هستند:

۱. تغییر در نحوه ارجاع به گفته پرداز: این تغییر، پربسامدترین گونه التفات در قرآن مجید به شمار می‌رود که خود اشکال گوناگونی دارد، مانند: کاربرد اسم به جای ضمیر و تغییر در ضمیر و اسم:

- ضمیر غایب به متکلم

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى﴾ (طه: ۵۳).

«همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد؛ و راه‌هایی در آن ایجاد کرد؛ و از آسمان، آبی فرستاد!» که با آن انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم» (۳۱۵).

التفات از غیبت هو در ﴿جَعَلَ﴾ به متکلم نا در ﴿أَخْرَجْنَا﴾؛ مترجم، التفات را از ضمیر غایب او در (قرار داد) به متکلم مع‌الغیر ما در (برآوردیم) ترجمه کرده است.

- ضمیر متکلم به غایب

﴿وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) (انبیاء: ۳۲-۳۳).

«و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم؛ ولی آنها از آیات آن روی گردانند. * او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید؛ هر یک در مداری در حرکتند!» (۳۲۴)

التفات از ضمیر بارز نا متکلم مع‌الغیر ﴿جَعَلْنَا﴾ به غیبت ﴿خَلَقَ﴾؛ مترجم التفات را از متکلم مع‌الغیر (قرار دادیم) به فعل غیبت (آفرید) برگردانده است.

- ضمیر متکلم به مخاطب

﴿وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (یس: ۲۲).

«من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید!؟» (۴۴۱)

التفات از تکلم انا در ﴿أَعْبُدُ﴾ به مخاطب اَنتَم در ﴿تُرْجَعُونَ﴾؛ مترجم التفات را از متکلم وحده (پرستش نمی‌کنم) به جمع مخاطب (برمی‌گردید) ترجمه کرده است.

- غیبت به خطاب

﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ (سجده: ۹)

«سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید؛ و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد؛ اما کمتر شکر نعمت‌های او را بجا می‌آورید» (۴۱۵).

التفات از ضمیر غایب هـ در ﴿سَوَّاهُ﴾ به ضمیر خطاب کُم در ﴿كُم﴾؛ مترجم التفات را از ضمیر غایب

(او) به خطاب (شما) ترجمه کرده است.

- ضمیر مخاطب به غایب

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَهِنَا رَاجِعُونَ) (انبیاء: ۹۳-۹۲).

«این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امت واحدی بودند و من پروردگار شما هستم پس مرا پرستش کنید!» (گروهی از پیروان ناآگاه آنها) کار خود را به تفرقه در میان خود کشاندند (ولی سرانجام) همگی بسوی ما باز می‌گردند!» (۳۳۰).

التفات از خطاب اَنتم در فعل ﴿أَعْبُدُون﴾ به ضمیر غایب هم در ﴿وَتَقَطَّعُوا﴾ مترجم التفات را از خطاب (شما پرستش کنید) به غیبت (آنها به تفرقه کشاندند) ترجمه کرده است.

-متکلم مع الغیر به اسم

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾ (نساء: ۱۲۲).

«وکسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، به‌زودی آن را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند. وعده حق خداوند است و کیست که در گفتار و وعده‌هایش از خدا صادق‌تر باشد؟!» (۹۸).

التفات از ضمیر متکلم مع الغیر نحن در ﴿سَنُدْخِلُ﴾ به اسم ظاهر ﴿اللَّهُ﴾ مترجم التفات را از فعل جمع (وارد می‌کنیم) به اسم (خدا) ترجمه کرده است.

-کاربرد اسم به جای ضمیر

بلاغیون این دسته‌بندی را درکنار التفات، زیرعنوان گسترده تر (الخروج علی المقتضی الظاهر) قرار می‌دهند. در هر دو حال نوعی خروج صورت می‌گیرد؛ چه در شخص، عدد، مخاطب، حالت، مرجع (اسم/ ضمیر) و چه در فعل / وجه یک فعل. در حقیقت از دید تأثیرگذاری، هیچ تفاوتی در جایگزینی اسم به جای ضمیر، یا دوم شخص به جای اول شخص، یا جمع به جای مفرد به چشم نمی‌آید. این موضوع را از آن جهت در رده التفات جای می‌دهند که شخص در حالت اسم و ضمیری که به جای اسم می‌نشیند، یکسان است (عبدالحلیم، ۱۳۹۱: ۷۵).

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (احزاب: ۲۹)
«و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است» (۴۲۱).

التفات اسم ظاهر ﴿اللَّهُ﴾ به جای ضمیر ﴿ه﴾ مترجم التفات را از اسم ظاهر (خدا) به اسم خدا به جای ضمیر (او) ترجمه کرده است.

﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۱۵).

«مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی نیاز و داناست»

التفات از اسم ﴿اللَّهِ﴾ به جای ضمیر ﴿ه﴾ در ﴿نَه﴾ مترجم، التفات را از اسم ظاهر الله به جای ترجمه ضمیر (او) به اسم ظاهر الله ترجمه کرده است.

تغییرگفته‌پرداز از نظر نوع و ماهیت: این نوع التفات، همچون تغییرگفته‌شنو از نظر نوع و ماهیت، کم بسامدترین نوع التفات در قرآن مجید است که در کتاب‌های بلاغی به آن اشاره نشده است: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (بقره: ۱۲۷). «و [یادکنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند [و به پیشگاه حق می‌گفتند]: پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی» (۲۰).

این آیه از دو بخش تشکیل شده است: از ابتدای آیه تا منادای ﴿رَبَّنَا﴾ و از ﴿رَبَّنَا﴾ تا انتهای آیه. گفته‌پرداز از بخش ابتدایی آیه، خداوند راوی است؛ درحالی که گوینده بخش دوم، ابراهیم (ع) و فرزندش اسماعیل (ع) هستند. مترجم، التفات را به همین‌گونه ترجمه کرده است.

التفات عددی در سطح گفته‌پرداز

در کتاب‌های بلاغی عربی به التفات عددی در سطح گفته‌پرداز اشاره نشده است؛ نمونه‌ای از این گونه التفات در قرآن مجید:

﴿هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ (وَإِذْ اخْتَضَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْتُوا إِلَى الْكَهْفِ نُنشِرْ لَكُمْ رُجُومًا مِنْ رَحْمَتِي (كهف: ۱۵-۱۶)).

«این قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده‌اند؛ چرا دلیل آشکاری نمی‌آورند؟! و چه کسی ظالم‌تر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!»* و (به آنها گفتیم): هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می‌پرستند کناره‌گیری کردید، به غار پناه برید؛ که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می‌گستراند» (۲۹۵).

آیه ۱۵ از زبان اصحاب کهف نقل شده است که درباره قوم خود (تعداد بسیار) سخن می‌گویند، درحالی که آیه بعد (طبق روایات) بیان‌کننده گفت‌وگوی یکی از آن‌ها با برخی دیگر (تعداد اندک) است. از این رو، التفات صورت گرفته در این آیه از نوع عددی کاهشی است؛ مترجم نیز التفات را همین‌گونه انتقال داده است.

۲-۲-۳. التفات در سطح گفته

از دیدگاه عبدالحلیم، التفات شش گونه دارد: ۱. التفات ضماین؛ ۲. تغییر در عدد (مفرد، مثنی و جمع) که تغییر به صیغه جمع، نشان از قدرت و عظمت دارد؛ ۳. تغییر در مخاطب؛ ۴. تغییر در فعل/حالت که به تغییر زاویه دید می‌انجامد، آن‌طور که گویی کنش در زمان حال در حال رخ دادن است؛ ۵. تغییر در نشانگر حالت که واژه، حالت خود را تغییر می‌دهد، برای نمونه از حالت فاعلی به مفعولی؛ ۶. کاربرد اسم به جای ضمیر (عبدالحلیم، ۱۳۹۱: ۶۰). بنابراین، در کتاب‌های بلاغی به گونه‌های

دیگری از التفات اشاره شده است که می‌توان همه آن را التفات در سطح «گفته» برشمرد: تغییر در زمان فعل (سیوطی، سکاکی و ابن‌اثیر)، تغییر در وجه فعل (سیوطی و سکاکی) و تغییر در منطوق دستوری (عبدالحلیم و ابن‌معتر).

تغییر در زمان فعل

ابن‌اثیر می‌گوید: به‌کارگیری فعل مضارع جهت بیان‌داشتن عملی در گذشته، بسیار رساتر از به‌کارگیری فعل ماضی است؛ چراکه فعل مضارع، زمان حال را که فعل در آن اتفاق می‌افتد، بیان داشته و آن تصویر را زنده می‌کند؛ گویی شنونده سخن، آن را مشاهده می‌نماید، ولی فعل ماضی خیر (ابن‌اثیر، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۱).

-فعل ماضی به مضارع

(...أَفْكَلَمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِقًا تَقْتُلُونَ) (بقره: ۸۷).

«... آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید؛ پس عده‌ای را تکذیب کرده و جمعی را به قتل رساندید؟!» (۱۳)

التفات از ماضی (جاءکم) به مضارع (تقتلون)؛ مترجم فعل تقتلون را به شکل ماضی ساده (به قتل رساندید) ترجمه کرده است.

-فعل مضارع به ماضی

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَأُنْضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ) (اعراف: ۱۷۰).

«و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد» (۱۷۲).

التفات از فعل مضارع (يؤمنون) به ماضی (أقاموا)؛ مترجم فعل أقاموا را به شکل مضارع (برپا دارند) ترجمه کرده است.

(يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ) (بقره: ۲۱۵)

«از تو سؤال می‌کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هرخیر و نیکی که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.» و هرکارخیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است» (۳۳).

التفات از فعل مضارع (يُنْفِقُونَ) به فعل ماضی (أنفقتم)؛ مترجم برخلاف التفات آیه، فعل ماضی أنفقتم را مضارع ترجمه کرده است.

تغییر در وجه فعل: که به معنای تغییر از وجه اخباری به وجه امری و برعکس است:

-التفات از وجه اخباری به وجه امری

این التفات یعنی فعل مضارع دلالت بر حال یا استقبال می‌کند، سپس به امر تغییر می‌یابد. (اورسجی، ۱۳۹۰ش: ۸۹-۹۰).

﴿إِنْ نُفُؤْ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ (هود: ۵۴).

«تنها چیزی که (درباره تو) می‌گوییم این است که برخی از خدایان ما تو را آسیب جنون رسانیده است. هود به آنها گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که من از خدایانی که غیر خدای یکتا می‌پرستید بیزارم» (۲۲۸). التفات در این آیه از فعل مضارع ﴿أَشْهِدُ﴾ به فعل امر ﴿اشْهَدُوا﴾ صورت گرفته است و مترجم نیز از وجه اخباری به امری ترجمه کرده است.

-تفات از وجه امری به اخباری

﴿وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَكُونُوا يَحْسَبُونَ﴾ (انعام: ۷۲)

«و اینک: نماز را برپا دارید! و از او بپرهیزید! و تنها اوست که به سویس محشور خواهید شد»

(۱۳۶)

تفات از وجه امری ﴿أَقِيمُوا﴾ به وجه اخباری ﴿يَحْسَبُونَ﴾ مترجم، التفات را از وجه امری (برپا دارید) به وجه اخباری (محشور خواهید شد) ترجمه کرده است.

تغییر در منطق دستوری

گونه دیگر التفات در سطح پیام را تغییر در منطق دستوری می‌نامیم. نمونه‌های بسیاری نمی‌توان آورد، برخی تنها به دو نمونه (آیه ۷۷ سوره بقره و آیه ۱۶۴ سوره نساء) اشاره کرده‌اند (زرکشی، ۱۹۵۷ق، ج ۳: ۳۲۵). آنچه در خصوص این دو نمونه مصداق دارد، درباره آیه ۶۹ سوره مائده نیز درست است. و تنها یک نوع قرائت، آن را التفات به شمار می‌آورد، چرا که در واژگان آیه تغییر ایجاد می‌شود؛ قرائت دیگر آن را التفات به شمار نمی‌آورد. و عبدالحلیم، این گونه را التفات در نشانگر حالت می‌نامد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (مائده: ۶۹).

«آنها که ایمان آورده‌اند، و یهود و صابئان و مسیحیان، هرگاه به خداوند یگانه و روز جزا ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین خواهند شد» (۱۴۰).

واژه ﴿الصَّابِئُونَ﴾ با اسم‌های مفعولی پیش از خود همخوانی دارد و باید مفعولی بیاید، ولی به صورت

فاعلی است و مترجم نیز این واژه را به صورت اسم فاعل «صابئان» ترجمه کرده است.

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَاتَّقَى السَّبِيلَ وَالسَّائِلِينَ وَفِي

الرَّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ حِينَ
الْبَأْسِ.. ﴿ (بقره: ۱۷۷).

« نیکی، این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنی؛ بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده و مال (خود) را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و اماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کند؛ نماز را بر پا می‌دارد و زکات را می‌پردازد و (همچنین) کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ استقامت به خرج می‌دهند...» (۴۱).

﴿الصابرین﴾ با ﴿المؤفون﴾ که حالت فاعلی دارد موازی است؛ از این رو باید به حالت فاعلی ﴿الصابرون﴾ نوشته شود. اما در حالت مفعولی تغییری رخ داده و به صورت اسم فاعل آورده شده است. همان‌گونه که براهمیت ﴿الصابرین﴾ تأکید می‌شود، تغییر در نشانگر حالت، نقش کلمه ﴿الصابرین﴾ است. به باور زرکشی، این آیه مصداق التفات است و هدف، تأکید بر اهمیت ﴿صابرین﴾ است. مترجم «المؤفون» را به صورت اسم فاعل «وفا می‌کنند» ترجمه کرده، ولی نتوانسته معنای اسم مفعولی «الصابرین» را انتقال دهد و به صورت اسم فاعل «استقامت به خرج می‌دهند» برگردانده است.

﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۲).

«ولی راسخان در علم از آنها، و مؤمنان (از امت اسلام) به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می‌آورند (همچنین) نمازگزاران و زکات‌دهندگان و ایمان‌آوردگان به خدا و روز قیامت، به‌زودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد» (۱۲۵).

در این آیه، التفات (از حالت فاعلی به مفعولی). الراسخون: اسم فاعل و ﴿والمقیمون﴾ که به صورت «المقیمین» آمده و مترجم آن را به صورت اسم فاعل «نمازگزاران» ترجمه کرده است.

نتیجه

در پاسخ به پرسش نخست پژوهش باید گفت با توجه به تحلیل آیات از قرآن مجید در التفات در سطح گفته‌شنو: تغییر در شخص بیشترین فراوانی و تغییر در نوع و ماهیت، کمترین فراوانی را دارد. در التفات در سطح گفته‌پرداز: تغییر در نحوه ارجاع به گفته‌پرداز بیشترین فراوانی و تغییر در نوع و ماهیت و عددی کمترین فراوانی را دارد. همچنین در التفات در سطح گفته، تغییر در فعل و حالات آن (زمان فعل) بیشترین فراوانی و تغییر در منطق دستوری کمترین فراوانی را دارد. از بین سه مؤلفه کنش گفتاری: گفته‌پرداز، پربسامدترین و گفته کم بسامدترین کنش گفتار است.

در پاسخ به پرسش دوم پژوهش باید گفت مکارم شیرازی، آیات التفات را بر پایه صنعت التفات و واژه به واژه ترجمه کرده‌است؛ ولی دربرخی از آیات، از ترجمه التفات روبرتافته‌است، برای نمونه:

- ✓ افعال را به صورت ماضی نقلی ترجمه کرده‌است:
- ✓ فعل حُلُّوا درآیه ۲۱سوره انسان؛ به صورت ماضی نقلی برگردانده‌است.
- ✓ درآیه ۴سوره طه فعل خَلَقَ را ماضی نقلی؛
- ✓ درآیه ۲۸سوره رعد، فعل آمَنُوا را به ماضی نقلی؛
- ✓ درآیه ۸۹سوره مریم فعل اتَّخَذَ را به ماضی نقلی؛
- ✓ درآیه ۵۱سوره هود فعل قَالَ را ماضی نقلی؛
- ✓ درآیه ۱۷۲سوره بقره فعل رَزَقْنَاكُمْ را به صورت ماضی نقلی؛
- ✓ درآیه ۲۹سوره لقمان فعل سَخَّرَ را به ماضی نقلی؛
- ✓ درآیه یکسوره اسراء، فعل بَارَكْنَا را به صورت ماضی نقلی؛
- ✓ درآیه ۳سوره عنكبوت افعال فَتَنَّا و صَدَقُوا را مضارع ترجمه کرده و نیز درآیه ۳سوره بقره فعل رَزَقْنَاهُمْ را به صورت ماضی نقلی.
- ✓ افعال را به صورت ماضی و مضارع ترجمه کرده‌است:
- ✓ درآیه ۲۱سوره انسان، فعل سَقَاهُمْ را به صورت مضارع؛
- ✓ درآیه ۶۳سوره حج، فعل أَنْزَلَ را ماضی؛
- ✓ درآیه ۶۴سوره نساء، فعل ظَلَمُوا را ماضی استمرار.
- ✓ مفرد را به جمع تبدیل کرده‌است: درآیه ۷سوره بقره از قانون التفات گریز زده و واژه سَمِعَ را برخلاف اینکه به شکل مفرد است، به شکل جمع ترجمه کرده‌است.
- ✓ عدم تغییر در منطق دستوری: درآیه ۱۷۷سوره بقره، اسم مفعول الصَّابِثُونَ را به صورت اسم فاعل ترجمه کرده است.

منابع

قرآن مجید

ابن اثیر، نصرالله بن محمد (۱۴۲۰ق). المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر. ج ۲. بیروت: المكتبة العصرية.

ابن معتر، عبدالله بن محمد (۱۴۱۰ق). البديع فی البديع. چاپ اول، بی‌جا: دارالجيل.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب. چاپ اول. بیروت: دار صادر.

- ابوعبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱ق). مجاز القرآن. به تحقیق محمد فؤاد سزگین، قاهره. مکتب الخانجی.
- اورسجی، نعیمه (۱۳۹۰). صنعت التفات در ۱۵ جزء پایانی قرآن. دکتر سید احمد امامزاده. تهران: دانشگاه تربیت معلم.
- بل، ریچارد (۱۳۸۲). درآمدی بر تاریخ قرآن. بازنگری و بازنگاری و. مونتگمری وات. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: مرکز ترجمه قرآن مجید به زبان‌های خارجی.
- حرّی، ابوالفضل. (۱۳۹۰). «بررسی شگرد قرآنی التفات در پرتو ساختار اطلاعات گفتمان». پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. ش ۴. ۱۷-۳۹.
- خرّی، ابوالفضل (۱۳۹۱). پژوهش‌های قرآنی. سال هجدهم. شماره ۲. پیاپی ۷۰. صص ۵۴-۸۱.
- حسینی، جعفر (۱۳۷۸). اسالیب البدیع فی القرآن. قم: مؤسسه بوستان کتاب. مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی).
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷). فرهنگ دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.
- رحمانی، هما؛ رادمرد، عبدالله (۱۳۹۱). «بازنگری معنایی در التفات بلاغی و اقسام و کارکردهای آن». جستارهای ادبی. ش ۱۷۶. صص ۱۴۳-۱۶۸.
- زرکشی، بدرالدین محمدبن عبدالله (۱۹۵۷). البرهان فی علوم القرآن. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت- لبنان: دارالمعرفه.
- زمخشری، محمودبن عمر (جارالله) (۱۴۰۷). جارالله، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التاویل. ج ۱. چ ۳. ناشر: دارالکتاب العربی. بیروت.
- سرکی، نادره سادات؛ سجودی، فرزانه (۱۳۹۳). «گونه‌شناسی صنعت التفات در قرآن مجید با توجه به مؤلفه‌های گفته‌پردازی». جستارهای زبانی. د ۵. شماره ۱ (پیاپی ۱۷). صص ۲۹۷-۳۱۰.
- سکاک، یوسف بن ابی بکر. (۱۹۳۷م) مفتاح العلوم. به تحقیق عبدالحمید هندوای. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۲۱). الاتقان فی علوم القرآن. طبع ۲. لبنان: دارالکتاب العربی.
- صفوی، کورش (۱۳۸۰). گفتارهایی در زبان‌شناسی. چ ۱. تهران: انتشارات هرمس.
- صفوی، کورش (۱۳۸۲). معنی‌شناسی کاربردی. تهران: انتشارات همشهری.
- ضیف، شوقی. (۱۳۸۳). تاریخ و تطور علوم بلاغت. ترجمه محمدرضا ترکی. تهران: سمت.
- طبل، حسن (۱۹۹۸). أسلوب الالتفات فی البلاغه القرآنیة. قاهره. دارالفکر العربی.

طیب، محمدتقی. (۱۳۷۹) «تحلیل کلام خدا، بحثی پیرامون متن قرآن مجید». مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. به‌کوشش سیدعلی میرعمادی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی. صص ۱۶۵-۱۹۲.

عبدالحلیم، محمد، آ. س. (۱۳۹۱). «کاربردها و کارکردهای شگرد التفات در قرآن». ترجمه ابوالفضل حرّی. پژوهش‌های قرآنی. سال هجدهم. شماره ۲. پیاپی ۷۰. صص ۵۴-۸۱.

عبدالحلیم، محمد، آ. س. (۱۳۸۳). «صنعت التفات در قرآن ۲». ترجمه ابوالفضل حرّی. مجله زیباشناخت. ش ۱۰. صص ۳۵۹-۳۸۲.

فائز، قاسم. (۱۳۸۸). علوم البلاغة مع تمارین قرآنیة. تهران: سمت.

فرکلاف، نورمن. (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان. ترجمه فاطمه شایسته سیران و دیگران. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

قیروانی، ابن رشیق (۱۹۸۱). العمدة فی محاسن الشعر و آدابه. ج ۵. تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید. بی‌جا. دار الجبل.

کواز، محمدکریم. (۱۳۸۶). سبک‌شناسی اعجاز بلاغی قرآن. ترجمه سیدحسین سیدی، تهران: سخن. مجتبی، مهدی (۱۳۸۶). بدیع نو. ناشر: انتشارات سخن.

محیسن، محمد سالم (۱۴۱۸). القراءات و أثرها فی العلوم العربیة. بیروت-لبنان: ناشر: دارالجبل.

مک دائل، دایان (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان. ترجمه حسینعلی نوذری. چاپ اول. تهران: فرهنگ گفتمان.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰). تفسیر نمونه. دارالکتب الإسلامیة. ایران: تهران.

Abdel Haleem. M. A. S. (1992). "Grammatical Shift For The Rhetorical Purposes: Iltifāt and Related Features in the Qur'ān". Bulletin of the School of Oriental and African Studies. Vol. LV: pp 407-432. (in Word format: pp 1-32).

Mir, M.. (2006). "Language" in the Blackwell Companion to the Quran. Ed. by Andrew Rippin. Blackwell: pp 88-106.



الالتفات في القرآن الكريم على مستوى المخاطب والمتكلم والقول: دراسة ترجمة ناصر مكارم شيرازي

مرتضى صادقي نجاد^١، فرشته أفزلي^{٢*}

^١ ماجستير، قسم ترجمة اللغة العربية، كلية العلوم الإنسانية، جامعة دامغان، دامغان، إيران.

^٢ أستاذة مساعدة، قسم ترجمة اللغة العربية، كلية العلوم الإنسانية، جامعة دامغان، دامغان، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

من منظور علم المعاني، يُقصد بالالتفات، الخروج عما يُتوقع بشكل طبيعي ومن وجهة نظر علم البديع، يُعمّق التغيير البلاغي هذا المعنى، حيث تُعدّ هذه الحيلة إحدى خصائص الخطاب القرآني التي ترتبط ببنية معلومات الخطاب، والتركيب المبتدئ، وزاوية الرؤية لدى المتحدث. تُصنّف المكونات الرئيسية للفعل الكلامي في هذا الأسلوب على ثلاثة مستويات: المستمع (الخطاب الموجه إليه)، المتكلم (صاحب الخطاب)، والقول (محتوى الخطاب). تسعى هذه الدراسة -بمنهج وصفي تحليلي معتمداً على تعريف علم المعاني للالتفات ومكونات الفعل الكلامي- إلى تصنيف تطبيقات هذا الأسلوب، وتحليل مضمون وسياق آيات الالتفات في القرآن الكريم ضمن ترجمة ناصر مكارم شيرازي، والإجابة على سؤالين رئيسيين: أي هذه المكونات الثلاثة أكثر استخداماً في الالتفات القرآني؟ وكيف نقل مكارم شيرازي ترجمة هذه الآيات؟ تشير النتائج إلى أن مكون المتكلم هو الأكثر تكراراً، بينما كان مكون القول الأقل تكراراً. كما أنّ مكارم شيرازي اعتمد في ترجمته على أسلوب الالتفات وترجمة الكلمات بحرفيتها، لكنه تجاوز ترجمة الالتفات في بعض الآيات.

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٦/٠٦/١٤

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٧/٢٥

الكلمات المفتاحية: الالتفات، الفعل الكلامي، الترجمة، القرآن، ناصر مكارم شيرازي.

الاقْتباس: صادقي نجاد، م. افزلي، ف. (١٤٤٦). الالتفات في القرآن الكريم على مستوى المخاطب والمتكلم والقول: دراسة ترجمة ناصر مكارم شيرازي. مقالة محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ١٩٩-٢٢٤.



DOI: 10.22034/jisall.2025.512708.1046

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

* - البريد الإلكتروني (الكاتبة المسؤولة): f.afzali@du.ac.ir

Eltifat in the Holy Qur'an at the level of listening, speaking and speaking: case study, Nasser Makarem Shirazi's translation

Morteza Sadeqi Nezhad: M.A. in Arabic Language Translation, University of Damghan, Damghan, Iran.

Fereshteh Afzali, (Corresponding Author): Assistant Professor, Department of Arabic Translation, Faculty of Humanities, University of Damghan, Damghan, Iran.
Email: f.afzali@du.ac.ir

Introduction

Discourse Analysis (DA) examines how language constructs meaning within social, political, and cultural contexts. It explores power dynamics, ideologies, and textual strategies in communication. Critical Discourse Analysis (CDA), a prominent approach, investigates how discourse reinforces or challenges societal structures. Quranic Discourse Analysis applies DA principles to the Quran, focusing on its linguistic, rhetorical, and pragmatic dimensions. The Quran employs unique discursive features, such as intertextuality, repetition, and shifts in voice, to convey divine messages. Its discourse blends argumentation, narrative, and legislation, often addressing multiple audiences simultaneously. A key aspect is dialogism, where the Quran engages with opposing viewpoints, reflecting a dynamic interaction with its socio-historical context. The use of rhetorical questions, analogies, and performative speech acts (e.g., commandments) underscores its persuasive and authoritative nature. Additionally, lexical choices and semantic fields reinforce theological concepts, such as tawhid (monotheism) and accountability. Analyzing Quranic discourse also involves cohesion and coherence mechanisms, where verses are interlinked through thematic unity despite nonlinear structures. This reflects the Quran's self-referentiality and holistic worldview. Modern applications include comparing its discourse with pre-Islamic texts or examining its reinterpretation in contemporary political discourses.

Methodology

The study adopts a descriptive-analytical approach, combining semantic and rhetorical analysis. Qur'anic verses exhibiting Eltefat are classified based on speech act components, with a focus on shifts in pronouns (e.g., third to first person), verb tenses, grammatical numbers (singular, dual, plural), and referential modes (e.g., implicit to explicit). Makarem Shirazi's translations are evaluated for fidelity to the original rhetorical structure and contextual meaning.

Frequency of Components: The speaker level (e.g., shifts in divine pronouns from third to first person) emerges as the most frequent, reflecting the Qur'an's dynamic engagement with its audience. The utterance level (e.g., shifts in verb tense or grammatical case) is the least frequent but significant for emphasizing theological or dramatic points.

Translation Strategies: Makarem Shirazi predominantly translates Eltefat literally, preserving word-for-word correspondence. However, he occasionally avoids replicating the rhetorical shift to maintain clarity in Persian. Examples of divergence include translating past-tense verbs as present perfect (e.g. "خَلَقَ" as "has created") or altering grammatical number (e.g., singular "سَمِعَ" to plural "سَمِعُوا").

In some cases, shifts in grammatical case (e.g., nominative to accusative) are not fully conveyed, potentially diluting rhetorical emphasis.

Discussion and Results

The Qur'an's use of Eltefat enhances its persuasive and aesthetic impact by dynamically shifting perspectives, addressing diverse audiences, and underscoring theological themes. Makarem Shirazi's translation, while generally faithful, occasionally prioritizes linguistic simplicity over rhetorical precision. This highlights the challenge of balancing semantic accuracy with readability in translating stylistically complex texts.

This study underscores the centrality of Eltefat in Qur'anic rhetoric and its role in shaping divine-human communication. It calls for further research on translational strategies for rhetorical devices in sacred texts, particularly in non-Arabic contexts where linguistic and cultural nuances may require adaptive approaches.

Conclusion

Based on the analysis of Qur'anic verses, the following conclusions are drawn regarding Eltefat (rhetorical shifts). At the Addressee Level (Listener). Most Frequent: Shifts in person (e.g., transitions between first, second, and third person pronouns). Least Frequent: Shifts in type/nature (e.g., addressing non-human entities or abstract concepts).

At the Speaker Level: Most Frequent: Shifts in referencing the speaker (e.g., alternating between divine pronouns like "We" and "He"). Least Frequent: Shifts in type/nature (e.g., changes in the ontological status of the speaker) and numerical shifts (e.g., singular to plural).

At the Utterance Level: Most Frequent: Shifts in verb tense/mood (e.g., past to present tense for dramatic immediacy). Least Frequent: Shifts in grammatical logic (e.g., altering syntactic structures or grammatical cases)

Overall Comparison of Speech Act Components: The speaker level exhibits the highest frequency of Eltefat, reflecting the Qur'an's dynamic divine voice. The utterance level shows the lowest frequency, highlighting

its role in specific rhetorical or theological emphasis. This hierarchical distribution underscores Eltefat's strategic role in Qur'anic discourse, prioritizing divine authority and audience engagement while balancing grammatical and stylistic complexity.

Nasser Makarem Shirazi's translation of Qur'anic verses exhibiting Eltefat (rhetorical shifts) largely adheres to a word-for-word approach, striving to preserve the original structure and rhetorical style.

References

- Abdel Haleem, M. A. S. (2004). The art of *al-faḥ* in the Qur'an 2 (A. Hori, Trans.). *Aesthetics Magazine*, 10, 359–382.
- Abdel Haleem, M. A. S. (2011). Usages and functions of the method of *al-faḥ* in the Qur'an (A. Hori, Trans.). *Quranic Studies*, 18(2), 54–81.
- Bell, R. (2003). *An introduction to the history of the Qur'an* (W. M. Watt, Ed.; B. Khorramshahi, Trans.). Center for Translation of the Holy Quran. (Original work published 1953)
- Dehkhoda, A. A. (1998). *Dehkhoda dictionary*. University of Tehran. {In Persian}
- Fairclough, N. (2000). *Critical discourse analysis* (F. S. Siran et al., Trans.). Media Studies and Research Center. (Original work published 1995)
- Faiz, Q. (2009). *Rhetoric sciences with Qur'anic exercises*. Side Publications. {In Persian}
- Hosseini, J. (1999). *Asālīb al-badī' fī al-Qur'ān* [Rhetorical styles in the Qur'an]. Bostan Kitab Foundation. {In Arabic}
- Horri, A. (2011). Examination of the Qur'anic method of *al-iltifāt* in light of discourse information structure. *Comparative Language and Literature Research*, 4, 17–39. {In Persian}
- Ibn Athir, N. b. M. (2000). *Al-mathal al-sā'ir fī adab al-kātib wa al-shā'ir* [The prevailing model in the literature of writers and poets] (Vol. 2). Al-Maktaba al-Asriyah. (Original work published 1420 AH) {In Arabic}
- Ibn Manzoor, M. b. M. (1994). *Lisān al-'Arab* [The Arabic language]. Dar Sader. (Original work published 1414 AH) {In Arabic}
- Ibn Mo'taz, A. b. M. (1990). *Al-badī'* [The book of rhetorical innovations]. Dar al-Jeel. (Original work published 1410 AH) {In Arabic}
- McDonnell, D. (2001). *An introduction to discourse theories* (H. A. Nowzari, Trans.). Farhang Dahdaman. (Original work published 1994) {In Persian}
- Mojtaba, M. (2016). *Brand new*. Sokhan Publications. {In Persian}
- Muhaisen, M. S. (1998). *Readings and effects in Arabic sciences*. Dar al-Jabal. {In Arabic}
- Qur'an. (n.d.).

- Rahmani, H., & Radmard, A. (2012). Semantic review of rhetorical alliteration and its types and functions. *Literary Essays*, 176, 143–168. {In Persian}
- Safavi, K. (2001). *Discourses in linguistics*. Hermes Publications. {In Persian}
- Safavi, K. (2003). *Applied semantics*. Hamshahri Publications. {In Persian}
- Sakkaki, Y. b. A. B. (1937). *Miftāḥ al-‘ulūm* [Key to the sciences] (A. Hinway, Ed.). Dar al-Kutub al-Ilmiyya. {In Arabic}
- Sarki, N. S., & Sojoudi, F. (2014). Typology of *al-iltifāt* in the Holy Qur’an according to narrative components. *Linguistic Essays*, 5(1), 297–310. {In Persian}
- Soyuti, J. (2001). *Al-itqān fī ‘ulūm al-Qur’ān* [Mastery in Qur’anic sciences] (Vol. 2). Dar al-Kitab al-Arabi. (Original work published 1421 AH) {In Arabic}
- Tabl, H. (1998). *Uslūb al-iltifāt fī al-balāgha al-Qur’āniyya* [The style of *iltifāt* in Qur’anic rhetoric]. Dar al-Fikr al-Arabi. {In Arabic}
- Tayyeb, M. T. (2000). Analysis of the Word of God: A discussion on the text of the Holy Qur’an. In *Proceedings of the 4th Theoretical and Applied Linguistics Conference* (pp. 165–180). Allameh Tabatabai University. {In Persian}
- Zamakhshari, M. b. U. (1987). *Al-kashshāf ‘an ḥaqā’iq al-tanzīl* [The unveiler of Qur’anic truths] (Vols. 1–3). Dar al-Kitab al-Arabi. (Original work published 1407 AH) {In Arabic}
- Zarkashi, B. (1957). *Al-burhān fī ‘ulūm al-Qur’ān* [The proof in Qur’anic sciences] (M. A. Ibrahim, Ed.). Dar al-Ma’rifa. {In Arabic}.



Metanarration of Characters in the Novel "Manazil H 17" by Raghad Al-Suhail

Ziyad Abdulhussein Lafta¹, Hossein Qadami², Hossein Torfi Aliawi³, Abdulaziz Hamadi*⁴

¹ Master's in Arabic Language and Literature, Faculty of Languages and Cultures of Nations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran.

² Assistant Professor, Department of Literature, Faculty of Humanities, Islamic Open University, Qazvin Branch, Takestan Unit, Iran.

³ Ph.D. in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran.

⁴ Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
23/10/2024

Accepted:
12/01/2025

The novel "Manazil H 17" by Raghad Al-Suhail is a prominent literary work that reflects the complexities of contemporary fiction. This research highlights "metanarration" as an effective tool for understanding and developing characters, where metanarration is used to introduce additional layers of meaning and symbolism, enhancing the depth of the text and the reader's experience. The significance of studying metanarration in the novel lies in its ability to illuminate how characters are shaped and evolve through narrative. This study demonstrates how metanarration can contribute to a deeper literary understanding of contemporary texts. It also offers new insights into the narrative mechanisms employed in character construction, aiding in the comprehension of human relational complexities and psychological dimensions manifested in the narrative. This research adopts a descriptive-analytical methodology, examining various narrative elements, including dialogue, character descriptions, and narrative techniques. It analyzes how characters interact with the narrative and with one another, reflecting human experiences, with the aim of exploring how metanarration is used to reveal the depths of characters in "Manazil H 17" and understand the psychological and social dimensions influencing their actions and interactions. Additionally, the study seeks to analyze the role of narrative in shaping character identity. The findings reveal that: Metanarration enhances the reader's understanding of characters and adds depth to their experiences. There is a continuous interplay between characters and the narrative, clarifying their motivations and conflicts. Metanarration reflects the challenges characters face in their pursuit of self-identity.

Keywords: *Metanarration, Metacharacter, Contemporary Iraqi Literature, Manazil H 17, Raghad Al-Suhail.*

Cite this article: Abdulhussein Lafta, Z. & Qadami, H. & Torfi Aliawi, H. & Hamadi, A. (2025). *Metanarration of Characters in the Novel "Manazil H 17" by Raghad Al-Suhail*, year1, issue2, Pp 225-248. DOI: 10.22034/jisall.2025.513581.1064



© The Author(s).

Publisher: University of Zabol

*Corresponding Author: Abdulaziz Hamadi

Address: Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran.

E-mail: abedalaziz@pnu.ac.ir



ميتاسرد الشخصيات في رواية "منازل ح ١٧" لرغد السهيل

زيد عبدالحسين لفته^١، حسين قدمي^٢، ح. طرفي عليوي^٣، حمادي ع. (١٤٤٦). ميتاسرد الشخصيات في رواية "منازل ح ١٧" لرغد السهيل.

^١ ماجستير، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية اللغات وثقافات الأمم، جامعة الأديان والمذاهب، قم، إيران.

^٢ أستاذ مساعد، قسم الأدب، كلية العلوم الإنسانية، الجامعة الإسلامية المفتوحة، قزوين، وحدة تاكستان، إيران.

^٣ دكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة خلیج فارس، بوشهر، إيران.

^٤ أستاذ مساعد، قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة پیام نور، طهران، إيران.

الملخص

معلومات المقالة

تعتبر رواية "منازل ح ١٧" لرغد السهيل من الأعمال الأدبية البارزة التي تعكس تعقيدات الرواية المعاصرة. إذ يسلم البحث الضوء على موضوع الميتاسرد كأداة فعالة لفهم الشخصيات وتطويرها، ويتم استخدام الميتاسرد لتقديم طبقات إضافية من الدلالات والمعاني. راسة الميتاسرد. تُبرز دراسة الميتاسرد في رواية "منازل ح ١٧" أهمية كبيرة في كشف التعقيدات النفسية والاجتماعية للشخصيات، لا سيما من خلال تحول البطل قمر الزمان إلى نملة رمزاً للاغتراب والصراع مع الذات والمجتمع. يُستخدم الميتاسرد كأداة نقدية لتفكيك التقاليد البالية والهياكل السردية التقليدية، عبر توظيف تقنيات مثل السرد المتعدد الأصوات والتحويلات الرمزية. يعتمد البحث على المنهج الوصفي التحليلي، حيث ندرس العناصر الميتاسردية مثل: الوعي السردى للشخصيات، تعدد الرواة والطبقات الدلالية، ونقد السياقات الاجتماعية والثقافية. ونحلل كيفية تفاعل الشخصيات مع السرد ومع بعضها البعض، وكيف يعكس ذلك التجارب الإنسانية، وذلك بهدف استكشاف كيفية استخدام الميتاسرد في الكشف عن أعماق الشخصيات في "منازل ح ١٧"، وفهم الأبعاد النفسية والاجتماعية التي تؤثر على تصرفاتها وتفاعلاتها. أظهرت النتائج أن الميتاسرد في رواية 'منازل ح ١٧' يُستخدم كأداة لتحليل تطور الميتاشخصية (قمر الزمان) عبر الحوارات الداخلية والصراعات مع السياق الاجتماعي. وكشف التناقضات في الأدب العراقي المعاصر بين التقاليد والحداثة من خلال تعدد الرواة. وتعزيز الطبقات الرمزية (مثل القمر كرمز للأنوثة، والسجن كرمز للقيود الفكرية).

نوع المادة:

مقالة محكمة

تاريخ الوصول:

١٤٤٦/٠٤/١٩

تاريخ القبول:

١٤٤٦/٠٧/١١

الاقْتباس: عبدالحسين لفته، ز. قدمي، ح. طرفي عليوي، ح. حمادي، ع. (١٤٤٦). ميتاسرد الشخصيات في رواية "منازل ح ١٧" لرغد

السهيل، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ٢٢٥-٢٤٨.



DOI: 10.22034/jisall.2025.512708.1046

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

۱. مقدمة

تعتبر الرواية واحدة من أكثر الأشكال الأدبية تعقيداً وتنوعاً، حيث تتيح للكاتب استكشاف عوالم جديدة وتجسيد تجارب إنسانية متعددة. في هذا السياق، تبرز رواية "منازل ح ۱۷" للكاتبة رغد السهيل كنموذج مثير للاهتمام، إذ تحمل في طياتها عمقاً سردياً واستكشافات نفسية غنية. تتناول الرواية مواضيع الهوية، والانتماء، والتحديات الفردية في سياقات اجتماعية وثقافية معقدة، مما يجعلها محط دراسة وتحليل. تتميز "منازل ح ۱۷" بتوظيفها للميتاسرد كأداة سردية، وهو ما يضيف طبقات إضافية من التعقيد إلى النص. الميتاسرد، بمفهومه الواسع، يشير إلى السرد الذي يتناول نفسه، حيث يُظهر كيفية بناء الرواية وتشكيل الشخصيات بطريقة تعكس الوعي السردى للكاتب. هذا النوع من السرد لا يقتصر على تقديم الأحداث والشخصيات فحسب، بل يمتد ليشمل التأمل في عملية السرد نفسها، مما يفتح المجال أمام القارئ لفهم أعمق للأبعاد النفسية والاجتماعية التي تواجه الشخصيات، وقد استخدمت الروائية العراقية رغد سهيل هذه التقنية في كتاباتها السردية بكثرة، خاصة في رواية "منازل ح ۱۷" ورواية "أحببت حماراً" وذلك بطرق وأساليب مختلفة، وقد كُتبت أسماء شخصيات روايتها ويمكننا أن نكتشف المشتركات التي تمتعت بها هذه الشخصيات، إذ يتبين لنا بأن أحداث روايتها متشابهة وربما يمكن القول بأنها كلُّها تقصد العراق.

تلعب الشخصيات في الرواية دوراً محورياً في تجسيد الموضوعات الرئيسية. إن الطريقة التي يتم بها بناء الشخصيات وتطويرها تمثل تحدياً حقيقياً للكاتب، حيث يجب عليه أن يخلق شخصيات معقدة تتفاعل مع عالمها بطرق تعكس تجاربها الفردية. في "منازل ح ۱۷"، نجد أن الشخصيات ليست مجرد أدوات لنقل الأحداث، بل هي كيانات حية تحمل آمالاً وأحلاماً وصراعات. يُظهر استخدام الميتاسرد كيف يمكن للشخصيات أن تعبر عن نفسها وتطور هويتها من خلال تفاعلها مع السرد.

تكمن أهمية دراسة الميتاسرد في هذا السياق في أنه يوفر إطاراً لفهم كيفية تشكّل الشخصيات وتطورها. من خلال التركيز على العناصر السردية المختلفة، يمكن للباحثين توضيح كيف يتم تقديم الشخصيات، وكيف يتفاعل السرد مع تلك الشخصيات. هذا التحليل لا يساعد فقط في فهم النص بشكل أعمق، بل يعزز أيضاً الفهم الأدبي العام للنصوص المعاصرة. علاوة على ذلك، تسهم دراسة الميتاسرد في توضيح كيفية تأثير العوامل الاجتماعية والثقافية على بناء الشخصيات. في عالم الرواية، تتداخل الهويات الفردية مع السياقات الاجتماعية، مما يؤدي إلى تشكيل معقد للشخصيات. من خلال استخدام الميتاسرد، يمكن للكاتبة رغد السهيل أن تعكس التحديات التي تواجهها شخصياتها في سعيها نحو الهوية، وكيف تتفاعل هذه الشخصيات مع السياقات الثقافية المختلفة التي تنتمي إليها. يمكن القول إن "منازل ح ۱۷" تمثل تجربة سردية جديدة تُعيد التفكير في مسألة الهوية والانتماء. تبرز الرواية أن الشخصيات كيف تنتقل بين مساحات متعددة من الهوية، مما يعكس الصراعات الداخلية والخارجية التي تواجهها. هذا التنقل بين الهويات يتطلب من الشخصيات أن تتأمل في تجاربها الخاصة وأن تعيد تشكيل فهمها لنفسها وللعالم من حولها.

تتطلب دراسة مثل هذه الرواية استخدام منهجيات تحليلية متنوعة، تشمل التحليل النصي، والنقد الأدبي، ودراسات الهوية. يمكن أن تسهم هذه المنهجيات في إلقاء الضوء على كيفية تفاعل السرد مع الشخصيات، وكيف يتم تشكيل تلك الشخصيات من خلال التجارب التي تمر بها. في الختام، يهدف هذا البحث إلى استكشاف الميتاسرد في رواية "منازل ح ۱۷"، وفتح آفاق جديدة لفهم الشخصيات وتطورها. من خلال دراسة العناصر السردية المتعددة، نسعى إلى تقديم رؤى جديدة حول كيفية بناء الشخصيات في الأدب المعاصر، وكيف تعكس هذه الشخصيات تعقيدات

العلاقات الإنسانية. إن هذا البحث لا يسعى فقط لفهم النص الأدبي، بل أيضاً لإثراء النقاش حول دور الأدب في تشكيل الهوية والانتماء في العالم الحديث.

١-١. أسئلة البحث

يعتمد بحثنا على الأسئلة التالية:

- ما أنواع ووظائف ميثاسرد الشخصيات التي اعتمدت عليها الروائية رغد سهيل؟
- ما التمثيلات الميثاسردية للشخصيات التي استخدمتها رغد سهيل في روايتها "منازل ح ١٧"؟

٢-١. خلفية البحث

من الضروري الرجوع إلى الدراسات السابقة التي تناولت الميثاسرد والشخصيات في الرواية العربية المعاصرة. حيث يسهم ذلك في وضع البحث في سياق أكاديمي أوسع ويمكن من فهم كيف تمّ معالجة هذه الموضوعات سابقاً، فمن بين هذه الدراسات نستعرض عدة كتب وبحوث كالتالي:

١- مقال بعنوان **ميثاسرد ما بعد الحداثة** للكاتب فاضل ثامر، طبع في مجلة الكوفة، السنة الأولى، العدد ٢، شتاء ٢٠١٣م، وقد قام بتعريف الميثاسرد حسب المصطلحات والبراء النقدية الغربية وقد تطرّق الكاتب إلى الرواية العربية وذكر نموذجاً للروائي عبدالمخالق الركابي حول روايته سابع أيام الخلق في موضوع بعنوان الميثاسرد ونرجسية الكتابة السردية كما يأتي يتطرّق إلى رواية بابا سارتر لعلي بدر ورواية لعبة النسيان لمحمد برادة وكراسة كانون لمحمد خضير ويعترف فاضل ثامر بأن دراسته هي احتفاء بإنجازات السرد العربي بقدر ما هي فحص لأحد مظاهر تجلياته ما بعد الحداثيّة، ويعني به المظهر الميثاسردي فيه، وتعتبر هذه الدراسة من أهم الدراسات الميثاسردية الحديثة التي درست الروايات الجديدة، مع الأخذ بعين الاعتبار المهاده النظري لكل مصطلح سردي.

٢- دراسة للكاتب جميل حمداوي بعنوان **الميثاسرد في القصة القصيرة بالمغرب سنة ٢٠١٨** مع حقوق الطبع للمؤلف. على الرغم من أن الكاتب يتطرّق إلى الميثاسرد بالمغرب ويذكر نماذج عديدة، لكنه يعطي للقارئ معلومات تمهيدية عن مفهوم الميثاسرد ومصطلحاته ووظائف الخطاب الميثاسردي وتاريخ الميثاسرد الغربي والعربي، وفي المبحث الأخير يتطرّق إلى أشكال الميثاسرد القصصي ويقدم للقارئ آفاق جديدة بالنسبة للروايات الميثاسردية لاسيما النصوص الحديثة.

٣- كتاب للمؤلف عباس عبد جاسم بعنوان **"ما وراء السرد-ما وراء الرواية"** صدر عن دار الشؤون الثقافية، ببغداد، ٢٠٠٥م. ويتحدّث عن المصطلح والدلالة والسياق في النصّ الميثاسردي ويسلط الضوء على ما وراء الواقعية ورواية النصّ ورواية الرواية، بتطبيق نظري وذكر نماذج من رواية "سابع أيام الخلق" و"موت الأب" و"رغوة السحاب".

٤- كتاب **"جماليات ما وراء السرد: دراسات في رواية ما بعد الحداثة"**، صدر عن دار نينوى، سورية، عام ٢٠١٠؛ يشمل بعض الكتابات الأدبية حول الميثاسرد ترجمتها أماني أبو رحمة، ويشمل خصائص الرواية في ما بعد الحداثة وما وراء القصّ التاريخي والسخرية والتناصّ مع التاريخ ويذكر نماذج لنصوص فرجينيا وولف وكارلس أونيتي ويحكي عن عذابات برسيلس وسيجيسمونها عند سرفانتس.

٥- دراسة بعنوان **"الميثاسرد: أنواعه؛ وظائفه؛ وتمثلاته البنائية في روايات أمير تاج السرّ، للباحثين حسين طرفي**

علیوی وعلی خضری ورسول بلاوی ومحمد جواد بور عابد، أطروحة دكتوراه بجامعة خلیج فارس، عام ۲۰۲۱ ودرس البحث التّأرجح بین الخیال والواقع فی الروایات، ومشاركة المتلقی فی التمثلات البنائیة التخیلیة والتوهیمیة وكيف یتورّط القارئ بطریقة السرد أكثر من موضوع الروایة، لاسیما طریقة المؤلّف فی تمیيع الحدود بین الروائی نفسه و بین شخصیة من شخصیات الروایة، وموضوعات مثل المیتاشخصیة والمیتاحبکة والمیتاقصّ التخیلی، وقد تمّ العثور علی اکتناز الروایات بثیمات مشترکة وتکسیرها فی النصّ المیتاسردی، واستعمال الروائی تقنیة المیتادب ونزعتة النرجسیة. من خلال مراجعة هذه الدراسات السابقة، یتضح أنّ البحث فی روایة "منازل ۱۷" من خلال عدسة المیتاسرد والشخصیات یمکن أن یسهم فی توسیع الفهم للأدب العربی المعاصر. كما یمیز أهمية استکشاف العلاقة بین السرد والشخصیات فی سباق الهوية والانتماء، مما یمکس التجارب الإنسانیة المتنوعة فی العالم الحدیث.

۲. المهاد النظري

۲-۱. مفهوم المیتاسرد

هناك مصطلحات عديدة قورنت بمصطلح ماوراء السرد، أو میتاسرد، ويُنسب مصطلح ماوراء القصّ للكاتب الأمريكي وليم غراس الذي استعمله عام ۱۹۷۰م (أبو رحمة، ۲۰۱۰: ۱۳). ویمکن القول معظمها تتعلّق بالحبكة والشخصیة وعناصر القصّة، ولم یتّم العثور علی مصطلح مستقلّ ودراسة مستقلّة لمصطلح میتاحبکة، وقد طُرِح فی هذا البحث لمناقشته، كفكرة مستقلّة، علّها تكون صائبة للدراسات المیتاسردیة القادمة، ولا بدّ لهذا القول إن معرفة المصطلح أمرٌ مهمٌّ جدًّا.

يقول عزّت محمد جاد، فی كتابه نظریة المصطلح النقدي: "الحقول الدلاليّة أو بالأحرى حقول المعنى، تعني بتجمّع الوحدات الدلاليّة فی اللغة ما تعالقت تصوراتها علی الاتّساق أو التباين فی إطار دلالة موضوعیة عامّة، تجمعها غالباً مرجعیة اللفظ المعجمیة، لأنّه لیس ثمة دلالة للفظ المفرد، وإنّما ینبع الاتّساق ممّا ینتمي إلى موضوع معین یصبح بديل السیاق لتجلیّ فعالية الدلالة بإعمال أحد تصوّرات الإشارة اللغویة دون آخر" (جاد، ۲۰۰۲: ۳۸۰).

من بین كلّ تلك العناوين، أهمّ ما یلفت النظر لهذه الدراسة هو عنوان المیتاسرد والقصّة داخل قصّة أو الروایة داخل روایة والحکایات والأحداث الملحقة أو خارج النصّ والأدب النرجسی والمیتاخطاب أو المیتالغّة ومعظمها ظهرت فی سبعینیات القرن العشرين ویقول حمداوي: "قد أطلق علی الخطاب المیتاسردی مجموعة من المصطلحات، ومن بین هذه المصطلحات والمفاهیم: المیتاسرد، والمیتاقصّ، والمیتاتخیل، والتشخیص الذاتی، والروایة-المراة، والرومانسیك، والروائیة، والتضمین، والحکایات المتضمّنة، أو الحکایات المؤطّرة أو المتخلّلة، أو المحكي المؤطّر، أو القصّة داخل قصّة، أو الحکایات الملحقة أو خارج النصّ، ومیتاخطاب، أو السرد أو الأدب النرجسی، والمیتاشارح، والخطاب المیتاسردی، والخطاب المیتالغوي وهلمّ جزاً..." (حمداوي، ۲۰۱۸: ۹)، ولم تنته هنا المسمّیات والمصطلحات والتعاريف حول المیتاسرد، وتقول عنه کاتلي وایلز: "هو حکایة داخل حکایة، قصّة من درجة ثانية" (وایلز، ۲۰۱۴: ۴۳۴)، وتؤكّد أن بعض النقاد لم یؤیدوا اختیار جینیت مصطلح میتاسرد لأنه لا یعطي معنى وراء وفوق أكثر مما یعطي معنى تحت، لكن بالنهاية تعطي الحقّ لجینیت، لأن مصطلح میتاسرد یمنح التأثير

الأكبر للوهم من الحقيقة والعالم المتخيل (المصدر نفسه: ٤٣٤).

والشخصية المسطحة الثابتة وهي أن تقوم فيها الشخصية عادة حول فكرة واحدة وتظهر في كل مواقف القصة بصورة واحدة أيضاً لا تتغير في سلوكها وانفعالاتها ولا تؤثر فيها الحوادث، لا تكاد طبيعتها تتغير من بداية القصة حتى النهاية، أي لا تأخذ منها شيئاً ولا تعطيهما أو تزيد عليها (نجم، ١٩٧٩م: ١٠١).

إذن من جماليات النصّ الميتاسردي، بأنّ المؤلف كذلك يضع بالنصّ، أو يصبح جزءاً من الرواية، وكأنّ شخصيات الرواية هي التي تتحكّم بالمؤلف، وليس المؤلف هو الذي يرسمها، لأنه متورط كذلك بالنصّ، ويمكن قراءته كشخصية ثانوية في الرواية، وبحاجة إلى وعيٍّ متزايد لأن الشخصيات تشبك، وتلتبس القضايا لتشكّل ميتاسرد الحدث وميتاسرد الشخصية والرواة والحبكة والميتاقص الشخصي الذي سيتطرق إليها البحث بالتفصيل؛ وتقول كاتي وايلز عن مصطلح ميتا وحده قائلة:

متأثر بالمصطلح المترسخ ما وراء اللغة: ميتا لغة، فإنّ ما وراء الكلمات يعكس وعياً متزايداً، والتزاماً نظرياً، بمستويات اللغة والخطاب (وايلز، ٢٠١٤م: ٤٣٣).

بعد أن تعطي تعريفاً حول مصطلح ميتا تذكر نماذج مثل ما وراء التواصل وميتانقد وميتادراما وميتاخيال وميتاوظيفة وميتا نحو وميتا استلزام وميتاسخرية وميتاشعريات وميتاسيميانيات وميتاشعر وميتاكلام وميتابئية وميتاخطاب وميتانصّ وميتامسرح... (المصدر نفسه: ٤٣٣)

إذا أراد البحث التركيز حول المصطلح النقدي والتظيري لتقنية الميتاسرد، سيطول المطاف؛ ويمكن تلخيص القول إنّ أهمّ مرحلة للدراسات الميتاسردية على مستوى التظير تكون مرحلة الستينيات وبعدها وكما يؤكّد جميل حمداوي: "مرحلة الستينيات من القرن الماضي، تعدّ مرحلة التجريب على مستوى البناء والصياغة وتوظيف هذه التقنية في السرد، والتي دعمت بدراسات وتظيرات من قبل نقاد وروائيين، و(المبنى الميتاسردي في الرواية) أي المنجز النقدي الذي نسجته أنامل مبدعه الناقد فاضل ثامر، وأسهمت دار المدى في نشره وانتشاره/٢٠١٣، لرواية النقدية الحداثوية التي احتضنت سبعاً وثلاثين عنواناً وتمهيداً حول أطروحة الكتاب التي تنهض على فرضية أن أشكال البناء الميتاسردي أو الميتاروائي في الرواية العربية وقبل ذلك في الرواية العالمية، هي تنوعات وتمثّلات لما بعد الحداثية" (حمداوي، ٢٠١٨م: ٧٧).

وسوف تكون مقارنة بين الروايات كدراسة تناصية لأنّ هناك تفاعلاً والتحاماً بين النصوص كما كتبت حسينة فلاح في دراستها حول روايات أحلام مستغانمي قائلة: "إنّ القارئ لثلاثية الروائية أحلام مستغانمي يلاحظ ذلك التعلق والتفاعل النصّي-الأجناسي فيما بين نصوصها من جهة (التناص الداخلي/ميتارواية) وبين نصوص أخرى من جهة ثانية" (حسينة، ٢٠١٦م: ٥٩). لدى الكاتب محمد حمد كتاب بعنوان الميتاقصّ في الرواية العربي ويقوم في الفصل الأول بتعريف المتاقصّ، مقتبساً من الباحثين وأصحاب النظريات السردية، معاني وتعريف هذا المصطلح، ويشير إلى أول من استعمل هذا المصطلح وهو الكاتب الأمريكي ويليام غراس، في بدايات السبعينيات ويقول: "أنه عرّف

المصطلح مثلما عند باتريشا ووف أي الميتافيكشن، لكن محمد حمد يشير إلى موضوع هام وهو أن ما أشار إليه وليام غراس حول كتاب الأنف الذكر لم يكن أول كتاب يحمل تقانة الميتافيكشن، بل رواية سابقة لها وهي دون كيشوت للكاتب الأسباني سرفانتس، لأن رواية دون كيشوت هي في الحقيقة قصة داخل قصة، أو رواية داخل رواية، وهي معروفة جداً مما أصبح عنوان الرواية أشهر من الكاتب" (عبد، ۲۰۰۵م: ۱۵)، وإن (باتريشيا واو) بلورت بصيغة أكثر تأطيراً وتكثيفاً لحمولته المفهومية وحددت فيه الميتافكشن باعتباره نزعة ضمن الرواية وليس جنساً ثانوياً من الرواية/وهي نزعة طيفية تتخذ من التخيلية موضوعاً لها. ثم حدّدت (باتريشيا واو)-طبيعة الميتافكشن بوصفها طبيعة تجريبية ذاتية الانعكاس/ذاتية التولد/تميل إلى الاعتماد على مبدأ التضاد الأساسي في كيفية بناء الوهم الروائي الخيالي وهدمه (المصدر نفسه: ۱۴).

تعتبر تقنية الميتا سرد أو (ما وراء السرد أو ما وراء الرواية) والتي يُعدّ الروائي (جون فاوولز) من أبرز ممثليها، مصطلحاً مركباً من meta بمعنى وراء أو المغاير وnarration بمعنى التخيل وهي جزء من انفجار (الميتا) وتناسلها الذي شمل جميع العلوم الاجتماعية والفكرية. فكان خطاباً متعالياً يعني برصد عوالم الكتابة الحقيقية والافتراضية والتخيلية. وقد يسمّى الميتاقصّ، والميتا حكي، والميتاروائي (خريس، ۲۰۰۱م: ۲).

هذا الأسلوب هو من خصوصيات النصّ ما بعد الحداثة، فتقول (باتريشا واو): "بأن رواية النصّ هو مصطلح يراد له أن يوازي أطروحات ما بعد الحداثة أو (ما وراء الرواية) وقد أثير هذا المصطلح في النقد الأنجلوسكسوني ليستوعب امداء الكتابة الروائية التي تستدعي الانتباه إلى ذاتها بشكلٍ واعٍ ومقصود فتتنظم على أنّها صنعة لكي تثير التساؤل حول العلاقة بين التخيل والواقع" (المصدر نفسه: ۱۸) وكل ما يجري لفهم الميتاسرد واكتشافها في هذا البحث، هو نفس هذا التساؤل بين التخيل والواقع للشخصيات مثل الراوي ونيشان والثيمات وما تدور حولها من أحداث ومجريات واقعية وافتراضية.

۲-۲. تمهيد للميتاشخصيات

يكون البحث في النصّ الميتاسردي ما وراء الواقعية أي الميتاواقعية، وستصبح كلّ عناصر الرواية ما وراء الواقعية وكما يقول عباس عبد جاسم حول اللاواقعية.

إذا ما وراء الواقعية يتجاوز مفهوم الواقع بإنشاء بني موازية إن لم تكن بديلة عنه، كما يتجاوز الواقعية بإنشاء حيوات جديدة متقدمة عليها في الأسلوب والشكل والوعي الذاتي في الكتابة. لهذا تعرّضت الواقعية بمصادراتها الإنسانية الراسخة إلى التزعزع، فتزعزع معها مفهوم الواقع ولأن الواقع نفسه قد غاب عنه المنطق ذاته، لم يعد يتسم بالنسقية والتطور والنظام، ولم يعد الخاص انعكاساً للعام، بل أصبح نوعاً من الصدام المستمر معه بعدما استحال التوفيق بينهما، واصبحت ثمة حاجة إلى نزعة جديدة، هي نزعة الرفض التمردية التي يؤكد غيرها الخاص رفضه للعام، أو يعلن على الأقل عدم ادعائه له، ورفضه الوقوع تحت سلطانه، وكان من أعراض هذا الرفض التركيز على الذاتية وعلى عدم التواصل والاستمرارية النظرية التي كانت عماد السرد السابق (عبد، ۲۰۰۵م: ۱۴).

الشخصيات متأرجحة بين الواقع والخيال والتوهيم، كما هو الحال بالنسبة للأحداث وحتى سياق الروايات من

حبكة وبناء داخلي وخارجي، فيختلط الأمر بين ما هو افتراضي وما هو واقعي. وبما أن الشخصية هي الكائن الإنساني الذي يتحرك في سياق الأحداث، وقد تكون الشخصية من الحيوان، فيستخدم عندئذ كرمز يكشف عما وراءه من شخصية إنسانية تهدف من ورائها العبرة والموعظة، كما في كليلة ودمنة والقصص التعليمية الأخرى (مريدن، ١٩٨٠م: ٢٧).

يحاول البحث إثبات الشخصية بأنها هي التي تلعب الدور الأساسي في تشكيل النصّ الميثاسردي، وقد تؤثر على كلّ الرواية يسلط الموضوع الضوء حول النصّ الميثاسردي، والشخصيات الفرعية والأساسية، لاسيما دور الشخصية في جميع الروايات المتمثلة بالميثاسرد. ويحاول مناقشة الشخصيات وصفاً وعملاً مع ذكر الأحداث الميثاسردية للشخصيات، وهناك أحداث متكررة وقد تضم بعض الشخصيات لتكون شبيهة ببعض، ولا نقيّم الدراسة هذا التكرار بأنه يضرب بالمستوى السردى أم لا، بل تكتفي بتمييز هذه المشاهد وإعطاء صورة واضحة عن الشخصيات التي تكون متشابهة في العمل والوصف، كما تقارن الدراسة التشابه بين شخصية الراوي والشخصيات التي تجابهها.

٣. القسم التطبيقي

٣-١. الشخصية الرئيسة (بطل القصة)

إنّ الشخصية الرئيسة "هي الشخصية التي تضطلع بالدور الأكبر في صناعة الأحداث والقيام بها، وتكون مسيطرة على خط سير الأحداث روائياً" (عبد الغني، ٢٠٢٣م: ١٦٣). قبل الثورة الدستورية في إيران (١٩٠٦)، لم يكن يحق للنساء التعلّم، ونساء البلاط فقط هنّ من يستطعن تعلّم قراءة القرآن، دون الكتابة وهذا لأنّ الرجال كانوا يخشون، أن تكتب نسائهم رسائل حب وغرام، أو يحدق إليهن الرجال غير المحارم. أما النساء اللاتي تعود أصولهن لعائلات الأعيان فقد كنّ أحراراً في تعلّم الكتابة والقراءة وكانت عائلة طاهرة الفزونية، التي اقتبست رغد سهيل من قصة حياتها وكتبت عنها رواية منازل ح ١٧ وقد كانت قمر الزمان تمثل شخصية البطل في روايتها. وبهذا حوّلت حياة البطلة وسيرتها وأطوار تجربتها الى أسطورة قمرية ليلية. والقمر في الميثولوجيا الشعبية الكلاسيكية يمثل مع الشمس ثنائية مركزية موازية، وتعدّ بعض ميثولوجيات الشعوب القمر رمزاً للأوثنة، والشمس رمزاً للذكورة، وهناك ميثولوجيات أخرى ترى العكس، وواضح أن الرواية ترى في القمر رمزاً أنثوياً يناظر حياة بطلتها المركزية الأنثى التي تحمل اسم القمر تحديداً: قمر الزمان.

ويمكن القول أنّ الرواية، بامتياز رواية أنثوية فكاتبها أنثى، وبطلتها أنثى، والقمر أنثى، ومنظورها أنثوي، ينتصر للمرأة، وحقوقها وحريتها عبر التاريخ. ولذا فنية الرواية من الناحية السردية والبنوية فيها الكثير من التعقيد مما يجعلها قابلة للتأويل المتعدد لفكّ شفراتها وشبكة رموزها. من الصفات التي اتصفت بها شخصية البطلة هي الجرأة والشجاعة، وحبّها للمغامرة والخروج عن المألوف لما كان معهوداً سابقاً للنساء في المجتمع. وعلى هذا الأساس استنتج البحث أن على الكاتبة أن تختار بدقة كبيرة أبطال روايتها، حيث أنّ الأم سينتهي بها أن تشبههم وليس العكس كما كنا نعتقد. وهذا لأن البعد الواقعي لشخصيات تخيلية، والتعلق والتأثر منها لايشمل الكاتب فقط بل إنما يشمل القارئ أيضاً. ونجد رغد سهيل تأثرت بجرأة وجسارة بطلتها منذ الطفولة، حيث أنها تشير إلى مخاوف الأب بشأنها، كما يأتي عبر هذا الخطاب المعنون عن لسان أب قمر الزمان، قائلاً:

"وأشار نحو الصغيرة: فأما هذه فإهمني بمراقبتها، فهي مغامرة جسورة" (سهيل، ٢٠١٩م: ١٧).

الجدير بالذكر إن هذه الرواية تعتبر رواية تاريخية، لكنّها في نفس الوقت، مكتسبة بالتخييلة والافتراضية، ويتأرجح السرد بين الراوي العليم، والرواة المتعددين وسرد المجريات الدينية، السياسية، الاجتماعية، والتي تؤدي إلى عبودية المرأة متمثلاً بشخصية قمر الزمان. نجد في هذا النصّ المخترع عن لسان زعفران الخادمة، الموصفات الخارجية والداخلية لقمر الزمان، في مشهد حوار يثني زوجها، على قوامها وجمالياتها الخارجية، ينعت عقلها الواعي ومعرفتها وفقاهتها، بالجنون والهوس، كما يأتي قائلة:

"وارتدت أجمل ثيابها، تقلّدت بقلادة الفيروز المفضلة لديها، وزينت ضفيرتها الطويلة الذهبية بورد أبيض، لمحها زوجها: والله أنتِ أجمل نساء فارس، لولا الهوس والجن الذي يتلبسك يا امرأة.

كسرتها عبارته الأخيرة، لكنها جبرت انكسارها ووارت حنقها عليه، ممسكة لسانها عن الردّ، فواصل ساخراً: ما بالك بكماء صماء على غير عادتك أيتها الفصيحة العالمة؟" (المصدر نفسه: ۱۰۰).

كما نلاحظ أن رغد سهيل، جسّدت المرأة العالمة والواعية، المحكومة بتقاليد المجتمع الذكوري في شخصية أم قمر الزمان، باعتبارها من الشخصيات الثابتة والرواة المشاركة، حيث أن المؤلفة استخدمت تقنية الميتاسرد لشخصها، لتعبر عن ذاتها والثورة على الهيمنة الذكورية في الرواية وعبر كلامها عنهم، وقد اتضح هذا الأمر للدراسة من خلال هذه النصوص المختارة حيث نشهد نماذج عن هذه المحاولات من الرواة المختلفين كالتالي:

"يا نفحة البر والمعرفة والإحسان، يشهد الله إنني عنك راضية ما حبيت، وما يُفرح فؤادي إلا أخبارك، وما يصل إليّ من ترحاب وإحسان أهالي كربلاء لك، أعرف أنهم قوم مضيافون طيبون، رغم ما جر عليهم الزمن من ويلات، إلا إنهم أهل المعدن النقي الثمين، والعلم الثري، لا تناله شائبة ولا تغيره حادثة، والحمد لله أنكِ أبلغتنا عن أخبارهم وأحوالهم الخير، وما أصابهم من بلاء مرّ وانقضى، خبرتهم ذوي النفوس الصابرة التقيّة، وهم لكل خير مستحقون، ألا اقربي سلامنا لسيد الشهداء وخير شباب يوم الدين، لمن قارع الباطل بسيف الحق والتقوى، واللهم صلّ على محمد وأهل بيته الطاهرين" (المصدر نفسه: ۱۴۳).

ما قرأناه عبر هذا النقل إن دلّ على أمرٍ فيدلّ على أن رغد سهيل قد اختارت لروايتها الأنثوية جمعاً من الشخصيات النسوية الواعيات والعالومات، المتيقنات بحقوقهن وهذا الأسلوب من خصوصيات الميتاسرد، خاصّة في الرواية النسوية كما أشير إليها في الفصول السابقة، وكما يتبين لنا أن المؤلفة، لا تنفك عن ذكر مفردات وعبارات، تستخدمها كقيمات متكسرة، كمفردة السجن التي أتت بها في دورات مختلفة من حياة لبلة قمر الزمان وضمن مفارقات بالغة الأهمية، حيث يتمثل ميتاسرد الشخصية، من خلالها للقارئ في روايتها. لاشك أن رغد سهيل لا تعني بالسجن، ذلك المفهوم المألوف والمتفق عليه، مثل أي سجن حقيقي في الواقع المتعايش فيه، إنما هي تطرح إشكالية عن المفهوم التنظيري والإيهامي الذي تعني به ضمن سرد الرواية. لاسيما كما أدلت بهذا المفهوم عبر الشخصية قمر الزمان حينما وضّحت الفكرة ساخرة، بأن السجن الحقيقي هو لا يختصر في الأمكنة المتعددة، التي حبست بها، حيث لا تتذكر عدد المرات، كما اختار البحث هذا الحوار الميتاسرد كما يأتي، قائلة:

- نعم، ويؤسفني إبلاغك أنك محبوسة في بيت مدير شرطة طهران، وأنا وزوجهُ هُما خانم....

وجم وجهها في البداية ثم ضحكت بتواصل لا ينقطع، وصفقت الراح بالراح هازئة: أقلّيت محبوسة؟! هل تعرفين عدد المرات التي سجنت أنا فيها؟

وحركت رأسي بالنفي مبتسمة، فقالت هازئة وهي تفتح كفيها: وأنا مثلك لا أتذكر؟ ما رأيك لو نبدأ العد؟ (سهيل،

٢٠١٩م: ٢٣٦).

اللافت للنظر أن رغد سهيل تُصَرِّح وتكشف للقارئ عن مفهوم السجن لديها في مشهد وحدث آخر، كما أنها توضح عن أفكار خطيرة باتت بالية، وتقاليد بائسة تحبس العقول، تعجز عن البوح بها في الواقع. وما هو إلى واقع مرير تحمله الكاتبة لتعبّر عنه، من خلال تقنية أدب الميثاسرد في روايتها التي هي الآن في متناول يدينا. وهذا ما جأت به المؤلفة رغد سهيل عن لسان شخصية قمر الزمان المتأثرة بشخصيتها القوية والمتحررة، كما يأتي في هذا النص مخاطبة:

- لقد وضحتُ رؤيتي فقلت لهم: لقد أمطت اللثام عن وجهي وما عليكم إلا إماطته عن عقولكم، انظروا إليّ أختا لكم في الإنسانية، لقد اكتملت دورة القمر، وستبدأ دورة جديدة، فغادروا بؤس تقاليدكم البالية، حرروا عقولكم لتتحرر الأرض من جورها، إن أحوال الزمان تتغير، وما زلتُم تشبثون في القديم وتورثونه لأولادكم، هلا أبعدم الحجب الكثيفة عن أبصاركم، حان الوقت لتحديث التأويل، فالتأويل علة نزاعكم مع بعضكم، هلا جعلتم منه سبيلا للسلام لا سببا للتناحر والخلاف، بهذا تحرثون الأرض لخلاصكم (المصدر نفسه: ٢٣٨).

إذن نشهد أن هناك فكرة عميقة، وتكوينية في نفس الوقت، تشبث بها رغد سهيل، وتتوحد بها مع شخصية بطلا روايتها قمر الزمان؛ لاسيما في البعد الواقعي من الرواية والبعد التخيلي من الشخصية التاريخية. ومن هذا المنطلق قد تعارض رغد سهيل بجوانب دينية وفقهية مع شخصيتها، لكنّها وكما يتبين للبحث أنها متوافقة معها بشأن إحداث التأويل، وشدّد ما يتمحور عليه السرد، أن إيجاد التأويل، هو السبيل الأمثل، لتخطي النزاعات المذهبية والتعصبات التشريعية. وهذا الأمر قد طرحته المؤلفة، عن طريق وصف هذا المشهد الحوارى، بين قمر الزمان وابنها الأكبر، حينما سألتها عن دينها ومذهبها، كالتالى:

أمي أريحي قلبي، سؤال واحد.

- أسأل ما تشاء يا بضعتي؟

وهي تبذل في وجهه ساهمة ساهية، فسألها: ما هو دينك؟

بهدوء وثقة ردت: أنا على دين الإسلام، ولا أعرف سواه دينا، وأتبع المذهب الاثني عشري، كل ما يُقال عني محض افتراء وامضاء.. يا ولدي.

قبل يديها: أرحت قلبي يا أمي..

- أين أخوك الأصغر؟..

قطب حاجبيه، وأطرق قليلا ثم قال: سامحيه يا أمي... ما زال بعيدا عن الحكمة (المصدر نفسه: ٢٧٤).

٢-٣. الشخصية الفرعية

إنَّ الشخصية الفرعية هي "الشخصية المساندة التي تعطي للعمل الروائي حيويته ونكهته؛ وقدرته على إبلاغ رسالته، وإن تجذير الصورة الدرامية داخل العمل الروائي لا يتم إلا من خلال تحريك الشخصيات الثانوية، التي تعطي للصراع ذروته ومعناه، ومن هنا فالشخصية الثانوية ليست حالة أو مادة عابرة أو مفروضة على مسرح الأحداث" (حمودي، ١٩٨٨م: ٤٢)، ومن الشخصيات الفرعية في الرواية، التي كانت نوعاً ما من الرواة في المنازل المختلفة من حياة الشخصية الرئيسة، قمر الزمان. حيث يمكن القول أنه من الشخصيات الثابتة، التي نقلت رغد سهيل عبره، الأحداث

التاریخية المهمة، لبلاط الشاه الإيراني، آنذاك. وهي شخصية رستم، حاجب الشاه؛ وقد تمثل في شخصية التابع الأمين للشاه وأسرار بلاطه إلا عن زوجته التي كان مستسلماً أمامها وفاضحاً لكل ما هو سري، حيث جعلت منه المؤلفة، لسان الوصف عن أحوال الشخصيات التاريخية للبلاط الملكي، والأمكنة التي كانت تتضمن القصور والبساتين، وكذلك الأوضاع السياسية عامة، فيما يخص الحروب والمعاهدات وما آلت إليه. وقد جأت رغد سهيل عن لسان رستم، بهذا الوصف منذ بدأ سردها عن أحوال القصر وما فيه كالتالي قائلة:

"رستم: منذ أن دخلت القصر وأنا في دهشة.

لا أحد يدري يخفايا القصر كحاجب بسيط مثلي، ففي اليوم الأول لعملي فرضوا عليّ حمل شيشة طويلة العنق لأرش ماء الورد في الأماكن والزوايا، ثم أمروني بمساعدة الخدم في حمل عرش فخم، تركناه وسط قاعة الحكم، وكان فتح علي شاه صاحب اللحية المتدلّية لمنتصف صدره يعتلي عرشه، وهو يرتدي الديباج الخسرواني الموشى بالذهب، ويلتصع فوق رأسه تاجه الذهبي المرصع بالأحجار الكريمة، تقدمنا رجل أشقر ضخم الجثة ذو عينين صغيرتين زرقاوين، عرفت لاحقاً أنه سفير الكفرة" (سهيل، ۲۰۱۹م: ۱۹).

ونجدها تأتي بأسامي الشخصيات متراشقة، عبر عنوان فصولها، وترصّ البعض بوسط السطور ومن خلال سردها للأحداث كما فعلت مع شخصية زعفران، مربية قمر الزمان واصفة:

"ثم باغتتني وطبعت قبلة على خدي: بالله عليك لا تكسري قلبي.. لن تتأخر.

بقيت ساهمة حائرة برهة من الزمن، فأنا لا أستطيع رد طلب لها، حتى صحبتها معي لنصلي الفجر في المرقد على أن نمر لاحقاً على السوق.. ولم أقدر نتائج اصطحابها معي" (المصدر نفسه: ۲۰).

لقد اختلقت رغد سهيل عبر وصف المربية زعفران، أسطورة لشخصية البطلة، حيث أنها تكلمت عن قوة شخصيتها منذ الطفولة المبكرة واستمرت بهذا الأسلوب من السرد، حتى أنها أتت بحزمة من الأسامي عبر هذا الوصف المُكثّف عن الشخصيات للقارئ، عن لسان زعفران واحدةً تلو الأخرى. لاسيما أنها توضح كذلك عن شخصية السيدة والدة قمر الزمان. وبالتالي يمكننا القول أن رغد سهيل، تُعرّف عن شخصيات مُتراصين، لتأتي بهم في ما بعد أثناء السرد، لتضعهم في أماكنهم الصحيحة ضمن اللعبة السردية التي تخوضها، وتقول في هذا النص:

"تخبطتُ في خطوات الإياب وأنا أذري الدمع نادمة، كيف أرد أفضال السيدة بهكذا فعل مخز شانز ناكر للجميل؟ وهي التي أغدقت على أسرتي جداول الكرم والحنان، فعندما مرضت أُمي لم تطردها كما يفعل الأثرياء مع خدمهم؛ بل رَعَتْها ووفرت لها الطبيب والدواء، وعندما توفيتُ أبعدت عنا شبح الفاقة فضمتني مع أختي بريهان وأخي مراد في بيتها، ووفرت عملاً لمراد، وساعدت برطهان لتتزوج من رستم، وتوسط زوجها لرستم ليعمل في القصر، وبقيتُ معها معززة مكرمة، لم تنهزني يوماً ولم تُسئ معاملتي" (المصدر نفسه: ۲۳-۲۴).

لا يسعنا القول إلا أن الكاتبة، تأتي بالعديد من المفارقات في خلق شخصياتها الواقعية والتخيّلية، لتقحم القارئ في لعبة الميئاسردالخاصة بها، يجد البحث أسماء شخصيات كثيرة في رواية منازل ح ۱۷ بعضها حقيقية تعيش مع الراوي وبعضها تختلط مع رواية الراوي، لتتشكّل هنا ميئاشخصيات، والمربية زعفران من الشخصيات الثابتة وضمن الرواة الشفهيين للرواية، حيث يلاحظ البحث أنها تصف نفسها بأبشع الموصفات من جملة الدميمة السوداء، الخنفساء، الجسد النحيل والشفتين الرقيقتين والأشد من ذلك أنها تجد نفسها ذات سوء طالع، ويخيل لنا أن المؤلفة، تعمّدت هذا الوصف لتبيّن للقارئ عن الاغتراب النفسي لشخصية زعفران، وهي أنثى لم تلق الحب والاهتمام

والاحترام!!! وبالتالي من المؤكد أن تتزعزع ثقفتها بنفسها، حتى أنها تجد نفسها أشبع النساء على وجه الأرض؛ إذ تقول:

"وأنا لا أحظى بجمال مثل بريهان ليغري الخاطبات، فأنا دميمة سوداء كخنفساء قصيرة القامة، وذات عينين صغيرتين وشفتين رقيقتين، وجسد نحيل، وحده ابن عمي كان يرغب بي لولا وجهي المشؤوم الذي جعل الحرب تقرضه بأنبيائها، كم أنا غبية وبلهاء أفكر في الزواج وأنا في مأزق حقيقي، يا إلهي ما الذي سأقوله للسيدة؟ أي شيطان غرني فأطعْتُ طفلة" (المصدر نفسه: ٢٤-٢٥).

كذلك تأتي الشخصيات الثانوية تبعاً من لسان الساردة زعفران قائلة:

"ما إن دنوتُ من الباب الخلفي للمنزل حتى لمحني السائس الجديد بهرام الذي يشبه البطة، فهو قصير القامة، مستدير الوجه طويل الرقبة، شديد السمرة، ويسحب قدميه واحدة تلو الأخرى بثقال ليسيير بطينا متمايلا كالبط، دافعا كرشه الصغير أمامه" (المصدر نفسه: ٢٥).

من الواضح أن المؤلفة رغد سهيل كانت متأثرة بجمال الروح والمعرفة لدى الأثني وقد صرّحت عن إعجابها وتعلقها بالودة البطلة والبطلة بشكل ملحوظ، وهذا ما جأت به وعيّرت عنه، في أماكن متعددة وعبر نصوص مختلفة من السرد؛ إذ تقول:

"كانت سيدتي الكبرى جميلة، طويلة القامة، بيضاء صافية البشرة صاحبة عينين عسليتين واسعتين وشعر ذهبي وأنف صغير دقيق، كنتُ أراها تقرأ كثيراً، امتازت بالحكمة والطيبة والكرم، والقدرة على ضبط النفس، لكن في ذلك اليوم اختل توازنها، وتصاعدت تهدياتها، فقدحت عينها غضبا، وضربتني لأول مرة حين لطمتني على رأسي، وهي تؤنّبني: هل أنا في حلم؟ أيتها الحمقاء الخرقاء" (المصدر نفسه: ٢٥-٢٦).

شدّ ما تتسم النساء بهذه الصفة وهي صفة الثرثرة أو بتعبير آخر تتهم كافة، النساء بهذه الصفة، حيث أن البحث وجد رغد سهيل، تأتي بنوعين من النسوة، منهن العالمات بكينوتتهن السامية والمتحدثات بطلاقة اللسان، ومنهن ثرارات، ناقصات العلم والمعرفة غير واعيات بحقوقهن، ومكاتتهن. وقد ميّزت رغد سهيل النسوة بميزة العقل والفكر والدراية. إذ تقول:

أنتِ تحبين الثرثرة كباقة النساء يا زعفران (المصدر نفسه: ٥٧).

تأتي بهذه الطريقة الشخصيات الفرعية تبعاً بلا أيّ دور أساسي لها في الرواية، كالشخصية أم فاضل، زينب، إذ تقول:

مع أن أم فاضل سيدة مضيافة مليحة الخلقة والأخلاق، لكنني شعرت بالغرابة والوحدة، فأنا لا أتقن العربية مثل سيدتي، رغم كثرة من يجيد الفارسية هنا، وبدأت أسأم وجودي بين قوم غرباء (المصدر نفسه: ١١٩).

ومن الشخصيات الفرعية التي تحدثت عنها الساردة، في هذا النصّ المُكثّف، شخصية زينب التي لمحت المؤلفة من خلالها عن الزواج التقليدي آنذاك:

- حدثيني عن خطيبك يا زينب..

تصرّجت وجنتاها بالاحمرار حياء وقالت مبتسمة: إنه مؤمن صالح، كان خطاطا للقرآن الكريم، وعندما جلب القاجاريون المصاحف المطبوعة في طهران تعطل عمله، دعمته سيدتي أم فاضل ليفتح محل نجارة، وأظن أنه سينتقل للنجف الأشرف بعد الزواج، فتلك المدينة لم تسمح للقاجاريين بأي نفوذ فيها، وما زال الخطاطون يعملون فيها.

تألق وجهها، وأنارته ابتسامة الأمل كتتنفس ضوء الفجر، فسألتها: أهو جميل؟

- لمحته عند عقد قراننا، سنتزوج قريباً.. (المصدر نفسه: ۱۲۱)

كما إننا نستوضح بدلالة الوصف الجمالي الذي تأتي رغد سهيل به عادة للنسوة في أثناء السرد، حيث أنها تجعل القارئ متأرجحاً بين واقعية الشخصيات والتخييلية. إذ نجدها تصف الجارة آسيا قائلة:

"جارتی آسیا سیده فی مقتبل العمر، متعلمة ولطيفة الشخصية، على قدر متواضع من الجمال، فهي سمراء البشرة شديدة النحول، صغيرة العينين ممثلة الشفتين، كانت متواضعة وذات خلق رفيع، وهي الزوجة الأولى لرجل ثري تزوج بأربع نسوة، وحين لم تنجب له هجرها، فقتعت بقدرها، ووجدت في قمر الزمان رفقة تسليها، لكن زوجها حذرهما أكثر من مرة وطلب منها الكف عن رفقتها، متهما قمر الزمان بالانحراف عن الدين القويم لأنها تصعد المنبر وتخطب وتؤم المصلين، فلم تبال آسيا بتحذيره، وكنت أتوجس من زوجها، فهو متسلط وصاحب علاقات واسعة" (المصدر نفسه: ۱۳۴-۱۳۵). الجدير بالذكر أن رغد سهيل لم تأت بشخصياتها كافة عبثاً، بل إنها قامت بتوزيع الأدوار لشخصياتها بتمعن شديد وهذا ما شوهد من خلال دراسة النصوص. حيث أنها عالجت العديد من المسائل القمعية التي تسلب حقوق المرأة ككائن حر له مطلق الاختيار والإرادة وتتسم بعقلية ودهاء تستطيع أن تخولها لتحل مكان الذكور تحصل على مقاعد الذكور ودرجاتهم.

۳-۳. الشخصية المجازية

إنّ "الشخصيات المجازية أو الرمزية هي باختصار صفة معينة تحاول الشخصية أن تعكس تلك الصفة من خلال تصرفاتها وأفعالها" (بدر، ۲۰۲۳: ۴۳)، وما يدهش ويثير المتلقي هو ذلك التساؤل حول الرواية والحقيقة والتخييل والواقع، وحتى البحث عن الروائي نفسه، خاصة في رواية منازل ح ۱۷ لأنه يكون ضائعاً ومن الصعب اكتشافه، ولم تتلاعب بالأسماء وتأتي بشخصيات مجازية كما باتت تتكرر هذه الشخصيات المجازية والملقبة في روايتها، بصورة مباشرة وغير مباشرة، ولا يلزم على الدارسة ذكر جميعها، بل الإشارة إلى أسلوب رغد سهيل، في إحباك المفردات، والشخصيات والقيمات، ككلمات ميثاسردية، تتداخل في ثنايا نصوصها. واللافت للنظر في الأنموذج المذكور، أن المؤلفة لم تكتف أن ترمي بالسرد، على عاتق العديد من الرواة النسوة والرجال المقربين، من البطلة في الرواية، إنما نجدها قد خلقت شخصيات مجازية، صنعت لهم هويات، وجعلت منهم رواة وساردين للأحداث المتعلقة بحياة البطلة وحقبها، لكن من منظراهم وزاوية رؤيتهم لتلك المرأة العالمة. وهذا الأمر يدل على لعبة الميثاسرد الجارية في حبكة الرواية. كما في هذا النصّ الحوارى تقول:

"رافقت صديقتي لزيارة المراقد المقدسة في مدينة الكاظمية في بغداد، كان الازدحام شديداً وتدافعت النسوة للدخول، وارتفعت أصوات بعضهن: يا لها من حيرة فأين سندفن إذن؟ إن كانت الفتوى تحرم دفن الزوجة قرب زوجها منعا للفتنة!

فنهرتها أخرى: ما هذا الهراء؟..

فمالت أحدها إليّ وهمست بأذني: يغمرنى الحزن المرير، وقد تركت سدانة المراقد المقدسة للذكور، وأنتن أكثر من يؤدي الزيارة وأكثر من ينذر النذور، وأكثر من يتبع الفتوى.

سألتها: ماذا تقصدين؟

فأنكرت أي قول لها!

وحدث أن تعارفنا لاحقاً، كانت المفاجأة أن اسمها قمر الزمان...

هل تصدقون مثلي للسرد حمامه الزاجل يسلمك رسالته إذا ضمته بين كفيك؟! (سهيل، ٢٠١٩م: ٢٠٨)

وهكذا تأتي الشخصيات المجازية تبعاً في رواية رغد سهيل، دون ذكر الاسم مثل كلمة القاتل؛ وهنا لا تعطي المؤلفة أي اسم للقاتل، مما باتت شخصية مجازية، بل أسمته بهذه الصفة لتحفّز القارئ متابعة السرد، وكشفت عن الحقيقة وهوية الشخصيات، ما إذا كانت واقعية أم هي مختلقة ومن محض الخيال، إذ يطمح البحث النظر من خلال هذا النصّ الوارد، ليتبين لنا جانب آخر من تقنية الميثاسرد المتخذة من قبل الكاتبة. إذ تقول في رواية:

القاتل: سحبت خنجري وعرزته في رقبته من الخلف.

أنا محض عابر سبيل هجرت مدينتي بحثاً عن مدينة أعيش فيها بسلام، بعد أن أنكر أحد العساكر سداي للضريبة، فصادر دكاني الذي كان مصدر دخلي الوحيد، فغدوت مطراداً تارة من العسكر وتارة من شجونني، بعد أن فقدت أفراد عائلتي في وباء الهيضة، فلملمت وجعي وهمومي وتركت شيراز بأكملها، وتجولت بين المدن حتى ولجت قزوين، فأكرمني قريب لي وأحسن استضافتي، وقضينا الليل نتسامر بالحديث عن امرأة جميلة أعلنت ظهور المخلص، وها هي الألف عام على غيبته التي أفتى فقهاؤنا بظهوره بعدها قد انقضت، أردت البحث عن مصداقية الأمر (المصدر نفسه: ٢١١).

وتتابع رغد سهيل في سرد الحدث بتمعن ودقّة، لتثبت هوية الشخصية المجازية القاتل في مخيلة القارئ، فتقول: "وتوجهت إلى المسجد في ليلة كان القمر فيها وسط السماء محمراً، والذئاب تعوي من بعيد، وانتظرت حضوره في الغبش، ليوم القوم للصلاة، فدخل وحده مبكراً، وتسلمت من خلفه متظاهراً بأني أصلي، وعندما سجد سحبت خنجري وعرزته في رقبته من الخلف، ثم هرعت لسطح المسجد أراقبه وهو يزحف، كأنه يخشى أن يدنس المسجد بالدم ولا يخشى أن يدنس الدين بفتاوى القتل وإراقة الدم، تجمع المارة وعم الذعر والاضطراب، وتصورت حينها أنني قطعت دابر الفتنة حين طعنته!" (المصدر نفسه: ٢١٢).

وتأتي كذلك بأسم الشخصية التاريخية للمقتول شيخ محمد تقي القزويني في التوضيحات، لتجعل القارئ متأرجحاً، بين واقع هوية المقتول وما تخيلته. لاسيما ثمة شخصيات ربّما يمكن تسميتها بالمجازية، تضع رغد سهيل لها ألقاباً مثل: قروية من بدشت حيث أنها تروي حدث بدشت، من زاوية رؤية الشخصية المجازية التي صنعتها وأعطتها هوية خاصة بها، فتقول:

"أنا قروية من بدشت، كنت أجمع غلة بستان قريب من حديقة الجنة لفت نظري اجتماع القوم مع امرأة واحدة هناك، ففكرت ماذا عسى أن تفعل امرأة وسط الرجال؟ لذا تبعتها وهي تدخل الخيمة الكبيرة وسط الحديقة، وتنصت عليهم من فرجة صغيرة في الخيمة، فاكتشفت أنها امرأة عاهرة فاجرة أسفرت عن وجهها، وظهرت بكامل تبرجها وزينتها، ويا لها من حسناء مغربية طويلة القامة ممثلة الجسد" (المصدر نفسه: ٢٣٩).

ولم تقتصر رغد سهيل بتوريط شخصية البطل، بهذا النوع من الميثاسرد، في الرواية بل أنها استعانت بشخصيات مجازية، لتورط القارئ بهذه اللعبة المتقنة، وتتابع قائلة:

"جن جنوني وطاش عقلي أكثر حين شدت بأشعار فاسقة ماجنة بصوت مرتفع، وهي تتمايل وتترنح بلا حياء ولا ورع، كأنها شاربة للخمر والعياذ بالله، وتمايل معها الرجال بطريقة خليعة شبة، فدعتهم لممارسة الرذيلة بلا رادع،

وهي تغريهم بكشف وجهها تارة وصدرها تارة أخرى، استشطتُ حقاً وغبضاً ولم أحتمل مشاهدة ما يفعلونه، فهرعت إلى زوجي ورويت له ما شفت، فأخبر بدوره أهل القرية، وحذرناهم: يا قوم أتقدوا دينكم... (المصدر نفسه: ۲۳۹).

لا شك أن رغد سهيل، عمدت في استخدام هذا الأسلوب الروائي، عبر روايتها التاريخية، التخيلية وذلك لأنها باتباعها هذا النمط من السرد الميتاسردي، عن طريق الشخصيات المجازية، أخرجت نفسها من دائرة الشكوك والعتمة. إذ نجدها عبّرت عن تضاريس وآلام المرأة عن لسان تلك الشخصيات المفتعلة. وذلك لتصف نظرة المجتمع النسوي آنذاك تجاه المرأة الواعية والمتحررة، مثل بطلة الرواية قمر الزمان.

۳-۴. التخيل الميتاشخصي

يمكن القول بصراحة هنا حول الميتاسرد، بأنه تحوّل من سياق إلى سياق ومن واقع إلى خيال، ليجعل المتلقّي حائراً لإغناء التخيل، واستيحاش القارئ بعمق الفجوة، وكأنّ شخصاً نائماً يحلم بأنه نائم كذلك ويحلم؛ فيحتاج إلى يقظتين كي ينقذ نفسه من الغفوة. وتدور الدراسة حول ما يحصل في اليقظة الأولى من مجريات وأحداث كتخيل ميتاشخصي، إذ يظنّ الشخص الحقيقي أنه أفاق من النوم وما يشاهده حقيقة، وتكون المفاجئة الكبرى حين يستيقظ بالكامل. وتحاول أن تتغيّر رغد سهيل (الشكل) أي شكل الرواية التقليدية، ويقول دريدا حول تغيير الشكل: يمارس الشكل إغراءه عندما لا نعود نتمتع بالقوة الكافية لفهم القوة الهاجمة فيه، أي للخلق. من هنا فالنقد الأدبي بنيوي في كل عصر، بفعل جوهر وبفعل مصير، لم يكن ليعرف ذلك وأصبح يدركه الآن وهو يفكر اليوم بنفسه، في مفهومه ونظامه وطريقته، بات يعرف أنه مفصول عن القوّة التي ينتقم منها أحياناً، عندما يُربنا بعمق ومهابة أن الانفصال هو شرط العمل نفسه، وليس شرط الخطاب حول العمل فحسب، هكذا نفهم هذه النوتة العميقة، هذا النغم المكتئب الذي يشفّ عن نفسه صرخات الانتصار والحدق التقني... وهذه التحليلات ليست ممكنة إلا بعد هزيمة معيّنة للقوّة (دريدا، ۲۰۰۰م: ۳۳-۳۴).

وثمة نصوص لدى رغد سهيل ممزوجة بالأحلام والكوابيس، مما تتسرّب إلى الفانتازيا مثلما شوهد في الرواي إذ يقول:

وتحاول رغد سهيل في هذه الرواية أن تتلاعب بنصّها السردي، وتدخل القارئ في شك وتوهان بواقعية الشخصية، فيما تأتي بافتراضات تجعل من كانوا حولها يحسون ويعتبرونها ممسوسة ومجنونة؛ كما تقول:

كانت طفلي جامدة واجمة تبخلق في السجادة، سألتها: بِمَ تفكرين يا قمر الزمان؟
وضعت سبابتها أسفل حنكها، ورفعت رأسها: أفكر في نجوم المرقد، أريد نجمة يا أمي!

- لا حول ولا قوة إلا بالله... اتبعيني وكفي عن الهراء (سهيل، ۲۰۱۹م: ۱۷).

من المتفق عليه أن رغد سهيل من الكتاب الذين، يتبعون فنيّة التخيل الميتاسردي، في رواياتهم كأسلوب حديث للرواية النسوية، موازية للحياة الواقعية وكما يقول عباس عبد جاسم بأنّ ما وراء الواقعية يتجاوز مفهوم الواقع بإنشاء بني موازية، إن لم تكن بديلة عنه، كما يتجاوز الواقعية بإنشاء حيوات جديدة متقدّمة عليها في الأسلوب والشكل والوعي الذاتي في الكتابة. لهذا تعرّضت الواقعية بمصادراتها الإنسانية الراسخة إلى التزعزع، فتزعزع معها مفهوم الواقع ولأنّ الواقع نفسه قد غاب عنه المنطق ذاته، لم يعد يتّسم بالسقيّة والتطوّر والنظام، ولم يعد الخاص انعكاساً للعام، بل أصبح نوعاً من الصدام المستمرّ معه، بعدما استحال التوفيق بينهما (عبد، ۲۰۰۵م: ۱۵)، والأمر المدهش في رواية

منازل ح ١٧ هو انقلاب التخيل على الواقع، بثيمات تساعد القارئ ليتأمل بقراءات، ربما تكون مختلفة عن المؤلف نفسه. وهي تدخل أسلوب الألسنة في روايتها بهذا الهدف قائلة:

"سخرت منها دودة القز: أنا أقضم أوراقك لأنسج حريراً رقيقاً، فما الذي سوف تنسجه صديقتك؟ ردت شجرة التوت أنت تنسجين لي الموت الزؤام، وهي تلتهم قراطيسها في ظلي، فالنترقب معاً ما ستسجه تلك الإنسانية" (سهيل، ٢٠١٩م: ٤٦).

لا شك وكما يلاحظ البحث، أن الكاتبة لاتنفك، لتدخل المفارقات، حول الموت وعيشة الحياة، دون العلم والمعرفة، عن لسان دودة القز وشجرة التوت. مع العلم أنها جعلت من عناصر الطبيعة، في روايتها معالجة ونظرة صوفية، للقارئ، وقد تصفي خلال هذه الحكاية أقاص على حكاية تعطي متعة لوصفها، حول الفتاة، وحول الذهنيات التي ترصف في عقول من يحكي عنها، ولكي يعزز التشويق لمعرفة البطلة تقول رغد سهيل:

- أخبرتي لا أحد يبصرها لأنها ميتة، وهي تظهر نفسها لمن تختاره!

جفلت: أعوذ بالله من شر الجن والإنس.

جف ريفي، بللته بشربة ماء، وبضعتي تواصل حلمها، وقالت لي السيدة لقد جئت لأعلمك. فمحتها نظرة من أعلى رأسها لأخمص قدميها: وماذا ستعلمني مخبولة مثلك؟ إن أبي كبير سادات قزوين وهو من سيعلمني. يا أمي لقد أفقدتني صوابي وهي تبارزني بقولها: لن يجديك كل هذا نفعاً، عليك بعدم الاندفاع والتهور تصوري! (المصدر نفسه: ٥٠).

ومن أبرز التأويلات التي عولت عليها المؤلفة، هي تمثالات الكرامات عند الأولياء الصالحين، والمرآد المقدسة، حيث تواترت الحكايات والأقول منذ العصور، ملفقة بالتخيل والتوهم والواقعية، حيث أن التطرق لهذا الموضوع من قبل رغد سهيل، يسهل عليها عملية التخيل الميثاشخصي في السرد. وكما يقول حبيب بوهرور حول الرواية المعاصرة: اعتمدت الرواية المعاصرة على بعث آلية القراءة الفاعلة التي تحيل إلى خلق مدركات تأويل النص عند المتلقي والكاتب معاً، فيعتمد كل منهما على التأمل الذاتي لإعادة إنتاج آليات قراءة النص الروائي من حيث حضور كتلته السردية المتمثلة في الشخصيات والأحداث وحتى الثيمات الداخلة، وهذا ما تعارف عليه النقد المعاصر بالتخيل الواصف أو המתأخيل (بوهرور، ٢٠١٦م: ٣٦).

وتابع رغد سهيل قائلة:

"ثم تنهت أنني تأخرت على زعفران، استأذنتها لأنصرف، فمالت عليّ وشممت أريجاً عجيباً يفوح منها، وعندما لامست شفتاها وجنتي لتطبع قبلتها، اعترتني قشعريرة، وسرى خدر وارتعاش في أطراف جسدي، وكأن سائلاً تدفق بقوة في دمي وسال في عروقي يا أمي، وكنت كمن طار لوهلة في السماء وعاد إلى الأرض، ثم رافقتها لبوابة المرقد بصعوبة لأن قدمي كانتا ثقيلتين، فقالت لي: لا تخافي سيزول الخدر من قدميك سريعاً، لكن لا تتنقلي من مكانك حتى يصل أخوك! ولا أدري كيف أخفت؟ هذا كل ما حدث أقسم لك" (سهيل، ٢٠١٩م: ٥٢).

وفي مشهد آخر حيث ينص النص بوضوح على التخيلية، الممزوجة بالواقعية، من حيث الأسلوب المتبع للمؤلفة، ترسم النفس الصوفية لها والوجود الملتصق لها بالكون، عبر التقلص والتحول إلى موجود ضئيل، وصغير، تعبر من خلالها لرغد سهيل، حجم الهوان والمشقة الساحقة، التي تكبدتها في مسيرتها كأثني تمثلت في شخصية البطلة قمر الزمان، أو في حياة المرأة القرونية العاملة في القرن التاسع عشر. وكما تقول في الحكاية:

تحمل السؤال نفسه: لم لا يغير البشر من درهم كما تفعل النملة؟

انقطع اتصالها بما حولها، منتشية بنفحات البخور، وتدور في الزمكان، تحررت من جسدها، كطير حط فوق شجرة في حديقة غنية بالورد وداني الثمر، ألقت نفسها وحيدة فلم تجزع، تقلصت الدائرة عليها فتضاءلت، وتقلص حجمها شيئاً فشيئاً، مرت بمراحل من التحولات، وانقلبت من مخلوق إنسي ضخم إلى نملة صغيرة دقيقة، نملة تسير في عالم العماء، تبصر دربها بعيون ضعفها، ونادت: اللهم عجل الفرج، الغوث الغوث يا الله..

خَطَّت النملة تحمل فوق ظهرها الرقيق قطعة سكر، تحركت بعض الحجارة والحصى لتحيد عن دربها، كأنها جيوش سليمان، تعالی تسيح مخلوقاته، هل تفقهون تسيحهم؟ واصلت مسيرها بثبات، دربها واضح لا تفرع فيه ولا التواء، تنقل معها السكر، تتكبد العناء والمشقة إكراماً لقومها فالقحط مقبل، والشتاء يطرق الأبواب (المصدر نفسه: ۱۲۶).

جَلَّ ما نجد رَغْد سهيل تقحم مفردات وعبارات، حافلة بلايهاً والإيحاء ويمكن القول أنها، الميئالفة الوجودية في النصّ السردى لدى رغد سهيل، ومن ضمنها على سبيل المثال الجناح والرفرفة، والطائر والسماء وجميعها مفردات وثيمات تنشأ من النفس المطالبة بالتححرر والحرية للمؤلفة. وهي مقومات تمثلت بالبطلة قمر الزمان حيث تعلق بها رغد سهيل نظراً لمتطلبات المرأة في جميع العصور. وتتابع رغد قائلة:

"ظَلَّلَ النملة طائر في السماء، بدا ظله ضخماً إزاء ضآلة حجمها، فرض جناحيه، رفرف فوقها، كأنه على موعد معها، قرأت برفرفته إشارة لها، استأنست برففته، يسبح هو في السماء، وتدب هي على الأرض، حتى سكنت رفرفة الأجنحة، فواصلت وحيدة مستوحشة دربها، أين ذهب طائرهما؟" (المصدر نفسه: ۱۲۶).

كل محاولات الكاتبة، في وصف الشخصيتين هو في الحقيقة إعطاء رؤيته بالنسبة للحياة التي باتت متأرجحة بين الواقع والافتراض. إذ يظنّ الشخص الحقيقي، أن الشخصية قمر الزمان، بفعل ما نتجت به من قبل الناس، من جنون واختلال عقلي، قد تكون بالفعل هوت إلى هاوية الضياع عن النفس والإغتراب عن الهوية التي إعطت لها منذ الصغر وإعتادت على أن تفرض عليها الطاعة والمثول لما يؤل عليه الدين والشريعة الإسلامية. وقد جاء في النصّ الآتي تقول:

"الضلال، ألا تخافين عقابي؟.."

- من زعم أنني خرجت لأتوسل بغير ربي أو لأجل الدفاع عني فقد أخطأ، لأن الالتجاء مروق، والجزع من النوائب من أعظم الفسوق، وبمذهب الحق كل من يشتكي لمخلوق من مخلوق فقد أشرك بربه..

سكت قليلاً ثم واصل: أمختلة العقل أنت؟ كم مرة تقلبت في أفكارك وتحولت، طالبت في البداية بإصلاح الدين وهذا أمر جميل، ثم اتبعت فكر الشيخية وهذا لا بأس به، وخرجت على تعاليم الشيخية وذاك رأيك، وخلطت المنهج" (المصدر نفسه: ۲۶۶).

نتائج البحث

- تتميز بنية الرواية بتعميد كبير يجعلها قابلة للتأويل من عدة زوايا. استخدام تقنية الميئاسرد يجعل النص غنياً بالرموز والمعاني المتعددة الطبقات. تعتمد المؤلفة على رواة متعددين، بما في ذلك الراوي العليم، لتوصيل الرسائل المختلفة حول الدين، السياسة، والمجتمع. هذا التداخل بين الشخصيات والسرد يعكس تعقيد الحياة الاجتماعية والسياسية في تلك الحقبة، خاصة فيما يتعلق بوضع المرأة. كما أن الرواية تجمع بين الواقع والتخييل بشكل متقن، مما يمنح القارئ

فرصة لإعادة النظر في المفاهيم التقليدية حول التاريخ والمجتمع.

- لعبت الشخصيات الفرعية دوراً محورياً في تقديم السياق التاريخي والاجتماعي للرواية. على سبيل المثال، شخصية رستم الحاجب الشاهي قدمت صورة دقيقة عن بلاط الشاه الإيراني وأسراره، بينما مربية البطلة زعفران أضفت بعداً نفسياً وعاطفياً للسرد من خلال وصفها لطفولة قمر الزمان ونمو شخصيتها. هذه الشخصيات ساعدت في تسليط الضوء على أوضاع النساء المختلفات في تلك الحقبة، سواء كنّ عالمات أو غير واعيات بحقوقهن. على سبيل المثال، شخصية آسيا تجسدت في الزوجة الأولى لرجل ثري والتي هجرها بسبب عدم إنجابها، مما يعكس ظلم المجتمع الذكوري تجاه المرأة.

- اعتمدت رغد سهيل على الشخصيات المجازية لتعميق السرد وإضافة طبقات جديدة من المعنى. هذه الشخصيات أنشئت لتكون رواة وساردين للأحداث المتعلقة بحياة البطلة من زوايا مختلفة. على سبيل المثال، شخصية "القاتل" التي لم تُعطَ اسماً حقيقياً، بل تم تحديد هويتها فقط من خلال صفاتها، أضفت عنصر التشويق للرواية وجعلت القارئ يفكر في الفرق بين الواقع والتخييل. استخدام الشخصيات المجازية سمح للمؤلفة بإبراز آلام المرأة وتحدياتها بطريقة غير مباشرة، مما جعل النص أكثر عمقاً وتأثيراً.

- استخدمت رغد سهيل تقنية التخييل الميثاشخصي لإعادة إنتاج واقع جديد مواز للواقع التقليدي. هذا الأسلوب جعل القارئ يعيش حالة من التوهان بين الواقع والخيال، مما زاد من إثراء التجربة القرائية. على سبيل المثال، مشهد تحول البطلة إلى نملة صغيرة يعكس معاناة المرأة تحت وطأة الظلم الاجتماعي والسياسي. هذه التقنية ساعدت المؤلفة في إيصال رسائلها حول الحرية والتحرر بطريقة أدبية راقية تتجاوز حدود اللغة والنص.

- الرواية تعتبر مناصرة قوية للمرأة وحقوقها عبر التاريخ. من خلال شخصية قمر الزمان، أكدت المؤلفة على أهمية التأويل الحديث للنصوص الدينية لتخطي النزاعات المذهبية والتعصب التشريعي. تدعو الرواية إلى تحديث التأويلات الدينية ليصبح الإسلام أداة للسلام بدلاً من كونه سبباً للخلافات. كما أن الرواية تسلط الضوء على ضرورة تحرر العقل من القيود الفكرية والاجتماعية التي فرضتها المجتمعات الذكورية.

- استخدمت المؤلفة الرمزية بكثافة لتعزيز عمق النص. القمر كرمز للأنوثة، والسجن كرمز للقيود الفكرية والاجتماعية، هي أمثلة على كيفية استخدام الرموز لنقل رسائل متعددة الطبقات. هذه الرموز تساعد القارئ على فهم النص بشكل أعمق وتتيح له إعادة التفكير في المفاهيم التقليدية حول المرأة والمجتمع.

- من خلال استخدام تقنيات مثل الميثاسرد والتخييل الميثاشخصي، نجحت رغد سهيل في جذب القارئ وإشراكه في عملية بناء المعنى. القارئ يجد نفسه أمام سرد متعدد الطبقات يتطلب منه إعادة النظر في مفاهيمه السابقة عن المرأة والمجتمع. هذا التفاعل العميق بين النص والقارئ هو ما يجعل "منازل ح ١٧" عملاً أدبياً مميزاً يستحق الدراسة والتحليل.

المصادر والمراجع

- أبورحمة، أماني. (٢٠١٠م). **جماليات ما وراء النص: دراسات في رواية ما بعد الحداثة**، دمشق: دار نينوى.
- بدر، إيمان سعد. (٢٠٢٣م). «سيميائية الشخصية في "رواية نازلة دار الأكابر" لأميرة غنيم»، **المجلة الدولية لدراسات اللغة العربية وآدابها**، المجلد ٥، العدد ١، صص ٣٥-٥٤.

- بوهروور، حبيب. (۲۰۱۶م). العتبات وخطاب المتخیل في الرواية العربية المعاصرة، الجزائر: مركز البحث في العلوم الإسلامية والحضارة بالأغواط.
- جاد، عزت محمد. (۲۰۰۲م). نظرية المصطلح النقدي، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- حسینة، فلاح. (۲۰۱۶م). التفاعل النصي-الأجناسي في ثلاثية أحلام مستغانمي، الجزائر: جامعة مولود معمري مخبر تحليل الخطاب.
- حمداوي، جميل. (۲۰۱۸م). أشكال الخطاب الميتاسردي في القصة القصيرة المغربية، (د.ن).
- حمودي، باسم عبدالحميد. (۱۹۸۸م). «مدخل إلى الشخصية الثانوية في الرواية العراقية»، مجلة أقلام، وزارة الثقافة والإعلام - دار الشؤون الثقافية العامة، العراق، العدد ۶.
- خريس، أحمد. (۲۰۰۱م). عوالم الميتاقصية في الرواية العربية. بيروت: دار الفارابي.
- دریدا، جاك. (۲۰۰۰م). الكتابة والاختلاف. ترجمة كاظم جهاد وتقديم محمد علال سيناصر. المغرب: دار توبقال للنشر.
- سهيل، رغد. (۲۰۱۹م). منازل ح ۱۷. بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- عبد الغني، عبدالله محمد كامل. (۲۰۲۳م). «الشخصية بين الواقعي والتخييلي في كتاب "على هامش السيرة" لطف حسين»، مجلة كلية الآداب - جامعة المنصورة، العدد ۷۲، صص ۱۴۰-۱۹۷.
- عبد، عباس جاسم. (۲۰۰۵م). ماوراء السرد-ماوراء الرواية. بغداد: دار الشؤون الثقافية.
- مريدن، عزيزة. (۱۹۸۰م). القصة والرواية. بيروت: دار الفكر المعاصر للطباعة والنشر والتوزيع.
- نجم، محمد يوسف. (۱۹۷۹م). فن القصة. بيروت: دار الثقافة.
- وايلز، كاتي. (۲۰۱۴م). قاموس الأسلوبيات. بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية.



فراروایت شخصیت‌ها در رمان «منازل ح ۱۷» اثر رغد السهیل

زیاد عبدالحسین لفته^۱، حسین قدمی^۲، حسین طرفی علیوی، عبدالعزیز حمادی^{۳*}

^۱ کارشناسی ارشد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده زبان و فرهنگ ملل، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

^۲ استادیار، گروه ادبیات، دانشگاه اسلامی آزاد، واحد تاکستان، قزوین، ایران.

^۳ دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خلیج فارس بوشهر، ایران.

^۴ استادیار، گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۸/۰۲

پذیرش:

۱۴۰۳/۱۰/۲۳

رمان «منازل ح ۱۷» اثر رغد السهیل از آثار ادبی برجسته‌ای است که پیچیدگی‌های رمان معاصر را بازتاب می‌دهد. این پژوهش بر موضوع فراروایت به‌عنوان ابزاری کارآمد برای درک و توسعه شخصیت‌ها تمرکز دارد. استفاده از فراروایت در این رمان، لایه‌های اضافی از معنا و دلالت را ارائه می‌کند. مطالعه فراروایت در رمان «منازل ح ۱۷» اهمیت چشمگیری در آشکارسازی پیچیدگی‌های روانی و اجتماعی شخصیت‌ها دارد، به‌ویژه از طریق تحول شخصیت اصلی، قمرالزمان، به مورچه‌ای که نماد بیگانگی و کشمکش با خود و جامعه است. فراروایت به‌عنوان ابزاری نقادانه برای شکستن سنت‌های فرسوده و ساختارهای روایی کلاسیک به‌کار می‌رود. این کار با استفاده از تکنیک‌هایی مانند روایت چندصدایی و دگرگونی‌های نمادین محقق می‌شود. این پژوهش بر روش توصیفی-تحلیلی استوار است و عناصر فراروایی مانند هوشیاری سرایی شخصیت‌ها، تعدد راویان، لایه‌های معنایی، و نقد زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. هدف اصلی، کشف چگونگی استفاده از فراروایت برای آشکارسازی عمق شخصیت‌ها در رمان «منازل ح ۱۷» است. این پژوهش به تحلیل نقش روایت در شکل‌دهی هویت شخصیت‌ها می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد که فراروایت در رمان «منازل ح ۱۷» به‌عنوان ابزاری برای موارد زیر استفاده شده است: تحلیل تکامل فراشخصیت (قمرالزمان) از طریق گفتگوهای درونی و کشمکش‌ها با بافت اجتماعی. آشکارسازی تضادها در ادبیات معاصر عراق میان سنت و مدرنیته، با بهره‌گیری از تعدد راویان. تقویت لایه‌های نمادین (مانند ماه به‌عنوان نماد زنانگی و زندان به‌عنوان نماد محدودیت‌های فکری).

کلمات کلیدی: فراروایت، فراشخصیت، ادبیات معاصر عراق، رمان «منازل ح ۱۷»، رغد السهیل.

استناد: عبدالحسین لفته، ز. قدمی، ح. طرفی علیوی، ح. حمادی، ع. (۱۴۰۳)، فراروایت شخصیت‌ها در رمان «منازل ح ۱۷» اثر رغد السهیل، دوره ۱، شماره ۲، صص ۲۲۵-۲۴۸.

DOI: 10.22034/jisall.2025.513581.1064



حق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

* نشانی پست الکترونیکی (نویسنده مسئول): abedalaziz@pnu.ac.ir

Metanarration of Characters in the Novel "Manazil H 17" by Raghad Al-Suhail

Ziyad Abdulhussein Lafta, Master's in Arabic Language and Literature, Faculty of Languages and Cultures of Nations, University of Religions and Denominations, Qom, Iran.

Hossein Qadami, Assistant Professor, Department of Literature, Faculty of Humanities, Islamic Open University, Qazvin Branch, Takestan Unit, Iran.

Hossein Torfi Aliawi, Ph.D. in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Persian Gulf University, Bushehr, Iran.

Abdulaziz Hamadi, (corresponding author): Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: abedalaziz@pnu.ac.ir

Introduction

The novel stands as one of the most complex and diverse literary forms, allowing writers to explore new worlds and embody multifaceted human experiences. In this context, Raghad Suhail's *Manazil H 17* emerges as a compelling case study, characterized by its profound narrative depth and rich psychological explorations. The novel grapples with themes of identity, belonging, and individual struggles within intricate social and cultural frameworks, rendering it a significant subject for scholarly analysis. *Manazil H 17* employs metanarrative as a literary device, adding layers of complexity to the text. Metanarrative, broadly defined, refers to self-referential storytelling that exposes the construction of the narrative itself, reflecting the author's conscious engagement with the act of writing. This technique transcends mere plot and character development, inviting readers to contemplate the narrative process and fostering a deeper understanding of the psychological and social dimensions shaping the characters. The Iraqi novelist Raghad Suhail frequently utilizes this technique in her works, particularly in *Manazil H 17* and *Ahabbat Hmaran (I Loved a Donkey)*, employing diverse methods to weave metanarrative into her storytelling. Notably, Suhail repeats character names across her novels, revealing shared traits and interconnected narratives that suggest a unified thematic focus—arguably centering on Iraq. This repetition invites readers to uncover parallels between characters and events, hinting at a collective representation of Iraqi identity and experience.

Characters in the novel play a pivotal role in embodying its central themes. The construction and evolution of characters pose a significant challenge for the author, who must craft multifaceted individuals that interact with their world in ways mirroring their unique experiences. In *Manazil H 17*, characters are not mere vehicles for advancing the plot but dynamic entities carrying hopes, dreams, and conflicts. Through metanarrative, Suhail illustrates how characters articulate their identities and evolve through their engagement with the narrative itself. The significance of studying metanarrative lies in its capacity to provide a

framework for understanding character formation and development. By analyzing narrative techniques, researchers can elucidate how characters are presented and how the narrative interacts with them. Such analysis not only deepens textual interpretation but also enriches broader literary discussions of contemporary works. Furthermore, examining metanarrative clarifies the influence of sociocultural factors on character construction. In *Manazil H 17*, individual identities intersect with social contexts, resulting in complex characterizations. Through metanarrative, Suhail reflects the challenges her characters face in navigating identity and belonging, particularly within Iraq's multifaceted cultural landscape.

Methodology

The research relies on the descriptive-analytical methodology, which is considered a comprehensive and suitable approach for studying meta-narrative elements in the novel. This methodology focuses on analyzing literary texts with the aim of exploring how characters are constructed and developed within the narrative, while emphasizing the relationship between the social and cultural contexts that influence these characters. The research utilizes several critical tools and concepts that represent the core of the meta-narrative study, examining elements such as: the narrative awareness of characters, the multiplicity of narrators, and the overlapping semantic layers within the text, in addition to critiquing the socio-cultural contexts that frame the novel. Within this framework, the focus is on how the author, Raghda Suhail, employs meta-narrative techniques to enhance the depth of characters and highlight their psychological and social complexities. This is achieved by analyzing how characters interact with the narrative and with one another, and how these interactions reflect the human experiences presented in the novel. This critical approach does not merely aim to understand characters as narrative entities but extends to include an examination of the symbolic and semantic layers that these characters carry within the text.

Discussion and Results

The study revealed that the novel "*Manazil H 17*" employed metanarrative as an effective tool to delve into the psychological and social complexities of its characters, particularly through the protagonist Qamar Al-Zaman's transformation into an ant—a symbol of alienation and the struggle between self and society, reflecting the crisis of female identity within a patriarchal context. The novel successfully deconstructed outdated narrative and social traditions by employing techniques such as polyphony and symbolic displacements (e.g., the moon as a symbol of femininity, the prison as a representation of intellectual constraints), exposing the contradictions between modernity and tradition in contemporary Iraqi literature. Additionally, the metanarrative highlighted the characters' interactions with cultural and religious contexts, where the evolution

of the "metacharacter" mirrored the internal and external conflicts faced by women in a traditional society.

The novel affirms that metanarrative is not merely a narrative technique but a critical discourse reflecting the author's awareness of the text's structure and formation, aligning with postmodern theories that view metafiction as a reflection of the text's self-awareness. The protagonist's metamorphosis into an ant symbolizes the reconfiguration of the female body as a space for the interplay between liberation and repression, transcending traditional narrative to reinterpret identity.

Conclusion

The novel's structure is notably complex, allowing for interpretation from multiple angles. The use of metanarrative enriches the text with symbols and multi-layered meanings. The author relies on multiple narrators, including an omniscient narrator, to convey diverse messages about religion, politics, and society. This interplay between characters and narrative reflects the intricacy of social and political life during that era, particularly regarding women's status. The novel masterfully blends reality and imagination, inviting readers to reconsider traditional notions of history and society.

Secondary characters played a pivotal role in presenting the historical and social context. For instance, the character Rustam, the Shah's chamberlain, provided an accurate portrayal of the Iranian royal court and its secrets, while Zafran, the protagonist's governess, added psychological and emotional depth by depicting Qamar Al-Zaman's childhood and character development. These characters highlighted the diverse realities of women during that period—whether educated or unaware of their rights. For example, the character Asia, the first wife of a wealthy man abandoned for her infertility, embodies the patriarchal society's injustice toward women.

Raghad Sihail employed metaphorical characters to deepen the narrative and add new layers of meaning. These characters were crafted as narrators to recount events related to the protagonist's life from varied perspectives. For instance, the unnamed "killer," identified only by traits, added suspense and prompted readers to question the line between reality and fiction. Using metaphorical characters allowed the author to indirectly emphasize women's suffering and challenges, rendering the text more profound and impactful.

Sihail utilized meta-personal fiction to reconstruct a new reality parallel to traditional norms. This technique immersed readers in a state of ambiguity between reality and imagination, enriching the reading experience. For example, the scene where the protagonist transforms into a tiny ant reflects women's suffering under social and political oppression. This approach enabled the author to convey messages of freedom and liberation through sophisticated literary means that transcend linguistic and textual boundaries.

The novel strongly advocates for women's rights throughout history. Through Qamar Al-Zaman's character, the author emphasized the importance of

modern interpretations of religious texts to overcome sectarian conflicts and legislative rigidity. The novel calls for updating religious interpretations to transform Islam into a tool for peace rather than a source of division. It also underscores the need to liberate minds from the intellectual and social constraints imposed by patriarchal societies.

References

- Abd, A. J. (2005). *Beyond narrative—Beyond the novel*. Dar Al-Shu'un Al-Thaqafiya. {In Arabic}
- Abdulghani, A. M. K. (2023). The character between reality and fiction in the book *On the Margin of the Prophet's Biography* by Taha Hussein. *Journal of the Faculty of Arts—Mansoura University*, 72, 140–197. {In Arabic}
- Abu Rahma, A. (2010). *The aesthetics of metafiction: Studies in postmodern novels*. Dar Ninawa. {In Arabic}
- Badr, I. S. (2023). The semiotics of character in *The Disaster of Dar Al-Akaber* by Amira Ghunaim. *International Journal of Arabic Language and Literature Studies*, 5(1), 35–54. {In Arabic}
- Bouherour, H. (2016). *Thresholds and the discourse of the imaginary in contemporary Arabic novels*. Center for Research in Islamic Sciences and Civilization. {In Arabic}
- Derrida, J. (2000). *Writing and difference* (K. Jihad, Trans.). Dar Toubkal. (Original work published 1967). {In Arabic}
- Gad, I. M. (2002). *Theory of critical terminology*. Egyptian General Book Organization. {In Arabic}
- Hamdaoui, J. (2018). *Forms of metanarrative discourse in Moroccan short stories*. [Publisher not identified]. {In Arabic}
- Hammoudi, B. A. (1988). An introduction to secondary characters in the Iraqi novel. *Aqlam Magazine*, 6. Ministry of Culture and Information—General Cultural Affairs Directorate. {In Arabic}
- Hasina, F. (2016). *Intertextual and intergeneric interaction in Ahlam Mosteghanemi's trilogy*. Laboratory of Discourse Analysis, University of Mouloud Mammeri. {In Arabic}
- Khreis, A. (2001). *The worlds of metafiction in the Arabic novel*. Dar Al-Farabi. {In Arabic}
- Mouradin, A. (1980). *The short story and the novel*. Dar Al-Fikr Al-Mu'asir. {In Arabic}
- Najm, M. Y. (1979). *The art of the short story*. Dar Al-Thaqafa. {In Arabic}
- Suhail, R. (2019). *Manazil H 17*. Arab Foundation for Studies and Publishing. {In Arabic}
- Wales, K. (2014). *A dictionary of stylistics* (Arabic ed.). Center for Arab Unity Studies. (Original work published 2001). {In Arabic}



Sociological investigation of social deviations in Al-Teliani novel based on Hirschi's theory of social control

Fatemah Parchekani¹, Salman Azmoon Ali Abad*²

¹ Associate Professor in Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

² PhD student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
17/01/2025

Accepted:
17/02/2025

Investigating social deviations is a part of sociological studies that studies the deviation of people from the norms and restrictions of society. Several approaches have been formed in this field to investigate social deviations, which has resulted in the emergence of various theories. In the meantime, Hirschi's social control theory, as the most prominent theory in the field of social control, sees deviance as the result of the lack or weakness of social control elements that cause the disconnection of the individual with society. Today, social novels reflect the reality of society and show many social deviations to the audience. "Al-Teliani" novel, written by Shukri Al-Mabkhout, winner of the 2015 Arab Booker Prize, reflects some of the perversions in society with a deep look. For this reason, the present research, relying on the descriptive-analytical method and the findings of Hirschi's social control theory, has investigated the mentioned novel with the aim of understanding social deviations and their causes. The results show that issues such as desecration, betrayal, divorce and promiscuity are often affected by the lack of dependence (especially emotional) and the lack of commitment of people to their social group, which family relationships play the main role in it has. So that the strained relationship between the individual and the family is the main reason for breaking her bond with the society and leading her to deviance. Also, by paying attention to the position of the family and some neglected issues such as sexual abuse of children and lack of proper family care for them, the author seeks to inform the society and explain the effect of these issues on the deviance of people in adulthood.

Keywords: *Social deviation, Hirschi's control theory, Al-Teliani novel, Shukri Al-Mabkhout.*

Cite this article: Parchekani, F. & Azmoon Ali Abad, S. (2025). *Sociological investigation of social deviations in Al-Teliani novel based on Hirschi's theory of social control*, year1, issue2, Pp 249-272. DOI: 10.22034/jisall.2025.517453.1067

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



*Corresponding Author: Salman Azmoon Ali Abad

Address: PhD student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

E-mail: salman@khu.ac.ir



بررسی جامعه‌شناختی کجروی‌های اجتماعی در رمان الطلیانی بر اساس نظریه کنترل

اجتماعی هیرشی

فاطمه پرچگانی^۱، سلمان آزمون علی‌آباد^{۲*}

^۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۱۰/۲۸

پذیرش:

۱۴۰۳/۱۱/۲۹

بررسی کجروی‌های اجتماعی، بخشی از مطالعات جامعه‌شناسی است که انحراف افراد از هنجارها را مطالعه می‌کند. نظریه‌های متعددی در این حوزه شکل گرفته است که نظریه کنترل اجتماعی هیرشی، بارزترین آن‌ها می‌باشد. این نظریه، کجروی را نتیجه فقدان یا ضعف عناصر کنترل‌گر اجتماعی می‌داند که موجب گسست فرد از جامعه می‌شوند. او چهار عنصر وابستگی، تعهد، مشارکت و باور را عناصر کنترل‌کننده افراد در جامعه معرفی می‌کند. امروزه رمان‌های اجتماعی با توجه به انعکاس واقعیت‌های جامعه، بسیاری از کجروی‌های اجتماعی را به مخاطب نشان می‌دهند. رمان الطلیانی، نوشته شگری المبخوت، برندهٔ جایزه بوکر عربی سال ۲۰۱۵م، برخی از کجروی‌های موجود در جامعه را به شیوه‌ای برجسته منعکس کرده است. پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و یافته‌های نظریه مذکور با هدف شناخت کجروی‌های اجتماعی و اسباب آن‌ها ونحوه بروز آن‌ها در روایت داستان، به بررسی رمان الطلیانی پرداخته است. نتایج نشان می‌دهند که مسائلی از قبیل رفتار حرمت‌شکنانه، خیانت، طلاق و بی بند و باری، اغلب متأثر از فقدان عنصر وابستگی و عدم تعهد، رخ داده‌اند و روابط متشنج بین فرد و خانواده، عامل اصلی کجروی می‌باشد. نویسنده با اهتمام به خانواده و برخی مسائل مورد غفلت مانند آزار جنسی کودکان و عدم مراقبت درست از آن‌ها، در پی آگاهی بخشی به جامعه و تبیین تأثیر این مسائل بر کجروی افراد در بزرگسالی است.

کلمات کلیدی: کجروی اجتماعی، نظریه کنترل اجتماعی هیرشی، شگری المبخوت، رمان الطلیانی.

استناد: پرچگانی، ف. آزمون علی‌آباد، س. (۱۴۰۳). بررسی جامعه‌شناختی کجروی‌های اجتماعی در رمان الطلیانی

بر اساس نظریه کنترل اجتماعی هیرشی، دوره ۱، شماره ۲، صص ۲۴۹-۲۷۲.

DOI: 10.22034/jisall.2025.517453.1067



حقوق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

مسأله کجروی‌های اجتماعی در مطالعات جامعه‌شناختی همواره مورد اهتمام جدی جامعه‌شناسان بوده است. اینکه علل کجروی‌ها و عدم پابندی به ارزش‌های جامعه چیست یا اینکه کجروی‌ها از کجا نشأت می‌گیرد، سؤالاتی است که دیدگاه‌های مختلفی در پاسخ به آن شکل گرفته است. از آن جمله، دیدگاه کارکردگرایی^۱ در تبیین کجروی‌های اجتماعی می‌باشد. این دیدگاه به جای توجه به خود، به طور کلی جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد و به دنبال کشف خواستگاه کجروی‌ها در جامعه است. (ستوده، ۱۳۸۵: ۱۲۷) در راستای این دیدگاه، نظریاتی شکل گرفته که نظریه کنترل اجتماعی هیرشی یکی از آنها است. نظریه کنترل اجتماعی بیان می‌کند که اعمال کنترل اجتماعی بر افراد سبب هم‌نوایی ایشان با جامعه خواهد شد و از کجروی‌ها جلوگیری خواهد نمود. (همان: ۱۳۳) به اعتقاد هیرشی هر گونه کجروی در جامعه معلول گسستی است که بین فرد و جامعه اتفاق افتاده است.

در گستره ادبیات، امروزه رمان‌ها به ویژه رمان‌های اجتماعی و واقع‌گرا، بسیاری از مسائل اجتماعی را در خود منعکس می‌کنند که به نحوی در پی آسیب‌شناسی جامعه هستند؛ زیرا رمان به دلیل گستردگی میدان دید و پرداختن به واقعیت‌ها و جزئیات آن، می‌تواند زندگی را با تمام افت و خیزها بازنمایی کند. (برتنس، ۱۳۸۷: ۳۱) در این میان، رمان الطلیانی، برندهٔ جایزه بوکر عربی سال ۲۰۱۵، نوشته شگری المبخوت تونسسی به عنوان یک رمان اجتماعی و واقع‌گرا به وضوح نمایانگر کجروی‌های فرد در جامعه مد نظر، تونس، است؛ طوری که شخصیت اول، طلیانی و شخصیت‌های مهم دیگر همگی در آن به نحوی دچار کجروی و خروج از نُرم جامعه هستند که در سراسر رمان نمایان است.

پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و نگاه جامعه‌شناختی با استفاده از نظریه کنترل اجتماعی هیرشی در صدد تبیین مهم‌ترین کجروی‌های اجتماعی در رمان الطلیانی می‌باشد تا از این راه نگاه نویسنده به کجروی‌های مطرح شده، روشن شود و شناختی از جامعه مد نظر و مسائل آن به عنوان نمونه‌ای از جوامع مشابه به دست آید. در راستای بررسی جامعه‌شناختی کجروی‌های اجتماعی در این رمان، می‌توان آن‌ها را آسیب‌شناسی نمود و به عوامل و پیامدهای آن‌ها پی برد و قدمی برای حل مسائل جامعه برداشت. پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به سؤالات زیر می‌باشد:

- مهم‌ترین کجروی‌های اجتماعی در رمان الطلیانی چه مواردی هستند و چگونه نمود یافته‌اند؟

- بر اساس نظریه کنترل اجتماعی هیرشی، چه عواملی سبب کجروی‌های اجتماعی در رمان الطلیانی هستند و چه عواملی بیشترین تاثیر را بر کجروی‌ها دارند؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در بین مطالعات انجام شده بر روی رمان الطلیانی، پژوهشی که به بررسی کجروی‌های اجتماعی در این رمان بر اساس نظریه کنترل اجتماعی هیرشی پرداخته باشد، یافت نشد. اما پژوهش‌های دیگری رمان مذکور را از جنبه‌های متفاوت و نظریه مذکور را در زمینه‌های دیگر مطالعه نموده‌اند که برخی از آن‌ها ذکر می‌شوند.

- یحیی، رنده (۲۰۱۶) در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «عنف اللسان في رواية الطلياني لشكري المبخوت دراسة في ضوء نظرية الأنساق الثقافية» به راهنمایی مراد قفی در دانشگاه محمد بوضیاف المسیله، الجزایر، پدیده خشونت زبانی را در رمان الطلیانی بررسی نموده و به این نتیجه رسیده که خشونت زبانی به عنوان یک پدیده گسترده در جامعه تونس، به کثرت در رمان مذکور یافت می‌شود. خشونت در سطح خانواده نیز جریان دارد که در شخصیت فرد در اجتماع بازتاب می‌یابد.

- میرزایی، ابراهیم و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «قانون‌گریزی و پیوندهای اجتماعی؛ مطالعه موردی شهر اهواز» که در مجله جامعه پژوهی فرهنگی، سال هشتم، شماره ۳، به بررسی تاثیر پیوند اجتماعی افراد در قانون‌گریزی آنان بر اساس نظریه هیرشی پرداخته‌اند. ایشان به این نتیجه رسیده‌اند که بین میزان پیوند افراد با جامعه و میزان قانون‌گریزی، رابطه معناداری وجود دارد و از میان ابعاد نظریه هیرشی، بعد اعتقاد به اعتبار اخلاقی - هنجاری جامعه بیشترین سهم را در انحراف از قانون دارد.

- سعدونی، خولة و رحمة قعقاع (۲۰۱۸م) در پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «صراع الأفكار في رواية الطلياني لشكري المبخوت» به راهنمایی سعیده حمداوی، دانشگاه العربی بن مهیدی أم البواقی، الجزایر به بررسی درگیری اندیشه‌های موجود در رمان پرداخته‌اند و بیان می‌دارند که رمان مذکور نمود کاملی از افکار سیاسی وقت جامعه تونس را ارائه داده و نویسنده در خلال داستان به مقبول و یا باطل بودن آن‌ها پرداخته است.

- شفازاده، احمد (۱۳۹۸) در مقاله‌ای تحت عنوان « بررسی نظریه هیرشی در کنترل اجتماعی از دیدگاه قرآن» در مجله راهبرد اجتماعی فرهنگی، شماره ۳۳، به بررسی شباهت‌های نظریه مذکور با قرآن کریم پرداخته و بیان می‌دارد که مسائلی چون حمایت عاطفی، تعهد به خانواده، دینداری و ...

که به تقویت پیوند فرد با جامعه کمک خواهند کرد، نقاط مشترک قرآن کریم و نظریه مذکور می‌باشند.

- باوان پوری، مسعود و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «نشانه‌شناسی ارتباط غیر کلامی در رمان الطلیانی اثر شکری المبخوت» که در مجله لسان مبین، سال ۱۱، شماره ۳۸، صفحه ۱-۲۲ به انتشار رسیده، نشانه‌های ارتباط غیر کلامی از قبیل حالات چهره، حالات چشم و ... را در رمان الطلیانی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که نویسنده از حالات چهره بیشترین بهره را برده و از آن برای القای مفاهیمی از قبیل ترس، رضایت، تمسخر، تحقیر و ... استفاده نموده است.

- قلیچ پاسبه، آشور و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی مؤلفه‌های جنسیت در رمان الطلیانی شکری المبخوت از دیدگاه کاترین حکیم» در مجله لسان مبین، سال ۱۳، شماره ۴۸، صفحه ۸۵-۱۰۷ به بررسی مؤلفه‌های سرمایه جنسیتی در رمان الطلیانی شکری المبخوت پرداخته‌اند و بیان می‌دارند که مقوله‌های زیبایی، سرزندگی و جذابیت جنسی در بین زنان و نیز مقوله‌های جذابیت جنسی و مؤلفه‌های اجتماعی در بین مردان از بسامد بالایی در داستان برخوردار است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. کجروی اجتماعی

کجروی یک میل انسانی است که در طبیعت او ریشه دارد؛ در واقع انسان موجودی نیست که بدون مقاومت در برابر ذات خویش، مطیع قوانین باشد. (المعایته، ۲۰۲۱م: ۲۶۱) در بعد اجتماعی، کجروی به رفتارهای منع شده در اجتماع اطلاق می‌شود که برداشت‌ها یا توقعات هنجاری نظام-های اجتماعی را نقض می‌کند و بر خلاف آداب و رسوم و عرف حاکم جامعه است. در واقع کجروی به رفتاری اطلاق می‌شود که عرف جامعه و مردم قویا آن را رد می‌کنند. از همین رو، کجروی به وسیله عکس العمل اجتماعی به یک عمل که از هنجارهای اخلاقی و یا مقررات حاکم تخطی کرده، مشخص می‌شود. (سلیمی؛ داوری، ۱۳۸۵: ۵۴؛ صدیق سروسستانی، ۱۳۸۵: ۹) بر اساس این معیار جامعه افرادی را که هماهنگ با ارزش‌ها و هنجارها باشد را هم‌نوا و سازگار و اشخاصی را که هماهنگ نباشند، ناهم‌نوا می‌خواند. افرادی که ناهم‌نوایی آن‌ها زود گذر نباشد و ادامه یابد، کجرو یا منحرف نامیده می‌شوند و رفتار آن‌ها کجروی اجتماعی خوانده می‌شود. (ستوده، ۱۳۸۵: ۳۱) بنابراین هر نوع خروج افراد از هنجارها کجروی است، اما زمانی یک فرد، کجرو نامیده می‌شود که یک رفتار ناهنجار در وی مستمر باشد.

۲-۲. کنترل اجتماعی

کنترل اجتماعی مجموعه شیوه‌های فرهنگی است که یک جامعه برای کنترل به هم ریختگی و درگیری به آن تکیه می‌کند (عبد الرحمن، ۲۰۰۰م: ۲۷) و به مجموعه عواملی گفته می‌شود که جامعه به صورت محسوس یا نا محسوس در جهت حفظ معیارهای خود به قصد جلوگیری از کجروی به کار می‌برد. (ستوده، ۱۳۸۵: ۱۳۳) اصطلاح کنترل اجتماعی را نخستین بار ادوارد راس (۱۹۵۱-۱۸۶۶) یکی از پدران جامعه‌شناسی آمریکایی به کار برد و در ادامه، نظریه‌پردازانی چون سامنر آمریکایی و دورکیم به بحث و بررسی در مورد آن پرداختند. (کوزر؛ روزنبرگ، ۱۳۹۱: ۱۰۷-۱۰۸) نظریه کنترل اجتماعی به دنبال دستیابی به علل هم‌نوایی افراد با معیارها و ارزش‌های جامعه است؛ چون معتقد است عوامل هم‌نوایی همان‌هایی هستند که سبب جلوگیری از کجروی اجتماعی می‌شوند. طرفداران نظریه کنترل اجتماعی به رفتار مجرمانه در جامعه توجه می‌کنند و نه به سازگاری افراد در آن؛ زیرا عقیده دارند که مردم فقط به این دلیل سراغ رفتار مجرمانه نمی‌روند که جامعه قادر است رفتار آنان را کنترل کند. (تاجریان، ۱۳۹۴: ۲۳) در مسیر تکمیل نظریه کنترل اجتماعی، یکی از منسجم‌ترین نظریات در این حوزه را هیرشی ارائه کرد و عناصر چهارگانه آن را معرفی نمود.

۲-۲-۱. نظریه کنترل اجتماعی هیرشی

کنترل اجتماعی به عنوان یک نظریه در تبیین کجروی‌های اجتماعی از جامعه‌شناسی کارکرد گرا برخاست. یکی از معروف‌ترین این نظریات، نظریه کنترل اجتماعی تراویس هیرشی (۱۹۶۹م) می‌باشد. هیرشی معتقد است کجروی زمانی اتفاق می‌افتد که قیود فرد نسبت به اجتماع ضعیف شود یا به کلی از بین برود. او فرد کجرو را فردی می‌داند که از قیود اجتماعی آزاد است و یا به آن‌ها اعتنایی ندارد. (مشکانی، ۱۳۸۱: ۱۰) هیرشی در کتاب خود تحت عنوان "علل بزهکاری" در مورد کنترل اجتماعی الگویی را ارائه کرد که با نام نظریه پیوند نیز شناخته می‌شود. او «کجروی را معلول ضعف همبستگی در گروه‌ها و نهادهای اجتماعی و تضعیف اعتقادات و باورهای موجود در جامعه می‌شمرد». (سلیمی؛ داوری، ۱۳۸۵: ۳۹۱) نظریه کنترل بیان می‌کند که هر چه قدر تعلق و پیوند میان اعضای جامعه قوی باشد، آن جامعه به میزان بیشتری توانایی کنترل اعضاء را در عدم بروز کجروی خواهد داشت. بنابراین هر چه همبستگی میان جوانان، والدین، بزرگسالان و همسالان بیشتر باشد، جوانان بیشتر علاقه‌مند به فعالیت‌های مقبول جامعه خواهند شد و هر چه اعتقادات و نگاه محیط اجتماعی را قبول کنند، کمتر کجرو و مجرم خواهند شد. (هلاکویی، ۱۳۵۶: ۲۱۸) در همین راستا، هیرشی چهار عنصر وابستگی، تعهد، مشغولیت و باور را عناصر پیوند دهنده افراد یا کنترل‌کننده رفتار معرفی می‌کند.

۲-۲-۱-۱. وابستگی

از نظر هیرشی پایه و اساس درونی کردن هنجارها در جامعه، وابستگی به دیگران است. وقتی فرد وابستگی زیادی به اعضای گروه داشته باشد، کمتر دچار بزهکاری و انحراف می‌شود. قوی‌ترین شکل این وابستگی، وابستگی به والدین و خانواده و سپس نزدیکان است. در حالت پیوند فرد به خانواده خصوصاً به والدین، توجه فرد به توقعات ایشان، سبب توجه وی به توقعات جامعه خواهد شد. (مشری؛ شرفه، ۲۰۱۷: ۲۸۷) اکثر افراد همواره تلاش می‌کنند تا کاری نکنند که موجب ناراحتی و شرمندگی عزیزانشان شود. چنین احساسی نسبت به جامعه نیز تسری پیدا می‌کند. «پس اگر فردی به تمایلات و انتظارات دیگران اهمیت ندهد و نسبت به نظرات و عقاید آن‌ها بی تفاوت باشد، در آن صورت پیوند او با جامعه ضعیف خواهد بود و فرد خودش را آزاد می‌بیند که مرتکب انحراف شود.» (ممتاز، ۱۳۸۱: ۱۲۰) در واقع وابستگی نوعی قید و بند اخلاقی است که فرد را به رعایت ارزش‌های اجتماعی ملزم می‌کند. هیرشی وابستگی را هم‌پایه وجدان می‌داند. (مشکانی؛ مشکانی، ۱۳۸۱: ۱۰) نخستین نمود وابستگی فرد در جامعه، پیوند عاطفی با اعضای خانواده است. پس اگر کانون خانواده سرد و بی روح و عاطفه باشد و فرد از محبت پدری و مادری محروم شود، این امر اثرات نامطلوبی بر کجروی فرزندان خواهد داشت. (ستوده، ۱۳۸۵: ۴۲) بنابر این، روابط غیر عاطفی، قوانین سفت و سخت و تشنج در محیط خانواده، سبب پیوند ضعیف عاطفی با خانواده و با جامعه خواهد شد.

۲-۲-۱-۲. تعهد

مفهوم تعهد در این نظریه به معنی ترس از رفتارهای هنجارشکنانه است. یعنی فرد به نسبت رفتارهای متعارفی که انجام داده و جایگاهی را از این لحاظ در گروه به دست آورده و یا آوازه مثبتی را برای خود ساخته است، از رفتارهای انحرافی دوری می‌کند، زیرا با نقض هنجارها، ضرر بزرگی خواهد کرد و جایگاه خود را از دست خواهد داد. زیرا اگر فرد به فکر انجام رفتار ناهنجار بیافتد، باید خطرات از دست دادن سرمایه‌گذاری‌های رفتاری خود را نیز بپذیرد. این مسأله در نهایت باعث تعهد به گروه می‌شود. (ممتاز، ۱۳۸۱: ۱۲۰) بنابرین فرد به نسبت چیزهایی که به دست آورده و یا امید دارد که به دست آورد، به جامعه متعهد می‌شود. آنگاه او با احساس تعهد به گروه، در رفتارهایش نسبت به گروه نیز احساس مسؤولیت دارد و برایش قابل پذیرش نیست که پیامد یک رفتار متوجه گروه شود. تعهد از نظر هیرشی هم‌پایه عقل سلیم است؛ از همین رو فردی که خود را به قیود اجتماعی متعهد بداند، کمتر ریسک عبور از قراردادهای اجتماعی را می‌پذیرد. پایبندی به دستورات مذهبی و حفظ شئون خانوادگی یا ملی نمونه‌ای از عنصر تعهد است.

(مشکانی؛ مشکانی، ۱۳۸۱: ۱۰) به این معنی که فرد اعتقادات، خانواده و ملیت را برای خود نوعی دارایی می‌داند که حاضر به از دست دادن آن نیست.

۲-۲-۱-۳. مشارکت

این عنصر حاکی از آن است که فرد در جامعه به قدری به فعالیت‌های به‌هنگار و متعارف و نقش‌های اجتماعی مشغول است که دیگر فرصت نمی‌کند به کجروی کشیده شود. هیرشی بیان می‌کند که کودکی که پینگ پونگ بازی می‌کند، در استخر عمومی شنا می‌کند و تکلیفش را انجام می‌دهد، دست به اعمال بزهکارانه نمی‌زند. در مورد عنصر مشارکت این تفکر قابل تصور است که دست بیکار کارگاه شیطان است. (ممتاز، ۱۳۸۱: ۱۲۲) حال اگر فرد در امور صحیح مشارکت نداشته باشد، مجال کجروی برایش بیشتر مهیا خواهد بود؛ به بیان دیگر مشغول نبودن فرد به امور به‌هنگار، وی را به امور ناهنگار سوق خواهد داد.

۲-۲-۱-۴. باور

این عنصر بیانگر میزان اعتقاد فرد به اعتبار قواعد اخلاقی و ارزشی و وفاداری او به آن‌ها است. هیرشی بیان می‌کند که اگر فردی واقعا باور داشته باشد که مشارکت در فلان رفتار درست نیست، انجام آن رفتار برایش دور از تصور خواهد بود. در مقابل افرادی که باور ضعیفی نسبت به به‌هنگارها دارند، بیشتر آن‌ها را نادیده می‌گیرند و اقدام به کجروی می‌کنند. (سلیمی؛ داوری، ۱۳۸۵: ۳۹۲) باور به نیکو کاری، آبروداری و باور به معیارهای دینی از مثال‌های عنصر باور هستند. در مورد تفاوت دو عنصر تعهد و باور باید توجه داشت که ممکن است فرد مثلاً به دستورات دینی باور داشته باشد ولی به آن متعهد و پایبند نباشد. بنابراین دو عنصر مذکور هر یک می‌تواند تاثیر متفاوتی را در رفتار فرد داشته باشند.

۲-۳. خلاصه رمان

روایت، از زبان دوست شخصیت اول است. داستان از جایی شروع می‌شود که طلیانی (عبد الناصر)، شخصیت اول داستان در مراسم تدفین پدرش اقدام به ضرب و شتم امام جماعت مسجد، شیخ علّالّه می‌کند و حادثه‌ای شرم آور برای خانواده رقم می‌زند. طلیانی (ایتالیایی)، لقبی است که به عبد الناصر به خاطر چهره ایتالیایی‌اش، داده‌اند. راوی بیان می‌کند که او در سنین کودکی، یکبار که در کوچه مشغول بازی بوده توسط شیخ علّالّه، خادم خانه جنینه که امور مسجد را انجام می‌دهد و بعدها امام جماعت می‌شود، مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد. طلیانی در نوجوانی بعد از آنکه برادرش به سوئیس می‌رود، کمی مستقل می‌شود اما روابط ملتهدی با خانواده دارد. در این ایام

چنینی که اکنون همسر شیخ علّاله شده، به خاطر اختلاف با علّاله به خانه طلیانی می‌آید و مانند یکی از اعضای خانواده‌شان می‌شود. او با طلیانی نوجوان، روابط جنسی برقرار می‌کند که تا سه سال ادامه دارد. طلیانی در رشته حقوق وارد دانشگاه می‌شود. در آنجا در خلال گفتگوهای حزبی با دختری به نام زینت، دانشجوی فلسفه، آشنا می‌شود. زینت از ماجرای آزار جنسی‌اش توسط یکی از اعضای خانواده‌اش به طلیانی می‌گوید. آن‌ها با هم ازدواج می‌کنند. اما زینت شرط می‌کند که تا زمانی که به درجه استادی برسد و از رساله‌اش دفاع کند، ازدواجشان مخفی بماند. زینت در ایام زندگی با طلیانی به شدت به درس و دانشگاه مشغول است. آن‌ها در سفری به سوئیس می‌روند. طلیانی در آنجا به خاطر بی‌توجهی‌های زینت با خواهر همسر برادرش، انجلیکا ارتباط نامشروع برقرار می‌کند. طلیانی در ابتدای زندگی شغلی ندارد، اما بعدها در یک روزنامه دولتی مشغول می‌شود. با توجه به مشغله‌ها رابطه او با زینت سردتر می‌شود. زینت مادرش را از دست می‌دهد. در روزهایی که به خاطر فوت مادرش در روستا به سر می‌برد، طلیانی در وسایل او نامه‌ای پیدا می‌کند که نشان می‌دهد با فردی فرانسوی ارتباط عاطفی دارد. در این ایام او با نجلاء دختر خاله زینت که طلاق گرفته است، رابطه نامشروع برقرار می‌کند. در یکی از روزها زینت به طلیانی اعلام می‌کند که سقط جنین نموده است. این مسأله باعث می‌شود تا طلیانی به بی‌بند و باری و میگساری پردازد. سپس زینت از او طلاق می‌گیرد و به فرانسه می‌رود. بعد از آن طلیانی بیش از پیش به شرب خمر و روابط افسار گسیخته با زنان، مبادرت می‌کند تا جایی که خبر فوت پدرش را می‌شنود و به مراسم تدفین می‌رود.

۲-۴. بررسی کجروی‌های اجتماعی بر اساس نظریه کنترل اجتماعی هیرشی

مهم‌ترین کجروی‌های اجتماعی که در رمان الطلیانی مورد اهتمام نویسنده است، شامل مواردی از قبیل: رفتار حرمت شکنانه، روابط پنهانی و خیانت، بی‌بند و باری و میگساری، آزار جنسی کودکان و طلاق که نتیجه برخی از انحرافات است، می‌باشد.

۲-۴-۱. رفتار حرمت شکنانه

منظور از رفتار حرمت شکنانه به عنوان کجروی اجتماعی در رمان الطلیانی، حادثه‌ای است که در آن شخصیت اول داستان، عبد الناصر (طلیانی)، در لحظه تدفین پدرش، امام جماعت مسجد، شیخ علّاله را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد: «عبدُ النَّاصِرِ یُوجِّهُ ضَرْبَةً بِجَدَاءِ الْبَرُودِکَانَ إِلَى وَجْهِ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ فِي الْحُفْرَةِ يَسْتَعِدُّ لِدْفِنِ الْمَرْحُومِ ... دَخَلَ عَبْدُ النَّاصِرِ فِي حَالَةٍ هَيْجَانٍ صَارِحًا يَرْمِي الْإِمَامَ الشَّيْخَ عَلَّالَةَ بِأَقْدَعِ النُّعُوتِ ... ارتمی علیه یُریدُ إِشْبَاعَهُ لَكَمَا وَرَبَّمَا نَوَى خَنْقَهُ لَوْلَا أَنَّنِي [راوی] انْتَزَعْتُهُ مِنْهُ» (المبخوت،

۲۰۱۴: ۷). نویسنده این حادثه را به عنوان گره اولیه داستان قرار داده و اولین کجروی‌ای می‌باشد که مخاطب را با آن رو به رو می‌کند تا او را با حیرت از این رفتار حرمت شکنانه به ادامه داستان جذب کند. این رفتار از شخصیت اصلی داستان در حالی است که او از خانواده‌ای با شأن اجتماعی بالا است و این رفتار او، آن هم در مراسم تدفین پدر، موجب آبروریزی و کسر شأن خانواده شده است: «فَقَدْ تَرَكَهُمْ أَضْحُوكَةً بَيْنَ النَّاسِ بَعْدَ كُلِّ الاحْتِرَامِ وَالتَّقْدِيرِ وَكُلِّ الإِجْلَالِ وَالْعِزِّ» (همان: ۱۲). از طرف دیگر امام جماعت احترام بیشتری نسبت به فردی عادی دارد؛ از همین رو این رفتار طلیانی به عنوان یک کجروی اجتماعی در داستان به شکلی برجسته، مطرح شده است. بر اساس داستان رمان، این رفتار طلیانی به خاطر کینه‌ای است که او از کودکی بابت آزار جنسی از شیخ علاله دارد. اما اینکه طلیانی چنین رفتاری را بدون توجه به جایگاه خانواده‌اش و در چنین لحظه حساس و خاصی، انجام داده است بر اساس نظریه کنترل اجتماعی هیرشی، ناشی از عدم تعهد او نسبت به خانواده است؛ یعنی چون او به خاطر روابط تیره با خانواده هیچ جایگاه خاصی در آن برای خودش احساس نمی‌کند، بنابراین هیچ وقعی به ارزش‌های خانواده و آبروی آن نمی‌نهد و بدون رعایت شأن خانواده به ضرب و شتم شیخ علاله، که موجب بی‌آبرویی خانواده خواهد شد، اقدام می‌کند. از طرف دیگر، عنصر وابستگی نیز در طلیانی نسبت به خانواده بسیار ضعیف است که عاملی دیگر در این کجروی است. او رابطه عاطفی سردی با خانواده دارد. پدر او را به خاطر رفتارهایی که برایش قابل پذیرش نیست همواره توبیخ می‌کند و از او می‌خواهد از برادر بزرگترش تبعیت کند. برای مثال در حادثه‌ای (که به بیان راوی داستان در ذهن طلیانی نقش بسته است) طلیانی با برادرش صلاح الدین مشاجره می‌کند. پدر وارد ماجرا می‌شود و رفتاری تحقیر آمیز با طلیانی دارد: «حادثهٔ مازال صداها یرنُ فی اذنیه إلى الآن ... صَرَخَ سی محمود فی وجه ابنه الأصغر: متی ستکف عن وقاحتک وانت تتحدّثُ إلى سیدک خوک. [الطلیانی: لیس لی سیدٌ ولسْتُ عبداً لأحدٍ. لقد ترکْتُ أخلاق العبیّد لکم. [الأب: إخرس یا کلب» (همان: ۱۶-۱۷) مادر طلیانی نیز زنی سخت‌گیر و غیر عاطفی است. در رمان توصیفات مختلفی دال بر این امر ملاحظه می‌شود: «سیده البیت الحدیدیه»/ «الأم القویة»/ «أمه المتسلطه»/ «الأمرة الناهیة» (همان: ۸ و ۱۲ و ۱۸ و ۳۲) این در حالی است که طلیانی هرگز مطیع مادر نیست: «لم یخرج فی الواقع من طوعها إلا عبد التاصر» (همان: ۱۲) طلیانی رابطه ملتهبی با مادر دارد؛ از طرفی مادرش با ویژگی‌های سلطه‌گرانه از او راضی نیست: «یا ربی متی یصبح هذا الخنزیر بشراً مثل بقیة الخلق» (همان: ۳۴) از طرف دیگر طلیانی نیز تسلط مادر را نمی‌پذیرد: «فإنه لا یسکت عن تحقیر أمه له وهو أول شخص فی البیت تجراً علیها وأطاح بسلطتها المطلقة» (همان: ۳۴) از همین رو پیوند عاطفی ضعیفی بین طلیانی و مادرش برقرار است. او رابطه بسیار سرد و گسسته‌ای به لحاظ عاطفی با خانواده دارد. بنابراین فاقد عنصر وابستگی است؛ فقدان‌هایی که به

نوبه خود سبب شده تا او بدون در نظر گرفتن ناراحتی خانواده و امکان آسیب دیدن آنها، اقدام به ضرب و شتم امام جماعت کند.

با نگاهی دیگر، می‌توان این کجروی را متأثر از عدم باور طلیانی به ارزش‌های دینی جامعه نیز دانست؛ با این توضیح که امام جماعت بر اساس نگاه دینی از احترام مقدس‌گونه‌ای برخوردار است. اما اینکه طلیانی بدون توجه به این احترام، اقدام به هتک حرمت وی نموده، بر اساس عنصر باور در نظریه کنترل اجتماعی می‌تواند ناشی از عدم اعتقاد وی به ارزش‌ها و هنجارهای دینی نیز باشد. چرا که در داستان ملاحظه می‌شود که طلیانی اعتقادی به امور دینی ندارد. او در مراسم نماز میت بر جنازه پدرش در صف نماز نیست. دای طلیانی از او می‌خواهد تا آبرو داری کند و کنار برادر در صف بایستد، اما او پاسخ می‌دهد که همه می‌دانند که من نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌گیرم: «عَيْبٌ، التَّحَقُّ بِأَخِيكَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ مَاذَا يَقُولُ عَنَّا النَّاسُ؟ أَسْتُرْنَا عَلَى الْأَقْلَى يَوْمَ دَفْنِ وَالِدِكَ. نَهْرَةَ عَبْدِ النَّاصِرِ مَمْتَعِضًا حَانِقًا: تَعْرِفُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَنِّي لَا أَصَلِّي وَلَا أُصُومُ» (همان: ۶) یا در صحنه دیگری او موقع قرائت فاتحه و دعا، بر خلاف همگان، دستش را باز نکرده است: «لَمْ يَسْطُرْ عَبْدُ النَّاصِرِ يَدِيهِ عِنْدَ تَلَاوَةِ الْفَاتِحَةِ وَتَرْدِيدِ الْأَدْعِيَةِ دُونَ بَقِيَةِ الْخَلْقِ الْمَتَحَلِّقِينَ حَوْلَ الْقَبْرِ وَالتَّابُوتِ.» (همان: ۶) نویسنده با آوردن این توضیحات در صدد ابراز عدم باور و تعهد طلیانی به شؤون دینی است.

۲-۴-۲. روابط پنهانی و خیانت

بارزترین کجروی در رمان الطلیانی، مسأله روابط پنهانی و خیانت است؛ طوری که غالب شخصیت‌های محوری داستان به آن مبتلا هستند.

در این رمان شخصیت اول از دوران نوجوانی درگیر روابط مخفیانه است. او در نوجوانی با جنینه همسر شیخ علاله وارد رابطه می‌شود. در این مورد، کجروی اجتماعی بیشتر متوجه جنینه است. جنینه روابط بد و ناسازگارانه‌ای با همسرش دارد: «فَقَدْ أَصْبَحَتْ تَرَاهُ شَيْطَانًا رَجِيمًا، تَصْرُخُ فِي وَجْهِهِ كَلِمًا رَأَتْهُ، تَضْرِبُهُ بِكُلِّ مَا تَجِدُهُ أَمَامَهَا» (المبخوت، ۲۰۱۴: ۳۳۴) از همین رو اکثر اوقات را در خانه طلیانی می‌ماند، زمانی که او در دوره نوجوانی است: «أَصْبَحَتْ جَنِينَةُ تَقْضِي يَوْمَهَا فِي بَيْتِ الطَّلِيَانِيِّ تَفْعَلُ بِالصَّبِطِ مَا تَفْعَلُهُ أُخَوَاتِهِ» (همان: ۳۳۳) در این ایام روابط نامشروعی بین او و طلیانی شکل می‌گیرد که تا چند سال ادامه دارد: «أَنَّ لِلَّ جَنِينَةَ أَصْبَحَتْ مُدْمَنَةً عَلَى جَسَدِ الْفَتَى» (همان: ۳۴۰) این انحراف از جانب جنینه با توجه به روایت داستان برآمده از دو عامل اساسی است؛ یکی اینکه جنینه هیچ علاقه‌ای به علاله ندارد و او را از خودش پایین‌تر می‌داند که در رفتار او با همسرش کاملاً نمایان است؛ بنابراین هیچ وابستگی عاطفی‌ای به او ندارد. دوم اینکه ازدواج او با علاله فقط

به خواست پدرش بوده است. حال آنکه جنینه به برادر طلیانی، صلاح الدین، علاقه‌مند بوده است که از سخن طلیانی به برادرش برداشت می‌شود: «أنتكما كنتما عاشقين» (همان: ۲۰) از همین رو جنینه برای زندگی مشترک خود با علّاله هیچ ارزشی قائل نیست. در واقع او این جایگاه خود را چیزی نمی‌داند که خودش به دست آورده باشد و برایش مهم باشد؛ بنابراین هیچ تعهدی به رابطه زناشویی با علّاله ندارد.

از موارد رفتارهای پنهان‌کارانه، جریان ازدواج طلیانی با زینت است که به درخواست زینت مخفی می‌ماند: «قَبِلْتُ عَرَضَ عَبْدِ النَّاصِرِ بَعْدَ الْقِرَانِ شَرِيحَةً أَنْ يَبْقَى ذَلِكَ سِرًّا بَيْنَهُمَا إِلَى أَنْ تَتَضَخَّ مَعَالِمُ حَيَاتِهِمَا فَيَسْوِيَانِ الْوَضْعَ» (همان: ۱۲۱) امر ازدواج مسأله‌ای نیست که فرد بخواهد بدون نظر و توجه و هشیاری خانواده به آن اقدام کند. چنین رفتاری از جانب زینت و به تبع آن طلیانی بیانگر آن است که فرد هیچ اهمیت و جایگاهی برای خانواده قائل نیست و نظر آن را مهم نمی‌داند. بی شک این مسأله با توجه به داستان رمان متأثر از گسست عاطفی‌ای است که بین زینت و خانواده و طلیانی و خانواده‌اش اتفاق افتاده است. سبب عدم تعهد و وابستگی طلیانی به خانواده پیش از این بیان شد اما در خصوص زینت، در داستان ملاحظه می‌شود که هیچ‌گونه پیوند عاطفی و احساسی بین او و پدرش وجود ندارد. برای مثال وقتی که زینت در نوجوانی در خوابگاه درس می‌خواند و برای مسأله‌ای، پدرش را به مدرسه فرا می‌خوانند، پدر هیچ حمایتی از او نمی‌کند و هیچ ارزشی برایش قائل نمی‌شود: «أَجَابَ الْأَبُ الْمَدِيرَ بِأَنَّ زَيْنَةَ ابْنَتُهُ وَلَهُ كَامِلُ الصَّلَاحِيَّاتِ وَالتَّمْوِيضَاتِ لَصْرِبِهَا وَقَتْلِهَا إِنْ شَاءَ» (همان: ۴۷) زینت مگر اندکی با مادر، با خانواده ارتباط عاطفی ندارد؛ طوری که بعد از مرگ مادرش نیز ابراز می‌کند که دیگر ارتباطش با روستا قطع شده است: «لَقَدْ انْتَهَى آخِرُ رَابِطٍ لِي بِالْقَرْيَةِ... أَمَّا الْبَقِيَّةُ فَلَا عِلَاقَةَ لِي بِهِمْ» (همان: ۲۳۵) بر همین اساس زینت نیز مانند طلیانی هیچ وابستگی و تعهدی نسبت به خانواده ندارد و این دو عامل او را به انجام این رفتار کجروانه (ازدواج مخفیانه) سوق داده است.

در رابطه زناشویی طلیانی با زینت، ارتباط عاطفی آن دو بیشتر به شکل احترام است تا صمیمیت. به ویژه زینت که هیچ‌گونه وابستگی به لحاظ احساسی به رابطه‌شان ندارد. زیرا هدف او از رابطه و ازدواج مخفیانه با طلیانی اتمام دروس و رسیدن به استادی بود، همانگونه که برای ازدواج شرط کرده بود: «أَلَحَّتْ عَلَيَّ شَرْطُ إِكْمَالِ بَحْثِهَا وَاجْتِيَازِ مَنَاظَرَةِ التَّبْرِيْزِ كَخَطِّينِ أَحْمَرَيْنِ» (همان: ۱۲۱) در مورد ارتباطشان از زبان راوی نیز، بیان می‌شود که طلیانی مصمم به رابطه، اما زینت مصمم به اتمام کارش می‌باشد: «فَهُوَ مُصَرٌّ عَلَيَّ عِلَاقَتِهِمَا وَهِيَ مُصَرَّةٌ عَلَيَّ اِتِّمَامِ عَمَلِهَا» (همان: ۱۴۳) بر همین اساس وقتی که آن‌ها برای تفریح به سوئیس نزد صلاح الدین می‌روند، زینت برای اینکه

مباحث رساله خود را دنبال کند از حضور در برخی برنامه‌ها امتناع می‌کند: «اعتذرت زینة بأسلوب لا یخلو من بعض الحدیة علی البرنامج» (همان: ۱۳۵) در چنین شرایطی که انتظار می‌رود زوجین دائم در تفریح و کنار هم باشند، زینت به دنبال امور درسی خود است. در همین زمان، طلیانی باخواهر همسر برادرش، انجلیکا، هر چند کوتاه وارد رابطه نامشروع می‌شود: «ترک لها القیاد. ظلَّ یَتَّبِعُها فیما تَریدُ فَعَلَهُ» (همان: ۱۳۹). سیر داستان چنین به مخاطب القا می‌کند که عدم همراهی زینت و توجه او به طلیانی سبب می‌شود که او دچار این کجروی شود. این مسأله در نظریه کنترل هیرشی به عنصر مشارکت برمی‌گردد. یعنی به خاطر عدم همراهی زینت، چون طلیانی به اموری که باید مشغول شود، مشغول نیست، موقعیت برای او برای این کجروی مهیا شده است.

در ادامه زندگی، عدم توجه زینت به طلیانی پررنگ‌تر می‌شود. او دائما در حال مطالعه و بررسی دروس است: «وهی ناشرة أوراقتها وکُتِبَها علی طاولة المطبخ» (همان: ۱۴۴) و بعد از آنکه طلیانی در یک روزنامه مشغول به کار می‌شود، ارتباط آنها فقط شکل هم‌خانه بودن به خود می‌گیرد: «أصبحَ الزَّواجُ مَجْرَدَ مَساکِنَةٍ بَینَ صَحْفَی... و بَینَ صاحِبَةِ الحِکْمَةِ [زینة]» (همان: ۱۶۰) بعد از این هر یک از آن دو دنبال امور خود هستند و توجه‌شان به هم بسیار کم می‌شود. در چنین حالتی شکاف ارتباطی بینشان زیاد می‌شود. در این ایام طلیانی با نجلاء، دختر خاله زینت، ارتباط نامشروع برقرار می‌کند. در واقع او اهمال زینت را اینگونه جبران می‌کند: «ذَاوِی الطلیانی دمازَ نَجلاءَ و تَدَاوِی بها مِن إهمالِ زینة لها». (همان: ۱۹۰) چنین رفتار کجروانه‌ای از یک طرف متأثر از کاهش وابستگی خصوصا به لحاظ عاطفی در طلیانی نسبت به زینت است که با غفلت و بی توجهی زینت شکل گرفته است که این مسأله در سخنان طلیانی به او کاملا نمایان است: «ذَكَرَ لها أَنَّهُ لَمْ یَرَ منها یوماً ما تولیه المرأة الحق، حبیبةً أو زوجةً أو صاحبةً من عنايةٍ وملاطفةٍ ورعايةٍ واهتمامٍ واتباعٍ لَمَنْ یُقاسمُها الحیاة. تکتفی بکُتِبَها ومستقبلها المهني والعلمي علی حسابِ» (همان: ۱۹۳) این رفتار، از طرف دیگر نیز به اصل مشارکت برمی‌گردد؛ با این توضیح که وقتی زینت طلیانی را در امور زندگی مشترک همراهی نمی‌کند و او را رها کرده است، در واقع او را نسبت به این که بتواند در امور صحیحی مشارکت داشته باشد محروم نموده است و در نتیجه فضا برای کجروی و خیانت وی فراهم شده است. اهمال زینت مسأله‌ای است که نویسنده آن را به عنوان یک آسیب مد نظر دارد و با توجه به سیر داستان، آن را عامل مستقیم انحراف طلیانی مطرح می‌کند. برای مثال این مسأله، از گفتگوی نجلاء با زینت بر می‌آید: «أفهمتَ زینةً أَنَّها أهملتَ الطلیانی فلا لومَ علیه إذا بحثَ عن مُتعتِهِ لدی الأخریات» (همان: ۲۴۵) نویسنده از این طریق در پی تفهیم این نکته است که اهمال فرد در رابطه زناشویی، منجر به بروز کجروی در طرف دیگر شده است. علاوه بر طلیانی، زینت نیز درگیر رابطه مخفیانه

است. او در حالی که با طلیانی زندگی می‌کند با فردی فرانسوی به نام اریک.ش ارتباط عاطفی دارد. طلیانی این قضیه را با پیدا کردن نامه‌ای در وسایل زینت متوجه می‌شود: «وَجَدَ ظَرْفًا عَلَيْهِ طَبْعٌ بَرِيدِيٍّ مِنْ فَرَنْسَا... بِطَاقَةٍ بَرِيدِيَّةٍ... كُتِبَ فِي وَسْطِهَا: ... تَهَانِي الْخَاصَّةُ بِنَجَاحِكِ فِي مَذَكَّرَةِ الْبَحْثِ فِي اِنْتِظَارِ التَّبْرِيْزِ. نَلْتَقِي، قُبَلَاتِي. اِرِيك. ش. عَرَفَ السَّبَبَ الَّذِي يَجْعَلُهَا لَا تَقْبَلُ وَاقَعَ زَوَاجِهِمَا». (همان: ۲۱۴-۲۱۵) زینة به طور مستمر با این فرد ارتباط دارد: «يَتْرَاسِلَانِ. اِمْتَنَعَتْ اَكْثَرَ مِنْ مَرَّةٍ عَنِ مُلَاقَاتِهِ ... لَمْ يَقْطَعِ الصَّلَاةَ بِهَا». (همان: ۲۸۹) این رفتار انحرافی از زینت به عدم وابستگی او نسبت به طلیانی و عدم تعهدش نسبت به ازدواجی که کما کان مخفی مانده است، بر می‌گردد. زیرا هدف او از ازدواج با طلیانی همانطور که بیان شد، درس و استادی بوده است و زندگی با طلیانی را ابزاری برای رسیدن به خواسته‌هایش قرار داده است: «الطُّمُوْحُ الْجَامِحُ الَّذِي يُعْمِي بَصِيْرَةَ زَيْنَةَ» (همان: ۱۹۲) بنابراین وابستگی چندانی به طلیانی ندارد و تعهدی نسبت به زندگی با او احساس نمی‌کند، زیرا این رابطه را چیز ارزشمند یا دست‌آوردی نمی‌بیند که بخواهد بدان وفادار بماند و یا برایش مهم باشد. مؤید این عدم وابستگی و تعهد در زینت حادثه دیگری است که در آن زینت بدون اطلاع دادن به طلیانی و توجه به حق وی، اقدام به سقط جنین می‌کند؛ آنجا که طلیانی او را در این قضیه محکوم به خودخواهی می‌کند: «أَتَهَمُ زَيْنَةَ بِالتَّفْكِيرِ فِي مَصْلَحَتِهَا الشَّخْصِيَّةِ دُونَ مِرَاعَاةِ مَشَاعِرِهِ ... قَالَ لَهَا: كَأَنَّ ابْنًا مُشْتَرَكًا فَلِمَ اتَّخَذْتَ الْقَرَارَ وَحْدَكَ؟». (همان: ۲۶۳)

شایان ذکر است که طلیانی در زندگی مشترک بیش از زینت دچار کجروی می‌شود. این مسأله را می‌توان بر اساس عنصر مشارکت، اینطور تبیین نمود که چون زینت به شدت به امور درس و دانشگاه مشغول است کمتر مجال کجروی دارد اما طلیانی که در ابتدای زندگی شغل خاصی ندارد و بعدها نیز کمتر از زینت درگیر فعالیت است و همراهی لازم را از زینت دریافت نمی‌کند، مجال بیشتری برای کجروی برای او فراهم است.

۲- ۴- ۳. آزار جنسی کودکان

آزار کودکان مسأله‌ای بسیار مهم است که بزرگسالی فرد را به شدت تحت الشعاع قرار می‌دهد. زیرا بر اساس مطالعات انجام شده افرادی که در کودکی مورد آزار قرار می‌گیرند، بیش از دیگران مرتکب کجروی و به ویژه گرفتار الکلی می‌شوند. (صدیق سروستانی، ۱۳۸۵: ۱۳۵) آزار جنسی کودکان در رمان حاضر گویا به شکلی هدفمند از جانب نویسنده در داستان قرار داده شده است. این مسأله از آن جهت بارز و مهم جلوه می‌کند که شخصیت اصلی داستان و شخصیت مکمل او (طلیانی و زینت) هر دو مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند، آن‌هم نه به شکل عادی، بلکه یکی از جانب امام جماعت مسجد و دیگری از جانب خانواده. این پدیده در داستان طوری مطرح شده

است که تاثیرگذاری آن بر رفتار شخصیت‌ها و کجروی آن‌ها نمود دارد؛ طوری که ریشه برخی از کجروی‌های شخصیت‌ها می‌باشد. با این توضیح که طلیانی در دوران کودکی از جانب شیخ علّاله، امام جماعت مسجد، مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد: «وَصَّحَ عَلَّالَةُ يَدَهُ عَلَى فَمِ الصَّبِيِّ...» (المبخوت، ۲۰۱۵: ۳۱۸) این حادثه با توجه به سیر داستان در عدم باور طلیانی به شئون دینی تاثیر گذار بوده است و همچنین علت کینه‌ای است که به خاطر آن طلیانی در مراسم تدفین پدرش علّاله را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و باعث آبروریزی می‌گردد. نکته بسیار مهمی که در این قضیه مورد توجه نویسنده است، عدم اهتمام خانواده‌ها در جوامع سنتی به مراقبت از فرزندان در کودکی است که این بی‌مبالاتی گاهی منجر به بروز مشکلاتی برای کودکان می‌شود که تبعات ناخوشایندی را در بزرگسالی در پی دارد. راوی بیان می‌کند: «وَلِلطُّفْلِ فِي عَائِلَاتِنَا مَكَانَةٌ مَلْتَبَسَةٌ لَا تَخْلُو مِنْ مُفَارَقَةٍ. فَهُوَ مِنْ نَاحِيَةِ مَهْمَلٍ عَادَةً مَتْرُوكٌ لِحَالِهِ لَا أَحَدٌ مِنَ الْكِبَارِ يَبْحُثُ عَنْهُ إِذَا انزَوَى أَوْ خَرَجَ لِلْعَبِّ مَعَ أَطْفَالِ الْحَيِّ أَوْ صَعَدَ إِلَى سَطْحِ الْبَيْتِ ... وَهُوَ مِنْ نَاحِيَةِ ثَانِيَةِ مَحَلُّ عِنَايَةِ الْجَمِيعِ إِذَا أَرَادُوا مَلَاعِبَةَ الصَّبِيَّانِ» (همان: ۲۵) ملاحظه می‌شود که عدم توجه خانواده به مراقبت از طلیانی در کودکی و عدم اهتمام به مشارکت کودک در امور به هنجار، او را به دام یک کجروی انداخته است. زیرا اگر مراقبت خانواده بود، او هرگز گرفتار آزار علّاله نمی‌شد.

زینت نیز از جهت آزار جنسی، تجربه بسیار تلخی داشته است. او در سنین کودکی در شبی که مادرش در خانه نبوده از سوی پدر یا برادرش (طوری که خودش از ترس متوجه نشده است) مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد: «... يَدُ عَلِيٍّ فِيهَا تَكْتُمُ أَنْفَاسَهَا تَمْنَعُهَا مِنَ الصَّرَاخِ وَالْأَخْرَى تَلْصُقُ رَأْسَهَا بِالْحَائِطِ حَتَّى تَشَلَّ حَرَكَتُهَا. فَهَمَّتْ أَنْ أَمْرًا مَعِيًّا حَدَثَ. يَا لَلْفَضِيحَةِ ... لَكِنْ مَنْ وِرَاءَهَا؟ أَوْهَا؟ أَوْهَا؟ ... غَابَتْ عَنِ الْوَعْيِ مِنْ شِدَّةِ الصَّدْمَةِ». (همان: ۱۰۸-۱۰۹) این فاجعه بزرگ سبب می‌شود که زینت تمام وابستگی عاطفی خود به خانواده را از دست بدهد و دچار گسست عاطفی (به جز با مادر) شود. همین مسأله، ریشه کجروی‌هایی است که زینت در بزرگسالی دچار آن‌ها می‌شود که ازدواج پنهانی بدون اطلاع به خانواده یک نمونه آن است.

۲- ۴- ۴. طلاق

هرچند طلاق به عنوان یک راهکار مقبول در شرایطی است که هیچ راه حل دیگری نباشد، اما در جوامع سنتی تحت تعالیم اسلامی که طلاق را ناپسند شمرده و تاکید بر قبح آن دارد، (نحوی، ۱۳۹۱: ۷۸) نگاه به این مسأله نگاه به یک خروج از نرم و هنجار است. از همین رو، طلاق که غالباً نتیجه کجروی است، در جامعه سنتی، خود به عنوان یک کجروی تلقی می‌شود. در این داستان نیز رابطه طلیانی و زینت در نهایت به طلاق منجر می‌شود. پر واضح است در رابطه‌ای

که یک‌طرف آن، طلیانی، به زینت خیانت می‌کند و از طرفی هم با عدم همراهی او در زندگی مواجه است و طرف دیگر این رابطه، زینت، به درس و دانشگاه مشغول است و هدفش از زندگی با طلیانی رسیدن به اهداف خاص خود است و او نیز با فردی فرانسوی ارتباط دارد، پایانی جز طلاق انتظار نمی‌رود، مسأله‌ای که در مونولوگ طلیانی در رمان بیان می‌شود: «قَالَ لِنَفْسِهِ إِنَّ عَلاَقَتَهُمَا انْتَهَتْ مِنْذُ مَدَّةٍ فَلِمَ يَحْرُصُ عَلَيَّ اسْتِيقَانِيهَا؟ لَمْ يَعْشَا حَقًّا إِلَّا أَشْهَرًا قَلِيلَةً... وَكُلُّ مَا جَاءَ بَعْدَهُ إِنَّمَا هُوَ بِمِثَابَةِ خَطِّينِ أَحَدُهُمَا مَقْعَرٌّ وَالْآخَرُ مُحَدَّبٌ مَا إِنْ يَلْتَقِيَا حَتَّى يَفْتَرِقَا» (المبخوت، ۲۰۱۵: ۲۸۴). در چنین رابطه‌ای وابستگی عاطفی افراد قطعاً پایین است و هیچ تعهدی نسبت به زندگی زناشویی وجود ندارد. مورد دیگر که در داستان توضیحاتی در مورد آن بیان شده و تبیین آن مورد توجه نویسنده می‌باشد، موضوع طلاق نجلاء است. او بر خلاف میل باطنی و به اصرار مادرش با فردی ثروتمند ازدواج می‌کند: «تَزَوَّجَتْ قَرِيْبًا لَهَا مِنْ عَائِلَةٍ ثَرِيَّةٍ. أَلَحَّتْ أُمُّهَا عَلَيَّ الزَّوْاجِ مِنْهُ». (همان: ۱۸۶) در این ارتباط که با اکراه همراه بوده است وابستگی فرد ناگزیر بسیار کم خواهد بود، خصوصاً به لحاظ عاطفی. این در حالی است که همسر نجلاء از طرفی نیز به شدت تحت اوامر مادرش است و وابستگی زیادی به او دارد: «كَانَ لَا يُدْخِلُ خَيْطًا فِي سَمِّ إِبْرَةٍ إِلَّا بَعْدَ اسْتِشَارَتِهَا». (همان: ۱۸۷) همین امر نیز موجب کاهش وابستگی می‌شود. از اشارات نویسنده به چنین مواردی بر می‌آید که عدم وابستگی نجلاء به همسرش منجر به طلاق او شده است و ارتباطش تنها چند ماه طول کشیده است: «فَتَجَرَّبْتُهَ الْمَرِيْرَةَ لَمْ تَدُمْ إِلَّا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ» (همان: ۱۸۷). از طرفی دیگر نبود عنصر تعهد نیز در او کاملاً مشهود است. زیرا ازدواج او به دلخواهش نبوده. این امر بر اساس نظریه کنترل اجتماعی اینطور قابل تبیین است که زمانی یک جایگاه برای فرد تعهدآفرین است که فرد آن را به دست آورده باشد و نخواهد آن را از دست بدهد که در مورد نجلاء مصداق ندارد. نکته دیگری که در این کجروی بر اساس توضیحات راوی در مورد نجلاء، موثر بوده، فقدان عنصر باور در او است. طوری که نجلاء اعتقادی به ازدواج ندارد و آن را مانع آزادی می‌داند، این امر نیز عاملی بوده که او را به سمت طلاق سوق داده است: «أَنَا كَرِهْتُ الزَّوْاجَ... أَنَا الْآنَ أَشْعُرُ بِحَرِيَّةٍ لَنْ تَتَوَقَّرَ لِي إِذَا تَزَوَّجْتُكَ». بنابراین علاوه بر عدم تعهد و وابستگی، فقدان عنصر باور نیز در این مسأله از جهتی موجب کجروی نجلاء شده است.

۲- ۴- ۵. بی بند و باری و میگساری

یکی از واکنش‌هایی که برخی افراد در مواقع سرخوردگی و جدایی از گروه اجتماعی مبادرت به آن می‌کنند میگساری و لذت جویی بی حد و اندازه است. در رمان حاضر شخصیت اول داستان نیز دچار بی بند و باری و شرب خمر و روابط افسار گسیخته می‌شود که در دو برهه از او سر

می‌زند. بار اول زمانی است که متوجه می‌شود زینت اقدام به سقط جنین نموده است. بعد از این ماجرا روابط آن دو کاملاً سرد می‌شود: «لم یُعَد بَيْنَهُمَا فَعْلِيًّا شَيْءٌ يُذَكِّرُ» (المبخوت، ۲۰۱۴م: ۲۷۵) یعنی تعلق عاطفی و وابستگی بینشان بسیار پایین می‌آید. طلیانی در چنین شرایطی به میگساری و بی‌مبالاتی روی می‌آورد: «أَصْبَحَتْ حَيَاتُهُ أَقْرَبُ إِلَى الْبُوهِيمِيَّةِ يَقْضِيهَا بَيْنَ الْحَانَاتِ وَالْمَطَاعِمِ وَفِي بَيْوتِ الْأَصْدِقَاءِ وَالْخَلِيَلَاتِ وَالْمُعْجَبَاتِ... أَصْبَحَتِ النِّسَاءُ عِنْدَهُ إِدْمَانًا كِإِدْمَانِهِ الْخَمْرَةَ». (همان: ۲۶۵) در واقع طلیانی به حدی از فقدان وابستگی و بی‌تعهدی رسیده که گویا دیگر چیزی برایش مهم نیست و چیزی برای او دست دادن ندارد. برهه دیگر بی‌بند و باری طلیانی زمانی است که از زینت جدا می‌شود. او دائم مشروبات الکلی می‌خورد و به فریب زنان مشغول می‌شود: «مَرَّتْ حَيَاتُهُ عَبْدَ النَّاصِرِ فِي مَرَحَلَةٍ مَا بَعْدَ زِينَةَ بَيْنَ الْجَرِيدَةِ... وَبَيْنَ الْحَانَاتِ وَالْمَطَاعِمِ وَصِيدِ الْحَسَنَاتِ وَالْتَّخَطِيطِ لِلْإِقْبَاعِ بِهِنَّ... أَصْبَحَ كُلَّ يَوْمٍ يَحْتُ عَنْ طَرِيدَةٍ جَدِيدَةٍ» (همان: ۲۹۱ و ۳۰۰) در این زمان طلیانی غرق در رفتار کجروانه می‌شود. در واقع او اکنون به هیچ‌کسی (گروه اجتماعی) وابستگی ندارد. از طرفی هم هیچ‌جاگاهی در گروه اجتماعی خود ندارد تا بدان متعهد باشد. در این حالت او خود را آزاد می‌بیند که هر کاری بکند.

نتیجه

با توجه به بررسی کجروی‌های اجتماعی در رمان حاضر بر اساس نظریه کنترل اجتماعی هیرشی، نتایج زیر حاصل شده است:

- نویسنده در داستان‌پردازی خود در تبیین کجروی‌های اجتماعی، طوری عمل کرده که مخاطب را متوجه علل و اسباب انحرافات شخصیت‌ها می‌نماید. در واقع او در روایت انحرافات در صدد آسیب‌شناسی آن‌ها است تا اینکه مخاطب نسبت به آن انحرافات در زندگی واقعی آگاه شود.

- برقراری روابط پنهانی و خیانت، بارزترین انحرافی است که در این رمان مشاهده می‌شود. این کجروی در همه موارد در شرایطی اتفاق افتاده است که فضای ملتهب خانواده و روابط بیمارگونه حاکم بر آن، فرد را به سمت این کجروی سوق داده است. نویسنده در این راستا به شکلی غیر مستقیم به جایگاه خانواده خصوصاً از لحاظ پیوند عاطفی اهتمام دارد. زیرا در انحرافات شخصیت‌ها، همه آن‌ها به نحوی از خانواده ضربه دیده‌اند و دچار گسست عاطفی از آن هستند.

- در میان عناصر چهارگانه پیوند فرد با جامعه در نظریه هیرشی، دو عنصر وابستگی و تعهد در کجروی شخصیت‌ها و عدم التزام آن‌ها به قیود اجتماعی بیشترین تاثیر را دارد که در این میان سهم وابستگی عاطفی بسیار چشمگیر است.

- عواملی از قبیل روابط متشنج فرد با اعضای خانواده، عدم توجه خانواده به فرد خصوصا بین زوجین، عدم همراهی خانواده با فرد در مشارکت او در امور صحیح، ازدواج بر خلاف میل باطنی، مسائل زمینه ساز بسیاری از کجروی‌ها به عنوان آسیب‌های اساسی در جامعه هستند.

- در مسأله آزار جنسی کودکان که گاه مورد غفلت جامعه است، نویسنده با توجه ویژه به این مسأله، به خوبی نشان می‌دهد که چنین آسیب‌هایی در دوران کودکی، می‌تواند اساس بسیاری از کجروی‌ها در بزرگسالی باشد. آسیب‌هایی که گاه باعث گسست فرد از ارزش‌های جامعه نیز می‌شود.

منابع عربی

- المبخوت، شکری. (۲۰۱۴م)، الطلیانی، الطبعة الأولى، تونس: دار التنوير للطباعة والنشر.
- المعاينة، خالد سلطان موسى. (۲۰۲۱م)، «مؤشرات الرابطة الاجتماعية عند هيرشي وعلاقته بالحد من الجريمة في المجتمع الأردني»، *مجلة التربية*، جامعة الأزهر، العدد ۱۹۰، الجزء ۱۰۵، ص ۲۵۶-۲۸۷.
- سعدوني، خولة؛ رحمة قعقاع. (۲۰۱۸م)، «صراع الأفكار في رواية الطلياني لشكري المبخوت» تحت إشراف سعيده حمداوي، جامعة العربي بن مهيدي أم البواقي، الجزائر.
- عبد الرحمن، سالم خالد. (۲۰۰۰م)، *نظرية الضبط الاجتماعي في الإسلام*، الطبعة الأولى، الرياض: د.ن.
- مشري، زبيدة؛ إلياس شرفة. (۲۰۱۷م)، «النماذج النظرية المفسرة للضبط الاجتماعي»، *مجلة آفاق للعلوم*، جامعة زيان عاشور الجلفة، العدد ۷، ص ۲۸۳-۲۸۹.
- يحي، رندة. (۲۰۱۶م)، «عنف اللسان في رواية الطلياني لشكري المبخوت دراسة في ضوء نظرية الأنساق الثقافية»، تحت إشراف مراد قفي، جامعة محمد بوضياف المسيلة، الجزائر.

منابع فارسی

- باوان پوری، مسعود و همکاران. (۱۳۹۸)، «نشانه‌شناسی ارتباط غیر کلامی در رمان الطلیانی اثر شکری المبخوت» *لسان مبین*، سال ۱۱، شماره ۳۸، صفحه ۱-۲۲. DOI: 10.30479/lm.2019.11499.2859
- برتنس، هانس. (۱۳۸۷)، *مبانی نظریه ادبی*، ترجمه محمد رضا ابوالقاسمی، چاپ دوم، تهران: ماهی.
- تاجریان، علیرضا. (۱۳۹۴)، *نگاهی جامعه‌شناسانه به کنترل اجتماعی در جامعه، مجله اجتماعی عرصه*، Nasour.net/1394.11.03/865.html
- ستوده، هدایت الله. (۱۳۸۵)، *آسیب‌شناسی اجتماعی؛ جامعه‌شناسی انحرافات*، چاپ هفتم، تهران: آوای نور.

- سلیمی، علی؛ محمد داوری. (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی کجروی*، چاپ دوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- صدیق سروسستانی، رحمت الله. (۱۳۸۵)، *آسیب شناسی اجتماعی*، چاپ دوم، تهران: آن.
- قلیچ پاسبه، آشور و همکاران. (۱۴۰۱)، «بررسی مؤلفه‌های جنسیت در رمان الطلیانی شگری المبخوت از دیدگاه کاترین حکیم»، *لسان مبین*، سال ۱۳، شماره ۴۸، صفحه ۸۵-۱۰۷. Doi: 10.30479/lm.2022.16558.3334
- کوزر، لوئیس؛ برنارد روزنبرگ. (۱۳۹۱)، *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، چاپ پنجم، تهران: نشر نی.
- مشکانی، محمد رضا؛ زهرا سادات مشکانی. (۱۳۸۱)، «سنجش تاثیر عوامل درونی و بیرونی خانواده بر بزهکاری نوجوانان»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره چهارم، شماره ۲، صص ۳-۲۵.
- ممتاز، فریده. (۱۳۸۱)، *انحرافات اجتماعی نظریه‌ها و دیدگاه‌ها*، چاپ اول، تهران: انتشار.
- نحوی، سیف الله. (۱۳۹۱)، *نقش خانواده در پیشگیری از انحرافات*، چاپ دوم، قم: نور السجاد.
- هلاکویی، فرهنگ. (۱۳۵۶)، *جامعه امروز*، جلد ۱، چاپ اول، تهران: بی نا.



دراسة الانحرافات الاجتماعية في رواية الطلياني لشكري المبخوت في ضوء نظرية الضبط الاجتماعي لهيرشي

فاطمة برجكاني^١، سلمان آزمون علي آباد^٢

^١ أستاذة مشاركة، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

^٢ طالب الدكتوراه، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة الخوارزمي، طهران، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	تعدّ دراسة الانحرافات الاجتماعية قسماً من أهمّ الدراسات في علم الاجتماع وهي تدرس انحراف الأشخاص من المعايير الاجتماعية. قد تشكّلت نظريات مختلفة لدراسة الانحرافات الاجتماعية ومن أهمّها نظرية الضبط الاجتماعي لهيرشي الذي يعتقد أنّ الانحراف ناتج من ضعف العناصر التي تمنع من الانحرافات ضعفاً يؤدي إلى ابتعاد الأشخاص عن المجتمع وانقطاعهم منه. اليوم تُظهر الروايات الاجتماعية كثيراً من الجرائم والانحرافات لقارنها بتبيين واقع المجتمع. رواية الطلياني لشكري المبخوت، التي فازت بجائزة البوكر العربي سنة ٢٠١٥م، رواية أظهرت عدّة من الانحرافات الموجودة في المجتمع الذي تتحدّث عنها. المقالة هذه تطرقت إلى دراسة الانحرافات الاجتماعية في رواية الطلياني على أساس نظرية الضبط الاجتماعي لهيرشي معتمداً على المنهج الوصفي- التحليلي وانجازات النظرية المذكورة لتُظهر أسباب الانحرافات وعواقبها في الرواية وفي المجتمع. حصلت الدراسة على أنّ هناك انحرافات مثل: التعاملات العنيفة، والخيانة، والطلاق، وشرب الخمر تنبعث من ضعف عنصر التعلّق (عاطفياً) وفقدان عنصر الالتزام حسب المؤشّرات الأربعة في نظرية هيرشي. والعلاقات المتوترة بين الفرد والعائلة هي أهمّ الأسباب لانقطاع الفرد من المجتمع وانحرافه. يهدف الكاتب تبيين المجتمع من خلال الاهتمام بقضايا العائلة والقضايا المغفولة منها مثل التحرش الجنسي بالأطفال لكي يبيّن تأثيره على الجرائم عند الكبار.
تاريخ الوصول: ١٤٤٦/٠٧/١٦	
تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠٨/١٨	
	الكلمات المفتاحية: الانحرافات الاجتماعية، نظرية الضبط الاجتماعي لهيرشي، شكري المبخوت، رواية الطلياني.

الاقْتباس: برجكاني، ف. آزمون علي آباد، س. (١٤٤٦). دراسة الانحرافات الاجتماعية في رواية الطلياني لشكري المبخوت في ضوء

نظرية الضبط الاجتماعي لهيرشي، مقالة محكمة، السنة ١، العدد ٢، صص ٢٤٩-٢٧٢.



DOI: 10.22034/jisall.2025.517453.1067

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

Sociological investigation of social deviations in Al-Teliani novel based on Hirschi's theory of social control

Fatemah Parchekani, Associate Professor in Arabic Language and Literature,
Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Salman Azmoon Ali Abad, (corresponding author): PhD student of Arabic language and literature, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran. Email: salman@khu.ac.ir

Introduction

The issue of social deviations in sociological studies has always been the focus of sociologists. What are the causes of perversions and non-adherence to society's values, or where do perversions originate from, are questions that various views have been formed to answer. One of them is the view of functionalism. Instead of paying attention to oneself, this perspective pays attention to the society and seeks to discover the origin of deviations in the society. In line with this view, theories have been formed, of which Hirschi's theory of social control is one of them. The theory of social control states that the application of social control on people will make them conform to the society and prevent deviations. According to Hirschi, any deviation in the society is due to the gap that happened between the individual and the society, which can be examined at different levels. In the field of literature, nowadays novels, especially social and realistic novels, reflect many social issues and deviations. These types of novels are somehow seeking the pathology of society through the reflection of prominent issues in society; Because the novel is able to represent life with all its ups and downs due to its wide field of vision and dealing with its facts and details. In the meantime, Al-Teliani's novel, the winner of the 2015 Arab Booker Prize, written by Shukri Al-Mabkhout of Tunisia, as a social and realistic novel, clearly represents the perversions of the individual in the target society, Tunisia; So that the first character, Teliani and other important characters in the story are somehow deviating from society's norm, This issue is due to their lack of connection or weak connection with the society. This article examines the social deviations in Al-Teliani's novel with the aim of knowing them and finding out their factors and consequences, In this way, he can provide a correct understanding of the deviations in the real world of life in the society.

Methodology

The present research, relying on the descriptive-analytical method and library studies and using the findings of Hirschi's social control theory, examines the social deviations in Al-Teliani's novel. So that first the deviations of the characters are stated during the story and their causes are

also explained in the events of the story and then the consequences of the deviations for the characters of the novel are mentioned.

Results and Discussion

Al-Teliani's novel expresses social deviations. So that all the main characters of the novel are somehow involved in deviance. The most important deviations in this story include things such as: disrespect, betrayal, divorce, promiscuity, sexual abuse of children. In this story, the author has tried to first show the perversions of the characters to the audience and explain the causes of the perversions by telling the important events of people's lives. In fact, in the narrative of deviations, the author aims to pathologize them so that the audience becomes aware of those deviations in real life. Among the four elements of the connection between the individual and the society in Hirschi's theory, the two elements of Attachment and commitment have the greatest impact on the deviation of personalities and their non-compliance with social constraints, In this, the contribution of emotional dependence is very significant. Although in the explanation of some deviations, the element of participation also has a significant contribution in the formation of deviations and the preparation of space for deviation.

Conclusion

Establishing secret relationships and betrayal is the most obvious deviation that can be seen in this novel. In all cases, this perversion has happened in a situation where the inflamed atmosphere of the family and the pathological relationships that govern it have pushed the person towards this perversion. In this regard, the author indirectly pays attention to the position of the family, especially in terms of emotional connection. Because in the deviations of the characters, all of them have been hurt by the family in some way and have an emotional gap from it. Factors such as a person's tense relationship with family members, the family's lack of attention to the person, especially between spouses, the family's failure to accompany the person in his participation in the correct affairs, marriage against the inner desire, are the issues that have formed many deviations. These issues are considered as basic harms in the society. In the issue of sexual abuse of children, which is sometimes neglected by society, the author pays special attention to this issue and shows well that such injuries in childhood can be the basis of many deviations in adulthood. Injuries that sometimes cause a person to break away from society's values. The most important issue that plays a very effective role in the emergence of all perversions in the story is the position of the family in the formation of perversions; With special attention to this issue, the author aims to highlight the role of the family in the social control of people.

References

- Al-Mabkhout, S. (2014). *Al-Talyani* (1st ed.). Tunis: Dar Al-Tanweer for Printing and Publishing. {In Arabic}
- Al-Maaytah, K. S. M. (2021). Indicators of Hershey's social bond theory and its relationship to crime reduction in Jordanian society. *Journal of Education, Al-Azhar University*, 190(105), 256–287. {In Arabic}
- Bertens, H. (2008). *Fundamentals of literary theory* (M. R. Abolghasemi, Trans.; 2nd ed.). Tehran: Mahi. {In Persian}
- Bawanpouri, M., et al. (2019). Semiotics of nonverbal communication in the novel *Al-Talyani* by Shokri Al-Mabkhout. *Lisan Mobin*, 11(38), 1–22. doi.org/10.30479/lm.2019.11499.2859 {In Persian}
- Coser, L., & Rosenberg, B. (2012). *Fundamental sociological theories* (F. Ershad, Trans.; 5th ed.). Tehran: Nashr-e Ney. {In Persian}
- Gholich Paseh, A., et al. (2022). Examining gender components in Shokri Al-Mabkhout's novel *Al-Talyani* from Catherine Hakim's perspective. *Lisan Mabin*, 13(48), 85–107. https://doi.org/10.30479/lm.2022.16558.3334 {In Persian}
- Hahlakoui, F. (1977). *Today's society* (Vol. 1; 1st ed.). Tehran: Publisher Unknown. {In Persian}
- Meshri, Z., & Sharfa, E. (2017). Theoretical models explaining social control. *Horizons of Science Journal, Ziane Achour University of Djelfa*, 7, 283–289. {In Arabic}
- Meshkani, M. R., & Meshkani, Z. S. (2002). Measuring the impact of internal and external family factors on juvenile delinquency. *Iranian Journal of Sociology*, 4(2), 3–25. {In Persian}
- Momtaz, F. (2002). *Social deviance: Theories and perspectives* (1st ed.). Tehran: Enteshar. {In Persian}
- Nahooy, S. (2012). *The role of the family in preventing deviance* (2nd ed.). Qom: Noor Al-Sajjad. {In Persian}
- Saadouni, K., & Kaka, R. (2018). Conflict of ideas in Shokri Al-Mabkhout's novel *Al-Talyani* [Supervised by S. Hamdawi]. University of Arabi Bin Mhidi, Algeria. {In Arabic}
- Sedigh Sarvestani, R. (2006). *Social pathology* (2nd ed.). Tehran: An. {In Persian}
- Selimi, A., & Davari, M. (2006). *Sociology of deviance* (2nd ed.). Qom: Research Institute of Hawza and University. {In Persian}
- Setoudeh, H. (2006). *Social pathology: Sociology of deviance* (7th ed.). Tehran: Avaye Noor. {In Persian}
- Tajarrian, A. (2015). A sociological look at social control in society. *Social Arena Journal*. Retrieved from <http://nasour.net/1394.11.03/865.html> {In Persian}

- Yahya, R. (2016). Verbal violence in Shokri Al-Mabkhout's novel *Al-Talyani*: A study in light of cultural systems theory [Supervised by M. Qofi]. University of Mohamed Boudiaf, Algeria. {In Arabic}
- Abdul Rahman, S. K. (2000). *The theory of social control in Islam* (1st ed.). Riyadh: Publisher Unknown. {In Arabic}



An Analysis of Speech Acts in the Dialogue Between the Dwellers of Paradise and the Inhabitants of Hell in the Holy Quran

Ovais Mohammadi*¹

¹ Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities and Sports Sciences, Gonbad Kavous University, Gonbad Kavous, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
04/06/2024

Accepted:
12/08/2024

The element of dialogue (hiwār) in the Quran is among the significant concepts employed by God to fulfill His divine promises. The Quran features various forms of dialogue, including the discourse between the people of Paradise and the people of Hell, who engage in debate and discussion upon witnessing their own deeds and the ensuing punishment or reward. Accordingly, this study adopts a descriptive-analytical approach to examine the discourse between the inhabitants of Hell and Paradise in light of Searle's theory of speech acts. Such an approach enables a deeper understanding of the nuanced semantic dimensions of the text. Thus, the present research seeks to analyze the speech acts present in the dialogues between the blessed and the damned—dialogues that unfold in a uniquely profound setting. The foundational speech act in the discourse between the people of Paradise and Hell is the expressive speech act, as the language used by the damned primarily conveys their psychological states—such as regret, remorse, and fear—while the speech of the blessed is predominantly employed for gratitude, prayer, and reproach of the damned.

Keywords: *Speech acts, Dialogue of the people of Paradise, Dialogue of the people of Hell, Holy Quran.*

Cite this article: Mohammadi, O. (2025). *An Analysis of Speech Acts in the Dialogue Between the Dwellers of Paradise and the Inhabitants of Hell in the Holy Quran*, year1, issue2, Pp 273-298. DOI: 10.22034/jisall.2025.510062.1043

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Ovais Mohammadi

Address: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities and Sports Sciences, Gonbad Kavous University, Gonbad Kavous, Iran.

E-mail: oveis.mohammadi@gonbad.ac.ir



بررسی کارگفت‌های گفتمان بهشتیان و دوزخیان در قرآن کریم

اوئیس محمدی*

استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی و علوم ورزشی، دانشگاه گنبد کاووس، گنبد کاووس، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳/۰۳/۱۵

پذیرش:

۱۴۰۳/۰۵/۲۲

عنصر حواری یا گفتگو در قرآن از جمله مفاهیم مهمی است که خداوند از آن برای تحقق وعده‌هایش استفاده کرده است. گفتگو در قرآن انواع مختلفی دارد که از جمله آن گفت-وگویی میان اهل بهشت و دوزخ است که با مشاهده اعمال خود و عقاب و پاداشی که برای آن‌ها پیش آورده است به گفتگو و مجادله با هم می‌پردازند. لذا پژوهش حاضر با روشی توصیفی-تحلیلی به تطبیق گفتمان میان دوزخیان و بهشتیان با توجه به نظریه کنش-گفتاری سرل پرداخته است. با تکیه بر چنین رویکردی می‌توان جنبه‌های مختلف و ظریف معنایی متون را درک کرد. از این رو، در پژوهش حاضر سعی شده است که کارگفت‌های مذکور در گفتگوهای میان بهشتیان و دوزخیان -که در فضا و موقعیتی منحصر به فرد بیان می‌شود- تحلیل شود. کارگفت پایه در زبان گفت‌وگویی بهشتیان و دوزخیان کارگفت عاطفی است؛ به این دلیل که زبان در گفتار دوزخیان بیشتر برای بیان حالات روحی آن‌ها که شامل: حسرت خوردن، پشیمان بودن و هراس داشتن است بکار رفته است و در گفتارهای بهشتیان نیز زبان بیشتر برای شکرگذاری، دعا کردن و سرزنش کردن دوزخیان به کار رفته است.

کلمات کلیدی: کارگفت، گفتگوی اهل بهشت، گفتگوی اهل دوزخ، قرآن کریم.

استناد: محمدی، ا. (۱۴۰۳). بررسی کارگفت‌های گفتمان بهشتیان و دوزخیان در قرآن کریم، دوره ۱، شماره ۲، صص ۲۷۳-۲۹۸.

DOI: 10.22034/jisall.2025.510062.1043



حقوق مؤلف © نویسندگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

قرآن کریم اثری هنری و فوق بشری است که از سبکی شکوهمند و تأثیرگذار برخوردار می‌باشد. مفاهیم این کتاب ارزشمند دارای حیاتی‌ترین مسائل و جامع‌ترین برنامه‌ها برای زندگی بشر از آغاز آفرینش تا زمان برپایی قیامت می‌باشند. همواره تحلیل و بررسی سبک‌شناسی این اثر و تطبیق آن با توجه به نظریه‌های نوین در نزد پژوهشگران اسلامی و غیر اسلامی از اهمیت چندانی برخوردار است. اسلوب گفت‌وگو یکی از اسلوب‌های اصیل قرآن است، که این اسلوب حکمی و بلاغی بیشتر برای اثبات وحدانیت خداوند، رستاخیز، بیان رسالت پیامبر(ص) و همچنین موضوعاتی که پیامبر بخاطر آن در میان اقوامش برخاست و با آنها مجادله کرد، پرداخته‌است (حاقه، ۲۰۱۶: ۲۴۳). گفت‌وگو در قرآن مهم‌تر از گفت‌وگو در داستان است؛ زیرا در قرآن پیش‌زمینه تمام حوادث آینده هست و باعث می‌شود تا مخاطب از آغاز گفت‌وگو به تعمق در مطلب پردازد و همواره مترصد حوادث آینده باشد. از این‌رو کاربرد گفت‌وگو در قرآن کریم به عنوان مؤثرترین رمزگشای کشف حقیقت است (خراسانی، ۱۳۸۲: ۱۲). عنصر گفت‌وگو در قرآن انواع مختلفی را دارد و در بعضی از آنها خداوند با بندگانش گفت‌وگو می‌کند و در برخی دیگر بندگان با هم به گفت‌وگو نشسته‌اند. یکی از این گفتمان‌ها، گفتمان اهل بهشت و جهنم است که این دو گروه پیرامون اعمال و گفته‌های خود با یکدیگر به بحث و مجادله می‌پردازند. لذا پژوهش حاضر به بررسی عنصر گفت‌وگو این دو گروه با توجه به «نظریه کنش گفتاری» پرداخته است.

اصطلاح کنش گفتاری از اصلاحات زبانشناسی و فلسفه زبان است. نظریه کارگفت را نخستین بار آستن یکی از فیلسوفان مکتب آکسفورد معرفی کرد. او معتقد بود که جملات خبری گونه اصلی جملات زبان نیستند. کاربرد اصلی زبان اطلاعی نیست و صدق یا کذب معنای تمام پاره‌گفت‌های قابل تعیین نیست (بوقرومه، بی‌تا، ۴). آستن و شاگردسرل با تألیف آثاری در این زمینه به اثبات رساندند که کاربرد زبان تنها در توصیف واقعیت‌های پیرامون معنا پیدا نمی‌کند. این نظریه زبانی، به تحلیل انواع مختلف کارهایی که می‌توانیم با کلمات انجام دهیم، سروکار دارد. این در حالی است که برخی فیلسوفان بر این باور بوده‌اند که زبان بکار گرفته می‌شود تا جهان را بازنمایی کند. به همین دلیل، حقیقت مفهوم مرکزی فلسفه زبان بوده است (بلخیر، بوکرمة، ۲۰۱۳: ۳-۲). با توجه به آنچه که گفته شده، در این پژوهش به بررسی مجموع کارگفت‌های به کار برده شده توسط دو گروه بهشتیان و دوزخیان در قرآن به منظور فهم و توصیف بهتر این آیات و همچنین زمینه را برای نوعی تفسیر کاربردی فراهم آورد. پژوهش بر پایه این فرضیه شکل گرفت که کارگفت‌های به کار برده شده در این متن عبارتند از: کارگفت اظهاری، ترغیبی، عاطفی و تعهدی است که در این میان، کارگفت عاطفی کارگفت پایه است که در بیشتر گفت‌وگوها به کار برده شده است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشگران در دو زبان فارسی و عربی، آثار ادبی متعددی را بر پایه «نظریه کنش گفتاری» مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌اند. لذا در زبان عربی به پژوهش‌هایی چون: «الأفعال الكلامية في الشعر السياسي لنزار قباني» از بوزید عائشة (۲۰۰۹)، «الأفعال الكلامية في سورة الكهف - دراسة تداولية» از آمنه لعور (۲۰۱۱)، «نظریه الأفعال الكلامية بين التراث العربي والمناهج الحديثة دراسة تداولية» از محمد مدور (۲۰۱۲)، «نحو القراءة جدید للتراث العربي والإسلامي بالوقوف على تداولية الأفعال الكلامية» از عمر بلخیر و فاطمة الزهراء بوکرمة (۲۰۱۳)، «نظریه الأفعال الكلامية في ظل جهود أوستين» از یسمینه عبدالسلام (۲۰۱۴)، «تحليل مسرحية مغامرة رأس المملوك جابر وفق نظرية الفعل الكلام» از لادا عدنان فتینه (۲۰۱۵)، «نحو قراءة جديدة للتراث العربي والإسلامي بالوقوف على تداولية الأفعال» از فائز الحنفی (۲۰۱۵)، «الأفعال الكلام في الرواية الأسود يليق بك في التشكيل التداولي السردی» از سناء صحراوي (۲۰۱۴)، «دراسة الخطبة الجهادية لأمير المؤمنين علي (عليه السلام) على ضوء نظرية الأفعال الكلامية» از انسيه طالبي (۲۰۱۵)، نظریه أفعال اللغة لدى فيلسوف أوستين أسسها وحدودها الفلسفية» از الحسين أخدوشي (۲۰۱۶)، «نظریه الأفعال الكلامية عند أوستين وسيرل و دورها في البحث التداولي» حکمیة بوقرومة (لاتا) اشاره کرد.

در میان پژوهش‌های زبان فارسی نیز به پژوهش‌هایی چون: «تحليل متن شناسی زیارت‌نامه حضرت امام رضا (علیه السلام) بر پایه نظریه کنش گفتار سرل» از مهدی رجب‌زاده، محمدرضا پهلوان‌نژاد و محمدرضا فخرروحانی (۱۳۸۹)، «تحليل خطبة پنجاه ویکم نهج البلاغه براساس طبقه‌بندی سرل از کنش گفتاری» از مریم فضائلی و محمد نگارش (۱۳۹۰)، «تحليل ژانر شطح براساس نظریه کنش گفتار» از سیدمهدی زرقانی و الهام اخلاقی (۱۳۹۱)، «بررسی نوبت‌گیری و کنش گفتاری در نمایش‌نامه‌ی آهسته یا گل سرخ با تکیه بر مطالعات سبک‌شناسی درام» از بهروز محمود بختیاری و سیدمصطفی حسینی (۱۳۹۱)، «تحليل خطبة حضرت زينب (سلام الله عليها) در کوفه براساس نظریه کنش گفتار سرل» از طاهره ایشانی و معصومه نعمتی قزوینی (۱۳۹۳)، «تحليل ساختار کارگفت انداز در قرآن کریم» از علیرضا دل‌افکار، محمدرحمن صانعی‌پور، بهمن زندی و مهدی ارجمندفر (۱۳۹۳)، «تأثير بافت زمانی - مکانی بر تحليل کنش گفتار با مقایسه فراوانی انواع کنش‌های گفتار در سوره‌های مکی و مدنی قرآن کریم» از سید محمد حسینی معصوم و عبدالله رادمرد (۱۳۹۳)، «نظریه افعال گفتاری» از محمدعلی عبداللهی (۱۳۹۳)، «جستاری در نهج البلاغه از منظر نظریه زبانی کارگفت» از فروغ کاظمی (۱۳۹۴)، «مطالعه کارگفت‌های نامه مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکای شمالی» از فائزه عرب یوسف آبادی، داوود سیقی قره‌یتاق و عبدالباسط عرب یوسف آبادی (۱۳۹۴)، «کنش‌های گفتاری و ارتباط آن

با جنسیت و طبقه‌بندی اجتماعی در گرشاسب‌نامه» از مریم جلالی و معصومه صادقی (۱۳۹۴)، «تحلیل فمینیستی گفتمان و توازن قدرت در رمان شمال و جنوب اثر الیزابت کاسکل بر پایه نظریه کنش‌های گفتاری جان سرل» از سارا خزاعی، مریم سلطان‌یاد و محمودرضا قربان صباغ (۱۳۹۵)، «بازتاب شرایط اجتماعی در تحلیل کنش‌های گفتاری تفسیر عرفانی کشف الاسرار» از سوسن جبری و مریم جعفری (۱۳۹۵)، مقایسه کنش‌های گفتار در پیامک‌های فارسی زنان و مردان جوان براساس طبقه‌بندی سرل» از سید محمد حسینی معصوم و فاطمه خاوری (بی‌تا) اشاره کرد.

با توجه به آنچه که گفته شد، می‌توان به این امر اشاره کرد که این پژوهش‌ها و نوشته‌های دیگری که با توجه به «نظریه کنش گفتاری» به رشته تحریر در آمده‌اند تنها جنبه ابداع و نوآوری آن‌ها در جامعه آماري این پژوهش‌ها است و از آنجایی که هیچ پژوهشی به بررسی کارگفت‌های موجود در گفتگوی بهشتیان و دوزخیان در قرآن کریم نپرداخته است، لذا انجام پژوهش حاضر امری نو و حائز اهمیت می‌باشد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. بنیاد نظری پژوهش

نظریه کنش گفتاری از زیر شاخه‌های زبان‌شناسی کاربردی است که برای تغییر نگرش تقلیدی گفتمان که تنها مبتنی بر کارکرد اجرایی و توصیفی آن است، صورت گرفت (صحراوی، ۲۰۱۴: ۲۹). این نظریه زبان را در بافت کنش انسانی قرار می‌دهد و درباره کارکردها و هدف‌های کنش انسانی که از طریق جملات محقق می‌شوند، تحقیق می‌کند (فضائلی و نگارش، ۱۳۹۰: ۸۴). با مراجعه به نوشته‌های جون آستین (Jon. Austion) که مؤسس این نظریه است و شاگردش جان آر. سرل (Jon R. Searl) که این نظریه را تکامل بخشیدند، نظریه کنش گفتاری را تصرف یا عملی اجتماعی می‌دانند که انسان آن را با کلامش آشکار می‌سازد. بنابراین کنش گفتاری با اظهار کردن لفظی به کمک الفاظ مشخص تکامل می‌یابد (همان: ۲۸). آستین استاد فلسفه اخلاق دانشگاه آکسفورد است که نظریه کنش گفتاری را در مقابل نگرش اثبات‌گرا به معنا مطرح کرد. او نظریه کنش گفتاری را در واکنشی به سه اصلی که در میان منطق‌دانان اثبات‌گرا، مبنای نگرش نسبت به معنی بود، مطرح کرد. این سه اصل عبارتند از:

۱- جملات خبری گونه اصلی جملات زبان هستند.

۲- کاربرد اصلی زبان، اطلاع دادن از طریق جملات است.

۳- صدق و کذب معنی جملات را می‌توان تعیین کرد.

او بعدها با رد این اصول و اعمال ملاحظات خویش، شرایط شکل گرفتن نظریه کنش‌گفتاری را پدید آورد. از منظر او کارگفت در واقع کنش و عملی است که در خارج از زبان تغییر ایجاد می‌کند (طالبی، ۱۴۳۶: ۶۰). در نظریه آستین انواع کنش عبارتند از: کنش بیانی، کنش منظوری و کنش تأثیری. منظور از کنش بیانی (Acte locutoire) کاربرد صحیح و تحت‌اللفظی واژه‌های موجود در جمله است که در فرهنگ لغت آمده است به نحوی که معنای مشخصی را در ذهن پدید می‌آورد. کنش منظوری یا غیر بیانی (Acte illocutoire) به قصد و نیت گوینده از گفتن آن جمله که به صراحت در جمله بیان نمی‌شود، اشاره دارد. به عبارت دیگر، گوینده از بیان یک گفتار، معنایی را در نظر دارد. کنش تأثیری یا کنش پس از بیان (Acte perlocutioary) به تأثیر آن جمله بر روی مخاطب گفته می‌شود که بستگی به گوینده و شنونده هر دو دارد و نتیجه یا فرمان پیام گفتار است. به عبارتی، واکنش شنونده یا مخاطب بر کنش غیربیانی را کنش تأثیری می‌گویند (بوقرومه، بی تا: ۸). به اعتقاد وی محور تحلیل در نظریه افعال گفتاری، کنش غیربیانی است و نه کنش تأثیری؛ بنابراین به‌طور جدی بین کنش بیانی و تأثیری تمایز قائل می‌شود (الحنفی، ۲۰۱۵: ۹). اما تمایزی که آستین بین کنش بیانی قائل شده است از جانب بعضی فیلسوفان از جمله سرل، مورد نقد قرار گرفته شد. شاگرد آستین، سرل این نظریه را تا حد زیادی بسط داد و البته در مواردی نیز آرای استاد خود را مورد نقد قرار داد. جان سرل در کتاب کارگفت‌ها نشان می‌دهد که تحقیق درباره زبان بدون ماهیت و نحوه کار ذهن ناتمام است. زبان و افعال جزء واقعیت نهادی و اجتماعی هستند و مطالعه زبان در پرتو مطالعه ذهن با این واقعیت که زبان پدیده‌ای اجتماعی است، منافاتی ندارد (کاظمی، ۱۳۹۴: ۱۴). سرل معتقد است که زبان نه تنها پدیده‌ها را توصیف می‌کند، بلکه در اجرای آن‌ها نیز نقش دارد. بافت یا محوای کلام یکی از مهم‌ترین عواملی است که در تقسیم‌بندی انواع کنش گفتاری در تقسیم‌بندی انواع کنش گفتاری در دیدگاه سرل اهمیت دارد. چگونگی شکل‌گیری بافت یک کنش گفتار با ماهیت و مقصود از تولید آن کنش در تعامل است. مثلاً این که آیا کنش، یک عمل اجتماعی صرف است یا خیر و نیز اینکه آن کنش در بردارنده چه نوع عمل اجتماعی می‌باشد. از این رو در بررسی کنش‌های گفتاری متون مختلف لازم است نوع بافت در بردارنده کنش گفتار و نوع عمل اجتماعی مورد نظر از تولید آن، مورد توجه دقیق قرار گیرد. سرل در بسط نظریه کنش گفتار اقدام به طبقه‌بندی کنش‌های گفتاری در پنج حیطه مختلف به شرح زیر نمود (صحراوی، ۲۰۱۴: ۳۳)

۲-۲. انواع کنش گفتاری در گفتمان بهشتیان و دوزخیان

۲-۲-۱. کارگفت عاطفی (Expressive)

کنش عاطفی، نشان دهنده حالات عاطفی و روانی فرد از قبیل شادی، غم، امید، ترس و... است و گوینده از آن برای بیان احساسات خویش از قبیل: تبریک، عذرخواهی و غیره و ذهنیت افراد نسبت به

واقعیت بهره می‌برد (مدور، ۲۰۱۲: ۵۲). در این نوع کنش گوینده نه تلاش می‌کند تا جهان را با کلمات خود مطابقت دهد و نه کلمات را با جهان بیرون بلکه درستی گزاره عاطفی بدیهی است، چون بیان احساس گوینده است و قابل صدق و کذب نیست (الصراف، ۲۰۱۱: ۶۲) در این نوع کنش گوینده حالت روانی خود را با چنین افعالی بیان می‌کند: تشکر کردن، آرزو کردن، سلام کردن، خشمگین شدن، عذرخواهی کردن، تبریک گفتن، ناسزا گفتن، خوشحال شدن، افسوس خوردن و...

جدول مربوط به آرایش کارگفت‌های عاطفی (FE)

دوزخیان				بهشتیان			
تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه	تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه
۲	حسرت خوردن	۱۰ ملک	لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحب السعیر	۱	دعا کردن	۴۸ اعراف	ربنا لا تجعلنا مع القوم الظلمین
۱	پشیمان بودن	۲۷ فرقان	یلیتنی اتخذت مع الرسول سیلا	۲	سرزنش کردن	۱۴ حدید	بلی ولکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی حتی جاء امرالله و غرکم بالله الغرور
۱	پشیمان بودن	۲۸ فرقان	یویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا	۱	سرزنش کردن	۴۸ اعراف	ما اغنی عنکم جمعکم وما کنتم تستکبرون
۱	دعا کردن	۶۱ صاد	ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا فی النار	۳	قدردانی کردن	۷۴ زمر	الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوا من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العملین
۱	حسرت خوردن	۱۲۸ الحاقه	ما اغنی عنی مالیه	۱	سرزنش کردن	۱۳ حدید	ارجعوا وارهکم فالتمسوا نورا
۱	پشیمان بودن	۱۶۶ احزاب	یلیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا	۳	دعا کردن	۸ تحریم	ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی شی قدیر
۱	حسرت خوردن	۱۲۵ الحاقه	یلیتنی لم اوت کتبه	۱	سرزنش کردن	۱۵۰ اعراف	ان الله حرمها علی الکفرین

۱	حسرت خوردن	۲۶الحاقه	و لم ادر ما حسابیه	۲	شکرگزار بودن	۳۴فاطر	الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
۱	دعا کردن	۲۷الحاقه	یلیتها کانت القاضیه	۳	شادی- شکرگزاری	۴۳اعراف	الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
۱	سرزنش کردن	۲۹صافات	بل لم تکنوا مؤمنین				
۲	پشیمان بودن	۲۷انعام	یلیتنا نرد ولانکذب بایات ربنا ونکون من المؤمنین				
۳	هراس داشتن	۴۹کهف	یو یلینا مال هذا الکتب لا یغادر صغیره و لاکبیره الا احصها ولا یظلم ریک احدا				
۱	ناسزا گفتن	۴۴اعراف	ان لعنه الله علی الظلمین				
۱	سؤال کردن	۶۲صا	ما لنا لانری رجالا کنا نعذبهم من الاشرار				
۱	سؤال کردن	۶۳ص	اتخذنهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار				
۱	حسرت خوردن	۲۹الحاقه	هلک عنی سلطنیه				
۱	دعا	۶۸احزاب	ربنا ااتهم				

	کردن		ضعفین من العذاب ولعنهم لعنا کبیرا				
۲	سرزنش کردن	۳۲سبأ	انحن صددنکم عن الهدی بعد إذ جاءکم بل کتتم مجرمین				
۲	سرزنش کردن	۱۳۹اعراف	فما کان لکم علینا من الفضل فذوقوا العذاب بما کتتم تکسبون				
۲	ناسزا گفتن	۶۰صا	بل انتم لامرحبا بکم انتم قدمتموه لنا فبئس القرار				
۱	حسرت خوردن	۱۰۰اشعراء	فما لنا من شافعین				
۱	حسرت خوردن	۱۰۱اشعراء	ولاصدیق حمیم				
۱	حسرت خوردن	۱۰۲اشعراء	فلو ان لنا کره فنکون من المؤمنین				
۱	پشیمان بودن	۱۱۴انبیاء	یاویلنا انا کنا ظلمین				
۱	حسرت خوردن	۴۰نبا	یلبتنی کنت ترابا				
۱	حسرت خوردن	۲۰صافات	یویلنا هذا یوم الدین				
۲	نفرین کردن	۵۹ص	هذا فوج مقتحم معکم لامرحبا بهم انهم صالوا النار				
۱	حسرت	۵۸زمر	لو ان لی کره				

	خوردن		فاکون من المحسنین				
--	-------	--	----------------------	--	--	--	--

مثال کارگفت عاطفی بهشتیان:

الف) الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله: در این گفتار بهشتیان نخست از اینکه خداوند آن‌ها را به راه راست هدایت کرده است و این راه برای آن‌ها سودمند بوده است، ابراز خوشحالی می‌کنند و در ضمن آن شکر و سپاس خود را از خداوند متعال بیان می‌کنند. بر این اساس، دو احساس شادی و سپاس در این جمله دیده می‌شود.

ب) ما اغنی عنکم جمعکم وما کتتم تستکبرون: در این گفتار، بهشتیان با نهایت نزاکت و ادب، دوزخیان را ملامت می‌کنند. در واقع، در این آیه، نوعی دلالت افسوس به چشم می‌خورد.

مثال کارگفت عاطفی دوزخیان:

الف) لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر: در این گفتار دوزخیان حسرت می‌خورند و پشیمان‌اند که چرا در پیروی از حق تعقل و اندیشه نورزیده‌اند.

ب) یلیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا: در این گفتار دوزخیان با نهایت حسرت می‌گویند که چرا از رسولان خدا پیروی نکردیم.

۲-۲-۲. کارگفت اظهاری (Assertives)

کنش گفتاری اظهاری توصیف حالت یا حادثه ای است که گوینده در آن سعی دارد تا عقیده خود را درباره درستی یا نادرستی مطلبی اظهار کند (الصراف، ۲۰۱۰: ۶۱). گوینده در این نوع کنش باور خویش را نشان می‌دهد و وقایع و پدیده‌های جهان بیرون را توصیف می‌کند و می‌گوید وقایع و امور در جهان بیرون چگونه هستند (عائشه، ۲۰۰۹: ۷۷). چند نمونه از افعالی که در این نوع کنش کاربرد دارند عبارتند از: بیان کردن، تکذیب کردن، تأیید کردن، شرح دادن، تصحیح کردن، دلیل آوردن، بودن، صبر کردن، انتظار داشتن، بحث کردن، اعتراض کردن، معرفی کردن و...

جدول مربوط به آرایش کارگفت‌های تصریحی یا اظهاری (FR)

دوزخیان				بهشتیان			
تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه	تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه
۱	اعتراض کردن	۴۵ اعراف	الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم بالآخره	۱	اثبات کردن	۴۴ اعراف	قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا

			کفرون				
۲	اقرار کردن	۴۸ غافر	انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد	۱	بیان کردن	۲۵ بقره	هذا الذی رزقنا من قبل
۲	اعتراض کردن	۳۳ سبأ	بل مکر الیل والنهار اذا تأمرونا ان نکفر بالله ونجعل له اندادا	۱	گفتن	۴۶ اعراف	ان سلام علیکم
۱	گزارش دادن	۲۹ فرقان	لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی	۱	اقرار کردن	۲۰ الحاقه	انی ظننت انی ملاق حسابه
۲	دلیل آوردن	۲۱ ابراهیم	لو هدثنا الله لهدیناکم سواء علینا اجز عنا ام صبرنا ما لنا من محیص	۱	گزارش دادن	۵۱ صافات	انی کان لی قرین
۱	دلیل آوردن	۳۷ احزاب	ربنا انا اطعنا سادتنا وکبراءنا فاضلونا السببلا	۲	اقرار کردن	۵۷ صافات	ولولا نعمه ربی لکننت من المحضرین
۱	گفتن	۴۳ مدثر	لم نک من المصلین	۱	گزارش دادن	۵۳ صافات	اذا متنا وکنا ترابا وعظاما انا لمدینون
۱	گفتن	۴۴ مدثر	لم نک نطعم المسکین	۱	اقرار کردن	۲۷ طور	فمن الله علینا ووقینا عذاب السموم
۱	گفتن	۴۵ مدثر	و کنا نخوض مع الخائضین	۲	اظهار کردن	۲۸ طور	انا کنا من قبل ندعو هانه هو البر الرحیم
۱	گفتن	۴۶ مدثر	و کنا نکذب بیوم الدین	۱	گزارش دادن	۵۲ صافات	اے نک لمن المصدقین
۱	گفتن	۴۷ مدثر	حتی اتنا الیقین	۱	اقرار کردن	۲۶ طور	انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین
۱	دلیل	۹۷ نساء	کنا مستضعفین				

	آوردن		فی الارض				
۲	گفتن	۱۳ مؤمنون	لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسْطَلِ الْعَادِينَ				
۱	دلیل آوردن	۲۸ صافات	إِنكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ				
۲	اقرار کردن	۱۰۶ مؤمنون	رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شَقَوَاتُنَا				
۲	تکذیب کردن	۳۰ صافات	مَا كَان لَنَا عَلَيْكُمْ مِن سُلْطٰنٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طٰغِيْنَ				
۲	دلیل آوردن	۳۱ سبأ	لَوْلَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِيْنَ				
۱	اظهار کردن	۸۴ غافر	ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِيْنَ				
۱	اقرار کردن	۹۸ شعراء	اِذَا نَسُوْكَم بَرَبِ الْعٰلَمِيْنَ				
۱	گزارش دادن	۹۹ شعراء	وَمَا اضْلٰنَا اِلَّا الْمَجْرُمُوْنَ				
۲	اقرار کردن	۹ ملک	بَلِي قَدْ جِئْنَا نَذِيْرًا فَكٰذِبِيْنَ				
۱	بیان کردن	۳۱ صافات	فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا اِنَّا لَظٰلِمُوْنَ				
۴	اعتراض کردن	۵۲ یس	يٰوَيْلِنَا مِنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ				

مثال کارگفت‌های بهشتیان:

الف) قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا: در این گفتار بهشتیان به تحقق وعده‌های که خداوند در دنیا به آن‌ها داده بود، اقرار می‌کنند. به بیان دیگر، در این عبارت بهشتیان دوست دارند با صراحت به همه اعلام کنند که در نهایت اعتماد آن‌ها به خداوند و کلام او کارساز شده است.

ب). هذا الذی رزقنا من قبل: در این گفتار بهشتیان در مورد نعمت‌های دنیوی و اخروی خداوند با هم گفت‌وگو می‌کنند.

مثال کارگفت اظهاری دوزخیان:

الف) ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السببلا: در این گفتار دوزخیان علت گمراهی خود را پیروی از پیشینیان‌شان گزارش می‌دهند. در واقع، دوزخیان با این گفته‌ها در پی توجیه یا دلیل آوردن گمراهی‌شان هستند و از این رو، کارگفت فوق، اظهاری است.

ب) ان الله قد حکم بین العباد: در این گفتار دوزخیان در مورد عدل بی‌چون و چرای خداوند گفت-وگو می‌کنند و به نوعی اذعان دارند که داوری خداوند بر اساس عدالت است و هیچ حرف و حدیثی بر آن وارد نیست.

۲-۲-۳. کارگفت ترغیبی (Directive)

هدف این نوع کنش ترغیب مخاطب برای انجام کاری و قرار دادن شنونده در حالت تکلیف و اجبار برای انجام عملی است. محتوای گزاره ایی این نوع کنش این است که شنونده کنشی را در آینده انجام می‌دهد. این نوع کنش جهان بیرون را با کلماتی که بیان می‌شود، مطابقت می‌دهد (لعور، ۱۴۴: ۲۰۱۱). کارگفت ترغیبی به بیان خواست‌ها و تمایلات گوینده آن می‌پردازد (زرقانی و اخلاقی، ۱۳۹۱: ۶۸). چند نمونه از افعالی که در این نوع کنش کاربرد دارند، عبارتند از: دستور دادن، پیشنهاد کردن، اجازه دادن، خواهش کردن، التماس کردن، القا کردن، دعوت کردن، سؤال کردن، روحیه دادن، اطمینان دادن و...

جدول مربوط به آرایش کارگفت‌های ترغیبی (FD)

دوزخیان				بهشتیان			
تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه	تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه
۱	درخواست کردن	۱۵۰ اعراف	ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله	۱	پرسش کردن	۱۴۴ اعراف	فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا
۲	درخواست کردن	۴۷ غافر	انا کنا لکم تبعاً فهل انتم مغنون عنا نصیباً من النار	۱	پیشنهاد دادن	۱۹ الحاقه	هاؤم اقرءوا کتبیه

۱	درخواست کردن	۴۹ غافر	ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب	۱	پرسش کردن	۴۲ مدثر	ما سلککم فی سقر
۱	درخواست کردن	۷۷ زحرف	یمالک لیقض علینا ربک قال إنکم ما کثون	۱	پرسش کردن	۵۸ صافات	فما نحن بمیتین
۱	درخواست کردن	۵۴ صافات	هل انتم مطعون	۱	پرسش کردن	۵۹ صافات	الا موتنا الاولی وما نحن بمعدیین
۲	درخواست کردن	۱۱ غافر	ربنا امتنا اثنین واحیبتنا اثنین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل				
۱	پرسش کردن	۴۴ شوری	لهل الی مرد من سبیل				
۱	هشدار دادن	۸ قمر	هذا یوم عسر				
۱	درخواست کردن	۱۳ حدید	انظرونا نقتبس من نورکم				
۱	پرسش کردن	۱۴ حدید	الم نکن معکم قالوا بلی				
۱	پرسش کردن	۲۵ طه	رب لم حشرتنی أعمی وقد کنت بصیرا				
۱	درخواست کردن	۲۹ فصلت	ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا لیکونا من الاسفلین				
۱	پرسش کردن	۲۱ ابراهیم	الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعاً فهل انتم				

			مغنون عنا من عذاب الله من شیء				
۱	التماس کردن	۹۹ مؤمنون	رب ارجعون				
۱	حسرت خوردن	۵۶ زمر	یحسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان كنت لمن السخرین				
۲	درخواست کردن	۱۲ سجده	ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صلحا انا موقنون				
۱	پرسش کردن	۲۱ فصلت	قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا				
۱	درخواست کردن	۲۲ فاطر	ربنا اخرجنا نعمل صلحا غیر الذی کنا نعمل				
۱	درخواست کردن	۴۴ ابراهیم	ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک و تتبع الرسال				
۱	پرسش کردن	۱۰ منافقون	رب لولا اخرتني الی اجل قریب فاصدق واکن من الصلحین				

مثال کارگفت ترغیبی بهشتیان:

الف) فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا: در این گفتار بهشتیان از راست بودن تحقق وعده‌هایی خداوند از مشرکان سؤال می‌پرسند.

ب) ما سلکم فی سقر: در این گفتار بهشتیان از دوزخیان علت دوزخی شدنشان را می‌پرسند.

مثال کارگفت ترغیبی دوزخیان:

الف) ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله: در این گفتار دوزخیان درخواست‌هایی چون: آب و دیگر نعمت‌ها را از بهشتیان دارند.

ب) هل الی مرد من سبیل: دوزخیان پس از مشاهده عذاب دردناک الهی سؤال می‌کنند که آیا راه بازگشتی به دنیا وجود دارد.

۲-۲-۴. کارگفت تعهدی (Commissives)

این نوع کنش‌ها کنش منظوری هستند که که توان منظوریشان این است که گوینده را نسبت به تحقق عملی در آینده متعهد می‌سازد و گوینده با قول دادن و یا ادای سوگند متعهد می‌شود که در آینده این کاری را انجام دهد. این کنش برای جلب اطمینان مخاطب ضرورت دارد (الصراف، ۲۰۱۰: ۶۲). افعال نشان دهنده این نوع کارگفت عبارتند از: قول دادن، ضمانت کردن، تعهد دادن، سوگند خوردن و...

جدول مربوط به آرایش کارگفت‌های تعهدی (FC)

دوزخیان				بهشتیان			
تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه	تعداد	نوع	مشخصات آیه	متن آیه
۲	تعهد دادن	۱۰۷ مؤمنون	ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون	۱	سوگند خوردن	۵۶ صافات	تالله ان کدت لتردین
۱	تعهد دادن	۳۷ قاطر	ربنا اخرجنا نعمل صلحا غیر الذی کنا نعمل	۱	سوگند خوردن	۹۷ شعراء	تالله ان کنا لفی ضلل مبین
۱	تعهد دادن	۱۰۰ مؤمنون	لعلی اعمل صلحا فیما ترکت				
۱	سوگند خوردن	۲۳ انعام	والله ربنا ما کنا مشرکین				
۱	حسرت خوردن	۳۱ انعام	یحسرتنا علی فرطنا فیها				

مثال کارگفت تعهدی بهشتیان:

الف) تالله ان کدت لتردین: در این گفتار بهشتیان سوگند یاد می‌کنند که برخی از همشینانشان اسباب عذاب آن‌ها را فراهم آورده‌اند.

مثال کارگفت تعهدی دوزخیان:

الف) ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون: در این گفتار دوزخیان تعهد می‌دهند که پروردگارا ما را از این عذاب نجات ده که دیگر اعمال گذشته خود را تکرار نمی‌کنیم. به تعبیر جمله شرطی «إن عدنا فانا ظالمون» بیانگر نوعی تعهد است که دیگر از خداوند نافرمانی نخواهند کرد و اگر چنین کنند ظالم‌اند و مستحق دوزخ.

۲-۲-۵. کنش اعلامی (Declaration)

این نوع کنش برای نامگذاری یک واقعه یا اعلام یک رخداد بکار می‌رود. این کنش در مورد کارهایی است که اگر با موفقیت انجام شود سبب تغییراتی در جهان بیرون می‌گردد (مدور، ۲۰۱۲: ۵۲). هدف این کنش اعلام شرایط تازه‌ای برای مخاطب است. در این نوع کنش هم کلمات بیان شده با جهان بیرون مطابقت می‌کنند و هم جهان با کلماتی که گوینده بیان می‌کند. سرل برای این نوع کنش هیچ حالت روانی شناسایی نمی‌کند (فضائلی و نگارش، ۱۳۹۰: ۹۱). افعال نشان دهنده این نوع کارگفت عبارتند از: اعلام کردن، منصوب کردن، نام‌گذاری کردن، لقب دادن و نظایر آن.

جدول مربوط به آرایش کارگفت‌های اعلانی (AF)

دوزخیان			بهشتیان		
نوع	مشخصات آیه	متن آیه	نوع	مشخصات آیه	متن آیه
		.			.

نتیجه‌گیری

براساس بررسی و مقایسه‌ده‌های موجود در جدول‌های مربوط به کارگفت‌های گفتمان بهشتیان و دوزخیان در قرآن کریم این نتایج حاصل شد که:

کارگفت عاطفی، کارگفت پایه در این دو گفتمان است. از این کارگفت گوینده برای بیان احساسات شخصی خود و حالات روحی اش استفاده می‌کند که قابلیت صدق و کذب ندارد بلکه مطابق واقعیت است. در این گفتار دوزخیان با مشاهده نتایج اعمال خود همواره در حال حسرت خوردن که چرا از حق پیروی نکردند و پشیمانند از اینکه چرا از پیروان و بزرگان خود که مشرک بوده‌اند، پیروی کردند در نتیجه شروع به سرزنش کردن خود و پیشوایان خود می‌کنند. بهشتیان نیز با مشاهده اعمال و جایگاه خود در مرحله شکرگذاری از خداوند درآمده‌اند که خداوند به وعده‌هایش تحقق بخشید و از مالکان بهشت شدند و در این میان نیز برخی جهنمیان را سرزنش می‌کنند که چرا وعده‌هایی که بزرگان‌شان داده بودند، هیچ نتیجه‌ایی نداشت. پس از کارگفت عاطفی، بیشترین تعداد حضور مربوط به

کارگفت اظهاری است که گوینده در این نوع کنش باور خویش را نشان می‌دهد و برخی وقایع و حوادث پیرامون را توصیف می‌کند. دوزخیان در برخی گفتارهای خود نسبت به پیشوایان خود حالت اعتراض دارند و گاهی دلیل گمراهی خود را پیروی از آن‌ها گزارش می‌دهند. دوزخیان در جاهای دیگر اقرار می‌کنند که ما در صف نمازگزاران، در زمره اطعام دهنده یتیمان و مسکینان نبودیم و همواره دین حق را انکار می‌کردیم که اکنون در گروه دوزخیان قرار گرفتیم. بهشتیان نیز کارگفت اظهاری را در گفتارهایی که بیشتر نشان دهنده اقرار آن‌ها نسبت به پذیرش حق و نپذیرفتن باطل است، به کار برده‌اند. کمترین کارگفت استفاده شده در این جدول‌ها کارگفت اعلانی است که مربوط به نامگذاری یک واقعه و اعلان یک رخداد است که در هیچ یک از گفتمان‌های بهشتیان و دوزخیان بکار برده نشده است. جدول زیر گویای توضیحات بالاست:

جدول گزارش تکرار انواع کارگفت در گفتگوی بهشتیان

کنش	عاطفی	اظهاری	ترغیبی	تعهدی	اعلامی
فراوانی	۱۷	۱۳	۵	۲	۰
درصد	%۴۶	%۳۵	%۱۳/۵	%۵	۰

جدول گزارش تکرار انواع کارگفت در گفتگوی دوزخیان

کنش	عاطفی	اظهاری	ترغیبی	تعهدی	اعلامی
فراوانی	۳۶	۳۴	۲۳	۶	۰
درصد	%۳۶	%۳۴	%۲۳	%۶	۰

منابع

الف) منابع عربی

- أخدوش، الحسین، (۲۰۱۶)، نظرية أفعال اللغة لدى الفيلسوف أوستين أسسها وحدودها الفلسفية، بی‌جا. بلخیر، عمر؛ فاطمة الزهراء بوكرمة، (۲۰۱۳)، «نحو القراءة جدید للتراث العربی والإسلامی بالوقوف علی تداولية الأفعال الكلامية»، اتحاد مدرسی اللغة العربية باندونسیا.
- بوقرومه، حکیمه، (بی‌تا)، «نظریة الأفعال الكلامیه عند أوستین و سیرل و دورها فی البحث التداولی»، جامعة المسیلة.
- الحنفی، فائز، (۲۰۱۵)، «قصة مسرحية عن أبي ذر الغفاري - دراسة عن أفعال الكلام»، رسالة الجامعة سونان. حاقه، عبدالکریم، (۲۰۱۶)، «ابلاغية الخطاب القرآني من منظور لسانيات النص - دراسة فی السورة البقرة»، رسالة الدكتوراء جامعة محمد خيضر بسكرة.
- الصراف، علی محمود حجي، (۲۰۱۰)، الأفعال انجازية فی العربية المعاصر، ط ۱، القاهرة: المكتبة الآداب.

- صحراوی، سناء، (۲۰۱۴)، «أفعال الكلام في الرواية الأسود يليق بك حيث في التشكيل التداولي السردی»، رسالة الماجستير، الجامعة حمه لخضر-الوادی.
- عبدالسلام، یسمینة، (۲۰۱۴)، «نظرية الأفعال الكلامية في ظل جهود أوستين»، *المخبر أبحاث في اللغة والأدب الجزائري*، ش ۱۰، صص ۹۹-۱۱۵.
- عائشة، بوزید، (۲۰۰۹)، «الأفعال الكلامية في الشعر السياسي لنزار قباني، مشروع اللسانيات التداولية»، رسالة جامعة وهران.
- فتینة، لادا عدنان، (۲۰۱۵)، «تحليل مسرحية مغامرة رأس المملوك جابر وفق نظرية الفعل الكلامی»، *سلسلة الآداب والعلوم الإنسانية المجلد*، ش ۱، صص ۱۴۶-۱۳۱.
- طالبی، إنسیه، (۲۰۱۵)، «دراسة الخطبة الجهادية لأمير المؤمنين علي (عليه السلام) على ضوء نظرية الأفعال الكلامية»، *بحوث في اللغة العربية بجامعة إصفهان*، ش ۱۲، صص ۷۶-۵۷.
- لعور، آمنة، (۲۰۱۱)، «الأفعال الكلامية في السورة الكهف دراسة تداولية»، رسالة الماجستير جامعة منتوري، قسنطينة.
- مدور، محمد، (۲۰۱۲)، «نظرية الأفعال الكلامية بين التراث العربية والمناهج الحديثة دراسة تداولية»، *الوحدات للبحوث والدراسات*، ش ۱۶، صص ۵۷-۴۷.
- ب) منابع فارسی**
- ایشانی، طاهره؛ نعمتی قزوینی، معصومه، (۱۳۹۳)، «تحلیل خطبه حضرت زینب سلام الله علیها در کوفه براساس نظریه کنش گفتار»، *فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه*، ش ۴۵، صص ۵۱-۲۵.
- جبری، سوسن؛ مریم جعفری، (۱۳۹۵)، «بازتاب شرایط اجتماعی کنش‌های گفتاری تفسیر عرفانی کشف الاسرار»، *مجله زبان و ادبیات فارسی*، ش ۲۳۳، صص ۹۳-۷۱.
- جلالی، مریم؛ معصومه صادقی، (۱۳۹۴)، «بررسی سطوح گفتاری زنان در گرشاسب‌نامه»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی*، ش ۸، صص ۳۱-۲۰.
- جلالی، مریم؛ معصومه صادقی، (۱۳۹۵)، «کنش‌های گفتاری و ارتباط آن با جنسیت و طبقه اجتماعی در گرشاسب‌نامه»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی و بلاغی*، ش ۱، صص ۱۰۵-۸۱.
- حسینی معصوم، سید محمد؛ فاطمه خاوری، (بی‌تا)، «مقایسه کنش‌های گفتار در پیامک‌های فارسی زنان و مردان جوان بر اساس طبقه‌بندی سرل»، *مجله زبان و زبان‌شناسی*، ش ۱، صص ۸۸-۷۵.
- حسینی معصوم، سیدمحمد؛ عبدالله رادمرد، (۱۳۹۳)، «تأثیر بافت زمانی - مکانی بر تحلیل کنش گفتار؛ مقایسه فراوانی انواع کنش‌های گفتار در سوره‌های مکی و مدنی قرآن کریم»، *دوماهنامه جستارهای زبانی*، ش ۳، صص ۹۲-۶۵.

خراسانی، زهرا، (۱۳۸۲)، نقش گفت‌وگو در قصه‌های قرآنی، *فصلنامه شهرزاد*، ش ۳، صص ۱۹-۱۲. خزاعی، سارا؛ مریم سلطان‌بیاد و محمودرضا قربان صباغ، (۱۳۹۵)، «تحلیل فمینیسمی گفتمان و توازن قدرت در رمان شمال و جنوب الیزابت گاسل بر پایه نظریه کنش‌های گفتاری جان سرل»، *فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)*، ش ۲، صص ۴۴-۲۳.

دل‌افکار، علیرضا؛ محمدحسن صانعی‌پور و مهدی ارجمندفر، (۱۳۹۳)، «مؤلفه‌های کاربردشناختی انذار در داستان حضرت شعیب علیه‌السلام»، *دو فصلنامه علمی پژوهشی - پژوهش‌های زیان‌شناسی قرآن*، ش ۵، صص ۱۰۴-۹۱.

رجب‌زاده، مهدی، محمدرضا پهلوان‌نژاد و محمدرضا فخرروحانی، (۱۳۸۹)، «تحلیل متن‌شناسی زیارت‌نامه حضرت امام رضا (علیه‌السلام) بر پایه نظریه کنش‌گفتار»، *مجله ذهن*، ش ۳، صص ۱۳۹-۱۲۲.

زرقانی، سید مهدی؛ الهام اخلاقی، (۱۳۹۱)، «تحلیل ژانر شطح براساس نظریه کنش‌گفتار»، *دو فصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء*، ش ۶، صص ۸۰-۶۱. عبداللهی، محمدعلی، (۱۳۹۳)، «نظریه افعال گفتاری»، *فصلنامه علمی پژوهش دانشگاه قم*، ش ۴، صص ۱۱۹-۹۳.

فضائلی، سیده مریم؛ نگارش، محمد، (۱۳۹۰)، «تحلیل خطبه پنجاه و یکم نهج البلاغه براساس طبقه‌بندی سرل از کنش‌های گفتاری»، *مطالعات و اسلامی: علوم قرآن و حدیث*، ش ۸۶، صص ۱۱۸-۸۱.

کاظمی، فروغ، (۱۳۹۴)، «جستاری در نهج البلاغه از منظر نظریه زبانی کارگفت»، *دو فصلنامه علمی - پژوهشی صحیفه مبین*، ش ۵۵، صص ۳۸-۷.

محمودی بختیاری، بهروز؛ سید مصطفی خمینی، (۱۳۹۱)، «بررسی نوبت‌گیری و کنش‌های گفتاری در نمایش‌نامه‌ی آهسته با گل سرخ با تکیه بر مطالعات سبک‌شناسی درام»، *نشریه هنرهای زیبا - هنرهای نمایشی و موسیقی*، ش ۲، صص ۶۰-۵۳.

یوسف‌آبادی، فائزه، داوود سیفی قره‌یتاق و عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی، (۱۳۹۴)، «مطالعه کارگفت‌های نامه‌ی مقام معظم رهبری به جوانان اروپا و آمریکای شمالی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی بسیج*، ش ۶۷، صص ۲۳-۵.



تحليل الأفعال الكلامية في حوار أهل الجنة وأهل النار في القرآن الكريم

أويس محمدي*

^١ أستاذ مساعد، قسم اللغة الفارسية وآدابها، كلية العلوم الإنسانية والعلوم الرياضية، جامعة كنبدا كاوس، كنبدا كاوس، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة: مقالة محكمة	يُعد عنصر الحوار أو المحاوراة في القرآن من المفاهيم المهمة التي استخدمها الله تعالى لتحقيق وعده. وللحوار في القرآن أنواع متعددة، منها الحوار بين أهل الجنة وأهل النار، حيث يتبادلون الحديث والجدال بعد مشاهدة أعمالهم وما نالوه من عقاب أو ثواب. لذا، تسعى هذه الدراسة -بمنهج وصفي تحليلي- إلى مقارنة الخطاب بين أهل النار وأهل الجنة في ضوء نظرية الأفعال الكلامية لـ"سيرل". ويمكن من خلال هذا المنهج فهم الجوانب الدقيقة والمختلفة للمعاني النصية. وعليه، يحاول هذا البحث تحليل الأفعال الكلامية في الحوارات بين أهل الجنة وأهل النار -التي تجري في سياق فريد من نوعه-. إن الفعل الكلامي الأساسي في لغة حوار أهل الجنة وأهل النار هو الفعل الانفعالي، لأن لغة أهل النار تُستخدم في الغالب للتعبير عن حالاتهم النفسية، مثل: الندم والحسرة والخوف، بينما تُستخدم لغة أهل الجنة في التعبير عن الشكر والدعاء وتوجيه اللوم لأهل النار.
تاريخ الوصول: ١٤٤٥/١١/٢٦	
تاريخ القبول: ١٤٤٦/٠٢/٠٧	
	الكلمات المفتاحية: الفعل الكلامي، حوار أهل الجنة، حوار أهل النار، القرآن الكريم.

الاقتباس: محمدي، أ. (١٤٤٦). تحليل الأفعال الكلامية في حوار أهل الجنة وأهل النار في القرآن الكريم، مقالة محكمة، السنة ١،

العدد ٢، صص ٢٧٣-٢٩٨.



DOI: 10.22034/jisall.2025.510062.1043

حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

الناشر: جامعة زابل.

An Analysis of Speech Acts in the Dialogue Between the Dwellers of Paradise and the Inhabitants of Hell in the Holy Quran

Ovais Mohammadi, (corresponding author): Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities and Sports Sciences, Gonbad Kavous University, Gonbad Kavous, Iran.
Email: oveis.mohammadi@gonbad.ac.ir

Introduction

Speech act theory, a subfield of applied linguistics, emerged to challenge the imitative perspective of discourse that focuses exclusively on its executive and descriptive functions (Sahrawi, 2014, p. 29). This framework situates language within the context of human action, examining the purposes and objectives realized through utterances (Fadaeli & Negarish, 2011, p. 84). Drawing on the works of J.L. Austin, the theory's founder, and his student John R. Searle who expanded it, speech acts are conceptualized as social actions manifested through verbal expression. Consequently, speech acts evolve through the deliberate use of language to articulate intentions (ibid., p. 28). Austin, a moral philosophy professor at Oxford University, developed speech act theory in opposition to positivist views of meaning. His framework directly counters three foundational principles of positivist logic: (1) declarative sentences constitute language's primary form; (2) language's principal function is factual communication; and (3) sentence meaning can be categorically evaluated as true or false.

Methodology

Building upon this theoretical foundation, the present study comprehensively analyzes speech acts employed in dialogues between the inhabitants of Paradise and Hell in the Quran. This examination aims to enhance understanding of these verses while establishing a framework for practical interpretation. The research hypothesizes four predominant speech act types in these texts: declarative, persuasive, emotional, and commissive, with emotional speech acts emerging as the fundamental category across most dialogues.

Discussion and Results

The Quran represents a transcendent literary masterpiece with a uniquely influential style. Its content addresses humanity's most essential concerns,

offering comprehensive guidance from creation to the Day of Judgment. Scholarly analysis of its narrative techniques—particularly through modern theoretical lenses—remains crucial for both Muslim and non-Muslim researchers. Dialogue constitutes one of the Quran's primary stylistic devices, serving as a powerful rhetorical tool to demonstrate God's oneness, resurrection, and the Prophet's mission (PBUH), while illustrating the debates he conducted with his contemporaries (Haqa, 2016, p. 243). Quranic dialogue surpasses conventional storytelling by establishing narrative frameworks that prompt audiences to contemplate unfolding events from their inception.

The Quran's dialogic elements manifest in multiple forms: divine-human communication and inter-human discourse. Particularly significant are the exchanges between Paradise-dwellers and Hell's inhabitants, where groups debate their respective actions and consequences. This study examines these interactions through speech act theory—a landmark development in linguistic philosophy pioneered by Oxford scholar J.L. Austin. Contrary to positivist assumptions, Austin maintained that: (1) declarative sentences don't monopolize language; (2) communication extends beyond information transfer; and (3) truth-value assessment cannot be universally applied (Bukrumah, n.d., p. 4). Subsequent scholars, including Searle, demonstrated that language functions transcend mere reality-description, encompassing diverse verbal actions. This contrasts with traditional philosophical views that reduced language to world-representation, making truth the central concern of language philosophy (Bulkhair & Bukrumah, 2013, pp. 2-3).

Conclusion

Comparative analysis of Paradise/Hell dialogues reveals emotional speech acts as the foundational category. These utterances express speakers' affective states—immune to truth valuation yet reality-consistent. Hell's inhabitants consistently demonstrate regret for rejecting truth and following polytheistic leaders, culminating in self-reproach and accusations. Conversely, Paradise-dwellers express gratitude for divine promises fulfilled, while reproaching certain Hell-bound individuals for following empty promises. Declarative speech acts emerge as the second most frequent category, serving to affirm beliefs or describe circumstances. Hell's residents employ these to protest against their leaders, attribute their misguidance to blind obedience, and confess specific transgressions: prayer neglect, failure to aid orphans and the poor, and religious denial—all cited as determinants of their infernal fate.

References

- Abdelsalam, Y. (2014). The theory of speech acts in light of Austin's contributions. *Research Laboratory in Algerian Language and Literature, 10*, 99-115. {In Arabic}
- Abdollahi, M. A. (2014). The theory of speech acts. *Scientific Research Journal of Qom University, 4*, 93-119. {In Persian}
- Aisha, B. (2009). *Speech acts in the political poetry of Nizar Qabbani: A project in pragmatic linguistics* [Master's thesis]. University of Oran. {In Arabic}
- Akhdash, Al-Hussein. (2016). *The theory of speech acts in the philosophy of Austin: Its foundations and philosophical limits*. No publisher. {In Arabic}
- Al-Sarraf, A. M. H. (2010). *Performative verbs in modern Arabic* (1st ed.). Cairo: Al-Adab Library. {In Arabic}
- Balkhair, O., & Boukrama, F. Z. (2013). Toward a new reading of Arab and Islamic heritage by examining the pragmatics of speech acts. *Union of Arabic Language Teachers in Indonesia*. {In Arabic}
- Bougrouma, H. (n.d.). *The theory of speech acts in Austin and Searle and their role in pragmatic research*. University of M'sila. {In Arabic}
- Delafkar, A., Saneipour, M. H., & Arjmandfar, M. (2014). Pragmatic components of warning in the story of Prophet Shuaib (AS). *Quranic Linguistics Research, 5*, 91-104. {In Persian}
- Eshani, T., & Nemati Qazvini, M. (2014). Analysis of the sermon of Hazrat Zainab (AS) in Kufa based on speech act theory. *Safinah Journal of Quranic and Hadith Studies, 45*, 25-51. {In Persian}
- Fazaeli, S. M., & Negaresh, M. (2011). Analysis of Sermon 51 of Nahj al-Balagha based on Searle's classification of speech acts. *Islamic Studies: Quran and Hadith Sciences, 86*, 81-118. {In Persian}
- Hanafi, F. (2015). A theatrical story about Abu Dharr al-Ghifari: A study of speech acts. *Sunan University Journal*. {In Arabic}
- Haqqa, A. (2016). *The communicative discourse of the Qur'an from the perspective of text linguistics: A study of Surah Al-Baqarah* [Doctoral dissertation]. University of Mohamed Khider, Biskra. {In Arabic}
- Hosseini Ma'sum, S. M., & Khawari, F. (n.d.). A comparison of speech acts in Persian SMS messages of young men and women based on Searle's classification. *Journal of Language and Linguistics, 1*, 75-88. {In Persian}

- Hosseini Ma'sum, S. M., & Radmard, A. (2014). The effect of spatiotemporal context on speech act analysis: A comparison of speech act frequency in Meccan and Medinan surahs of the Quran. *Linguistic Explorations*, 3, 65-92. {In Persian}
- Jaberi, S., & Jafari, M. (2016). The reflection of social conditions on speech acts in the mystical interpretation of Kashf al-Asrar. *Persian Language and Literature Journal*, 233, 71-93. {In Persian}
- Jalali, M., & Sadeghi, M. (2015). Examining speech levels of women in Garshasnameh. *Literary and Rhetorical Research*, 8, 20-31. {In Persian}
- Jalali, M., & Sadeghi, M. (2016). Speech acts and their relation to gender and social class in Garshasnameh. *Literary and Rhetorical Research*, 1, 81-105. {In Persian}
- Kazemi, F. (2015). An inquiry into Nahj al-Balagha from the perspective of speech act theory. *Sahifeh Mobin Journal*, 55, 7-38. {In Persian}
- Khazaei, S., Sultan-Beyad, M., & Ghorban Sabbagh, M. R. (2016). Feminist discourse analysis and power balance in Elizabeth Gaskell's *North and South* based on John Searle's speech act theory. *Language and Translation Studies*, 2, 23-44. {In Persian}
- Khorasani, Z. (2003). The role of dialogue in Quranic stories. *Shahrazad Journal*, 3, 12-19. {In Persian}
- Ladha, F. A. (2015). Analysis of the play "The Adventure of the Slave Jaber's Head" according to speech act theory. *Series of Humanities and Social Sciences*, 1, 131-146. {In Arabic}
- Laour, A. (2011). *Speech acts in Surah Al-Kahf: A pragmatic study* [Master's thesis]. University of Mentouri, Constantine. {In Arabic}
- Madour, M. (2012). The theory of speech acts between Arab heritage and modern approaches: A pragmatic study. *Al-Wahat for Research and Studies*, 16, 47-57. {In Arabic}
- Mahmoudi Bakhtiari, B., & Khomeini, S. M. (2012). Turn-taking and speech acts in the play *Ahista ba Gol-e Sorkh* with an emphasis on stylistic studies in drama. *Fine Arts Journal: Performing Arts and Music*, 2, 53-60. {In Persian}
- Rajabzadeh, M., Pahlavannejad, M. R., & Fakhr Ruhani, M. R. (2010). A textual analysis of the pilgrimage of Imam Reza (AS) based on speech act theory. *Mind Journal*, 43, 122-139. {In Persian}

- Sahraoui, S. (2014). *Speech acts in the novel "Black Suits You" in narrative pragmatic formation* [Master's thesis]. University of Hamma Lakhdar, El Oued. {In Arabic}
- Talebi, I. (2015). A study of the jihad sermon of Imam Ali (AS) in light of speech act theory. *Research in Arabic Language at Isfahan University*, 12, 57-76. {In Arabic}
- Yousef-Abadi, F., Seyfi Qara Yataq, D., & Arab Yousef-Abadi, A. (2015). A study of speech acts in the letter of the Supreme Leader to the youth of Europe and North America. *Basiq Strategic Studies*, 67, 5-23. {In Persian}
- Zarghani, S. M., & Akhlaqi, E. (2012). Genre analysis of *Shat'h* based on speech act theory. *Mystical Literature Journal of Al-Zahra University*, 6, 61-80. {In Persian}

Bimonthly Journal of Interdisciplinary Studies in Arabic Language and Literature

Vol. 1, No. 2, Spring and summer 2025

Publisher: University of Zabol

Editor-in-Chief: Dr. Ali Nazari, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Lorestan

Managing Editor: Dr. Ali Asghar Habibi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Editorial Board:

Dr. Ali Nazari, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Lorestan

Dr. Ali Asghar Habibi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Abdol Ahad Ghaibi, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Shahid Madani

Dr. Hosain Kiani, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Shiraz

Dr. payman Salehi, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Ilam

Dr. Hasan Dadkhah Tehrani, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Shahid Chamran

Dr. Yahya Maarooof, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Razi

Dr. Ali Akbar Ahmadi Chenari, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Mojtaba Behrouzi, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Faezeh Arab Yousefabadi, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Zabol

Dr. Foad Abdollahzadeh, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Editorial Board Advisory Members:

Dr. Hawida Ezzat Mohammad Ahmed, Professor, Department of Persian Language and Literature, Menoufia University, Egypt.

Dr. Hadi Abdul Nabi Mohammad Al-Tamimi, Professor, Department of Islamic History, Al-Islamiyah University, Najaf Ashraf, Iraq.

Dr. Zuhair Mahmoud Suleiman Obeidat, Professor, Department of Arabic Language and Literature, Al-Hashimiyah University, Zarqa, Jordan.

Dr. Hussein Awda Hashim Al-Noor, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Basra, Basra, Iraq.

Dr. Hassan Habib Azar Al-Kuraiti, Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Karbala, Karbala, Iraq.

Editorial Board Advisory Members:

Dr. Seyed Bagher Hosseini, Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Zabol

Dr. Heydar Ali Dehmardeh, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Zabol

Specialist Secretary: Dr. Mojtaba Behrouzi

Internal Director: Dr. Abdulbasit Arab Yousefabadi

English Editor: Dr. Moslem Fathollahi

Address: Journals office, Faculty of Literature and Humanities, University of Zabol, Bonjar Road, Zabol, Iran, 9861335856. **Tel:** +98(54) 31232389, **Fax:** +98(54)31232100

Email: jisall@uoz.ac.ir

URL: <https://jisall.uoz.ac.ir/>

Analyzing the sermon of "Motageen" based on the theory of Greiss	1
Nasim Ashouri, Ali Najafi Ivaki, Ehsan Ismaili Taheri	
Manifestations of textuality coherence in Ibn Zariq al-Baghdadi's separation based on Debaugrande's theory	25
Youssef Motaghinia, Khairah Echresh	
Worry about the dominance of technology on humans Nihad Sharif's science fiction stories	51
«رقم 4 يأمرکم» و «حذار.. إنه قادم» Case study	
Ali Salimi, Leila Yavari, Maryam Rahmati, Ali Doodman Kooshki	
Socio-cognitive analysis of the novels Begshay Lab and Yumiat Mutlaq: highlighting the positive aspects of the self	71
Tahereh Owaisi, Mojtabi Behrouzi, Ali Asghar Habibi	
The usages of the adverb of increase and similarity "Aidhan" In Arabic and Persian	97
Ehsan Esmaili Taheri, Shaker Ameri	
Study of the sociological components in Amal Donqol's poetry based on Goldman's theory	115
Afifeh Movahedian Attar, Alireza Perizan	
Eltefat in the Holy Qur'an at the level of listening, speaking and speaking (case study: Nasser Makarem Shirazi's translation)	139
Moahmmad Sheikh, Reza Rezaei, Obeydollah Koch Totazahi	
Narrative techniques in the writings of Abd al-Karim al-Qushayri -Al-Risala al-Qushayriyya- an example	159
Monireh Zibaei, Ibrahim Ali Naital Al-Gharabi	
A study of the moral implications of the Uday bin Zaid community: semantic vision	181
Marzieh Zare Zardini, Mehrdad Aghaei	
Eltefat in the Holy Qur'an at the level of listening, speaking and speaking, case study: Nasser Makarem Shirazi's translation	199
Morteza Sadeqi Nezhad, Fereshteh Afzali	
Metanarration of Characters in the Novel "Manazil H 17" by Raghad Al-Suhail	225
Ziyad Abdulhussein Lafta, Hossein Qadami, Hossein Torfi Aliawi, Abdulaziz Hamadi	
Sociological investigation of social deviations in Al-Teliani novel based on Hirschi's theory of social control	249
Fatimah Parchekani, Salman Azmoon Ali Abad	
An Analysis of Speech Acts in the Dialogue Between the Dwellers of Paradise and the Inhabitants of Hell in the Holy Quran	273
Ovais Mohammadi	